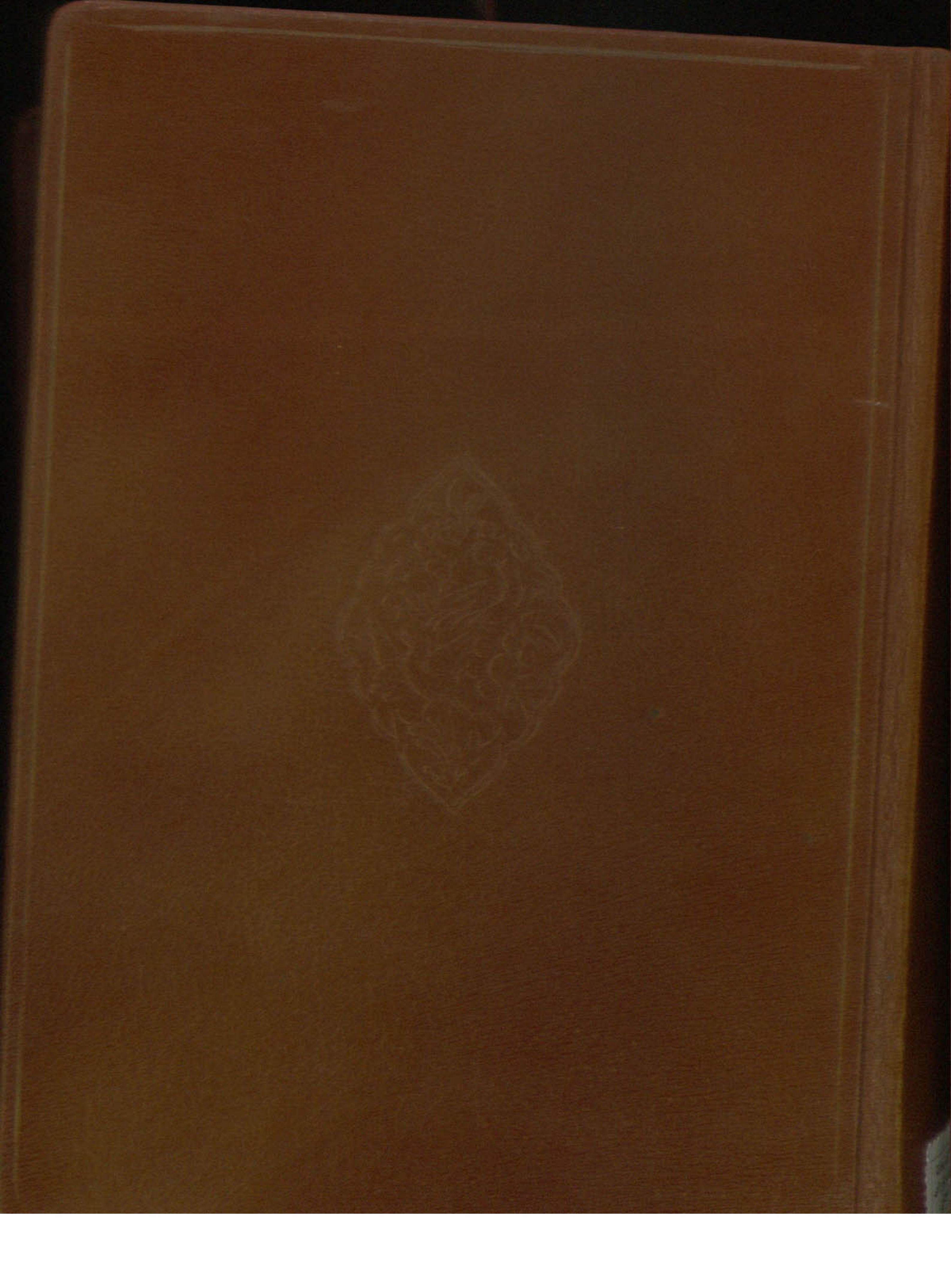
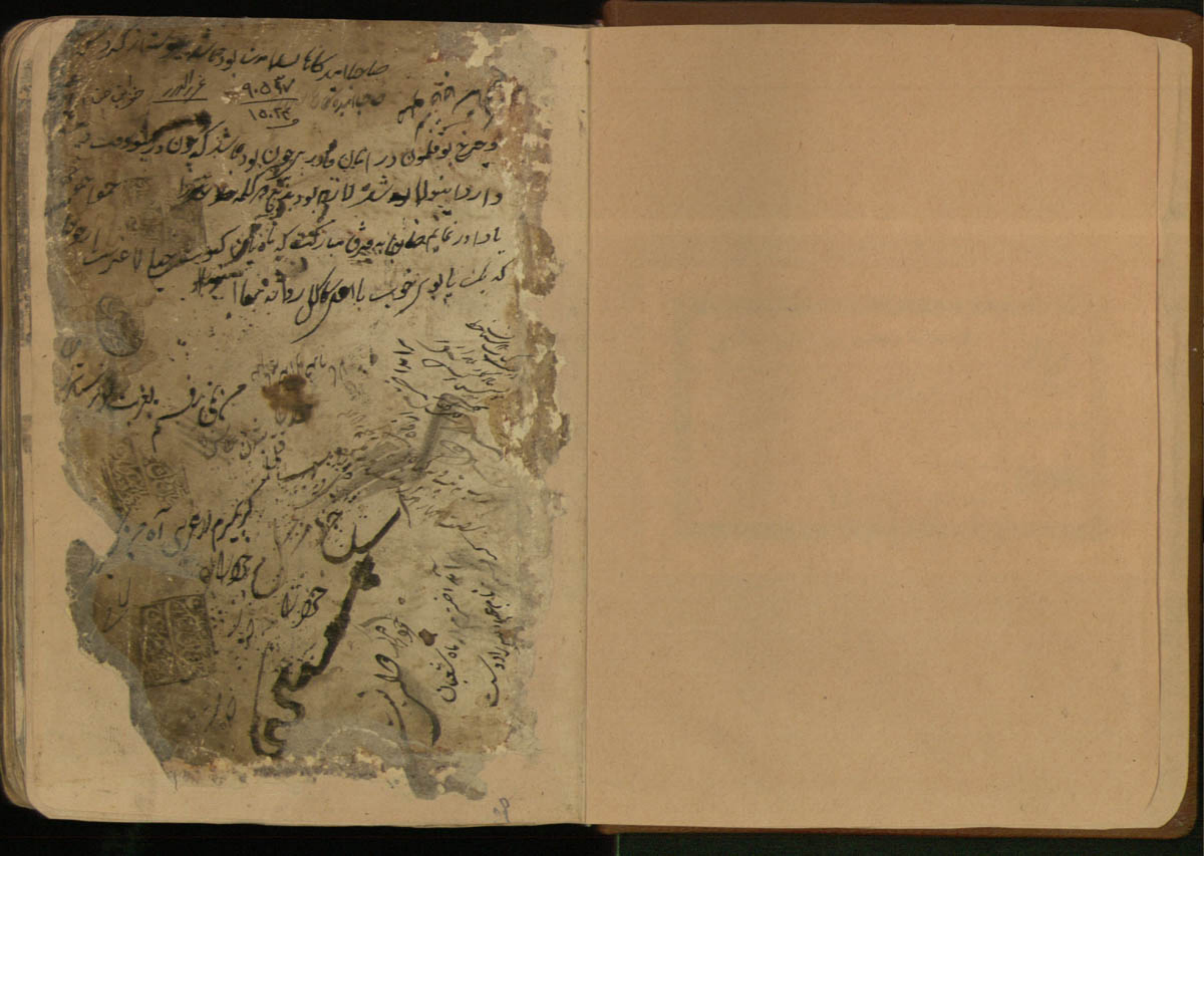



كتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب غرالدرر
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۰۲۴
شماره ثبت کتاب
۹۰۵۳۷
۱۱۹۶۸



عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم الشونيز فيه دواء من كل داء الا السام

الشونيز الحبة السوداء والسام هو الموت واهل التجربة من الاطباء ذكروا للشونيز

منافع منها انه ينفع الصداع اذا طلي به الجبين ومنها انه لو انقع في الخل ليلة

ثم سحق من الغد واستعط به نفع من الاوجاع المزمنة في الرأس ومنها انه يحل

الزكام اذا قلي وصر في خرقة واشتم واذا طبخ بالخل مع خشب الصنوبر

وتمضمض به نفع من وجع الاسنان واذا نقعت به الثاليل تحلل

بماء اخرج الدود الطوال من البطن واذا عجن بعد سحقه بماء الحنظل

الرطب وضمد به السرة [illegible] القرع واذا سقي بالعسل

بماء الحار نفع للحصى الكائنة في المثانة والكلى وينفع من البهق

طلاء بالخل واذا سحق بالخل وتضمد به قلع البثور اللبنية والجرب

ويحلل الاورام البلغمية المزمنة والاورام الصلبة واذا سحق

بخل ودهن ودهن ورد نفع من انواع الجرب واذا قلي بنار لينة

ودق ونقع بماء ورد وطلي منه على القروح التي تخرج في الساقين

ابرأها وازالها واذا سحق وشرب بسكنجبين نفع من حميات

الربع المتقادمة ستر حيث في كتاب [illegible]

بسم الله ما شاء الله

به پیمبر جمشید کیخسرو سکندر که زرشان کاکان

بهمن جمشید جلال ملوک کیان کاکان

طرب سکندر تاج قباد جام جم

علم ضحاک علم کاویان کاکان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله القدیم الفاطر العظیم القادر القوی القاهر الغنی الذی تقدس ذاته وتعالت صفاته وعلا جلاله وتوالت الاؤه احمده علی الآیة التی هو بها متفضل و نعمایه التی با بتدایها متطول واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة مصدر منها [illegible] محض یقینه وصفائه واصفیائه واشهد ان محمدا عبده ورسوله سید رسله وانبیائه صلی الله علیه وعلی اله خصوصا علی خلیفة الاول امیر المؤمنین ابی بکر الصدیق وعلی اعدل الاصحاب عمر بن الخطاب وعلی جامع آیات القرآن امیر المؤمنین عثمان وعلی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وعلی الامامین الشهیدین الحسن والحسین وعلی عمیه المعظمین المطهرین الحمزة والعباس وعلی المهاجرین والانصار والتابعین والاخیار والذین اتبعوهم رضوان الله علیهم اجمعین وعلی جمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات وجمیع [illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین وسلم تسلیما کثیرا و این کتابیست مشتمل [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم و بزرگان دین و خداوندان معرفت و یقین [illegible] [illegible] که درین [illegible] کرده است آراسته بآیات و اخبار و سخن و حکایت [illegible] [illegible] بپارسی کردیم این کتاب التماس

متعلق بود که فهم ایشان از ادراک عربیت قاصر بود و نیت ایشان طلب علم حاذق بود این کتاب بپارسی جمع کردیم تا همه کس دریابند و استفصار کردیم در وی بامید آنکه الله تعالی ما را بدعا خیر یاد دارند و از وی باری و توانائی خواهند که الله تعالی هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند که عظمت و توانائی ویراست و مراد وی از آفریدن عالم نه آن بود که خود را از آن منفعتی طلب کند یا مضرتی از خود باز دفع کند بلکه برای پیدا کردن عظمت و اظهار کردن قدرت ویرا بدانند که وی سبحانه و تعالی شنواست بصفت شنوائی لیکن نه بگوش و عالم است بجزویات و کلیات را و حی است بحیوة و مرید است و بصیر است و سمیع است و متکلم است و قادر است و عالم است و باقی است هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند تا از طاعت مطیعان احدیت ویرا از بیش نه و از معصیت عاصیان صمدیت ویرا نقصان والا نیست نه هر که طاعت کرد آن نثاری بود که بر سر خود کرد و هر که معصیت کرد آن تیری بود که بر پای خود زد و از رنگ و بوی این آب و خاک و از کیف و کمی منزه است کمال وی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و صد هزار صلوات طاهرات و تحیات مبارکات بر کلبه شریف و روح لطیف و خاک پاک صدر بدر نبوت و تاج عزت و ختم رسالت و خواجه هژده هزار عالم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و بر خلفا و اصحاب او باد و باهل بیت و فرزندان وی هم باد است ملت و اهل شریعت [illegible] و یاری کنان چون قطره باران رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این کتاب جمع کرده شد هم بآیات و احادیث و هم بحکایت مشایخ تا هر که [illegible]

بابی و فصلی و حکایتی شنو انکه سینها منشرح وابادان کردد وازحق سبحانه
وتعالی استعانت وتوفیق بنجیس وعصمت خواهم ازخطا وذلت کم توانای
بکمال و معین به ملال اوست ه باب الاول في ذم الدنيا واهلها ه
باب الثاني في الزهد والورع باب الثالث في فضل طلب العلم
باب الرابع في فضل العلم والعلما باب الخامس في العمل بالعلم ه
باب السادس في مجلس العلم والذكر باب السابع في الاخلاص والريا ه
باب الثامن في اخر منه باب التاسع في ذكر الموت
باب العاشر في ذكر الموت الصالحين باب الحادي عشر في اخر احوال يوم القيمة عذاب القبر
باب الثاني عشر في اهوال يوم القيمه باب الثالث عشر في اخر اهوال يوم القيمه
باب الرابع عشر في صفت النار باب الخامس عشر في اخر صفة النار
باب السادس عشر في صفة الجنة واهلها باب السابع عشر في اخر صفة الجنة
باب الثامن عشر فيما يرجى من رحمة الله باب التاسع عشر في التوبة والندامة
باب العشرين في اخر التوبة باب الحادي والعشرين في امر بالمعروف والنهي عن المنكر
باب الثاني والعشرين في حق الوالد باب الثالث والعشرين في اخر حق الوالد ه
باب الرابع والعشرين في صلة الرحم باب الخامس والعشرين في حق الجار ه
باب السادس والعشرين في الزجر عن الخمر باب السابع والعشرين في اخر زجر الخمر
باب الثامن والعشرين في الزجر عن الكذب باب التاسع والعشرين في الغيبة
باب الثلثين في النميمة باب الحادي والثلثين في الحسد ه
باب الثاني والثلثين في الكبر والحقد باب الثالث والثلثين في كظم الغيظ

باب الرابع والثلثين في حفظ اللسان باب الخامس والثلثين في فضايل الفقر
باب السادس والثلثين في صبر على شدة البلا باب السابع والثلثين في الصبر على المصيبة
باب الثامن والثلثين في فضل الوضو باب التاسع والثلثين في فضل السواك
باب الاربعين في فضل الاذان والاقامة باب الحادي والاربعين في فضل الصلوة
باب الثاني والاربعين في فضل الجماعة باب الثالث والاربعين في فضل صلوة التطوع
باب الرابع والاربعين في فضل صلوة الجمعة باب الخامس والاربعين في فضايل [illegible]
باب السادس والاربعين في حرمة المسجد باب السابع والاربعين في فضايل القرآن
باب الثامن والاربعين في فضايل شهر رمضان باب التاسع والاربعين في فضايل ايام العشر
باب الخمسين في فضايل العاشورا باب الحادي والخمسين في فضل صوم التطوع
باب الثاني والخمسين في ذكر الزكوة باب الثالث والخمسين في فضل الصدقة
باب الرابع والخمسين في نفقة العيال باب الخامس والخمسين في احسان اليتيم ه
باب السابع والخمسين في الرحمة باب الثامن والخمسين ما جاء في الظلم
باب التاسع والخمسين ما جاء في الزنا باب الستين في الربوا
باب الحادي والستين في الخوف باب الثاني والستين في اخر منه
باب الثالث والستين ما جاء في الرجا باب الرابع والستين في فضل التوحيد
باب الخامس والستين في فضل الصلوة باب السادس والستين في فضايل الصحابة
باب السابع والستين في الدعا باب الثامن والستين في الدعوات المستجاب
باب التاسع والستين في فضايل الحج والعمرة باب السبعين في فضل الغزو والجهاد ه

باب الحادي والسبعين في فضل عيادة المريض باب الثاني والسبعين في فضل اتباع الجنائز
باب الثالث والسبعين في شكر الله عز وجل باب الرابع والسبعين في فضل حسن الخلق
باب الخامس والسبعين في حق الزوج على زوجه باب السادس والسبعين في حق المرأة وفضلها
باب الثامن والسبعين في اصلاح بين الناس باب التاسع والسبعين في المتحابين
باب الثمانين في التوكل على الله تعالى باب الحادي والثمانين في اليقين
باب الثاني والثمانين في الورع باب الثالث والثمانين في الفراسة

باب الرابع والثمانين في كرامة الاوليا

باب الاول في ذم الدنيا

قال الله سبحانه وتعالى اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب ولهو وزينة وتفاخر
بينكم وتكاثر في الاموال والاولاد الآية قال اخبرنا الشيخ الشريف ابو البركات
الخطيب ابو الحسين محمد بن محمد السمهكي قال حدثنا الشيخ ابو الحسين محمد
بن ابو القاسم الفارسي قال حدثنا ابو يزيد الطيفور بن عبد الله بن عيسى
البسطامي قال حدثنا احمد النيسابوري قال حدثنا احمد بن عبد الله قال حدثنا عمر
بن هارون عن ابن جريج عن عطاء عن ابن عباس رضي الله عنهما
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم القيمة يداخلون في
العرصات رجلا قد جمع مالا من الحلال وانفق على حرام ومنادي ينادي

حتى

حتى امنهم في النار فيدخلونها رجلا آخر قد جمع مالا من حرام وانفق على حلال
فينادون ان يداخلون في النار فيدخلونه رجلا آخر قد جمع مالا من حلال وانفق
على حلال فيقال له قف فيحاسب في كل درهم وفي كل حبة وفي كل ذرة من
اين جئت ومن اين انفقته قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يصنع
ابن آدم بالدنيا حلالها حساب وحرامها عذاب اين خبريست معروف
ومشهور كه پسر عباس روايت ميكند رضي الله عنهما از سيد كاينات وخلاصه
موجودات محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم كه گفت كه چون روز قيامت باشد مردي را
در عرصات قيامت در آرند كه مال از حلال جمع كرده بود وبر حرام نفقه كرده بود
فرمان آيد كه وي را بدوزخ بريد بس مردي ديگر در آرند كه مال از حرام جمع كرده بود وبحلال
نفقه كرده بود فرمان آيد كه وي را بدوزخ بريد بس مردي ديگر در آرند كه مال از حلال جمع
كرده بود وبحلال نفقه كرده بود فرمان آيد كه وي را بداريد وبا وي حساب كنيد بهر
درمي وبهر حبه وبهر ذره كه از كجا آورده وبكجا برده وبچه نفقه كرده الكه رسول گفت
صلى الله عليه وسلم چكنند آدمي بدين دنيا كه حلالش حسابست وحرامش عذاب
ورسول گفت صلى الله عليه وسلم چيست مرا از دنيا يا دنيا را از من مثل من ومثل
دنيا همچنانست كه سواري بروز تابستان گرم راه كند آنگاه بسايه درختي
فرود آيد تا ساعتي بر آسايد بس رحيل كند وسايه را بگذارد بجا عيسى پيغمبر
عليه السلام گفت مثل طالب دنيا همچنانست كه تشنه كه نمك بار تشنه
بر كار كرده باشد وبتب برسد هرچند كه آب خورد تشنه مردي زيادت شود

و باشد که بدان بمیرد ابو دردا گوید عجب ماندام از دنیا جوی که داند
که مرگ در طلب وی است و بفراخی دهان بخندد و نداند که خدای تعالی از وی
خشنود است یا نه ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت
که دنیا ملعونست و هرچه در دنیا الا ذکر کننده خدای عز وجل یا متعلمی
حکایت ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفت از رهبانی پرسیدم که این دنیا
چیست گفت حق تعالی آفریده است بر صورت زنی سرش از کبر است و رویش
از ریست و چشمهایش از شهوتست و زبانش از غدر است و گوشهایش
از نسیان است تنش از غرور است دلش از طمع است شکمش از حرص است
و پایهایش از حسد است گردنش از اندوه است ناخنش از نومیدی است
این وصف و مدح و زینت این دنیای شماست که بوی غره شده اید و از بهر
وی جنگ میکنید تان نامغرور نشوید که این دنیای غدارست هیچ کس دل در وی
نبست الا که هلاک شد در اخبار آمده است که عیسی علیه السلام براه میرفت
مردی باوی بود همی رفتند سه تای نان داشتند عیسی ع گفت ای مرد تای نان بیار
تا بخوریم تای نان بیاورد و هر دو بخوردند و برفتند چون قدری راه برفتند هر دو
گرسنه شدند عیسی علیه السلام گفت ای مرد نان دیگر بیار نان دیگر بیاورد و هر دو بخوردند
قدری دیگر برفتند عیسی علیه السلام گفت ای مرد آن دیگر را بیار جهود گفت نان نداشتم
عیسی علیه السلام گفت آن نان که مانده بود تو بخوردی گفت نه برفتند هر دو بدریا ی
رسیدند عیسی علیه السلام بدریا بگذشت پای عیسی علیه السلام تر نشد جهود گفت یا روح الله
دعای بکن تا من نیز بگذرم عیسی علیه السلام دعا کرد جهود بر سر آب بگذشت جهود
متعجب ماند گفت من هرگز چنین عجایب ندیده ام عیسی ع گفت بدان خدای که این

معجزه

معجزه بمن داده است که بگوی آن نان که بخورد گفت ندانم هر دو برفتند گاوی را
دیدند که چرا میکرد عیسی علیه السلام جهود را گفت که آن گاو را بیار و بیاورد عیسی ع گفت
که آن گاو را بکشتند و گوشت وی بخوردند و استخوانی از یشی پر کردند عیسی علیه السلام دست
بر پهلوی گاو زد گاو زنده شد گاو برپای خاست بقدرت باری سبحانه و تعالی جهود را گفت
عظیم معجزاتیست این گاو کشته و گوشت از وی خورده پس زنده گشت
عیسی علیه السلام گفت بدان خدای که این معجزه بتو نمود که بگوی که آن نان که خورد گفت
ندانم پس هر دو برفتند و بشهری رسیدند بیرون ده در میان ویرانها دو زن را
دیدند پیری و جوانی نوحه و زاری میکردند و موی میکندند و خون از روی ایشان
میچکید و گوری برابر آن زنان عیسی علیه السلام ایشان را پرسید که چرا این همه زاری میکنید
تنی گفت این گور پسر است که مرده است داشتکار من بود سودار من بود و این
زن خواهر وی است و کسی نداریم که ما را تعهدی کند و مونس ما بود عیسی علیه السلام
با مادر خواهر وی گفت بیاید ایشان با عیسی ع بیامدند بر سر گور این مرده عیسی علیه السلام
آواز داد و نام خدای عز وجل یاد کرد و گفت قم باذن الله یا عبد الله در حال گور
شکافته شد و مرده سر از گور برداشت بقدرة خدای عز وجل خاک از سر و روی
خود پاک میکرد با مادر و خواهر درست با خانه شد ایشان دستها برداشتند و خدای
تعالی را شکر کردند و در دست و پای عیسی علیه السلام افتادند بعد از آن بشن رفتند جهود
گفت احسنت عیسی ع گفت بحق آن خدای که معجزات بمن داد که بگوی که آن نان
آن که خورد گفت ندانم پس دیگر باره براه رفتند بجایگاهی رسیدند بدامان
کوهی سه خشت زر دیدند عیسی علیه السلام گفت الله اکبر یکی از آن من و یکی از آن تو

ویکی ازان انکه نان خورده است جهود کفت من خورده ام عیسی ام کفت هر سه ترا باد
رها کرد و برفت جهود را نکاه کرد آن زر خاک شده بود رسول کفت علیه السلام
که چون روز قیامت باشد دنیا را در عرصات قیامت آورند بر صورت پیرزنی زشت
چنانکه خلایق در عرصات قیامت ازو بترسند و کویند نعوذ بالله از شناخت
وی فرشتکان کویند ای بیچارکان این نه آن دنیاست که بروی فخر میکردید این
آن دنیاست که دولت شما بود پس فرمان آید که وی را بدوزخ اندر آرید دنیا کوید الهی
کجا اند دوستداران من یکی اتبعنی واتباع من از حق تعالی ندا آید که طالبان دنیا را
و دوستداران دنیا را با دنیا در دوزخ اندازید و هر کس که طالب دنیاست هم چنین
وسلمت الاحمر کفت که در پیش هارون الرشید رفتم چون آن قصرها و ایوانها
دیدم کفتم اما بیتک فی الدنیا فوسعت فلیت قبورک بعد الموت فسح کفت
ان خانهات در دنیا سخت بزرک است و فراخ کاشکی بعد از مرک کورت بدین
فراخی بودی هارون الرشید بکریست کریستنی بسیار کفت ای سلمه مرا پند
ده و مختصر کوی کفت یا امیر المؤمنین چکوئی اکر عطش در بیابانی کرفتار شوی
و بسیار تشنه شوی و آب نیابی شربتی آب بچند بخری کفت به نیمهٔ مال و مملکت
خویش کفت چون آب بخوردی و راه بول بر تو بسته شود چند بدهی که کشاده
شود کفت بیک نیمه دیکر کفت ای امیر المؤمنین لعن الله الدنیا تباع بشربة ماء و بول بنجس
کفت یعنی لعنت برین دنیا باد که بفروشند بشربتی آب و بولی بخسی سه هارون الر
شید بکریست کریستنی عظیم آری عزیزان حال این دنیا چنین است
دل ازوی بر دارید که هیچ نیست چنین اوردانند در اخبار که عیسی علیه السلام

در راهی بکذشت و سه تن با وی همراه بودند به دو خشت زرین رسیدند
عیسی علیه السلام بکذشت و آن سه تن بطمع آن زر بایستادند عیسی علیه السلام
کفت ای قوم دنیا شما را هلاک کند عیسی بکذشت و ایشان آن دو خشت
بر داشتند چون بنزدیک شهر رسیدند یکی را بفرستادند و دری چند بوی دادند
تا برای ایشان طعام خرد این فرستاده که طعام میخرید کفت دریغ بود
که این دو خشت ایشان ببرند پاره زهر بستد و در طعام کرد و بیامد و این
دو تن با یکدیکر کفتند و اتفاق کردند که وی را بکشیم و این دو خشت بیاسا
نیم هر یکی یکی این مرد چون طعام بخرید و بیامد و طعام فراز نهاد ایشان
برخاستند و وی را بکشتند و بنشستند و طعام را بخوردند که هر دو بیفتادند
و بمردند که آن طعام زهر آلوده بود عیسی علیه السلام چون باز کردید آن سه تن را
دید مرده و آن خشتها بر جا مانده کفت هذا یصنع الدنیا باهلها کفت دنیا
چنین کند با اهل خویش جابر بن عبد الله انصاری کوید که رسول علیه السلام کفت
روزی در میان خطبه که ای مردمان من شما را معلم ام کوش با معلم
کنید ای قوم بدانید که بندهٔ مؤمن در میان دو ترس است یکی
ترس آن است که عمر وی کذشته است و وی را نداند که خدای عز و جل
با وی چه کرده است دوم عمری که مانده است نداند که با وی چه کند

کذر کردم بیشهٔ دیدم و جزیرهٔ در بیشه و مردم بسیار در وی مقام کرده
و صید در بیشه میکردند بعد از آن از بیشه غایب کشتم مدت پانصد سال
بعد از پانصد سال چون برسیدم زمینهای دیدم که زعفران و کافور باریده اورا
و عجب بود این جایکاه را که هیچ بقعتی را نبود پس از بیشه غایب کشتم
پانصد سال دیکر باوی نیامدم تا اکنون که ترا میبینم که پادشاهی و لیکن
ای پادشاه نیک در اندیشه و تفکر کن و اعتبار کیر بتو نیز هم نخواهد ماند
و از تو همچنان در کذرد که از دیکران در کذشت ای پادشاه بدانکه این
دنیا نه سرای ایمنی و راحت است راحت در سرای دیکر طلب کن
پادشاه چون این بشنید تاج از سر بینداخت و از تخت بزیر آمد و مملکت
را بجای بکذاشت و روی با خدای کرد و بعبادت مشغول کشت تا وفاتش
در رسید ای عزیزان با درکاه او شوید تا کوی از میدان ببرید که دنیا
با کسی وفا نکرد و نکند باب النهی فی الزهد والورع قال الله تعالی قل
متاع الدنیا قلیل قال اخبرنا الشیخ ابو بکر بن احمد بن علی بن حسین
بن زکریاء الطریثیثی ببغداد قال اخبرنا الاستاد و امام ابو القسم عبد
الکریم هوازن القشیری قال اخبرنا حمزه بن یوسف السهمی الجرجانی
قال حدثنا ابو الحسین عبد الله بن احمد بن یعقوب المقری البغدادی
قال حدثنا جعفر بن مجاشع قال حدثنا زید بن اسماعیل قال
حدثنا

حدثنا کثیر بن هشام عن یحیی بن سعید عن ابی فروة عن ابی خلاد وقال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رایتم الرجل قد اوتی زهدا فی الدنیا ومنطقا
فاقتربوا منه فانه یلقی الحکمة ابو خلاد روایت میکند رضی الله عنه که ر
سول صلی الله علیه وسلم فرمود چون مردی را ببینید که خدای عز و جل او را زهد ی
داده است و منطقی شافی بوی ارزانی بداشته است یعنی از دنیا رغبت
بر کرفته است و کفتار وی منفعت خلق بود با وی نزدیکی جویید که وی
بحکمت رسیده است و رسول علیه السلام کفت که زاهدی کردن در دنیا
راحت دل بود و آسانی تن بود و به دنیا رغبت کردن زیادتی غم و اندوه
بود و نیز رسول کفته است صلی الله علیه وسلم هر کسی که مشتاق بهشت باشد بعمل
خیر مشغول بود و هر که از دوزخ بترسد شهوتها از خود باز دارد و مصیبتها
و محنتها بروی آسان کردد و هم چنین رسول کفت صلی الله علیه وسلم اکر دنیا
را بنزد حق تعالی چندانی وزن بودی که پر پشه هرکز هیچ کافری شربتی آب
ندادی و نیز رسول کفت علیه السلام از دنیا انچه مانده است با انچه کذشته
است مثلش همچنانست که کسی جامه پاره کند بکناری ریسمانی در میانه
مانده بود و زود دیک است که آن نیز بریده شود و همچنین رسول کفت
علیه السلام که میان دنیا و اخرت چندانی است که چشم برهم زنی ضحاک
روایت کند که از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که زاهد ترین کسی در دنیا
کیست کفت انکه کور فراموش نکند و بزیدن درخاک فراموش

باید که بنده زاد بردارد برای نفس خویش و زاد مرگ از زندگی بردارد
و زاد پیری از برنای بردارد و زاد آخرت از دنیا بردارد که این دنیا
را از بهر شما آفریده‌اند و شما را از بهر آخرت آفریده‌اند و بآن خدای که بجز
وی خدای نیست که پس از مرگ هیچ فریادرسی نخواهد بود و از پس دنیا هیچ
سرای نخواهد بود الا بهشت و دوزخ اقول قولی هذا و استغفر الله العظیم
ولکم ولسایر المؤمنین و المؤمنات حکایت چنین آورده‌اند از بشیر
ضحاک که چون خدای عز و جل آدم و حوا را از بهشت فرستاد چون بوی
دنیا بشنیدند چهل شبانروز بی‌هوش گشتند یحیی بن معاذ رازی رحمه الله
گوید حکمت از آسمان فرود آید بدلهای بندگان و در آن دلی سکون و آرام نگیرد که
در وی چهار خصلت بود اول دوستی دنیا دوم غم و دشمن سیم حسد بردن مسلمان
چهارم دوستی جاه و منزلت چنین آورده‌اند از کعب الاحبار که گفت در توریة
نوشته است که باری جل و علا گوید یا فرزند آدم مرا فراموش مکن که من ترا فراموش
نکرده‌ام و گناه خویش فراموش مکن که ما فراموش نکرده‌ایم و مرگ فراموش مکن
که وی ترا فراموش نکرده است یا فرزند آدم روز قیامت که کردار بسیار در ترازو
اندر بود و گناه کجا در ترازو بسیار بود خیرات بسیار کن و بد برانگشت
کن یا فرزند آدم مرگ راهیست که همه را این راه می‌باید گردن و در دست
که همراهی باید جستن ای فرزند آدم امید تو در دنیا دراز شد و عمر با آخرت
رسید

رسید و تو بدین زندگانی دنیا شاد می‌شوی پنداری که دایم بخواهی ماندن با دایم
ترا مخلد نخواهند گذاشت ای فرزند آدم آخرت طلب کن و دنیا را بجای بگذار
و آخرت ترا بهتر است از دنیا و هر چه در دنیاست حکایت چنین آورده‌اند
که در بنی اسرائیل زاهدی بود از دنیا او را هیچ نبود الا مرقعی و سفالی برای آب
چون مرگش نزدیک رسید اصحابانش گفت چون از دنیا بیرون شوم این مرقع (تو بردار)
و سفال من بپادشاه بنی اسرائیل برید و او را بگوید فلانی گفت این هر دو را بار
باآنکه از دنیا بر می‌داری که فردای قیامت من طاقت برداشتن این ندارم چون
آن درویش بادشاه بردند و این سخن با وی گفتند توفیق الهی در رسید گفت
آه فلان زاهد با طاعتش و با قطعش و با زهدش و با بسیاری عبادتش طاقت
آن ندارد که سفال و مرقع خود بر دارد من چگونه طاقت برداشتن و حساب
این دنیا دارم تاج از سر بینداخت و فرجی از دوش بیفکند و آن مرقع در
پوشید و ملک را بجای بگذاشت و آن سفال بر دوش افکند و سقای
می‌کرد و بطاعت خدای مشغول شد تا وفاتش رسید چنین آورده‌اند که
خضر علیه السلام درویشی حادثه بر رفت و وی پندی داد و گفت ای بادشاه
بدانکه من در روزگاری بدین شهر تو گذر کردم شهری دیدم سخت بزرگ و
و آبادان در وی خلق بسیار پس غایب شدم سیصد سال بعد از سیصد سال
بر وی گذر کردم دریای دیدم سخت عظیم و بزرگ گفتم اینها در وی عظیم

نکند و زینت دنیا بجای بگذارد و باقی را بر فانی اختیار کند و عمر خود را از
روزگار خویش نگیرد و خود را از جمله مردگان شمرد و فضیل بن عیاض
گوید که جمله شرها و بدیها را در یک خانه کرده‌اند و کلید آن دوستی دوستی
دنیاست و جمله خیرها در خانه کرده‌اند و کلید آن بی‌رغبتی است بدنیا انس
بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول خدای عز و جل از مسجد بیرون
شد و دست ابو ذر غفاری بگرفت گفت ای ابا ذر بدانکه در پیش ما
عقبه عظیم است و کوه دشوار است و راه دور است بدان کوه
نگذرند الا سبکباران ابو ذر گفت یا رسول الله من از سبکباران باشم یا
از سبکباران گفت یا ابا ذر قوت امروز هست گفت هست گفت آن
فردا گفت هست گفت آن پس فردا گفت نه گفت ای ابا ذر اگر قوت
سه روزه در خانه تو بودی تو از جمله سنگین‌باران بودی ابن مسعود گوید
که هیچ کس را روز بر پیش نگردد الا که وی در آن روز مهمان است و مالش
عاریتی است و بلابد که مهمان رحیل کند عاریت باز خواهند چنین گویند
که مردی حکیمی را گفت ای کاشکی مرا از بهشت چندانی بدادندی که بر پیش نشستمی
و اگر از بهشت چندینی بمن دادندی هیچ چیز دیگر نخواستی حکیم وی را گفت
کاشکی طمعت بدنیا فانی چندان بودی که با جنت باقی در خبر است
که جبرئیل علیه السلام نزدیک نوح علیه السلام آمد گفت چون از دنیا بیرون
خواست رفتن ای آنکه از همه پیغمبران عمرت درازتر بود دنیا را چون دیدی
گفت دنیا را چون سرای دیدم که دو در داشت بیک در از این در درآمدم
و بدان

صلی الله علیه وسلم
و بدان دیگر بیرون شدم و در خبر است که مردی پیش رسول آمد علیه السلام و گفت
یا رسول الله چگونه بتوانم که بدانم که کار من چگونه است میان دنیا و آخرت گفت
هر آن وقتی که بینی که کار دنیا با هم از دنیا چیزی بر تو عسر گشت و دشوار شد بدانکه تو
بر خیری و هر آن وقت که بینی که کار دنیا با هم از دنیا چیزی بر تو آسان گشت
بدانکه تو بر شری در خبر است که روزی ابو ذر غفاری رضی الله عنه بمعاذ بن جبل
بر گذشت و بر وی سلام نکرد و معاذ دیوار خانه افتاده بود سنگ باز می‌کرد معاذ
بن جبل دل تنگ شد و پیش رسول آمد علیه السلام و گفت یا رسول الله در شان من
آیتی آمده است گفت نه از بهر چه می‌گویی گفت یا رسول الله ابو ذر بر من بگذشت
و سلام نکرد رسول علیه السلام گفت یا ابا ذر چرا برادر مسلمان سلام نکردی گفت
یا رسول الله وی را دیدم که آنچه از دنیای فانی خراب شده سنگ باز می‌کرد آنگه رسول گفت
صلی الله علیه و سلم گفت هر که خواهد زهد عیسی مریم به بیند در دنیا نگه کند بزهد ابو ذر
غفاری نظر کند حسن بصری قدس الله سره روایت کند که عیسی پیغامبر علیه السلام روز
قیامت پیش رو همه زاهدان باشد و هم پاکیزه کاران دین را روز قیامت با عیسی
پیغامبر علیه السلام حشر کنند آنکه گفت خوانده‌ام که روزی عیسی بن مریم علیه السلام
در راهی می‌رفت که ما بر وی کار کرده بود از راه با کناره رفت و سنگی
در زیر سر گرفت تا براسید ابلیس علیه اللعنة بوی بر گذشت گفت
ای عیسی می‌گویی که من از دنیا هیچ نخواهم این سنگ که در زیر سر داری
آخر هم از دنیاست عیسی علیه السلام برخاست و آن سنگ را بوی انداخت گفت

این بتر زاباد همچنین حسن بصری رحمه الله روایت کند که روزی عیسی مریم علیه السلام رنجور
گشت از گرما و نیز روزه داشت وی را گفتند یا نبی الله دستوری ده تا از برای تو
خانهٔ کنیم که در وی باشی و سود کنی از تو بر دارد گفت مرا بخانه حاجت نیست
بعد الحاح کردند دستوری داد برای وی کومه ساختند چون عیسی علیه السلام
در آنجا برفت پس بیرون آمد گفت ای سبحان الله من از عادیانم که این
چنین مقام برای من سازید من گفتم خانهٔ بسازید که چون در آن نشینم
سوم بسقف خانه باز نهاده بود مرا بدین حاجت نیست و تا وی بود نیز
در هیچ خانه مقام نکرد تا وی را با آسمان بردند همچنین کعب الاحبار روایت کند
که زهد عیسی چنان بود که چون طعام خوردی طعام وی نان جو بودی و پوشیدن
وی پشمینه بودی و رفتن وی پیاده بودی هرگز بچهار پا ننشسته بود
و هرگز بوی خوش نبوییده بود و هرگز اندام او باندام هیچ زنی نرسیده
بود و هرگز آب سرد بشهوة نخورده بود و هرگز روغن بسر نکرده بود و هرگز
سر وی بخطمی و گل و سبوس و مانند این نشسته بود و هرگز پهلو بر بستر
خواب ننهاده بود و هرگز چیزی در زیر خویش نیفکنده بود و هرگز اندوه چاشت
و شام نخورده بود و همیشه صایم الدهر بود و از دنیا باندک مایهٔ قناعت
کرده بود و اندک گفتی این بتر بسیار است آنکسی را که بمیرد و فردای قیامت
حسابش کنند و در خبر است که بنده چون طمع از دنیا ببرد و در دنیا

زاهدی کند خدای عز و جل ملایکتی بر وی موکل کند که حکمت در دل وی
ثابت کنند احمد بن حنبل رضی الله عنه گوید زهد بر سه وجه است زهد عوام
است و زهد خواص است و زهد عارفانست اما زهد عوام دست از
حرام باز داشتن است و زهد خواص است فضل از حلال بجای بگذاشتن
است و اما زهد عارفان بترک گفتن هر چه بنده را از خدای باز دارد یحیی
بن معاذ گوید هیچ کس بحقیقت زهد نرسد تا در وی سه خصلت نباشد
اول عمل بی علاقه دوم قول بی طمع سیم عزت بی تکبر و ریاسة و ابو حفص گوید
زاهدی نبود الا در حلال و اندر دنیا حلال نیست پس بدان که در دنیا
حلال نیست و نه زاهدی و در خبر است که رسول گفت علیه السلام هر آنکس که زور کشی
بدنش باز بود و بیشتر همت و اندوه وی اندوه دنیا بود خدای تعالی در تن
وی سه خصلت پدید کند اول اندوهی هرگز بریده نگردد دوم مشغولی هرگز
فراغتش نبود سیوم درویشی که آخرش پدید نگردد ابو یزید بسطامی
رحمة الله علیه گفت هر آنکس که خدای عز و جل به پنج چیز با وی کرامت کرده بود
نعمت دنیای و آخرت بر وی تمام کرده بود اول تنی در بلا صابر دوم زبانی
بر ذکر سیوم دلی باندک مایهٔ از دنیا قانع بود چهارم علمی نافع
پنجم رفیقی که وی را یاری دهد بر ترک دنیا و راغبش گرداند در طلب
آخرت و گفت هر آنکس که حق تعالی وی را به پنج چیز مبتلا گرداند نعمت

دنیا و هم آخرت از وی فوت کرده باشد اول تنی بی صبر در بلا و شدت دوم
زبانی بغیبت خلقان مشغول سیوم دلی در دوستی دنیا بسته چهارم
تابع نفس و هوا بودن پنجم رفیقی که وی را حریص گرداند بر دنیا و رسول علیه
السلام گفته است که رب العزة میگوید که هر بندهٔ که از من راضی شود من
باندک طاعت از وی راضی شوم و گفته اند که هر آنکس که عاقل بود بقوت از
دنیا راضی شود و بعمل آخرت مشغول شود زیرا که آخرت سرای بقاست
و جایگاه نعیم و لقا است و دنیا سرای فناست و جایگاه غدر و مکر است و نیز دنیا
زندان مومنانست و بهشت کافران و دلیل برین قول رسول است علیه السلام که
گفت الدُّنیا سِجْنُ المُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الکافِر که مومن را هر چند نعمت دنیا
بود از خود دور دارد و پرهیز کند لاجرم که همچنان بود که در زندان بود پس
چون وفاتش رسید بهشت ارزانی مقام وی در بهشت بر وی عرضه کنند مومن
چون آن کرامت ببیند بداند که در دنیا بزندان بوده است و کافر را چون مرگ رسد
دوزخ بوی نمایند مقام خویش در دوزخ ببیند و عقوبتها که از بهر وی
ساخته اند ببیند آنگه بداند که در دنیا در بهشت بود چون حال برین جمله بود
بترک گفتن دنیا تمامترین نعمتی بود از حق تعالی بر بندگان نعوذ
بالله من النار ۞ باب الثالث فی طلب العلم قال الله تعالی والذین
اوتوا العلم درجات و امیر المومنین رضی الله عنه روایت کند از

رسول علیه السلام که گفت هر که را مرگ در رسد و وی در طلب علم بود تا بدان علم
اسلام را زنده دارد در بهشت میان وی و میان پیغمبر یک درجه بود انس بن
مالک روایت کند رسول علیه السلام گفت هر آنکه یک مسئله از علم بیاموزد بهتر است
او را از آنکه کوه بوقبیس زر باشد وی را و بصدقه بدرویشان دهد در راه عز و جل
همچنین روایت کند انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و سلم گفت هر که خواهد
که نظر کند در آزادکردگان از آتش دوزخ نظر در طالب علمان کند که ایشان
آزادکردگان خدای عز و جل اند از آتش دوزخ آنگاه گفت بدان خدای که
مرا برسالت بخلق فرستاد که هر آن متعلمی که بدر سرای عالمی شود بطلب
علم خدای عز و جل بهر قدمی طاعت یک ساله وی بنویسد و بهر قدمی شهر
ستانی وی را بنا کنند در بهشت چون متعلم بر روی زمین میرود زمین برای
وی استغفار میکند و بامداد و شبانگاه آمرزیده بود و نیز انس بن مالک
روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت هر آنکس که بدر با عبره کند بطلب
کردن علم خدای عز و جل وی را ثواب هفتاد حج و هفتاد عمره و هفتاد غزا بنو
یسند و سکرات مرگ بر وی آسان کند و همچنین روایت کند که
رسول صلی الله علیه و سلم گفت مثل فضل متعلم همچنانست بر مردمان
دیگر که فضل ابوبکر صدیق بر دیگر مردمان و همچنانکه فضل جبرئیل
علیه السلام بر جملهٔ ملائکتان آنگاه گفت این خبر مرا جبرئیل داد

از اسرافیل صاحب الصور وعبد الله مبارک را گفتند که اگر خدای عز وجل
بتو وحی کند که امشب از امر ید کانی نوار و رحکردی گفتا بر خاستمی وطلب
علم کردمی نافع چنین روایت کند که روزی پیش عبد الله بن عمر بن الخطاب
رضی الله عنهما آمد گفت یا عبد الله مرا بکاری وعلی دلیل کن که آن بکنم بیهشت
رسم گفت طلب علم کن گفت من عمل می برسم که کنم گفت برو که اینت
که گفتم مرد از پیش وی بنزدیک ابو هریرة رضی الله عنه آمد ابو هریرة جواب
همان داد که پسر عمر رضی الله عنهما داد از اینجا پیش عمر بن الخطاب رضی الله عنه
آمد وهمچنین با عمر بگفت از عمر رضی الله عنه همین جواب شنید از پیش عمر
بنزدیک رسول علیه السلام آمد گفت یا رسول الله رفتم پیش عبد الله بن
عمر بن الخطاب وپیش ابو هریرة وپیش عمر بن الخطاب واز ایشان
پرسیدم که مرا بکاری دلیل کنید که آن بکنم مگر بیهشت رسم مرا بطلب کر
دن علم دلیل کردند رسول صلی الله علیه وسلم گفت صدقوا راست گفتند که
خفتن عالم فاضلتر است از نماز جاهل که نماز بجهل انکه بفعال آرد پیش
از آن بود که بصلاح آرد سعید ابن المسیب گوید که اصحابان ابو ذر
ورا گفتند یا ابا ذر چرا پس هر نماز فریضه نماز تطوع نکنی گفت از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت یک باب از علم اموختن بهتر است
از هزار رکعت نماز تطوع کردن مقبول ابو دردا گوید که آموختن
یک مسئله

یک مسئله بوشن فاضلتر است از انکه یک شب تا روز نماز کنم عبد الله مسعود رضی الله عنه
گوید گفت یا قوم در زمانه هستید که علم در شما بهتر از عمل ورسول صلی الله علیه وسلم
فرموده فاضلترین علمها در روی زمین سه چیز است طلب کردن علم وغزا کردن
وطلب کسب حلال کردن انگاه گفت طالب علم دوست خدا است
وغازی ولی خدا است وکسب کن حلال صدیق خدای است حسن
بصری رحمه الله گوید ندانم عملی که فاضلتر است از غزا کردن انگاه گفت
هر که از خانه بیرون آید بطلب علم برود ملایکتان وبر ابر سر خویش کبر ند
ومرغان هوا وماهیان دریا بروی صلوات فرستند واز برای وی تسبیح میکنند
وخدای عز وجل هر طالب علمی را ثواب هفتاد صدیق بدهد انگاه گفت رحمها
باد علم آموختن که بدرجه بزرگان رسید ومنزلت مقربان یابید وعلم را بسکونت
وحلم آموزید وبا پادشاهان میا میزید وبا سفیهان مگوید وبعلم بر خلق تطاول
مجوید تا از جمله علماء متکبر نباشید که علماء متکبر روز قیامت سرنگون در
دوزخ او بخته باشند وعلم آموزید که بر شما وبال واز پیش کار کنید وهم پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفت علم بیاموزید پیش از انکه برداشته شود وبرداشتن
علم آن بود که علما بمیرند ودیگران نا اموخته بمانند وهم عمرو بن العاص
چنین روایت کند که رسول علیه السلام گفت خدای عز وجل علم از میان امتان
بر ندارد ولیکن علماء بمیرند ودیگران نیاموخته باشند جاهلان دعوی عالمی
کنند چون از ایشان چیزی پرسند بجهل جواب دهند مردم گمراه شوند

وطلب کردن علم فریضه است بر همه مسلمانان دلیل برین که انس بن ما
لک روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت طَلَبُ العِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى
كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ وهم رسول صلی الله علیه وسلم گفت اُطْلُبُوا العِلْمَ وَلَوْ بِا
الصِّينِ یعنی طلب کنید علم واگر همه بچین بود شریف گوید مردم چون
علم خواهند آموختن باید که نیت درست کنند ودرستی نیت سه چیز است
اول باید که اموختن از بهر خدای بود ورضاء او تا بدان که آموزد منتفع وقصد
وی آن بود که خود را از جهل بیرون آرد تا با نادان برابر نباشد لقوله تعالى
قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون دوم باموختن علم
منفعت خلق کند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم گفته است که بهترین مردم
آنست که مردم را از وی منفعتی بود سدیگر باید که نیت علم آموختن زنده کردن
علم بود **باب الرابع في فضل العلم والعلماء** قال الله تعالى انما يخشى الله من
عباده العلماء اخبرنا القاضي ابو جعفر محمد بن احمد بن حامد بن عبيد البخاري
ببغداد قال حدثنا الفقيه ابو الليث قال حدثنا الفقيه ابو جعفر قال حدثنا
ابو الحسن بن الوراق قال حدثنا خشنام عن اسماعيل بن ابي بكر الصوفي
قال حدثنا ابو القسم بن قاسم المهلي قال حدثنا عبيد الله بن داود بن عاصم
بن رجا عن داود بن جميل عن كثير بن قيس عن ابي درداء رضي الله
عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يستغفر للعالم من في السموات
ومن في الارض والحيتان في جوف الماء وان فضل العالم على العابد
کفضل

كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب وان العلماء ورثة الانبياء لم
يورثوا دينارا ولا درهما فانما ورثوا العلم فمن اخذه فقد اخذ حظا وافرا
ابو دردا روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر چه در آسمانها وزمینها اند وما
هیان در میان آب استغفار میکنند برای عالم وفضل عالم بر عابد چنا
نست که فضل ماه شب چهارده بر ستارگان وعلما ورثه پیغمبران واز
پیغمبران مال بمیراث نگیرند میراث پیغمبران علم است هر کسی علم
یافت حظی عظیم یافت انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول
صلی الله علیه وسلم گفت خدای تعالی نظر باین امت که کند از بهر علما وضعفا
کند پس گفت علما میراث داران من اند ودرویشان دوستان من
اند گفت مردم سه اند عالم اند ومتعلم اند وباقی هیچ اند درویشان صابر اند
وهم انس روایت کند که رسول علیه السلام گفت مثل اصحاب من
چون مثل ستارگان آسمان است هر کدام که اقتدا کنید هدایت یابید و
علماء امت من در میان ستارگان انگه رسول گفت علیه السلام بتر است
بر ابلیس از هفتاد عابد که بروز روزه دارند وبشب نماز کنند ومرگ عالمی دو
ست تر است بر ابلیس از مرگ هفتاد عابد همچنین انس روایت
کند که رسول علیه السلام گفت چون روز قیامت از حق تعالی ندا آید که
ای عابدان شما در بهشت روید که منفعت شما از بهر تن خویش
بود وعلما را ندا آید که شما شفاعت کنید در امتان که منفعت

شما از بهر رحمان بود همچنین انس روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
گفت هر کسی که عالمی را ذلیل کند بنا حق خدای عز و جل روز قیامت
پیش خلقان اولین و آخرین او را ذلیل کند و هر که با عالمی کرامت کند
خدای عز و جل باوی کرامی کند همچون کرامتی پیغامبران و هر کسی که آواز
بلندتر از آواز عالم برآرد خدای تعالی او را در دنیا و آخرت عقوبت کنده
الا که توبه کند و باز گردد رسول گفت علیه السلام هر چیز را که داری هست
و تکیه دار این دین فقه است وچنین روایت کرده اند که در ایام خلافت
عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه جماعتی از شام پیش وی آمدند عمر در آن
نظر کرد برنایی دید بسال کوچک پیش روا ایشان بود چون فراز بنشستند
برنا خواست که سخن گفتن ابتدا کند عمر بن عبد العزیز گفت آنکه بزرگ
کتر هست بسال سخن گوید که وی اولیتر بود آن برنا گفت یا امیر المؤ
منین لیس الامر بالصغر ولا بالکبر ولو کان کذالک تجلس مجلسک
من هو اسن منک گفت یا امیر المؤمنین اگر کار بکوچکی بزرگی بودی
بجایگاه تو کسی نشسته بودی که از تو بسال بزرگتر بودی عمر گفت صدقت
تکلم رحمک الله سخن گوی که خدا آت بیاموزد برنا گفت یا امیر المؤمنین شکر
مر آن خدای را که بر ما منت نهاد بتو و تو ترا بما ارزانی داشت و ما بدان آمدیم
که بتو طمع داریم بانام از تو ترسی هست ما را اما طمع که نداریم انعام و احسان تو عاریتست

هم

هم بمقام و اتا از تو ما را ترسی نیست که خدای تعالی از ترس تو بعدل تواعین کرده
است ما رسولان شکریم بشکر کردن آمده ایم و السلام عمر بن عبد العزیز را این سخن خوش
آمد گفت ای برنا مرا پندی ده برنا گفت یا امیر المؤمنین بدانکه قوی از آدمیان بعلم خدای
و مدح ثنای مردم غره شده اند تو از جمله آنها مباش که غره شده اند بعلم خدای و ثنا و مدح مردم ناقدست
بر جا بماند و از جمله آن مباشی که حق تعالی میگوید ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا
وهم لا یسمعون عمر چون این بشنید از سال برنا پرسید برنا دوازده ساله بود
این بیتها بگفت بیت تعلم فلیس المرء یولد عالما ولیس اخو علم کمن هو جا
هل به فان کبیر القوم لا علم عنده صغیر اذا التفت علیه المحافل معنی بیت
چنان باشد که علم بیاموزید که از مادر کسی عالم نزاد و جاهل چون عالم نباشد هیچ
حالی و مقدمی قوی که علم نداند در انجمنی که بنشینند چون مردم نگاه باوی کنند از
هم کمتر بود ابو سلام گوید خداوند من مرا بسیصد درم بخرید و مرا آزاد کرد من
با خویشتن گفتم چه پیشه کنم که بهتر باشد علم آموختن اختیار کردم بر این پیشها
هنوز سالی تمام نشده بود که از علم بدان درجه رسیده بودم که امیر المؤمنین
بزیارت می آمد دستوری خواست که در آید نگذاشتم که در آمدی همچنین حالح
رنجی گوید که در پیش امیر المؤمنین رفتم مرا دست بگرفت و بر مخدره خویش
نشاند من گفتم خدای عز و جل حق را بیامرزاد که راست گفت خلیفه گفت یا
صالح حسن چه گفت گفتم حسن بصری گفت رحمه الله که این علم نه علم بودی
صالح رنجی کی بودی که بر مخدره امیر المؤمنین نشستی انس روایت کند

که رسول گفت علیه السلام نظر کردن در خانه خدای تعالی عبادتست و نظر کردن
در روی عالم فاضلتر است بر خدای عز و جل از شصت ساله عبادت که بروز بروزه
داشته بود و بشب نماز گذارده انگه گفت اگر نه علما بودندی ایشان من هلاک
شدندی پس گفت بار خدایا عالمان را نگاه دار و جاهلان را عفو کن و تا بیامرزا
بیامرز همچنین انس روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر کسی که بزیارت
عالمی شود همچنان بود که به بیت المقدس شده بود و خدای عز و جل گوشت و پوست
وی بر آتش دوزخ حرام کند و هر کسی که مجلسی عالمی دریابد او را در قیامت سختی و
عذاب نباشد انگه گفت ای بندگان خدای از جمله علما باشید و از جمله جاهلان مباشید
که مثل جاهل همچون مثل نابیناست در شب تاریک که راه نداند یا چگونه بر سر
راه افتد یا چگونه راه کند و در آخرت ملوم باشد و پیش خدای عز و جل خاسر باشد انگه
رسول گفت کدام دل دریابد باید آنکه فردا در قیامت عذاب و عقوبت جاهل چند
باشد و اگر جاهل دانستی که حق تعالی باوی چه عقوبت خواهد کردن و طعام و شراب
باز نخوردی انگه گفت که رسول گفت علیه السلام الموت الموت یعنی جاهل را
مرگ به از زندگانی همچنین انس روایت کند که مردی پرسید از رسول علیه السلام
که عابد فاضلتر یا فقیه رسول گفت علیه السلام فقیه فاضلتر بنزدیک باری تعالی
از هزار بار عابد انگه رسول گفت علیه السلام فاضلترین عملی غزاست و تواضع کردن
با عالمان و حرمت داشتن مشایخ و ابو هریره روایت کند رضی الله عنه
که رسول علیه السلام گفت میان عالم و عابد هفتاد درجه است از درجه تا

بدرجه

تا بدرجه صد ساله راه بپای استوری تیز انس بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام
گفت ایشان مرزمانه آید که عابد در پیش عزیزتر باشند از کبریت سرخ و آن
عابدان باشند که خیانت کن باشند زیرا که علم ندانند و جهد نکنند در علم آموختن
و کار دنیا بکسلانی بجای بگذارند بطمع آخرت انگه مردی بر پای خاست گفت
یا رسول الله عالم فاضلتر یا عابد رسول صلی الله علیه وسلم گفت متعلمی کسلان که کاهل
بود در علم آموختن فاضلتر است بنزدیک خدای تعالی از هفتصد عابد مجتهد انگه
گفت عابد بنزدیک علما همچنان باشد که بنده در پیش اشتر انگه رسول گفت
علیه السلام گفت این مرد را که این پرسیدی اتسألنی عن شیء یتعجب منه
الملائکة مرا چیزی پرسیدی که ملائکه از آن بتعجب مانده اند بدانکه من میگویم که عالم
و متعلم هر دو در بهشت اند و اگر چه تقصیر کرده باشند انگه رسول گفت علیه السلام اگر
نه علما بودندی عابدان یک روز خدای را بی تخلیط نتوانستندی پرستیدن
و علما را روز قیامت شفاعت باشد هم چنان که شفاعت پیغمبران بنی اسرائیل
حکایت چنین آورده اند که کسری در بعضی کتابهای هندوان دید نوشته
که در شهر هندوستان کوههاست بر پشت درختهاست که میوه آن درختها
مرده را زنده کند کسری بتعجب فرو ماند از این سخنها مردی دانا و عاقل را بفرستاد
که این میوها طلب کند و بیاورد تا مرده زنده کند یک سالی و برابر مهلت
داد این مرد بیامد و سالی در کوههای هندوستان میگردید و میوه را میجید
و تجربه میکرد مرده زنده نمیکرد و قصد عالمی کرد از علمای هندوستان

۴ درخت عالم است میوه که مردم ازو بهره مند کرداند

و از وی این پرسید که این چگونه است جواب داد که این مثلی است که حکماء
هند و یونان گفته اند اما بدان که کوه علم است و عز نصیحت است و مرده
دل جاهل است که بعلم زنده کردد مرد باشی کسوی آمد و این خبر بوی داد
کسری شاد از آن شد و اورا خلعت داد حکایت چنین آورده اند که اهل بصره
را خلاف افتاد در علم و مال که کدام بهتر است بعضی گفتند که علم بهتر است و
بعضی گفتند که مال بهتر است رسولی را بفرستادند به نزدیک عبد الله عباس
رضی الله عنهما که از وی باز پرسد چون بپرسید گفت علم بهتر و فاضلتر از مال آن
مرد گفت اگر ورا گویند بچه دلیل سخن چه گویم گفت جواب ده که پسر عباس میگوید
علم میراث پیغامبران است و مال میراث فرعونان و علم نگهدار تو است و تو نگه
داری مالی و خدای عز و جل علم ندهد الا بدوستان خود و مال بآن کسی دهد که دوستی
ورا نشاید و علم به پیدا کردن و دادن نقصان نشود و مال به دادن و نفقه
کردن نقصان شود و خداوند مال مرده است و خداوند علم نمیرد و خداوند مال را
فردا روز قیامت از هر درمی بپرسند که چگونه کسب کردی و در چه نفقه کردی
و خداوند علم را بهر حرفی درختی در بهشت بدهند قال الشریف عالم باید که
بعلم بخیلی نکند و با ورع و دیانت باشد و علمی که داند از خلق پنهان نکند
تا بدان چه داند منتفع شود و از وعید و تهدید رسول صلی الله علیه وسلم رسته
باشد که رسول علیه السلام گفته است هر آن کسی که علمی داند و پنهان کند و نگوید
اورا لگام آتشین بر سر کنند باب الخامس فی العلم بالعمل

قال اخبرنا محمد بن احمد بن حامد البخاری قال حدثنا ابو مالک تمیم بن
فرینام التمیمی قال حدثنا الفقیه ابو اللیث قال حدثنا الحاکم ابو الحسین علی بن حسن
قال حدثنا الحسین بن اسماعیل القاضی قال حدثنا ابراهیم بن رستم قال حدثنا
حفص الازدی عن اسماعیل بن ابی سمیع عن انس بن مالک قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم العلماء امناء الرسل علی عباد الله ما لم یخالطوا السلطان
ویدخلوا فی الدنیا واذا دخلوا فی الدنیا فقد خانوا الرسل فاعتزلوهم وا
حذروهم انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
گفت علما امینان پیغمبران اند بر بندگان باری تعالی مادام که با پادشاهان نیامیزند
و بدنیا مشغول نشوند پس چون بدنیا مشغول شوند با پیغامبران خیانت کرده باشند
از ایشان حذر کنید و دوری جوید ابو درداء گوید رضی الله عنه مرد عالم نگردد تا متعلم نباشد
و عالم نباشد تا در علم کامل نباشد پس گفت از که علم نداند یک محنت بود و انکه داند
و بدان کار نکند ورا هفت ویل بود محنت پس گفت من از آن نمی ترسم که روز قیامت
مرا گویند چه دانستی و چه آموختی از آن می ترسم که گویند چه کردی بدانچه دانستی عیسی
پیغامبر گفت علیه السلام هر آن کسی که علمی داند و کار بدان کند اورا در ملکوت عظیم
خوانند و همچنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه از عبد الله بن سلام پرسید که خداوند علم
کدام اند گفت آنها که کار بدان کنند گفت علم بر علما چه فراموش کند گفت طمع دنیا
عیسی علیه السلام گفته است که نابینا را از چراغ چه سود که دیگران را روشن دارد و
خانه تاریک ورا از آن چه سود که بر بام او چراغ بود و کسی را از علم و حکمت چه سود
که بدان کار نکند اوزاعی گوید هر کسی که علم داند و بوی کار بکند خدای تعالی اورا

توفیقات دهد که انچه نداند بداند و سهل بن عبد الله گوید مردم همه مرده اند الا علما
و علما همه مست اند الا آنها که بعلم کار کنند و بعلم کارکنان غره شده اند الا مخلصان
و مخلصان نیز بر خلل اند الا خاصان و خاصان نیز بر مخاطره عظیم اند و رسول
گفته است صلی الله علیه وسلم بنشستن هر عالمی منشینید الا بنشستن کسی که شما را از پنج چیز با
پنج چیز خواند از شک بایقین و از تکبر با تواضع و از دشمنی با دوستی و نصیحت
و از ریا با خلاص و از دنیا باخرت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گوید چون علم
بعلم کار نکنند جاهل علم آموختن از وی ننگ زیرا که عالم چون بعلم کار نکند علمش نیز
بکس کار نکند و منفعت نکند و اگرچه بهخروار کتب دارند پس گفت در بنی اسرائیل
مردی بود هشتاد صندوق علم جمع کرده بود حق تعالی به پیغامبران آن زمان وحی کرد
که این مرد را بگوید که اگر چندین دیگر جمع کنی که تو بدانش منتفع نشوی تا باین
سه چیز کار نکنی اول دوستی دنیا از دل بیرون کن که نه سرای مومنانست دوم با
دشمنان صحبت مکن که نه رفیق مومنان اند سیم مسلمان را مرنجان که نه پیشه
مومنان است رنج رسانیدن سفیان بن عیینه گوید بیشترین حسرتی روز قیامت
سه تن را بود مردی که ورا بنده صالح بوده باشد خداوندرا بدوزخ برند و بنده را به بهشت دیگر
مردی که مالی جمع کرده بود و حق خدا از وی نداده باشد و وی بمیرد و وارث وی آن
مال بطاعت و رضای حق تعالی بکار برند و در بهشت روند به سبب آن و آن جمع
کننده مال را بدوزخ برند سیم عالمی که مردمانرا پند دهد و خود بدان کار نکند ایشان
بگفتار وی نجات و بهشت یابند و ورا بدوزخ برند و در خبر است که روز قیامت
جاهلان

جاهلان در عالمان آویزند گویند شما دانستید و بما نگفتید امروز در بین محنت گرفتار
شدیم و رسول علیه السلام گفته است هر آنکسی که علم از بهر چهار چیز آموزد وی در دوزخ است
اول آنکه تکبر کند بر خلق دوم آنکه با سفیهان مری کند سیم آنکه از برای آنکه تا مردم روی بوی
نهند چهارم آنکه مال و جاه بدانش جمع کند در خبر است که رسول گفته است علیه السلام می
ترسم از امتان خویش از زلت عالم و مناظره منافق در قرآن و آن کنایی که کردشان
نشکنند و ابو حفص گوید که عالم را ده چیز زیادت کرده اند که بسبب آن به بهشت
برسد اول نصیحت و شفقت و احتمال و صبر و حلم و تواضع و عفیفی و بی رغبتی در
مال مردم و دایم نظر کردن در کتب و بی حجابی که پیوسته در سرای گشاده دارد درویش
و توانگر را راه دهد که در خبر آمده است که داود علیه السلام که بدان گناه که مبتلا شد سبب
آن بود که اورا حجاب بود و نیز ابو حفص گفته است که ده چیز زشت است از ده کسی
تیزی از پادشاهان و بخیلی از توانگران و طمع از علما و حرص از درویشان و بی شرمی از اهل
حسب و گناه از پیران و مردان را بزنان نسبت کردن و زنان را بمردان تشبه کردن
و بددلی از غازیان و رغبت زاهدان بدر سرای توانگران فضیل عیاض گوید چون عالم
اندر دنیا راغب بود و بر حریص بود جاهل را جهل زیادت شود و فاسق را فسق
و دل مومنان از وی شکسته شود نعوذ بالله من علم لا ینفع باب السادس فی المجلس العلم
و الذکر قال الله تعالی الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم حدثنا
شیخ ابو منصور قال اخبرنا ابو طالب قال حدثنا ابن شاهین قال حدثنا علی بن

محمد البحري قال حدثنا احمد بن محمد الهمداني قال احمد بن يحيى الصوفي قال حدثنا
عبد الوهاب بن مليك قال حدثنا ابي قال حدثنا ابو اسحق الهمداني عن
الاعرابي عن ابي مسلم عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما جلس
قوم قط يذكرون الله عز وجل الا حفت بهم الملائكة وغشيتهم الرحمة وتنزلت
عليهم السكينة ابو سعيد روايت كند كه رسول گفت عليه السلام هرگز هيچ قومي ننشينند
بذكر حق تعالى الا كه ملايكتان گرد بر گرد ايشان در آيند و برحمت حق مخصوص باشند
وسكينه برايشان فرود آيد وخداي تعالى ايشان را بانواع كرم مخصوص كرداند ابو هريره
روايت كند كه رسول گفت عليه السلام خدا را عز وجل ملايكتان اند كه در دنيا ميگردند هر جا
كه مجلس علم يابند يا قومي را بينند كه بذكر حق تعالى مشغول باشند بيك ديگر بانگ كنند
گويند بيابيد كه مراد خويش يافتيم گرد بر گرد ايشان در نشينند چون ايشان فارغ شوند
ملايكتان باز بآسمان شوند از حق تعالى ندا آيد كه يا ملايكتان بندگان من بچه مشغول اند
گويند بارخدايا ترا عالم تري حمد و ثنا و ذكر تو خداي ميگفتند ندا آيد كه يا ملايكتان چه
طلب ميكنند گويند بارخدايا بهشت مي خواهند گويد ايشان بهشت ديده اند گويند نه
ندا آيد كه اگر بديدندي چه كردندي گويند بارخدايا شوقشان بيشتر بودي وحرصشان
زيادت تر گشتي در طلب كردن بهشت ندا آيد كه يا ملايكتان در آن مجلس علم از چه مي
ترسيدند و از چه مي ميگريستند گويند الهي از دوزخ مي ترسيدند گويد و از چه ميگريستند
گويند الهي از ترس دوزخ ميگريستند گويد يا ملايكتان ايشان دوزخ ديده اند گويند نه
اي بارخدا

اي بارخداوندا ندا آيد كه يا ملايكتان ايشان اگر بديدندي چه كردندي گويند الهي ترسشان
بيشتر بودي و گريستنشان زيادت بودي ندا آيد كه يا ملايكتان شما گواه باشيد كه
بهشت برايشان مباح كردم و دوزخ برايشان حرام كردم و ايشان را بمراد رسانيدم و ملايكتان
گويند بارخدايا در ميان ايشان فلان عاصي بود و فلان خاطي بود نه بقصد علم شنيدن آمده بود
ونه براي ذكر كردن آمده بود بحاجت خويش آمده بود ندا آيد كه يا ملايكتان هم القوم لا يشقى
بهم جليسهم قد عفوت عنهم يعني همه را عفو كردم كه ايشان قومي اند كه همنشين ايشان
شقي نشود عبد الله بن مسعود گويد رضي الله عنه كه مثل همنشين صالح چون همنشين عطار بود
كه اگر مشك بوي ندهد آخر از بوي مشك راحت يابد و مثل همنشين بد چون همنشين آهنگران
كه اگر سنجاره وي نسوزد از دود و گرد رنجي بوي رسد شهر بن حوشب اجيني روايت كند
كه لقمان حكيم پسر خويش را گفت اي پسر چون قومي را بيني كه بمجلس ذكر نشسته باشند تو نيز با
ايشان بنشين كه اگر عالم باشي از علم خويش منفعت يابي و اگر جاهل باشي بياموزند
وباشد كه حق تعالى بنظر رحمت ايشان را بيامرزد تو نيز از جمله ايشان وچون قومي بيني كه نه بذكر خداي
مشغول باشند با ايشان منشين كه اگر عالم باشي از علم خويش منفعت نيابي و اگر جاهل باشي جهلت زيا
دت كنند وباشد كه خداي تعالى برايشان اطلاع كند تو نيز از جمله ايشان باشي و رسول گفته است
عليه السلام چون روضه بهشت ببينيد در بهشتي چرا كنيد گفتند يا رسول الله روضه بهشت كدام است
گفت مجلس ذكر و نيز رسول گفته است عليه السلام يك مجلس كه از مجلس خير وصلاح بود هر سوءمن
را كفارت مجلس بد بود و عمر بن الخطاب گويد رضي الله عنه كه مرد باشد كه از خانه بيرون آيد و برا
چندان گناه باشد كه كوهها و مگر چون بمجلس علم آيد و علم بشنود و از گناه پشيمان گردد چون از مجلس
برخيزد جمله گناه وي عفو كرده باشند الم گفت مفارقت مكنيد از مجلس علما كه حق تعالى بر روي

زمين بقعتي نيافريده است گرامي تر از مجلس علم و نيز رسول گفته است عليه السلام هيچ قومي
ننشينند بذكر خداي عز وجل الا كه منادي ندا كند از آسمان برايشان ندا كند برخيزيد كه گناهها
وبديهاء شما به نيكي بدل كرده اند و شما را بيامرزيده اند علقمه گويد اند هر بامدادي پيش قومي رود
كه از خدا و رسول ديرا خبر دهند وايشان را خبر دهد از خدا و رسول دوست داريم از آنكه هر روزي
صد اسپ در سبيل خداي در غزا بكار دارند قال الشريف هر آن كسي كه با هشت گروه نشيند از هر يك
خداي تعالى ويرا هشت چيز زيادت كند هر كه با توانگران نشيند دوستي دنيا اش زيادت شود و هر كه
با درويشان نشيند ويرا شكر و رضا زيادت شود و هر كه با پادشاهان نشيند ويرا سياهي دل و تكبر
زيادت شود و هر كه با زنان نشيند شهوت وجهلش زيادت شود و هر كه با فاسقان نشيند بي
رغبتي و نا باكيش زيادت شود و هر كه با كودكان نشيند بازي ومزاحش زيادت شود و هر كه با علما
نشيند ورع وعلمش زيادت شود وچنين گفته اند كه در سه جايگاه خفتن مكروه است در
مجلس علم و از پس نماز بامداد و پيش از نماز خفتن و در سه جايگاه خنديدن مكروه و منهي است
از پس جنازه و در مجلس ذكر و بر گورستان چنين گفته اند كه مجالست علما صلاح دين است
و زينت تن است و مجالست فاسقان جراحت دين است وعيب تن است و نيز رسول گفته
است عليه السلام نظر كردن در سه چيز عبادت است در كعبه و در روي مادر و پدر و در روي
عالم پس اگر هيچ منفعت نبودي مجلس علما را الا نظر كردن در روي عالم كفايت بودي حاضر
گشتن پيش عالم عبادتست و نظر كردن در روي وي عبادت است و بياد فرو كرد حق
عبادت است و زيارت علما شرف عبادت است و در خبر است كه رسول گفت عليه السلام هر
كسي كه عالم را زيارت كند همچنان باشد كه با من مصافحه كرده باشد و هر كه با عالمي بنشيند همچنان بود
كه با من نشسته بود در دنيا و هر كه در دنيا با من نشسته بود حق تعالى روز قيامت او را هم نشين
من

من كند در بهشت اين همه از بركت علم است عزيزي خلق ان بعلم است واز بهر اين گفت
معاذ بن جبل كه علم بياموزيد كه حسنات است و طلب كردنش عبادت است وگفتنش
تسبيح است و جستنش جهاد است و بذل كردن با اهلش قربت است زيرا كه علم بهشت
است ومونس است در وحشت وصاحب است در غربت و محدث است در خلوت و دليل است
بر شادي وعين است در غم و اندوه و عز دين است پيش بهتران وصلاح دين است بر دشمنان
حق تعالى قومي را بعلم بر كشد ومقدم خلق كرداند و امام عالميان كند كه باثر ايشان راه كنند و بفعل
ايشان اقتدا كنند و اين همه از بركت علم است يارب ما را نصيب مگردان
باب السابع في اخلاص وترك الرياء قال الله تعالى الا لله الدين الخالص
اخبرنا القاضي عمر بن حسن بن عبد الرحمن البلخي قال حدثنا الشيخ الحافظ مكي بن محمد
المسلم بن حسين المقدسي ببيت المقدس قال اخبرنا الشيخ ابو نصر احمد بن علي السلمي الدينوري
قال حدثنا ابو سعد احمد بن محمد الماليني املا قال اخبرنا ابو الفضل احمد بن محمد بن حمدون
النوبهاني بها قال حدثنا ابو العباس محمد بن شاذان الفرير النيسابوري قال حدثنا عمر بن
زرارة بن واقد الكلابي قال حدثنا جاد عن الاعمش عن خيثمة عن عدي بن حاتم
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤتى يوم القيمة بناس من الناس الجنة حتى اذا دنوا
منها واستنشقوا رايحتها ونظروا الى قصورها والى ما اعد الله لهم فيها دون ان انصرفوا
لهم عنها الا نصيب لهم فيها قال فيرجعون بحسرة ما رجع الاولون بمثلها والاخرون بمثلها
فيقولون ربنا لو ادخلتنا النار قبل ان تريناما من ثوابك وما اعددت لهم فيها يعني
كان اهون علينا قال الله تعالى ذالك اردت بكم كنتم اذا خلوتم بارزتموني بالعظايم واذا
القيتم الناس لقيتموهم مخبتين تراؤون الناس بخلاف ما في قلوبكم هبتم الناس
ولم تهابوني اجللتم لقيتموهم مخبتين تراؤون الناس ولم تجلوني تركتم الناس

ولم تنکوا الی الیوم اذیقکم العذاب الالیم ه واثیبکم بکم جزیل الثواب عدی بن حاتم
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت چون روز قیامت بود خدای عز وجل فرمان دهد
که قومی را ببهشت برید چون ایشان را بنزدیک بهشت برند وبوی بهشت بشنوند
ونگاه در قصورهای بهشت کنند وان لون لون کرامتها ببینند همی از حق تعالی فرمان آید
که باز گردانید ایشانرا وبدوزخ برید که ایشان در بهشت هیچ نصیبی نیست گفت باز گردند
با حسرتی که خلق اولین وآخرین را آن حسرت نبود گویند بار خدایا اگر در دوزخ ما میکر
دی پیش از آن که بهشت با ما نمودی بر ما آسانتر بودی میبود که اکنون بر حسرت کنیم
حق تعالی گوید من خواستم تا این بشما نمایم که شما آن کسانید که با من مبارزت کردید بکنا
هها بزرگ ودر پیش مردم خود را فرا هم کردید وخود را بمردم بخلاف آن می نمودید که
در دلهای شما بود از مردم بترسیدید واز من نترسیدید ومردم را قدر دانستید ومرا قدر من
خدایم ندانستید از بهر مردم کارها کردید واز بهر من که خدایم رها کردید امروز شما را بچشانم عذاب
الیم وشما را محروم کنم از اجر وثواب. محمود بن ولید روایت کند که رسول گفت علیه السلام که می
ترسم از امتان خویش از شرک کوچک واین بد ترین ترسی است گفتند یا رسول الله
شرک کوچک کدام است گفت ریای وریا کردن پس گفت چون روز قیامت بود وبندگانرا
جزا دهند از حق تعالی ندا آید که اینها را پیش ایشان برید که بدنیا برای ایشان با من که خدایم
ریا کردند تا امروز بنگرید ایشان اجری باشند ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول
صلی الله علیه وسلم گفت که رب العزة میگوید من آن خدایم که مستغنیم از آن کرداری که
در پیش ریا بود ویا انبازی دیگری بود ونیز درین خبر دلیل است که حق تعالی هیچ کرداری
نپذیرد الا آنکه با اخلاص بود وبرضا حق تعالی کرده باشند وعملی که در پیش اخلاص نبود
حق تعالی نپذیرد ودر آخرت ویرا هیچ ثوابی ندهند وجایگاه وی در دوزخ بود دلیل برین

قوله

قوله تعالی من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم
یصلیها مذموما مدحورا ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئك کان سعیهم
مشکورا ه وتفسیر این آیه آنست که خدای تعالی میفرماید هر کسی که بکردار دنیا دنیا جوید وطلب
دنیا کند وثواب آخرت نجوید ما وی را از دنیا چندانی دهیم که ما خواهیم یعنی چندانی که برینش
هلاك شود آنگه در قیامت دوزخ را مقام وی کنیم واز رحمت خود وی را نومید کنیم وهر کس
که آخرت طلب کند وعمل صالح کند وکردار با اخلاص کند از بهر حق تعالی به آنچه کند ایمن وی آن
بود که آنچه انما جو دکه عمل ایشان مقبول بود وسعی ایشان مشکور بود وبهشت ماوای
ایشان بود ابو هریره رضی الله عنه روایت کند رسول گفت علیه السلام بسیار روزه دار باشند
که از روزه ویرا هیچ جز گرسنگی وتشنگی نصیبی نبود وبسیار نمازکنان که ویرا جز بیخوابی
نصیبی نباشد وعمل چنین گفته اند مثل آنکس که طاعت وعبادت برپای خلق کنند همچنان
بود که مردی که کیسه پر از ریگ باز کند وبه بازار شود مردم چون کیسه وی ببینند گویند که
کیسه این مرد چه پر است واورا از آن کیسه هیچ منفعتی نبود الا گفتار مردم ودر آخرة
هیچ ثوابی نبود ویرا قال الله تعالی وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا ه
ودر خبر است که مردی پیش رسول آمد علیه السلام وگفت که من صدقه که میدهم برای رضا
حق تعالی میدهم ونیز دوست دارم که مردم مرا بخیر نام برند خدای عز وجل این آیه فرستاد
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه احدا ه یعنی
هر که بما امید دارد عمل با اخلاص کند ابو هریره روایت کند رضی الله عنه که رسول گفت
صلی الله علیه وسلم در آخر زمان قومی پدید آیند که دنیا را بدین خورند بریا وروی زندگانی کنند
زبانهاء ایشان شیرین تر از شکر بود ودلهای ایشان همچون دل گرگان بود حق

تبارك وتعالی میگوید غره شدند شما برمن است یا این دلیری وجسارت بمن است
وبعزت من خدای که ایشانرا عذابی فرستم که حلیم درمیان شان حیران بماند چنین
روایت کند ضمرة بن حبیب که رسول گفت علیه السلام که کرام الکاتبین کردار بنده
گان خدا باسمان برند آراسته بنماز وروزه وصدقه وحج وملایکه آن عملها بزرگ دارند ذا
عظمی که بکشندی برند تا آنجا که علم ملایکه بود وقدرت دارند پس ندا آید که یا ملایکه
ن باز گردانید واین کردار را بروی آن بنده باز زنید که من که خدایم ازین کردار بیزارم
گویند بار خدایا چرا ندا آید زیرا که شما از آن خبر ندارید که در دل وی بود ومن عالم الاسرارم
درین عمل هیچ اخلاصی برای من خدای نیست ومن آن خدایم که عمل بی اخلاص نپذیرم
وفرمان آید که نام این بنده در سجین نویسید درمیان دوزخیان پس رسول گفت علیه
السلام کردار بنده دیگر ببرند وکرام الکاتبین آن کردار باندك دارند وحقیر
بینند تا با بخار رسند که قدرت ایشان بود فرمان آید که یا ملایکه نام این بنده در علیین
نویسید که بنده من این عمل را با اخلاصی کرده است اکنون درین دلیل است که
اندکی طاعت که با اخلاص بود بهتر از بسیاری بجای اخلاص بود وخدای عز وجل
آن اندك را بسیار کرداند دلیل برین قول خدای تعالی وان تك حسنة یضاعفها
ویؤت من لدنه اجرا عظیما وطاعت بسیار که بی اخلاص بود هبا ومنثور بود
وصاحبش را در آخرت هیچ نصیب نبود وماوای وی دوزخ بود اصبحی گوید
که در مدینه رفتم ابو هریره را دیدم که خلقی عظیم بروی جمع شده بودند وسماع حدیث
رسول علیه السلام میکردند گفت نزدیك وی رفتم بنشستم تا خالی شد پس نزدیك
وی شدم وگفتم بخدای برتو که مرا خبری ده از خبرهای رسول صلی الله علیه وسلم که شنیده ودانسته

وبار کرده

وباد کرفته گفت کرامة پس گفت ترا خبر دهم که از رسول علیه السلام شنیدم وبجز از وی ومن کسی
دیگر نبود آنگه ابو هریره رضی الله عنه شهقه بزد وبیفتاد واز هوش بشد چون بهوش باز آمد گفت
حدیثی گویم که آن حدیث مرا رسول علیه السلام گفته است وپس شهقه بزد واز هوش بشد چون
بهوش باز آمد گفت رسول علیه السلام چون روز قیامت قاضی خدا بود وخلق اولین وآخرین
جمع شده باشند اول کسی را که بیارند قرآن خوانی بود وغازی که بغزا کشته بود ومال داری که بدنیا
مال جمع کرده بود خدای عز وجل قرآن خوان را گوید چه کردی بدانچه دانستی گوید بار خدایا شب
وروز میخواندم وکار بدستی میکردم خدای گوید دروغ میگوئی که مراد تو از قرآن خواندن آن بود که مردمان
گویند فلان مقری است ودانا است وآنچه مراد تو بود گفتند پس غازی را بیارند ندا آید که ترا برای
چه کشتند گوید بار خدایا در غزا کشته شدم با دشمنان تو چندان میکردم برضای تو خدای کشته شدم
حق تعالی گوید کذبت وملایکتان گویند کذبت مراد تو از غزا آن بود که گویند فلان
دلیر است وشجاع است وآنچه مراد تو بود گفتند پس مال دار را بیارند ندا آید که چه کردی بآن
مال بتو دادم گوید بار خدایا رحم را صلة باز پیوستم وبصدقه بدرویشان دادم وبرضای تو نفقه
کردم حق تعالی گوید کذبت وملایکتان گویند کذبت مراد تو آن بود از دادن
مال که گویند فلان سخی است وآنچه مراد تو بود گفتند آنگه رسول علیه السلام دست بزانوی
خویش زد گفت یا ابا هریره اول کسانی روز قیامت که در دوزخ روند این سه تن باشند
چون این خبر بمعاویه رسید بگریست گریستنی عظیم وگفت صدق الله وصدق
رسول الله واین آیت بخواند من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف
الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون اولئك الذین لیس لهم فی الآخرة الا
النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون ه در خبر است که روزی رسول
علیه السلام با ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مسجد نشسته بود مردی از در مسجد در آمد وود

۳ و هر دو اگر در اسه دو رکعت نماز کند ۲

و دو رکعت نماز بکرد سبک بترتیب برکوعی و سجودی تمام و خشوعی
تمام و مردی ... ابو بکر صدیق رضی الله عنه
گفت یا رسول الله این مرد اولین نماز کرد سخت نیکو و این دیگر نماز کرد سخت
باطل خلل رسول گفت صلی الله علیه وسلم نماز اولین بآن ترتیب که کرد از وی نه مقبول است
و نماز دوم بآن خلل از وی مقبول است گفتند چرا یا رسول الله گفت آن اولین بریای
کرد که ما نشسته بودیم و آن دیگر بی ریا کرد و حق تعالی طاعت بی ریا بپذیرد عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول گفت علیه السلام خدای عز و جل چون
بهشت را بیافرید و در وی چیزها بیافرید که هرگز هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده
است و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته است پس فرمان آمد که سخن گوی بهشت
سه بار ما گفت قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الله گفت من حرامم بر هر مرایی و بخیلان
و امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گفت که مرایی را سه علامت است اول
که تنها بود کاهل بود بطاعت و چون پیش مردم بود بنشاط بود و چون
مردم وی را ثنا گویند در عمل زیادت کند و چون وی را مذمت کنند عمل باز کم کند حکایت
چنین آورده اند که جنید بن محمد رحمة الله علیه گفت من اخلاص از زینتی
آموختم بمکه اورا گفتند چگونه بود گفت مجاور کعبه بودم و موی سرم دراز شده بود
زینتی را دیدم بحکم فراست در روی نگاه کردم بدانستم که از اهل خیر است فا پیش
وی رفتم گفتم موی سرم باز کن از بهر خدای گفت کرامه و در پیش وی دنیا داری
نشسته بود خواست که موی سر وی باز کند اورا دور کرد و مرا بنشاند و موی سرم
باز کرد پس کاغذی سو بپیچیده و زر پاره چند در پیش بنهاد و گفت این
بستان و بنفقه کن از وی بستدم و برفتم و با خویشتن عهد کردم که اول چیزی که مرا
خدای عز و جل فتوح کند بزینتی دهم چون در مسجد رفتم مردی را دیدم از اصحاب
من

من که مرا طلب میکرد مرا دید گفت ای ابو القسم بکجای گفتم فی خیر است گفت
این حره فلان حرست فرستاد از جره جنید گفت بستدم و خرم شدم
و آمدم تا بپیش زینتی و گفتم السلام علیک گفت و علیک السلام حاجتی هست
گفتم اری و آن حره با وی دادم گفت این چیست گفتم عهد کرده بودم با خدای
که اول چیزی مرا فتوح بود بتو دهم این مرا فتوح بوده است مرا گفت لَا تَسْتَحِي
مِنْ رَبِّكَ از خدای شرم نداری مرا گفتی که از بهر خدای موی سرم باز کن اکنون
میگویی مزد سر بستان هرگز دیدی که کسی از بهر خدا کاری بکند وانگه مزد سر بستاند
و آن حره را بینداخت من در وی متعجب بماندم و اخلاص از وی بیاموختم

باب الثامن فی آخر منه قال الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
له الدین اخبرنا الشریف ابو محمد بن علی الزینبی باسناده عن عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات و لکل امری ما نوی
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما چنین روایت کرد که رسول گفت علیه السلام که عملها به نیت است
و هر کسی را آن بود که نیت کرده بود یعنی هر کسی را بسزای نیت جزا دهند و چنین
آورده اند که مردی با عبد الملک بن مروان بغزا رفته بود بشب تخفیف الا انده که بجای
بطاعت مشغول بودی و مردم وی را ثنا گفتند پس چون وی را بشناختند مرد از اصحابان
رسول بود علیه السلام و مرد ما را احادیث رسول گفتی روزی گفت مردی پیش رسول آمد گفت
یا رسول الله فردا رستگاری در چه باشد گفت در آن که خدای عز و جل را نفریبانی گفت یا رسول
الله خدای را چگونه فریبانند گفت آنکه طاعت برد و ریا و خلقان کنی پس گفت یا قوم بپرهیزید
از ریا که انبازی گرفتن است با خدای عز و جل پس گفت چون روز قیامت بود

بچهار

مرایی را بچهار نام بخوانند اندر عرصات قیامت که خلق اولین و آخرین
ایستاده باشند که یا کافر یا فاجر یا خاسر یا غدار کردارت ضایع شد و اجر و
ثواب باطل گشت و امروز ترا هیچ نصیبی نیست برو ثواب خود از آن کس طلب
کن که عمل برای وی کردی اورا گفتند بالله الذی لا اله الا هو که این تو از رسول
شنیدی گفت والله الذی لا اله الا هو که این حدیث از رسول علیه السلام شنیدم
و حاتم اللفاف گوید که چون خدای خواهد که بنده را هلاک کند بسه خصلت اورا عقوبت
کند اول علم روزی کند و از کار بستن کردن محروم کند دوم صحبت نیکان روزی
کند و از حق شناختن ایشان وی را محروم کند سیم در های طاعت بر وی بگشاید و از
اخلاص وی را محروم کند اشارت هر آنکسی که خواهد که فردا در قیامت جزای کردار
خود بیابد که همه عمل باخلاص کند نی ریا و خلق و آنکه باید که کردار را فراموش کند
تا بعجب باطل نگردد زیرا که نگاه داشتن طاعت دشوار تر از کردنش باشد و ابو
بکر واسطی گوید نگاه داشتن طاعت بی اخلاص همچو آبگینه بود که زود شکسته شود بریا باطل
شود و بعجب باطل شود چنین آورده اند که مردی پیش شقیق بن ابراهیم آمد گفت
ای شیخ مرا صالح میخوانند من چگونه بدانم که من صالحم یا نه شقیق گفت برو سر خویش
بر صالحان عرضه کن اگر بپذیرند بدانکه تو صالحی و اگر نپذیرند بدانکه تو نه صالحی
و مر دنیا را بر تن خود عرضه کن اگر خواهد بدانکه تو صالحی و اگر نخواهد بدانکه نه صالحی پس چون
این خصلت در تو جمع شود بحق تعالی دعا و تضرع کن که ریا از تو باز دارد تا کردار تو باطل
نگردد و بدانکه پیران در اخلاص سخن گفته اند بعضی گفته اند که اخلاص صفا و
سر بنده است از ملاحظه مخلوقات و استاد ابو القسم القشیری رحمة الله علیه چنین
گفته است که اخلاص آن بود که قصد بنده از طاعت جز رضای حق تعالی چیزی نبود
و مرادش

مرادش از طاعت تقرب بود بخدای تعالی و شیخ ابو عثمان چنین گوید که کردار با اخلاص آن
بود آن که نفس در آن هیچ حظی نبود و این اخلاص عوام است و اخلاص خواص آن بود
که بخواص بر ایشان بدید آید یعنی که طاعتها بی قصد و خواست ایشان از ایشان پدید آید
که ایشان را در آن هیچ جهدی و اهتمامی و قصدی و خواستی نبوده بود رویم گوید که عمل با اخلاص
آن بود که صاحبش طمع ثواب ندارد نه در دنیا و نه در آخرت و در هر دو سرای هیچ عوضی
نخواهد و فضیل گوید عمل بگذاشتن از بهر مردم ریا بود و عمل کردن از بهر مردم انبازی گرفتن
بخدای و اخلاص آن بود که رب العزة از هر دو ترا نگاه دارد و جنید گوید رحمة الله علیه
که اخلاص سری است میان خداوند و بنده هیچ کسی را بر پیش اطلاع نبود ملایکه ندانند که
بنویسند و نه شیطان را آگاه بدیش داند که تباه کند سهل بن عبد الله را پرسیدند که
بر نفس چه صعبتر است گفت عمل با اخلاص زیرا که هیچ در آن هیچ نصیبی نیست اورا مر
مکحول گوید که هر آن بنده که چهل روز خدای را با اخلاص عبادت کند چشمهای حکمت از دلش
بر زبان پیدا کنند و از پیری پرسیدند که اخلاص چه بود گفت آنکه کردارت بجز از خدای
عز و جل کسی نه بیند ابو علی گوید از اصحاب سهل بن عبد الله که روز آدینه در پیش سهل
رفتم پیش از نماز چون نگاه کردم در خانه وی ماری دیدم عظیم بترسیدم پای باز پس
می نهادم و یکی در پیش می نهادم سهل نگاه در من کرد گفت در آی و مترس پس گفت
هیچ کس بحقیقت ایمان نرسد مادام که بر روی زمین از چیزی بترسد آنگه گفت
بنماز آدینه آی گفتم ای شیخ میان ما و میان مسجد آدینه روزی و شبی راه است
و استوار نزدیک است چگونه رویم گفت دست من بگرفت و برفتم بیک ساعت چون

نکاه کردم مسجد آدینه دیدم در مسجد آدینه شدیم و نماز کردیم و بیرون آمدیم شیخ
با سیناک دیدم نکاه میکرد انکه کفت اهل لا اله الا الله بسیارند ولکن مخلصان کم اند
حسن بصری رحمة الله علیه روایت کند که حذیفه را پرسیدم که اخلاص چیست کفت از رسول صلی الله
علیه وسلم پرسیدم که اخلاص چیست رسول علیه السلام کفت از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که
اخلاص چیست جبرئیل کفت علیه السلام که از رب العزة پرسیدم که اخلاص چیست
کفت اخلاص سری است از سرهای من بدان دلی ارزانی دارم که من خواهم از دوستان
من شبلی کوید رحمة الله علیه در بادیه می رفتم تنها برنایی را دیدم جامه کهنه پوشیده و عصا
در دست کرفته و میرفت کفت من نیز بر اثر وی میرفتم تا که بنزدیک کوهی بلند عظیم
رسید بکوه اشارت کرد بانکشت کوه بدو نیم شد و برنا بمیانه کوه بیرون شد و پس کوه باز
هم آمد همچنانکه بود شبلی کفت من بتعجب بماندم و بتفکر با سینام کفتم کفت یا شبلی بدانی
که این بیکار مرا فرموده است که من مطیع اویم تا باشم که ایشان مطیع وی باشند کفتم تو کیستی
کفت من این کوه هم که می بینی کفتم دیراست که من مطیع شوم کفت نکر که دروغ نکویی کفتم
بسعی ایمان آورده ام بوحدانیت و یکانکی او کفت ایمان آورده لیکن ایمانت را اخلا
ص نیست کفتم هیچ چیز دانسته که ای نمی اخلاص است کفت بان دانستم که در اخلاص
جست وجوی نباشد و تو اینجا ایستاده و جست وجوی میکنی از حال برنا و میخواهی که بدانی
که این منزلت بچه یافته است پس چون حال شبلی بوی جلوه بود بنکر که حال خود چکونه
بود حکایت چنین حکایت کرده اند از ابو عمرو بن نجید که کفت در ابتدای
برنایی که غار الارادت بودم بمجلس استاد ابو عثمان بسیار رفتمی روزی در مجلس

اونشسته بودم کفت ای مجلسیان مرا بشما حاجتیست کیست که روا کند کفتند چه حاجت
است کفت هزار درم می باید کسی جواب نداد دوم بار بکفت کسی جواب نداد پس کفت
اکر بیکی تن نتوانید بدو تن بدهید هیچ کس جواب نداد تا انکه کفت بده تن بدهید
هیچ کس جواب نداد و از کرسی فرود آمد و بخانه رفت من برخاستم و هزار درم بر کرفتم و آمدم
تا بدر سرای ابو عثمان در سرای بزدم در باز کردند در شدم کفتم ای شیخ امروز از مردم حاجتی
خواستی کسی روا نکرد این هزار درم بستان لکن بشرط انکه با هیچ کس نکویی که مرا کسی چیزی
داد و اکر بکویی باز ستانم کفت بپذیرفتم بدین شرط پس چون روز دیکر مجلس بود من با
مجلس رفتم و ابو عثمان در سخن آمد در میانه مجلس کفت ای مجلسیان حق من بر شما وا
جب است واز شما حاجتی خواستم روا نکردید لکن خدای عز وجل بر دست دوستی از دوستان
خویش بر من فرستاد و انکه ساعتی بسخن لطف مشغول شد پس کفت و اکر بکویم که آن
دوست خدا که بود که درم آورد بمن تا دچه زبان دارد و آن پسر نجید بود که خدای از وی
راضی باد ابو عمرو کوید بر من دشخوار آمد که من آن برضای خدا داده بودم و پسر داده
بودم خواستم که کسی نداند تا ریا در شمن نبود و خالص خدا را بود کفت برخاستم و از ایرای
بر سو روی بپیچیدم و رفتم تا بنزدیک کرسی وی و کریستن و زاری کردم و دامن وی بکرفتم
و کفتم زینهار که آن درم نه از آن من بود که از پدرم دزدیده بودم اکنون بدانسته است
و از من میخواهد کفت صبر کن تا باز خانه شوم و بفرستم کفتم لا والله که ترا از دست برنیدارم
مهلم تا باز من ندهی کفت خادی را بخانه فرستاد و آن هزار درم بمن داد من بستدم
و بیامدم و بجای خود شدم مجلس دلتنک شدند و بر من لعنت میکردند پس کفت ساعتی
برآمد برخاستم و درم بر کرفتم و بخانه وی رفتم در بزدم کفتند کیست کفتم

منم پسر نجید کفت لعنت خدا بر تو باد ای بی حرمت چیزی دیکر مانده است کفتم آری
ای شیخ میان من و تو عهدی بود آن عهد را بشکستی آن این درم مراست
نه پدرم را و درم نزد وی فرو نهادم و کفتم بپذیر بدین که هیچ کسی را نکوی
کفت آنجا بنه ای ملعون و من بیرون آمدم و وی بعد از آن هیچکس را نکفت ق

باب التاسع فی ذکر الموت وشدته

قال الله تعالی وجاءت سکرة الموت
بالحق اخبرنا الشیخ العالم ابو بکر بن محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن زکریا الطریثیثی
قال اخبرنا الاستاد ابو القسم عبد الکریم بن هوازن القشیری قال اخبرنا عبد الله بن یوسف
الاصفهانی قال حدثنا ابو الحسن علی بن محمد بن عقبة الشیبانی بالکوفة قال حدثنا
بن ابان الهاشمی قال حدثنا ابو هریرة عن انس بن مالک رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعالج کرب الموت وسکرات
الموت وان مفاصله لیسلم بعضها الی بعض یقول علیک السلام تفارقنی
وافارقک الی یوم القیمه انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول کفت
علیه السلام چون بنده در حال مرک وجان کندن افتد در آن صعبی و تلخی جان کندن
اعضا بهما و بند کشایی وی بر یکدیکر سلام میکنند و میکویند السلام علیک بدرود
باش که از یکدیکر جدا خواهیم شدن تا قیامت حسین رضی الله عنه روایت کند
که رسول علیه السلام کفت مقدار صعبی مرک وجان کندن چندان بود که سیصد
بار شمشیر بر وی زنند انکه رسول کفت علیه السلام لو یعلم البهائم من الموت
ما یعلم ابن آدم لم یاکل ولم یشرب ولم یکن سمینا قط

اکر کاو و کوسفند از مرک خبر داشتندی همچون که فرزند آدم هرکز کاو و کوسفند علف
خوردندی و فربه نشدندی از بیم مرک کعب چنین کوید که مرک چون درختی است الاخبار
که شاخهاش پر تیغ بود در شکنب آدمی بر بندو پس مردی بقوت از کلوی وی بیرون
کشد بنکر که حالش چکونه بود ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول کفت علیه السلام
مرک را بسی یاد کنید که هیچ بنده نباشد که مرک را یاد دارد الا که زندکانی دنیا بروی
تنک شود و چون در خوشی و عیش باشد چون مرک را یاد کند آن خوشی تلخ کردد و رسول
صلی الله علیه وسلم کفت فاضلترین زهد در دنیا مرک یاد کردن است و فاضلترین تفکری تفکر
مرک است هر که پیوسته مرک را یاد دارد کور وی روضه باشد از روضهای بهشت سفین
الثوری رحمة الله علیه هر وقت که مرک را یاد کردی یا سخنی مرک کفتی تا چند روز هیچکس
بوی منتفع نشدی اکر وی چیزی پرسیدندی کفتی ندانم و چنین آورده اند که هر انکس که
مرک را یاد کند وی را سه چیز کرامت کنند بزودی توبه بوی ارزانی دارند دوم دل وی را
بقناعت راضی کردانند سیم وی را حرص و نشاط عبادت کردن زیادت کنند و هر
که مرک را فراموش کند با وی بسه چیز عقوبت کنند اول تاخیر توبه دوم بقناعت رضا ندهد
سیم در عبادت کاهل باشد و حاتم کفته است که قدر [illegible] کسی نداند الا [illegible]
کسی قدر برنایی کسی نداند الا پیران و قدر عافیت کسی نداند الا اهل بلا و قدر تن
درستی کسی نداند الا بیماران و قدر زندکانی کسی نداند الا اهل مردکان شیخ
بن عمران کوید که مرک صعبتر است از هزار بار شمشیر و دشوارتر است

از هزار بار که پاره پاره کنند واز هزار بار که در دیگ با آتش بجوشانند عیسی پیغامبر
صلوات الله علیه مرده را زنده کردی بفرمان خدای عز وجل کافران ویرا گفتند تو کسانی را زنده
میکنی که نه بسیار است که مرده اند و باشند که خود نمرده باشند بایه که از مردگان اول کسی را زنده کنی
عیسی علیه السلام گفت آنکس که شما خواهید و اختیار کنید زنده کنم ان شاء الله گفتند سام بن نوح
را زنده کن با وی برفتند تا سر گور سام بن نوح که معروف بود و گور وی دانستند عیسی علیه السلام
دو رکعت نماز کرد و دعا کرد در ساعت گور شکافته شد و سام برآمد موی سر و محاسن سفید
شده گفتند ای سام این سفیدی چیست که در زمانه انبیا موی سفید نبودی گفت درین ساعت
ندا شنیدم که خیز پنداشتم که قیامت برخاست از ترس و هیبت قیامت مویم سفید گشت
گفتند چند است که تو مرده گفت چهار هزار سال است که من مرده ام تلخی جان کندن از من جدا نشده
است میمون بن مهران روایت کنند که رسول گفت علیه السلام مردیرا که پنج چیز بغنیمت
دارد پیش از آنکه به پنج چیز رسی برنایی بغنیمت دار پیش از پیری و تن درستی بغنیمت دار پیش از بیماری
و فراغت بغنیمت دار پیش از مشغولی و توانگری بغنیمت دار پیش از درویشی و زندگانی بغنیمت
دار پیش از مرگ و درین خبر بسی علمست زیرا که مرد در حال پیری آن طاعت نتواند کردن
که در حال برنایی و در حال بیماری آن طاعت نتواند کردن که در حال تن درستی و در حال مشغولی
آن طاعت نتواند کردن که در حال فارغی و در حال درویشی آن احسان نتواند کردن که در حال
توانگری و بعد از مرگ عاجز بود بطاعت و در حال زندگانی قادر بود پس واجب چنان
کند که بنده روزگار خویش ضایع نکند و بر عمر گذشته ندامت خورد چون بی طاعت گذشته بود
و بقیت عمر که مانده بود بغنیمت دارد و جهد دارد کند در طاعت کردن و در برنایی جهد
کند که در پیری خود ضعیف بود و باشد که خود به پیری نرسد در کودکی بیانی و جوانی سستی
به پیری سستی خدایرا کی پرستی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه روایت
کند

کند که رسول علیه السلام بپرسیدن بیماری رفت از انصاریان ملک الموت را دید بر بالین
وی نشسته رسول علیه السلام بگریست گفت یا ملک الموت بروی رحیم باش که مؤمن است
ملک الموت گفت بشارت باد ترا که من بر همه مؤمنان رحیمم پس ملک الموت
گفت والله یا محمد که من چون جان بنده قبض کنم و اهل خانه بانگ و فریاد برآرند
گویم چه فریاد کنید که ما بر کسی ظلم نکرده ایم و پیش از اجل جان وی نستدیم و نا وی را روزی
بآخر رسید ما بوی بنامدیم ما را درین چه گناه است اگر باین راضی شوید و صبر کنید اجر
و ثواب یابید و اگر بی صبری کنید و ناپسندی قضا را انو بشنید شما را از اجر و ثواب
محروم کنند والله یا محمد که اگر من خواهم که جان پشه را بستانم نتوانم استدن تا رب
العزة نفرماید و چنین روایت کنند عبد الله بن عمرو بن العاص گفت پدرم بسی گفتی
که عجب دارم از کسی که در حال جان کندن صفت مرگ نکند و از صعبی جان کندن خبر باز
ندهد و زبان و عقل با وی بود پس گفت چون پدر را مرگ رسید در حال نزع ویرا
گفتم ای پدر تو بسی میگفتی که از آن کس عجب دارم که زبان و عقل با وی باشد و صفت
مرگ نکند اکنون تو خبری باز ده پس بجنبانید و گفت یا فرزند مرگ از آن عظیم
تر است که آنرا وصف کنند ولکن بعضی بگویم پس گفت والله والله که همچنانست
که کوههای مکه و مدینه بر گردن من نهاده اند و چنانست که جان من بسوراخ
سوزنی میکشندی و پندارم که آسمان بر زمین افتاد و من در زیر آنم پس گفت
ای فرزند کاشکی در زمان رسول صلی الله علیه وسلم بمردی تا دعای رسول علیه السلام بمن رسیدی
و اکنون بعد از مرگ رسول علیه السلام بدنیا مشغول گشتم ندانم که فردا حال من چگونه بود
این بگفت واز دنیا بیرون شد شقیق بلخی گوید رحمة الله علیه که مردم چهار

چیز با سخن موافقند و بفعل مخالف اند یکی آنکه میگویند که ما بندگان خداییم و کار
آزادگان میکنند دوم میگویند که روزی بر خدا است لکن دل ما آنگه ایمن بود که
از دنیا چیزی با ما بود سیم میگویند آخرت بهتر است از دنیا و پس بجان و دل بدنیا
مشغول شده اند و آخرت را فراموش کرده اند چهارم میگویند مرگ حق است
و کردار آن قوم میکنند که هرگز نمیرند و چنین آورده اند گفته اند که هیچ بنده
از دنیا بیرون نشود الا که زندگانی دنیا و بدنیا باز آمدن بروی عرضه کنند نخواهد
که باز دنیا آید از تلخی جان کندن که چشیده باشد الا که شهیدان که خواهند که بدنیا باز
آیند و در جنگ کافر کشته شوند از بسیاری ثواب زیرا که شهیدان را تلخی جان کندن
نبود چنین آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود هر فرزندی که ویرا بودی در
مطموره کردی و مطموره را ببردی و در بیابان نهادی و بزهد مشغول گشتی پس
این مرد را فرزندی نر آمد فرمود تا در مطموره کردند و در آنجا ویرا داشتند پیر و رند
تا از حال دنیا خبر ندارد سبحان الله پس همبرین صفت در مطموره ای بود و بیمی دا
شتند تا حال بدان رسید که پسر بزرگ شد پس چون بالغ گشت پدر بفرمود
تا ویرا بیرون آرند تا مردمان را بشناسد چون ویرا بیرون آوردند که پیش
پدر برند گذر وی در بازار بود هر چیزی که بدیدی باز پرسیدی پس جنازه دید
گفت این چیست گفتند جنازه گفت جنازه چه باشد گفتند مرده بر وی نهند گفت
مرده چه باشد گفتند ما و پدر تو و جمله خلق همه میرند گفت بمیرند چون بود گفتند
گور بود و بوسیدن بود و ریزیدن بود گفت از پس آن چه باشد گفتند ما
زنده گشت

سیوم بفرمان خدای عز وجل گفت از پس آن چه بود گفتند یا بهشت بود
یا دوزخ گفت بهشت چه بود گفتند سرای بود از آن بقا و آراسته بانواع نعمت
بحور و قصور و ولدان و غلمان در وی بقا بود و فنا نبود زندگانی بود بی مرگ گفت
دوزخ چه بود گفتند آتشی پر از عذاب و محنت و سلاسل و اغلال و نقمت و مار و کژدم و زقوم
و اهلش همیشه زنده باشند مرگشان نبود گفت از دوزخ بچه رستگاری یابند و بآن بهشت
بچه رسیدند گفتند بدان حق که او را مطیع باشند و عبادت کنند و خدا را پرستند گفت مرا هم
ازینجا با مطموره بر برند و بطاعت و عبادت مشغول گشت تا وفاتش رسید حکایت
چنین آورده اند که داود علیه السلام دوستی بود از بنی اسرائیل مردی با فضل و صلاح هم
نشستی بود و داود علیه السلام بهر چیزی مشورت با وی کردی چون داود علیه السلام
از دنیا بیرون شد سلیمان پیغامبر علیه السلام خواست که هم نشینی طلب کند که با فضل
و صلاح بود و کسی را ندید او لیس و فاضلتر از آن دوست پدر را او را بنواخت و هم نشست
خود کرد و بهر چیزی با وی مشورت کردی و حق تعالی ملک الموت را فرموده بود که هر بامدادی
به پیش سلیمان آمدی اگر سلیمان را حاجتی بودی روا کردی و اگر نبودی باز گردیدی تا دیگر
روز روزی ملک الموت درآمد پیری دید نشسته و پشت بر تخت سلیمان باز داده ملک
الموت علیه السلام در وی نگاه کرد گفت ای شیخ چگونه جواب داد که بخیر و سلامت
حاجت بمن داری گفت نه چون ملک الموت بیرون رفت شیخ برخاست و نزدیک
تخت رفت و بوسه بر دست سلیمان داد گفت ای رسول خدا من خادم خاندان
شما ام و پدرم خادم خاندان شما بود از من راضی هستی سلیمان علیه السلام گفت بلی
ای شیخ چه حاجت داری گفت از بهر الله تعالی باد را فرمان دهی که باخریت

زمینی بردمرا از زمینهای هندوستان سلیمان گفت چرا گفت مرا دم چنین است
گفت مگر اینجا دل تنگ شده گفت حاشا ای رسول خدا که من همیشه از
تو شاکرم سلیمان را مفارقت وی دشوار آمد که مردی با صلاح بود سلیمان گفت
آن حاجت روا کنم که بگوئی که بچه سبب میخواهی که اینجا روی شیخ گفت ای
رسول خدا آن مرد که بامداد در پیش تو آمد و مرا باز پرسید و تیز در من نگاه کرد
از آن وقت باز مرا لرزه گرفته است و استخوانهام از هم باز بشود سلیمان
گفت آن مردی بود که در تو نگاه کرد گفت آری من از وی بترسیدم مرا این
یک حاجت روا کن سلیمان علیه السلام باد را فرمان کرد وی را با زمین هندوستان
برد چون دیگر روز بود سلیمان علیه السلام دلتنگ نشسته بود از بهر مفارقت
ایشان ملک الموت علیه السلام درآمد سلیمان را دید دلتنگ نشسته سلیمان علیه السلام
خویش با ملک الموت بگفت و قصه شیخ باوی بگفت ملک الموت گفت ای
رسول خدای من نیز از دیروز که از پیش تو برفتم در حال وی بتعجب بمانده
ام تا امروز که دیروز رب العزة مرا فرمان داد که جان شیخ همنشست
سلیمان است قبض کن باخرین زمینی از زمینهای هندوستان بوقت آفتا
ب برآمدن چون نزد تو آمدم وی را پیش تخت تو دیدم بتعجب بماندم گفتم
فرمان جان ستدن این شیخ فلان جایگاهست و وی اینجا نشسته
است چون امروز بوقت آفتاب برآمدن بود من باخرین زمینهای هندو
ستان فرود آمدم وی را دیدم آنجا ایستاده جان وی برداشتم و قالب اینجا بگذاشتم

حکایت

حکایت چنین آورده اند از مجاهد که در بنی اسرائیل زنی آبستن بود
چون بار بنهاد مزدور خویش را گفت برو و آتش بیار در مزدور او از خانه بیرون
آمد مردی را دید بر در خانه ایستاده وی را پرسید که این زن چه زاد گفت دختری
آن مرد گفت این دختر زنی باشد زانیه با صد مرد زنا بکند پس آنکه زن تو خواهد بودن
و در کشتی بعنکبوتی خواهد بودن این مرد دل تنگ شد کاردی بستد و شکم دختر را در
بشکافت و در کشتی نشست و بگریخت مادر دختر مرد را بینا شد زخم دختر
را دید جای کارد سلیم بود و شکم دختر را باز دوخت پس دختر چون بزرگ
شد زنی بود بجمال و بس مفسده بود وی را از شهر بدر کردند در کشتی نشست
و بساحل بحر افتاد و در آنجا که در ساحل بحر بود مفسدی میکرد این مزدور مال بسیار
جمع کرده بود و بازرگانی بود محتشم با مال بسیار خواست که در آن شهر زنی خواهد
بجمال از این زن بجمالتر کس نبود این زن را بخواست و مدتی بایکدیگر بودند
و زن مستوره شده بود روزی این مرد حکایت میکرد با زن که مزدور زنی بودم و
قصه باز گفت زن گفت اگر تو راست میگوئی من آن دخترم و نشان شکم باز
نمود از قضا کسی نتواند گریخت اکنون بدان که مرگ تو بعنکبوتی خواهد
بود مرد را با زن خوش بود برای وی کوشک بلند و عظیم بساخت و زن برآنجا
می بود روزی با شوهر نشسته بود عنکبوتی بدیوار خانه برمیرفت مرد گفت
مرگ تو بدین خواهد بود زن گفت پیش از آنکه وی را کشد من وی را بکشم

برخاست و وی را بجنبانید بیفتاد انگشت پای بروی نهاد بگزیدش و انگشت
ما پیش سیاه شد و بدان بمرد حق تعالی میفرماید اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیدة ه

الباب العاشر فی ذکر موت الصالحین

قال الله تعالی الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یعنی آنها که دوست دارند
بیرون رفتن از دنیا و بجان بذل کردن شادان باشند زیرا که دانند که رجوع
ایشان با مولا کریم است و جای دیگر گفته ان الذین قالوا ربنا الله التی
ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
کنتم توعدون ه یعنی آنها که بحق تعالی و رسولش ایمان آورده اند و در
ایمان صادق بودند و در توحید مخلص بودند و بر صدق ایمان ایستاده
بودند بطریق سنت و جماعت بودند و امرهای خدای و رسول بجای آوردند و از نهیها
دور شدند ایشان را در وقت مرگ ملائکه می آیند ببشارة دادن گویند الا تخافوا ولا
تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون یعنی مترسید از گور و قیامت
و کارهای آخرت و اندوه رنج دنیا مخورید و بدانچه بگذاشته اید که آن فناست
و بشارت یابید ببهشت و سرای بقا ماوای شما است و بدانکه این بشارت
بوقت مرگ پنج قوم را بود مومنان را بود و مخلصان را بود و تایبان را بود و زاهدان را
بود و عالمان را بود هر آنکسی که طمع این بشارت دارد باید که خود را از خواب
غفلت بیدار کند و روی با طاعت کند و علامت بیداری از خواب غفلت چهار
چیز است اول دنیا را بقناعت بسرآرد دوم کار آخرت بحرص و تعجیل کند

سیم

سیم کار دین بعلم و اجتهاد کند چهارم با خلقان بنصیحت و مدارا زندگانی
کند چنین آورده اند که مکحول شامی همیشه اندوهگین بودی و کس وی را خندان
ندیدی چون وقت مرگش بود وی را دیدند که میخندید گفتند ما ندیدیم که بخندی
اکنون بچه میخندی گفت چرا نخندم که از آن که می ترسیدم جدا خواهم شدن یعنی
از دنیا و بانچه امید دارم ببهشت خواهم رسیدن و از بهر اینست که رسول علیه
السلام گفته است الموت راحة المؤمن مرگ راحت مومنانست
ذوالنون مصری را رحمه الله گفتند در وقت مرگ چه آرزو میکنی گفت آنکه پیش
از مرگ بیک لحظه او را بشناسم چنین آورده اند که چون سهل بن عبدالله
از دنیا بیرون شد مردم بر جنازه او در افتادند دست در وی میمالیدند
و در شهر جهودی بود هفتاد ساله عمر بود چون جنازه سهل می بردند
و بانگ و گریستن شنید از خانه بیرون آمد چون سهل را دید شهقه بزد
و گفت شما می بینید آنچه من بینم اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله گفتند چه می
بینی گفت قومی را می بینم از آسمان فرود می آیند و خود را در جنازه
سهل می مالند در ساعت مسلمان شد و بعبادت مشغول

مشغول گشت ابو سعید خراز گوید که بمکه بودم بدروازهٔ بنی شیبه بر
گذشتم برنای را دیدم نیکو روی مرده درعی نگه کردم بخندید و مرا گفت یا ابا سعید
ندانستی که زندگان همیشه زنده باشند لیکن از سرای بسرای تحویل کنند چنین
آورده اند که جماعتی صوفیان پیش ممشاد دینوری نشسته بودند درویشی
فراز رسید و سلام کرد گفت اینجا جای آن هست که بدیشی بتوان مردن گفتند
اینجا چشمهٔ آب است و با ارادست درویش درانجا رفت و وضوی تازه کرد
و چند رکعت نماز کرد و فرو خفت و دست و پای فرو کشید و جان بحق
سپرد و چون مردم فراز وی رسیدند جان بحق تسلیم کرده بود شیخ ابو عبد الله
السلمی چنین گوید که روزی ابو العباس دینوری مجلس میداشت زنی را
وقت خوش شد شهقهٔ بزد ابو العباس گفت بمیر زن برخاست چون
بنزدیک در رسید روی بسوی ابو العباس کرد و گفت اینک مردم در ساعت از
پای بیفتاد و جان بداد چنین روایت کنند که چون ممشاد را وقت
مرگ بود او را گفتند ازین علت چگونهٔ گفت علت را بپرسید که
از من چگونه است پس گفتند لا اله الا الله روی را سوی دیوار کرد و گفت
افنیت کلی بکلک فهذا جزاء من یحبک گفت من جملگی خویش را
او زیدم این جزای آنست که ترا دوست دارد احمد بن عطا گوید
شنیدم

شنیدم از بعض صوفیان که گفتند چون یحیی اصطخری را وفات رسید ما بالین
وی نشسته بودیم درویشی او را گفت بگو لا اله الا الله وی راست باز نشست و دست
یک یک بگرفت و میگفت بگوید لا اله الا الله جمله بگفتند لا اله الا الله بر جمله
شهادت عرضه کرد آنگه سر فرو نهاد و جان بحق سپرد فاطمه خواهر ابو علی رودباری
چنین گوید که چون برادرم را وفات رسید سر بر کنار من نهاده بود چشم باز کرد و
گفت اینک درهای آسمان گشاده اند و بهشت آراسته اند و منادی میگوید یا ابا علی ترا
بیش کشتن بدین درجتی رسانیدند هر چند که تو نخواهی و این بیت بگفت و جان بداد
وحقك لا انظر بعد الاسواکا یعنی مودة حتی اراکا چنین آورده اند که چون احمد
بن نصر را وفات رسید وی را گفتند بگو لا اله الا الله وی گفت بی حرمتی مکنید که نه او را اکنون
می شناسم ابو عمرو اصطخری گوید که ابو تراب نخشبی را دیدم در بادیهٔ بپا ایستاده و جان
بحق تسلیم کرده درویشی حکایت کرد که غریبی را دیدم که جان میداد و مگس بروی جمع شده
بودند گفت فراز نشستم که مگس را دور کنم چشمها باز کرد و گفت تو کیستی که چندین سال
است که در طلب چنین وقتیم اکنون دریافتم تو آمدی که خود را درمیانه افکنی و مرا از
وقت خویش باز داری مرعا فاک الله ابو نصر سراج گوید سبب وفات نوری رحمة الله
علیه آن بود که این بیت بشنید لا زلت انزل من ودادك منزلا تتحیر الالبا
ب عند نزوله وقتش خوش گشت و روی بصحرا نهاد در میانهٔ بیشهٔ افتاد که نی
بریده بودند و بنهای نی مانده بود تیز تر از شمشیر بر سر آن میرفت و تا روز در آن
بیشه میگشت و آن بیت میگفت و خون از پایهای وی میرفت پس از آن از پای

بیفتاد همچون مستان و از دنیا بیرون رفت و چنین آورده اند که چون ابو عثمان
را وفات رسید پسرش جامه بدرید ابو عثمان چشمها باز کرد گفت ای پسر این خلاف
سنت است اینچنین آورده اند کرده اند چنین گویند که علی بن سهل اصفهانی
اصحابان را گفت شما پندارید که من چنین میرم که دیگران که بیماری و بیمار پرستان
بگشند و نصیحتی روزی مرا باندك کنند که یا با علی که هیم لبیك چون روزی چند برآمد در راهی
میرفت گفت لبیك و از پای بیفتاد و جان بحق سپرد ابو علی رودباری گوید که درویشی
پیش من بود وفاتش رسید گفت و برا چون درگور نهادم گفت از روی وی باز کردم خواستم
که روی بر خاك نهم تا خدای عز و جل بر غریبی وی رحمت کند چشمها باز کرد و گفت
یا با علی ذلیل خواهر کردن پیش از آنکه عزیزم داشته اند گفتم ای مهتر پس زندگانی بعد
از مرگ گفت بلی انا حی و کل محب حی لانصرنك غدا بجاهی یا رودباری من زنده ام
و همه دوستان خدا زنده اند فردا نصرت کنم بجاه خویش یا رودباری ه باب احوال عن فی
عذاب القبر قال الله تعالی ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون اخبرنا الفقیه بهرام
بن ابی بکر البلخی قال اخبرنا الفقیر ابو فتوح عبد الغفار بن حسین قال حدثنا ابو سعید
النیشابوری قال حدثنا اسماعیل الزاهد قال حدثنا ابو الحسین عن ابیه قال اخبرنا
عمران القربانی قال حدثنا اسحق بن اسمعیل عن هشام بن یوسف عن عبد الله
بن بحیر انه سمع هانی مولی عثمان بن عفان یقول قال عثمان بن عفان رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الا ان القبر اول منزل من منازل الآخرة
فان نجا منه فما بعده ایسر منه وان لم ینج منه فما بعده اشد منه امیر المؤمنین
عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود گور اول منزلست

کس
از منزلهای آخرت هر آن کز از گور رست آنچه از پس گور باشد بروی آسان
تر باشد و هر که از گور نرهد آنچه از پس گور باشد بروی صعب تر باشد و دشخوار
تر ثوبان روایت کند که با رسول علیه السلام میرفتیم چون بگورستانی رسید
ساعتی باز ایستاد پس ها بنشست رفت و باز ایستاد دیگر پس گورستانی
بسیار ماند که با رسول علیه السلام بودیم بگریستیم از گریستن رسول علیه السلام گفتم
یا رسول الله بچه میگریی گفت یا ثوبان اینها را در گور عذاب میکنند زاری ایشان
بشنیدم بر ایشان رحمت آمد و بحق تعالی دعا کردم اجابت کرد آنگه گفت یا ثوبا
ن اگر اینها از ماه رجب یک روز روزه بودندی یا شبی از شبهای رجب بطاعت
بودندی در گور ایشان را عذاب نکردندی انس بن مالك رضی الله عنه گفت که از
رسول علیه السلام شنیدم که میگفت اللهم انی اعوذ بك من عذاب القبر
البراء بن عازب چنین روایت کند که روزی با رسول علیه السلام بگورستان بقیع
یکی از انصاریان مرده بود ما که بر جنازهٔ وی نماز کنیم چون از نماز فارغ شدیم
هنوز لحد برنیامده بود رسول علیه السلام ساعتی بنشست در میان گورستان ما هم
گرد بر گرد وی نشستیم و رسول علیه السلام چوبی در دست داشت و زمین بدیش
میکند و سر در پیش افکنده بود سر بر داشت و گفت استعیذوا بالله من

عذاب القبر گفت از خدای عز و جل فریاد خواهید از عذاب قبر دو بار
و سه بار چنین بگفت انگه گفت بندهٔ مؤمن چون در سکرات مرگ افتد
ملائکتان رحمت بنزد وی آیند با رویهای سفید همچون آفتاب و کفن و حنوط با خود
آورده باشند از بهشت از پهلوی و پیش مؤمن بنشینند چندانی که چشم کار کند پس ملک
الموت بیاید و بالین وی نشیند و برفق گوید ای جان پاک و پاکیزه بیرون آی و برحمت
و مغفرت خدای عز و جل شو جان مؤمن بیرون آید همچون قطرهٔ آب از مشک
برآید ملائکتان در ساعت آن جان مؤمن از دست ملک الموت بستانند و در
کفن و حنوط بپیچند و از آن روح بوی خوش میدهد خوشتر از بوی مشک و آن جان را
بعزیزی می برند هیچ گروهی از ملائکتان برنگذرند که گویند که این جانی طیب و پا
کیزه کراست گویند فلان مؤمن را و بنیکوترین نامی و ثنای وی را بخوانند و بر آسمان
برند در آسمان گشاده میشود و ملائکتان باستقبال جان مؤمن می آیند تا با آسمان
هفتمین برند از قبل حق تعالی ندا آید که نام وی در علیین نویسید و روح وی را
بازمین برید جان مؤمن با جسد آید پس گفت دو ملایکه یعنی منکر و نکیر در گور وی
پرسش کنند گویند من ربک و ما دینک گویند خدایت کیست و دینت چیست گوید الله
تعالی پروردگار من است و دین من اسلام است گویند چه گویی بدین مرد که میان شما فرستاده
شد گوید او رسول خداست گویند بچه دانستی گوید بوی ایمان آورده ام و کتاب خدای
خوانده ام و وی رسول حق است چون این بگوید منادی از قبل حق تعالی ندا کند که راست
گفت بنده او را لباس بهشت بپوشانید و دری از بهشت در گور وی کنید انگه رسول گفت علیه السلام

که گور

که گور مؤمن بفراخی چندان شود که چشم کار کند و بوی بهشت بوی میرسد پس رسول
گفت علیه السلام بندهٔ کافر و فاسق و منافق اگر بی توبه مرده باشد چون در حال سکرات
مرگ افتد حق تعالی بنزدیک وی ملائکتان عذاب فرستد سیاه روی با پلاسهای آتشین
باشد که از دوزخ آورده باشند بیایند و بنشینند چندانی که چشم کار کند انگه ملک الموت بیاید
و گوید ای جان خبیث گندیده بیرون آی و بسخط و بلعنت خدای شو آن جان بترسد و در
هفت اندام وی آویزد ملک الموت از اندام وی بیرون کشد همچنان که قلابها که در پشم
تر زنی و انگه بیرون کشی بر آن صفت جان کافر و فاسق بیرون کشد و رگهای وی پاره پاره
شود از صعبی کشیدن جانش پس ملائکتان عذاب آن جان را از دست ملک الموت
بستانند و در پلاسهای آتشین بپیچانند و بوی گندی از آن جان پیدا شود هر ملایکتی که
آن جان بگذرد گویند این جان گندیده کراست گویند فلان بن فلان بزشت نامی وی
را بخوانند تا با آسمان دنیا رسد در آسمان نگشایند انگه رسول گفت علیه السلام این آیت
بخواند لا تفتح لهم ابواب السماء از قبل حق تعالی فرمان آید که نام وی در سجین
بنویسید در میان دوزخیان انگه رسول علیه السلام این آیت برخواند و من یشرک
بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق
پس جان با تن وی آرند و منکر نکیر بیایند و وی را بازخواست کنند گویند خدایت کیست
گوید ها ها ندانم منادی ندا کند که مدان و مباش او را فرش آتشین بیفکنند و لباس
آتشین در وی پوشانند و دری از دوزخ در گور وی کنند و آن گور مار و سموم

دوزخ بوی میرسد و گور بر وی تنگ میشود چنانکه پهلوهاش بیک دیگر بگذرد
و در عذاب و محنت می باشد قال الشریف هر انکس که خواهد که از عذاب گور
ایمن باشد باید که چهار چیز بجای آرد و از چهار چیز بپرهیزد اما این چهار
چیز که بجای آرد پیوسته پنج نماز بجماعت نگذارد دوم صدقه دادن سیم قرآن
خواندن چهارم تسبیح بسیار کردن این چهار چیز دایم بدین مشغول باشد
روشنی و فراخی گور نصیب وی باشد و آن چهار چیز که از پیش پرهیزد دروغ گفتن
است و خیانت کردن و غمازی کردن یعنی سخن چینی کردن و از بول پرهیز کردن
که عذاب گور از این بود و نیز رسول گفته است علیه السلام تنزهوا من البول فا
ن عذاب القبر منه گفت پس پرهیزید از بول که بیشترین عذابی از عذابهای
گور از بول بود سفیان ثوری رحمة الله علیه گوید هر آن کسی که گور را بسی یاد کند گور
وی روضه باشد از روضهای بهشت و هر آن کسی که از پیش غافل شود گور وی حفره بود
از حفرهای دوزخ حکایت عبد الحمید روایت کند گفت پیش عبد الله بن عباس رضی الله عنه
نشسته بودم [illegible] قومی بنزدیک وی آمدند گفتند ما حج بوده ایم چون بفلان جای
رسیدیم رفیقی بود ما را فرمان یافت بگور کردن وی مشغول شدیم چون بلحد رسیدیم
گورش از لحد پر مار و کژدم شد آن گور را بجای گذاشتیم دیگری بکندیم چون بلحد
رسیدیم گورش تا بلحد پر مار و کژدم شد باری دیگر هم بدین دستور شد اکنون پیش
تو آمده ایم تا تو چه میفرمایی گفت بروید در آن گور دفن کنید که آن از خیانت است

که کردی

که کردی و دروغ که گفتی والله که اگر همه روی زمین بکنید پر مار کژدم بینید برفتند و در آن
گورش دفن کردند چون باز آمدند از اهل وی باز پرسیدند که این مرد چه کار کردی
گفتند گندم خریدی و فروختی و هر روز چندانی که قوت وی بودی برگرفتی و بدلش
چیزها بگندم بیامیختی و چنین گفته اند که زمین هر روز پنج بار ندا کند اول بار گوید
ای فرزند آدم امروز بر پشت من میروی فردا مقامت در شکم من بود دوم گوید ای
فرزند آدم امروز لون لون طعامها بر پشت من میخوری فردا ترا در شکم من کرمان
بخورند سیم گوید ای فرزند آدم امروز بر پشت من شاد میشوی فردا در شکم من
اندوهگین شوی چهارم گوید ای فرزند آدم امروز بر پشت من میخندی فردا در شکم من
میگریی پنجم گوید ای فرزند آدم امروز بر پشت من گناه میکنی فردا در شکم من عذاب و عقوبت
بینی عمرو بن دینار گوید که در مدینه مردی بود خواهرش فرمان یافت وی را دفن کردند
چون با خانه آمد یادش آمد که کیسهٔ زر در گور افتاده است دوستی با خویشتن برگرفت
و برفت و سر گور باز کرد و کیسهٔ زر باز یافت پس مر این دوست را گفت تو دور شو
تا من نگاه کنم که حال خواهرم چونست مرد دور شد چون لحد باز کرد گور را پر آتش
دید بترسید و آنچه در لحد بود باز جای نهاد و برآمد و گل باز جای کرد چون بخانه آمد
مادر خویش را پرسید که خواهرم چه کردی که حال او برین جمله بود گفت خواهرت
بنماز تقصیر کردی و بی وقت کردی و طهارت نماز تمام بجای نیاوردی و بشب بدر
خانهٔ همسایه رفتی و سخن چینی کردی گفت با مادر عذاب از این باشد است

اکنون بدان که هر که خواهد که از عذاب گور برهد از سخن چینی پرهیز کند واز گناهها
توبه کند پیش ازانکه گرفتار شود پسر عمر بن الخطاب روایت کند رضی الله عنه که رسول صلی الله
علیه وسلم پدر مرا گفت یا عمر چگونه باشی در آن وقت که منکر ونکیر درآیند وملایکه سیاهان ازرق
چشمان زمین بدندان میشکافند وآوازشان چون رعد بود بهیبت چون برق جهنده بود
عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله آن ساعت هم بدین عقل ودانش باشم که امروز گفت آری گفت بفریاد
خدای عز وجل جوابشان بدهم آنگه رسول گفت علیه السلام عمر موفق دین است وراه هدایت
یافته است ودر خبر است که رسول علیه السلام گفت هر آن کسی که روز آدینه یا شب آدینه
از آدینه از دنیا برود از عذاب گور ایمن باشد چنین آورده اند که عیسی علیه السلام روزی بدیهی
ویران بگذشت از دیههاء بنی اسرائیل گفت ای دیه بپرس آن کی رفتند آنها که اینجا نشستندی
وترا آبادان داشتندی حق تعالی فرمان داد که آن خرابه جواب داد گفت برفتند وعمر دادند وبنه
آری که هر که بنو دند وتقلید تای گناهان بر گردن تا روز قیامت عیسی علیه السلام از اینجا درگذ
شت گوری دید بر سر راه جداگانه از گورها دیگر عیسی علیه السلام دعا کرد گفت بار خدایا
حب این گور را فرمان ده تا با من سخن گوید خدای عز وجل فرمان داد گفتی بی بازو ودو قدم
بی ساق ازان گور بدید آمد گفت یا عیسی بگو تا چه است دام عیسی علیه السلام گفت اندامهای
دیگرت کو گفت بدان که امروز چهل سالست که من مرده ام چون ندا آمد که عیسی را جواب
ده گفتم الهی جانم باقی مفرست که من طاقت جان کندن ندارم عیسی علیه السلام گفت
در دنیا چه کردی کار میکردی گفت من ماهی حمال بودم روزی پشته هیزم کسی برگرفته
بودم وبادی میرفتم خلال ازان هیزم بشکستم ودرمیان دندان کردم وبینداختم چون
از دنیا

از دنیا بیرون شدم حق تعالی را بسبب آن خلال امروز چهل سالست که عذابم میکنند
واهل گورستان ملامتم میکنند عیسی علیه السلام گفت عجب کاری است همه جا بسیار
دیدم هیچ چیزی عجب تر ازین ندیدم که برای خلالی چهل سال عذاب کنند وحالی تم
گویند هر کسی که بگورستانی برسد ودر عذاب گور واحوال خویش تفکر نکند واز بهر مردگان
دعا نکند هم با خویشتن خیانت کرده باشد وهم با مردگان تمت الباب الثانی عشر فی
اهوال یوم القیمة واهوالها قال الله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة
الساعة شیء عظیم اخبرنا القاضی ابو جعفر البخاری قال حدثنا الفقیه ابو مالك التیمی
قال حدثنا الفقیه ابو اللیث قال اخبرنا یحیی بن محمد بن صاعد قال حدثنا محمد بن منصور
بن الطوسی قال حدثنا یحیی بن اسحق قال حدثنا احمد بن لهیعة عن خالد بن ابی
عمران عن القاسم بن محمد عن عایشة رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله هل تذکر
الحبیب حبیبه یوم القیمة قال اما عند ثلاث فلا عند المیزان حتی یخف واما ان یثقل
وعند تطایر الصحف اما ان یعطی بیمینه واما ان یعطی بشماله وحتی یخرج
عنق من النار فینطوی علیهم ویقول وکلت بمن دعا مع الله الها وبکل
جبار عنید وبکل من لا یؤمن بیوم الحساب فینطوی علیهم ویقول حتی نرمیهم
فی غمرات جهنم وبجهنم جسرا ادق من الشعر واحد من السیف علیه کلالیب
وحسك والناس یمرون علیه کالبرق الخاطف وکالریح وناج مسلم ومخدوش
مسلم این خبریست معروف ومشهور از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت کند
که گفتم یا رسول الله روز قیامت دوست دوست خویش را یاد کند گفت

در سه جایگاه اول بنزدیک ترازو تا بداند که سبک بارست یا سنگین
بار ودر وقت آنکه نامها بر آن میروند تا بداند که نامه بدست راستش دهند
یا بدست چپ سیم آنکه گردنی از آتش دوزخ بدید آید وگوید من موکلم برکسانی
که بخدا شرک آورده اند وبر همه متکبران وفرعونان وبرآن کسانی که بروز قیامت
ایمان نیاورده اند پس آن گردن آن عرصات قیامت مردم را برچیند همچنان
که مرغ دانه برچیند همچنان که مرغ دانه برچیند وایشان را در دوزخ فرو گذارد آنگه
رسول گفت صلی الله علیه وسلم صراط بر دوزخ کشیده است باریک تر از موی وتیزتر
از شمشیر وبر پیش کلابها است مانند تنگی مردم بر پیش میگذرند بعضی چون برق
بعضی چون باد بعضی چون اسپان دونده بعضی چون پیادگان تیز روند بعضی
افتند وخیزند ومجروح میشوند ودر آتش دوزخ می افتند آنگه رسول گفت علیه السلام چون
از صراط بگذرند کسی نماند که از مومنان چند در دوزخ افتاده اند سعید بن جبیر
روایت کند از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که گفت از وی صفت قیامت
پرسیدم گفت صعب است شنوائی گفتن گفتم بعضی بگو گفت صراط بر دوزخ
کشیده است وتاریک است قدم بر پیش بنایستد باریکتر از موی است
تیزتر از شمشیر است بر پیش کلابهاست که عدد آن رب العزة داند ومانند
تنگی است سر شاخ هر یک چند نیزه تیزتر از شمشیر است وبر صراط
عقبهاست

عقبهاست عظیم هزار سال بر آن عقبه بالا میروند وهزار سال دیگر بر پهنا میروند
وهزار سال دیگر سر نشیب میروند وبر دوزخ هفت جسرست اولین هژده هزار فرسنگ
است دوم درازتر ودورتر از اولین است بهجده هزار بار سیم دورتر ودرازتر
از دومین است بهجده هزار بار چهارمین دورتر ودرازتر از سیمین بهجده هزار بار
همچنین هر هفت جسر یک از یکدیگر درازتر ودورتر است بهجده هزار بار آنگاه ابن
عباس گفت بر این هفت جسر بنده را حساب کنند وپرسش کنند بر اولین از ایمانش
پرسش کنند اگر ایمانش صافی بود از ریا ونفاق وشك وعجب نجات یابد وبر بدو واگر نه
در دوزخ افتد بر دومین از نمازش پرسش کنند اگر برکوع وسجود تمام کرده بود و
بجماعت کرده باشد والا هم ازانجا در دوزخ اندازندش وبر سیمین از ماه رمضان
پرسش کنند اگر داشته بود چنانکه فرموده است والا هم ازانجا در دوزخ اندازندش
چهارم از زکواتش پرسش کنند اگر بتمامی داده باشد رست والا هم ازانجا در دوزخ اندا
زندش بر پنجم از حج وعمره پرسند اگر چنانکه فرموده است کرده بود رست والا هم ازا
نجا در دوزخ اندازندش بر ششم از وضوی نماز وغسل جنابت پرسند اگر تمام بجای
آورده بود رست والا هم ازانجا در دوزخ اندازندش بر هفتم از حق مادر وپدر
واز حق خویشان واز مظالم خلقان پرسند اگر حق ایشان بجای آورده باشد
رست والا هم ازانجا در دوزخ اندازندش اکنون بدانکه صراط حق است وایمان
بدیشان واجب است وهر که صراط دروغ دارد ورد کند وایمان بدیشان نیارد

وي ملحد است وكتاب خداي تعالى رد كرده باشد قال الله تعالى يوم ترى المؤمنين
والمؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم يعني حق صراط باور دارد وعبد الله
بن عباس ومسروق وابو هريره رضي الله عنهم اين سخن روايت كنند از عايشه صديقه
رضي الله عنها كه گفت از رسول خدا پرسيدم از اين آيه كه حق تعالى ميگويد يوم تبدل
الارض غير الارض يعني چون اين زمين را خداي تعالى بر زمين ديگر بدل كند
خلقان كجا باشند گفت بر صراط باشند ابو هريره رضي الله عنه روايت كند كه رسول گفت صلى
الله عليه وسلم خداي عز وجل چون آسمانها وزمينها را بيافريد صور را بيافريد وبا اسرافيل داد
اسرافيل صور در دم گرفته است منتظر فرمان حق است تا كي فرمان آيد كه بدمد ابو هريره
گفت گفتم يا رسول الله اين صور چگونه است گفت عظيم پس گفت بآن خداي كه مرا
بحق بخلق فرستاده است كه گرد بر گرد آن سوراخ كه در وي است بفراخي آسمانها
وزمينها است سه بار بدمد ودر ديگر روايتها گفته اند دو بار بدمد ابو هريره وكعب رضي الله
عنهم چنين روايت كرده اند كه دو بار بدمد اول بار حق تعالى اسرافيل را فرمان كه صور بدمد
چنانكه خداي عز وجل ميگويد يوم ينفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في الارض
الا من شاء الله هرچه در آسمانها وزمينها باشند بترسند ومدهوش شوند برنايان پير شوند
زنان آبستن بار بنهند واز شير دادن باز ايستند وبخود مشغول شوند مردمان را كه بيني
از ترس وهيبت پنداري كه مست اند ونه مست باشند لكن عذاب خداي عظيم
بود دليل برين قول خداي عز وجل يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة
الساعة

الساعة شيء عظيم يوم ترونها الآية پس چنين باشد چندانكه خداي داند
پس رب العزة فرمان دهد كه دوم بار صور بدمد چنانكه خداي تعالى ميگويد ونفخ في
الصور فصعق من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله هرچه در آسمانها
وزمينها باشند جمله مرده شوند الا جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل عليهم السلام انگه
حق تعالى ندا كند كه يا ملك الموت كه مانده است از خلقان گويد الهي تو عالمتري جبرئيل
وميكائيل واسرافيل وحمله عرش ومن بنده ضعيف فرمان آيد كه جانهاي ايشان هم
جمله مرده شوند ندا آيد كه يا ملك الموت من بقي من خلقي گويد مانده است
گويد الهي تو وتو زنده اي انگه هرگز نميري وبر تو مرگ روا نيست هيچ نمانده است
از مخلوقات الا اين بنده ضعيف ندا آيد كه يا ملك الموت تو نيز بمير مرده شود وبروا
بيتي ديگر فرمان آيد كه جان خويشتن بستان ميان بهشت ودوزخ آيد وجان ميكند شهقه
بزند كه اگر خلق اولين وآخرين زنده بودندي از بانگ وي مرده گشتندي پس گويد
اگر دانستمي كه جان كندن بدين تلخي است بر جان ستدن مؤمنان مشفق تر بودمي اين
بگويد وبميرد هيچ كس از مخلوقات نماند حق تعالى ندا كند كه اي دنيا داني كجا اند آن
پادشاهان وفرعونان وجباران كجا اند انها كه روزي من ميخوردندي وديگري را پرستيدندي
پس ندا كند لمن الملك اليوم بخود خود جواب دهد لله الواحد القهار
انگه حق تعالى فرمان دهد كه از آسمان باران ببارد سپيد وستبر چهل شبانروز
مي بارد تا از بالاء هر گوري دوازده گز بايستد وقالب خلقان خلقان در زير

زمين بكن فيكون با ديد آيد انگه حق تعالى اسرافيل را زنده كند وفرمايد كه صور
در دم گير ونيز جبرئيل وميكائيل را زنده كند پس فرمان آيد كه صور بدمد زمين بكن فيكون
شكافته شود وجمله خلايق سر برداشته انگه رسول گفت عليه السلام اولين كسي كه از
گور سر برآرد من باشم نگاه كنم جبرئيل وميكائيل را بينم كه ايستاده باشند وحلتهاء بهشت
وبراق آورده باشند گويم يا جبرئيل ما هذا اليوم امروز چه روز است گويد قيامت است يوم
الحاقة والقارعة انگه رسول عليه السلام گويد يا جبرئيل خداي عز وجل با امتان من چه كرد گويد
بشارت باد ترا اولين كسي توي كه از زمين برخاستي ودر خبري ديگر آورده اند كه حق تعالى
اول جبرئيل وميكائيل واسرافيل را بروضه رسول عليه الصلوة والسلام وتحيته فرستد رسول
عليه السلام سر برآرد ايشان را ببيند با حلة وبراق گويد يا جبرئيل اين چه روز است گويد روز
قيامت است انگه حق تعالى فرمان دهد كه اسرافيل صور بدمد وجمله خلايق سر از گور برآرند
انگه رسول گفت عليه السلام از گور برهنه برخيزند وبيك جايگاه هفتاد سال ايشان بدارند
كه با ايشان نظر نكنند وبا ايشان سخن نگويند وحساب ايشان نكنند هفتاد سال ايستاده باشند
در گورگاه قيامت ميگريند وآفتاب بر بالاء سر ايشان ايستاده باشد بقدر يك
ميل ودر عرق غرق شده اند باشند كسي باشد تا كعبش بود وكسي بود تا زانوش بود وكسي
باشد تا بسينه اش بود وكسي بود تا جبين گردن بود وكسي باشد تا لب در عرق ايستاده
باشد هر كسي بقدر كردار خويش پس چون جمله خلايق از جن وانس وغير هم
جمع شوند آوازي شنوند كه جمله بترسند وبي هوش شوند از آن هيبت وآن آسمان
دنيا

دنيا بود كه شكافته شود بار خداي عز وجل وملايكتان آسمان دنيا بر زمين آيند ودو چندان
باشند كه اهل زمين از جن وانس بيك صف بايستند وآسمان دوم همچنين بار خداي
تعالى شكافته شود وملايكتان آسمان دوم بر زمين آيند واز پس صف ملايكتان آسمان
دنيا بايستند وهمچنين هر هفت آسمان شكافته شود وملايكتان آسمانها بر زمين آيند
ليكن از پس يكديگر صف صف بايستند گرد بر گرد عالم در آيند وخلايق در ميان
ايستاده باشند پس حق تعالى فرمايد كه دوزخ را بيارند دوزخ بار خداي تعالى زفره بزند خلايق
ديگر با ايستاده باشند مدهوش گشته از هول قيامت وملايكتان ومقربان وپيغمبران نا برند از هول
قيامت پندارند كه هيچ نخواهند رست پس خداي تعالى ندا كند الم اعهد اليكم يا بني آدم ان
لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين الا قوله هذه جهنم التي كنتم توعدون
انگه بحساب مشغول شوند قاضي خداي بود ومنادي جبرئيل كعب الاحبار روايت كند كه
روز قيامت حق تعالى زبانيه را فرمايد كه فلان بنده را بگيريد صد هزار زبانيه از وي در يا
ويزند وبر وي سبقت كنند ووي در دست ايشان پاره پاره ميشود وگويد برمن رحمت كنيد
گويند اي بدبخت ارحم الراحمين بر تو رحمت نكرد ما چگونه كنيم رحمت
الباب الثالث عشر في آخر اهوال يوم القيمة قال الله تعالى افحسبتم انما
خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون الآية اخبرنا القاضي ابو جعفر البخاري
قال حدثنا ابن مالك الخطيب ببلخ قال حدثنا ابو الليث قال حدثنا علي بن احمد
وقال حدثنا محمد بن فضل قال حدثنا موصل قال حدثنا حماد عن علي بن زيد

عن ابي نضرة عن ابن عباس رضي الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لم
يكن نبيٌ قط الا كانت له دعوة فيجعلها في الدنيا واني استخبأت دعوتي شفا
عة لامتي يوم القيمة والا وانا سيد ولد آدم و لا فخر واول من ينشق الا
رض و لا فخر ولواء الحمد بيدي يوم القيمة تحته آدم ومن دونه   الخبر بطو
له عبد الله بن عباس رضي الله عنهما روايت كند كه رسول گفت عليه السلام هر پيغا
مبري را دعاي بود در دنيا بخواستند شفاعت كردند ومن شفاعت خويش
نهاده‌ام تا روز قيامت از بهر امتان خويش پس گفت من سيد ولد آدمم ولا فخر
واول كسي كه سر از گور بردارد من باشم ولا فخر ولواي حمد بدست من باشد وآدم وجملهٔ
پيغامبران در زير لواي من باشند انگه گفت روز قيامت روزي صعب است فذلك يومٌ
عظيم آن روز مردمان را غمي بي حد بود واندوهشان بي نهايت بود خلقان در كوها
ودر عرق ايستاده باشند يا كسي بايشان نگاه نكند از رب العزه فرمان حساب نيايد تا
آن حد كه كافران در عرق گداخته شوند و از درازي ان روز طاقتشان برسد گويند الهي ما
را از حيث برهان واگر خود دوزخ بود انگه رسول گفت عليه السلام مردمان قصد آدم كنند
چون پيش وي روند گويند يا ابو البشر شفاعتي كن از بهر ما بخداي عز وجل آدم عليه السلام
گويد من خود برنج خويش درمانده‌ام هيچ كسي مرا بياد نيست كه من خطا كرده‌ام وبدان
سبب مرا از بهشت بيرون كردند ليكن شما را دليلي كنم بنوح كه اولين پيغا
مبريست از مرسلان پيش نوح عليه السلام آيند گويند يا پيغامبر خداي از
بهر خداي

بهر خداي شفاعتي كن كه حساب ما بكنند گويد من خود بحال خويش درمانده‌ام
تا چگونه رهم كه من در دنيا دعاء بد كرده‌ام بقوم خويش مر خداي عز وجل بدعاء من اهل
زمين را غرق كرد بطوفان ليكن شما را پيش ابراهيم عليه السلام دليلي كنم كه وي
خليل خداست پيش ابراهيم عليه السلام آيند گويند يا خليل الله از بهر ما بخداي عز وجل
شفاعتي كن جواب دهد كه من خود بگناه خويش درمانده‌ام كه من در اسلام سه
دروغ گفته‌ام انگه رسول گفت عليه السلام دروغ ابراهيم عليه السلام يكي آنست كه چون روز
عيد كافران بود اورا گفتند تو نيز با ما بياي گفت من بيمارم فقال اني سقيم دوم
در بتخانه رفت وبتان را بشكست وآن بت بزرگتر را بگذاشت كافران اورا گفتند
اين تو كردهٔ گفت آن صنم كرده است كه بزرگترست قال بل فعله كبيرهم هذا
سيم آن بود كه چون ساره كه زن وي بود از وي بخواستند استدن گفت خواهرمست
انگه ابراهيم خليل عليه السلام گويد من شما را دليلي كنم بموسي پيغامبر عليه السلام كه وي
كليم خداي عز وجل است ايشان پيش موسي عليه السلام ايند گويند يا موسي از بهر
ما شفاعتي كن كه طاقتمان برسيد جواب دهد كه من خود مردي را بناحق كشته‌ام
من نيز بغم خويش درمانده‌ام كه هيچكس بيادم نيست ليكن بعيسي پيغامبر
رويد ايشان پيش عيسي پيغامبر عليه السلام روند از وي شفاعت خواهند جواب دهد
كه من بغم خويش درمانده‌ام كه مرا و مادرم را بخداي ميداشتند در دنيا ليكن
من شما را دليلي كنم بكسي كه وي شفاعت شما كند كه حبيب رب العالمين

اوست بدانيد كه كسي بضاعتي در كيسه نهاده باشد وان كيسه را سر باشد سرا مهر كرده باشد
تا مهر بر نگيرد بدان بضاعت نرسد گويند نه پس گويد شما پيش محمد مصطفى شويد
عليه الصلوة والسلام كه وي خاتم انبياست وخداي عز وجل گناه اول وآخر او عفو كرده
است انگه رسول گفت عليه السلام پيش من آيند من گويم بيايد كه اين شغل راست
باستيد تا خداي تعالى دستوري دهد انكس را كه از وي راضي بود پس منادي ندا كند
كجا اند محمديان انگه گفت ما آخرين مردمانيم در دنيا واول هم باشيم در بهشت انگه
رسول گفت عليه السلام امتهاء ديگر چون امتان مرا ببينند كه نور وضيا بر رويشان
بود گويند مگر امت همه پيغامبران چنين خواهد بودن انگه رسول گفت عليه السلام من
بسجده درافتم وسر بر زمين نهم وخداي را حمد وثنا گويم كه هيچ كسي پيش از من
نگفته باشد ندا آيد كه سر بردار كه مقصودت بدانستيم روا كردم شفاعت كن كه مقبول
است سر برآرم وشفاعت كنم از بهر انكس كه مثقال ذرهٔ يقين واخلاص دارد
بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله وچنين روايت كرده‌اند كه رسول گفت صلى
الله عليه وسلم كه در قيامت ساعتي بود كه رنج ومشقت ان ساعت بر خلقان صعبتر
بود از هزار سال رنج وچنين روايت كرده‌اند كه روزي امير المؤمنين عمر رضي الله عنه در مسجد
شد كعب الاحبار را ديد كه پند خلق ميداد گفت يا كعب الاحبار ما را از خوف گوي
وبترسان كعب الاحبار گويد والله والله يا عمر كه خداي تعالى را ملايكتانند ايستاده
دون كرده‌اند بركوع وملايكتاني اند كه بسجود در استاده از آن روز كه ايشان را افريده‌اند
سر

سر بر نداشته اند تا يوم القيامه چون روز قيامت بود آن هول وفزع قيامت به بينند
گويند سبحانك ما عبدناك حق عبادتك گويند بار خدايا ترا نپرستيديم چنانكه حق
پرستيدن تو باشد وكي توان پرستيدن ترا سزاوار انكه تويي انگه گفت بان خداي كه جان من بدو اوست
كه چون دوزخ را فرمان دهد كه زفراتي بر آرد از هول آن ساعت هيچ پيغامبري وشهيدي نباشد الا
بر آنجا افتد وجمله پيغامبران وصديقان وشهيدان گويند الهي از تو هيچ نخواهم الا انكه ما را رها
ني تا آن حد كه ابراهيم عليه السلام فرزند خويش را اسحاق عليه السلام فراموش كند گويد الهي بفريادم
رس كه من خليل توام با اسحاق هر چه خواهي كن انگه گفت يا عمر اگر امروز آن روز كردار هفتاد پيغمبر
بود پنداري كه نخواهي رستن آن قوم چه بكار بستند انگه امير المؤمنين عمر رضي الله عنه گفت ما را بشارتي
ده كعب گفت بشارت باد شما را كه هر انكس كه كلمهٔ اخلاص با وي باشد يعني لا اله الا الله محمد ر
سول الله و در دلش ذرهٔ ايمان باشد خداي عز وجل وي را به بهشت فرستد و روز قيامت
پنجاه هزار سال بود بسالهاء دنيا بر مؤمن مخلص چنان بگذرد كه ساعتي از ساعتهاي دنيا
ودر خبر است كه رسول گفت صلى الله عليه وسلم خلق را بر صراط بازده جايگاه پرسند بازدارند
در اولين جاء از ايمان پرسند اگر با خلاص گفته باشد رست والا در دوزخ اندازندش دوم
از نماز در سيم از زكاة در چهارم از امانت در پنجم از ريا در ششم از جور وعجب در هفتم
از تكبر در هشتم از جور وظلم در نهم از تعصب وميل در دهم از خيانت ودر يازدهم از سلف
در دوازدهم از بخل در سيزدهم از حق قرابت در چهاردهم از روزه در پانزدهم از سخاوت
اگر بيتامي بجاي آورده باشد والا هم از انجا در دوزخ اندازندش چنين روايت كرده‌اند از
سليمان كه چون فرمان آيد كه ترازو بيارند چنانكه حق تعالى گفت ونضع الموازين القسط ليوم
القيامة ملايكتان وجملهٔ خلق بتعجب فرومانند از عظيمي كه باشد پس گفت دو كفه دارد يكي

یکی از ظلمت و یکی از نور اکر هفت آسمان و هفت زمین و هرچه در وی است در دیگ کفته تند
در پیش کنجد و در انی عمود کش چنان بود که از مشرق تا مغرب سیاه بعضی فا بجام کش در او بخته بهما
بود چون آن به بینند کویند ما عبدناک حق عبادتک چنین روایت کرده اند از ابن عباس
رضی الله عنهما که کفت روز قیامت خلق بر پنج کروه باشند کروهی بی حساب در بهشت شوند
وآن ملایکان اند و کروهی در دوزخ روند بی حساب وآن شیاطین اند و کروهی خاک کرده
و نیست شوند وآن بهایم اند و چهارپای و دد کرده باشند که با ایشان حساب باشد و ثواب و عقاب
وآن جن و انس باشند و ابو عمران چنین کوید که بهایم و چارپای روز قیامت چون فضیحت
و رسوایی آدمیان بینند شکر کنند کویند الحمد لله که ما را از آدمیان نکردی ما امید نه بهشت
داریم و نه از دوزخ می ترسیم معاذ بن جبل کوید رضی الله عنه که روز قیامت هیچ بنده قدم از
جای خویش بر ندارد تا وی را از چهار چیز بپرسند از عمرش که در چه بسر بردی و تنش که بچه
مشغول کرده بودی و از علمش که چه کردی بآنچه کردانسته و از مالش که از کجا کسب کرده و بر چه نفقه
کرده و عکرمه کوید که روز قیامت پدر در فرزند آویزد کوید ای فرزند من در دنیا پدر تو بودم
و ترا پرورده ام امروز محتاجم بمثقال ذره حسنات که بمن بخشی تا مکر نجات یابم
فرزند جواب دهد که ای پدر من طاقت آن ندارم که چیزی بتو بخشم که من بیش از آن
می ترسم که تو می ترسی اینکس که آن روز سنکلی بار بند کسی بفریاد وی نرسد و کسی کناه
وی بر نکیرد و هر که را ذره کناه بود بر نکیرد و هر که از حسنات سبکبار باشد کسی بفریاد وی نرسد
قال الله تعالی وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذا قربی
الباب الرابع عشر فی الصفة النار قال الله تعالی وان جهنم لموعدهم
اجمعین

اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم اخبرنا القاضی
ابو جعفر البخاری قال حدثنا ابو مالک التمیمی قال حدثنا الفقیه ابو اللیث
قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا محمد بن عقیل قال حدثنا العباس الدبوسی
قال شریک عن عاصم عن ابی صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اوقد علی النار حتی الف سنة حتی احمرت
ثم اوقد علیها الف سنة حتی ابیضت ثم اوقد علیها الف سنة
حتی اسودت فی سواد کالليل المظلم ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که
رسول صلی الله علیه وسلم کفت هزار سال آتش دوزخ را بر افروختند تا سرخ
کشت و هزار سال دیکر می افروختند تا سپید کشت و هزار سال دیکر بر افروختند
تا سیاه کشت و اکنون سیاه هست چون شب تاریک و عبد الله بن جابر
روایت کند که رسول علیه السلام کفت در دوزخ مارهاست همچون کردن اشتر
و کژدمهاست چون استر چون یکی را بکزند چهل سال در آرزوی می آید وی نالد
و چنین آورده اند که یزید بن یزید همیشه میکریستی وی را پرسیدند که از بهر چه
میکری کفت اکر خدای تعالی وعده کرده بودی که چون کناهی کنی ترا کرمابه
باز دارم واجب آن بودی که از کریستن نیاسودی پس حال چکونه باشد
که وعده کرده است که چون کناهی کنی در آن دوزخ باز دارم که سه هزار سال است
کری تا بند انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول کفت صلی الله علیه وسلم
یا جبرئیل چکونه است که هرکز میکاییل را خندان نمی بینم کفت تا رب

العزه آتش دوزخ را آفریده است میکاییل نخندیده است ابو عمران روایت
کنند که جبرئیل پیش رسول علیه السلام آمد و میکریست رسول کفت علیه السلام
یا جبرئیل از بهر چه می کری کفت یا محمد از آن روز که حق تعالی دوزخ را آفریده
است چشمهای من خشک نشده است از ترس آنکه مبادا که با وی عاصی شوم
ابو سعید کوید آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو از آتش دوزخ و اکرنه آن
بودی که دو بار بروایتی هفت بار وی را در بحر باشسته اند والا کس بوی منتفع نبودی
و رسول کوید علیه السلام در دوزخ کمتر عذابی که بر وی باشد چنان بود که نعلین آتشین
در پای دارد و دماغش میجوشد چون لهبی و کوشها و دندانش چون آتش بود و لبها
شان چون زبانه آتش بود وافجار شکمش بزیر قدم بیرون آمده باشد هر که
وی را به بیند پندارد که بیشترین عذابی وی راست وآن کمترین عذابی بود عبد الله
بن عمرو بن العاص روایت کند که اهل دوزخ مالک را بانک کنند و هیچ جواب شان
ندهد تا چهل سال بعد از چهل سال جواب دهد کوید ای بدبختان شما ابدا در دوزخ
خواهید بودن آنکه بحق تعالی ناله و دعا و زاری کنند کویند ربنا اخرجنا منها
فان عدنا فانا ظالمون کویند بار خدایا ما را از دوزخ بیرون آر که اکر ما باز کناه کنیم
ظالم کرده باشیم جواب شان ندهند چندانی که دو بار روزکار دنیا آنکه جواب شان دهند
قال اخسئوا فیها ولا تکلمون آنکه عبد الله کفت چون این خطاب بشنوند
نومید کردند و نعره زنند همچون خران هیچکس بفریاد شان نرسد و چنین
آورده اند که اهل دوزخ هزار سال میکریند وی ناله و فریاد میکنند کسی
بفریاد

بفریاد شان نرسد و عذاب شان کم نشود آنکه کویند اکر در دنیا صبر کردمانی فرج یافتمانی بیایید
تا صبر کنیم هزار سال دیکر صبر کنند کسی بفریاد شان نرسد و عذاب شان کم نشود کویند
سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص کویند اکر نالیم و اکر ننالیم ما را رستکاری
نخواهد بودن پس هزار سال دیکر بخدای می نالند و دعا و زاری میکنند که ایشان را باران فرستد
تا از آن کرما و تشنه که در پیش باشند تا مکر کرما و تشنه کمتر شود چون هزار سال زاری کنند حق
تعالی ندا کند یا جبرئیل چه میخواهند کوید بار خدایا تو داناتری باران میخواهند حق تعالی ابری سرخ
پدید کند ایشان پندارند که باران خواهد بارید چون بنکرند کژدم بر ایشان بیارد هر کژدی
چند استری چون که یکی از ایشان بکزد هزار سال در آرزوی کم نشود پس هزار سال دیکر از خدای
عز و جل باران میخواهند ابری سیاه پدید آید کویند این باران است چون نکاه کنند مارها بر ایشان
بیارد همچون اشترها هر وقت که یکی را بکزند هزار سال در کش میکنند و هر روزی عذاب شان زیادت
شود چنانکه خدای تعالی میفرماید زدناهم عذابا فوق العذاب الایة قال الشیخ بفهرا
نکسی که ایمان و یقین دارد و داند که حال برین جمله خواهد بود در طاعت کردن جهد کند
و بر محنت دنیا صبر کند و از معاصی دور باشد و شهوتها از خود باز دارد که بهشت برنج و مشقت
توان یافت ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام کفت چون حق تعالی بهشت
و دوزخ را بیافرید جبرئیل را فرمان داد که دوزخ را ببین جبرئیل بیامد و دوزخ را بدید با آن
همه عذابها کفت الهی هیچ کس نبود که نام دوزخ بشنود الا از دوزخ بکریزد و هیچ کس در آنجا
نشود حق تعالی فرمود تا دوزخ را بیاراستند بشهوتها و لذتها پس فرمود که جبرئیل نکر در بنکر
کن جبرئیل علیه السلام نکه در پیش کرد آراسته دید بشهوتها و لذتها کفت الهی بعزت تو که
ترسم که هیچ کس از بیش رستکاری نیابد پس فرمان آید که بهشت به بین چون بدید

گفت الهی هیچ کس نبود که نام بهشت شنود الا در بهشت شود پس بهشت را بلا
و رنج و مشقت و سختی بیاراستند پس فرمان آمد که یا جبرئیل در بهشت نگاه کن
چون بنگرید بهشت پر از بلا و رنج دید گفت الهی بعزت تو که می ترسم که کس
در بهشت نشود ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت در دوزخ زاویهاست
زاویهء بالاترین هر روزی هفت بار بخندد چون که اهل توحید از آنجا بیرون آیند آنگه رسول
گفت علیه السلام امتی امتی محمد عطا چنین گوید که ویل جویست در دوزخ
که اگر همه کوهها که در دنیاست در وی افکنی گداخته شود همچون موم بن مهران گوید که
چون حق تعالی دوزخ را بیافرید فرمان داد که یک نعره بزد هیچ ملایکی در هفت آسمان
نماند الا که همه بروی اندر افتادند و سر بر زمین نهادند از حق تعالی ندا آید که سر بر دارید
که نه از بهر شما آفریده ام از بهر آنها آفریده ام که با من عاصی شوند گفتند بار خدایا ما از دوزخ
ایمن نشویم که اهلش را ببینیم که در وی میشوند عکرمه گوید دوزخ را هفت دریاست
در هر دریای هفتاد هزار شهرستانست از آتش در هر شهری هفتاد هزار سرا پرده است
از آتش در هر سراپرده هفتاد هزار قبه است از آتش در هر قبه هفتاد هزار تنورست
از آتش در هر تنوری هفتاد هزار روزنست از آتش در هر روزنی هفتاد هزار کژدم
است از آتش هر کژدمی هفتاد هزار دنب دارد از آتش در هر دنبی هفتاد هزار
کوه است پر از زهر و در هر دریای از دریای دوزخ هفتاد هزار زبانیه اند که آتش
می افروزند نعوذ بالله منها باب الخامس عشر فی اخر صفة النار قال الله تعالی
واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین الایة
چنین روایت کند یزید رقاشی که از انس بن مالک شنیدم که جبرئیل علیه السلام

پیش رسول علیه السلام آمد گونه متغیر کرده رسول علیه السلام گفت یا جبرئیل چرا گونه متغیر کرده
گفت یا محمد درین ساعت که می آمدم حق تعالی فرمود که دمها بر دوزخ نهند و بدمند پس گفت
یا رسول الله واجب کند کسی را که داند که دوزخ حق است و عذاب خدای عظیم است و از دوزخ ایمن
نشود آنگه رسول گفت علیه السلام یا جبرئیل صفت دوزخ با ما بگوی گفت یا محمد چون دوزخ را
بیافرید هزار سال همی افروختند تا سرخ گشت پس هزار سال دیگر می افروختند تا سفید گشت
پس هزار سال دیگر می افروختند تا سیاه گشت اکنون سیاه است هیچ روشنی در وی
نیست و بدان خدای که ترا بخلق فرستاد که اگر جامهء از جامهاء اهل دوزخ میان آسمان
و زمین بیاویزند از بوی و گند آن جامه اهل دنیا همه مرده شوند و بدان خدای که ترا بخلق فرستا
ده است که اگر یک گز از آن سلسلها که حق تعالی در قرآن یاد کرده است بر کوههاء دنیا
نهند گداخته شوند تا بهفتم طبقهء زمین و بدان خدای که ترا بخلق فرستاده است که اگر
یکی را بمغرب عذاب کنند که اگر بمشرق بود گداخته و سوخته گردد از سختی عذاب و گرمای
که دوزخ را بود یا محمد که ماه دوزخ عظیم بود قعرش دور بود هیزم دوزخ آهن بود
علف دوزخ آدمی و جنی بود شرابش حمیم بود طعامش غسلین بود جامهاء دو
زخیان از آتش سیاه بود او را هفت در است هر دری را قسمتی معین است از مردان
و زنان آنگه رسول گفت علیه السلام یا جبرئیل درهاء دوزخ همچون این درهای ما بود
گفت نه که درهاء دوزخ گشاده اند یک از دیگر بزیر تر فرود اند از یک در
تا بدان در دیگر هفتاد ساله راه است و گویا هر دری بهفتاد بار بران دیگر زیادت
بود و دشمنان خدا را بآن درها در میرانند و زبانیه با غلها و سلسلها پیش ایشان
باز آیند و در دهن هر یکی نهند از درش بیرون آرند و بدست چپ اش بگردنش
باز بندند و غلش بر نهند و دست راستش بسینه در زنند و از سوی چپش بیرون

آرند بسلسلهء آتشین به بندند و با هر یکی از آدمیان شیطانی باز بندند و بروی میکشند
و زبانیه ایشان را میزنند بدبوسهاء آتشین آنگه رسول صلی الله علیه وسلم گفت درین هفت
دوزخ چه قوم باشند گفت در طبقهء زیرین منافقان باشند و کافران و فرعونیان با قومشا
ن و نام این طبقهء هاویه است دوم درو سیم طبقه مشرکان باشند و نامش جحیم است
و در سیم طبقه صابیان باشند و نامش سقر است و در چهارمین طبقه طبقهء
ابلیس باشد و تابعش و آتش پرستان و نامش لظی است و در پنجمین طبقه جهودان
باشند و نامش حطمه است و در ششمین طبقه ترسایان باشند و نامش سعیر است
آنگه جبرئیل علیه السلام خاموش گشت پس رسول گفت علیه السلام که در طبقهء هفتمین
که باشند گفت این طبقهء بالایین است درو اهل کبایر باشند از امتان تو یا محمد
که بی توبه مرده باشند رسول علیه السلام چون این بشنید بروی در افتاد و از هوش
برفت جبرئیل علیه السلام سر رسول علیه السلام بر کنار گرفت چون بهوش باز آمد گفت
گفت یا جبرئیل عظمت مصیبتی واشتدت حزنی مصیبتم عظیم گشت و اندوهم
بسیار گشت از امتان من در دوزخ روند گفت بلی اهل کبایر آنگه رسول علیه
السلام بگریست و جبرئیل علیه السلام بگریست پس رسول علیه السلام برخاست و در
حجره رفت و تا سه روز با کس سخن نگفت بوقت نماز بیرون آمدی و نماز
کردی و سبک بستی پس با حجره رفتی و سخن با کس نگفتی و جواب کس ندادی
روز سیم ابو بکر الصدیق رضی الله عنه بدر حجره آمد گفت السلام علیک یا
نبی الله راه خواست پیش رسول خدا کس جواب نداد بگریست و برفت
عمر رضی الله عنه بیامد و سلام کرد باز خواست کس جواب نداد بگریست و برفت

سلمان پارسی رضی الله عنه بیامد و گفت السلام علیکم یا اهل البیت الوحی هل الی
مولای رسول الله من سبیل کسی جواب نداد آمد تا بدر خانهء فاطمة الزهرا رضی الله
عنها و عن ابیها و علی رضی الله عنه غایب بود سلمان از در سرای سلام کرد گفت
ای دختر رسول خدا و بیا که رسول علیه السلام از مردم روی پنهان کرده است و با کس
سخن نمیگوید و کس را پیش خویش راه نمیدهد و ما نمیدانیم که چه حال افتاده است
فاطمه رضی الله عنها برخاست و آمد تا بدر حجرهء رسول صلی الله علیه وسلم از در خانه سلام
کرد گفت ای رسول خدا منم فاطمه رسول علیه السلام در سجده بود و سبک بست
سر برداشت گفت چیست فاطمه در باز کنید چون فاطمه در خانه رفت رسول را
دید علیه السلام بچشم گریان و گونه زرد شده و لبها خشک شده تن ضعیف شده
غم و اندوه بروی کار کرده فاطمه چون رسول علیه السلام بران حال بدید بگریست
گریستنی بسیار پس گفت یا رسول الله ما را خبر ده تا چیست رسول علیه السلام گفت
جبرئیل آمد و مرا صفت دوزخ کرد گفت در بالایین طبقه از طبقهاء دوزخ از آن
امتان تو خواهد بودن از اهل کبایر از اندوه و غم ایشان چنین شده ام فاطمه رضی الله
عنها بگریست گفت یا رسول الله نپرسید که چگونه در دوزخ روند گفت بلی ملایکتا
ن میرانندشان بدوزخ لکن رویشان سیاه نشود و چشمشان ازرق نباشد و بر د
هنشان ختم نهند و با شیطان با یک دیگر نبندند و سلسله و غل ننهند
ایشان را فاطمه گفت یا رسول الله ملایکتان چگونه برندشان بدوزخ گفت
مردان را بریش بکشند و زنان را بگیسو و بسا پیران که بمحاسن میکشند و ایشان

ي نالند وميكويند واشيتاه واضعفاه وامصيتاه بزبان كويند واحزناه زنان كويند
وافضيحتاه مي برندشان بدوزخ مالك كويد يا ملايكتان اينها چه قومند كه هيچ شقي را
بدينجا نياورده اند ازينها عجب تر نه رويشان سياه است ونه بند وسلسله دارند كويند چنين
فرموده اند كه ازيم مالك ايشان را كويد اي بدبختان شما چه قوم ايد نام مصطفى صلى الله عليه وسلم
يادشان نيايد كويند ما ازان قوم باشيم كه كتب ايشان قران بود وروزهٔ ايشان رمضان بود مالك
كويد قران بكسي نفرستادند الا بمحمد مصطفى چون نام محمد بشنوند بانك وفرياد كنند كويند يا محمداه
وا رسولاه ما ازامت محمديم صلى الله عليه وسلم پس چون مالك ايشان را بكنارهٔ دوزخ آرد ايشان نظر در دوزخ
كنند زبانيه را به بينند ولونا لون عذابها بينند كويند اي مالك مارا يكساعت دستوري ده تا
برخود بكريم دستوري دهد چندان بكريند كه اشك ايشان نماند مالك كويد چه نيكوست اين كريستن
شما اكر در دنيا بودي واز ترس خدا بودي هركز دوزخ مقام شما نبودي پس مالك
زبانيه را فرمان دهد كه ايشان را در دوزخ اندازند چون همه جمله بكويند لا اله الا الله آتش
ازيشان باز رسد مالك آتش را هيبت كند كويد بكيرشان آتش كويد چه كونه كيرمشان
كه ميكويند لا اله الا الله مالك كويد بكير كه رب العزة چنين ميفرمايد آتش ايشان را
بكيرد كسي باشد كه آتش تا قدمهاشان باشد وكسي بود تا زانو وكسي بكند تا سينه وكسي تا كلو
تا كردن هريكي بقدر كناه خويش چون آتش بروي ايشان رسد مالك كويد رويها وايشان
سوزان بسا سجده كه از بهر حق تعالى كرده اند ودلهاشان سوزان كه بسا تشنكي
كه در ماه رمضان برده اند پس در آتش بمانند چندانكه علم حق تعالى بود وايشان درا
تش ميكويند يا حنان يا منان يا ارحم الراحمين پس خداي عز وجل كه برايشان
رحمت كند ندا آيد كه يا جبريل با عاصيان امت محمد صلى الله عليه وسلم چه كرده اند كويد الهي تو عالم تري از حال
ايشان

ايشان ندا آيد كه يا جبريل من خود عالمم اما تو برو ونظر كن كه حال ايشان چيست جبريل بيايد
ومالك را ببيند بر تختي نشسته در ميان دوزخ مالك چون جبريل را ببيند بپاي خيزد كويد چه
آمدهٔ بچنين جايكاه كويد آمده ام كه حال عاصيان امت محمد صلى الله عليه وسلم بدانم كه چكونه است مالك
كويد هرچه بتر جايكاه ايشان وهرچه تنك تر سفلشان آتش تن وپوست وكوشت ايشانرا
بخورد ودلهاشان مانده است واثر ايمان بر رويشان ظاهر است جبريل كويد يا مالك طبق
از روي دوزخ بردار تا دوزخ را به بينم مالك فرمايد تا سر دوزخ بردارند جبريل نكاه
ايشان كند چون جبريل را به بينند بران صورت نيكو وبوي خوش شنوند دانند كه ملا
يكهٔ رحمت كويند اين چه كسي است كه ما هركز ازين نيكوتر شخصي نديديم مالك
كويد كه اين آن جبريل است كه پيش محمد صلى الله عليه وسلم آمدي ايشان چون نام محمد صلى الله عليه وسلم
بشنوند جمله بانك بردارند [illegible] اي جبريل از ما بمحمد سلام كن واز حال ما اورا
خبر كن وبكوي مارا وعدهٔ شفاعت كرده بودي جبريل عليه السلام بامقام خويش آيد
از ملك جل جلاله ندا آيد كه يا جبريل پيغام آن بيچاركان برسان جبريل پيش محمد صلى
الله عليه وسلم آيد رسول عليه السلام در خيمهٔ نشسته باشد از يك دانه در سفيد ان خيمه را
چهار هزار در باشد كويد يا محمد صلى الله عليه وسلم از دوزخ مي آيم از پيش عاصيان امت تو كه در عذاب
دوزخ بمانده اند ترا دعا وسلام همي كنند وميكويند كه مارا طاقت برسيد فرياد رس
يا محمد حالشان هرچه بتر جايكاهشان هرچه تنكتر مقامشان رسول عليه السلام
چون اين بشنود زار زار بكريد وبسجود درافتد وحق تعالى را ثنا كويد كه كس
نكفته باشد وبكويد از حق تعالى ندا آيد كه سر بردار وحاجت خواه تا روا كنم

كويد الهي عاصيان امتم را عفو بخشي از حق تعالى ندا آيد كه ايشانرا بتو بخشيدم
وعفو كردم برو بدر دوزخ هركه كفته است لا اله الا الله ويرا از دوزخ بيرون
آر رسول عليه السلام بيايد بر مالك چون رسول عليه السلام به بيند برپاي خيزد رسول
عليه السلام كويد يا مالك امتانم را چه حالست مالك كويد هرچه بدتر سفلشان دوزخ
وهرچه تنكتر جايكاهشان رسول عليه السلام كويد سر دوزخ برگير اهل دوزخ چون محمد را عليه السلام
به بينند جمله بانك وفرياد كنند كويند يا رسول الله آتش مارا بسوخت جكرهاي ما پاره پاره
كرد مارا طاقت برسيد رسول عليه السلام ايشانرا از دوزخ بدر آرد همچون فحم كشته
بكنند ايشانرا آرند تا بدر بهشت جويي بر بهشت است كه آنرا نهر الحيوان خوانند ايشان
را فرمايد كه غسل كنند در آن آب چون از آب برآيند بقدرت رب العزة همه برنايان
سفيد وپاكيزه ونيكو روي باشند بنداري كه رويهاي ايشان چون ماه است بر پيشاني ايشان
نبشته اند كه جهنميون عتقاء الرحمن اينها دوزخيان اند آزاد كردكان
خداي تعالى از آتش دوزخ حكايت چنين آورده اند كه عيسى پيغامبر عليه السلام
بكوهي بكذشت آبي ديد كه ازان كوه بزير مي آمد عيسى عليه السلام پنداشت كه ان چشمهٔ
آب است كه از بالا بزير مي آيد بر بالا رفت هيچ جا چشمهٔ آب نديد چون نكاه
كرد بيست مرد را ديد كه بسنك سينه را ميكوفتند وميكريستند وميكفتند
يا حنان يا منان اجرنا من النار مارا از آتش آزاد كن وآن آب
از چشمهاي ايشان بود ميرفت عيسى عليه السلام سلام كرد جوابش بدادند كفت
منم عيسى پيغامبر چون نام عيسى شنيدند پيش وي آمدند وبر سر وروي وي
بوسه

بوسه ميدادند عيسى عليه السلام كفت مقام شما اينست كفتند بلي كفت طعام شما
از كجا است كفتند يا عيسى اكر دوزخ در پيش داريم انده طعام خوردن نبود
كفت آخر لابد از طعام چاره نيست كفتند ان سنك راي بيني بهر يك
هفته بشكافته شود بقدرت رب العزة وبعد ماهيكي اناري ازبن بدر آيد
ما هر يك تا هفته ديكر طعام آن انار بود كه ازان سنك بيرون آيد والسلام

الباب السادس عشر في صفة الجنة قال الله تعالى ان الله يدخل الذين آمنوا وعملوا
الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار يحلون فيها من اساور
من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فيها حرير اخبرنا ابو هريرة رضي الله عنه قال قلت يا رسول
الله مم خلق الجنة قال من الماء قلت اخبرني من بنائها قال لبنة من فضة
ولبنة من ذهب ملاطها المسك الاذفر وترابها الزعفران وحصاؤها اللؤلؤ والياقوت
وفي حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو هريره رضي الله عنه روايت كند كه كفتيم يا رسول الله
بهشت را ازچه آفريده است كفت از آب كفتيم يا رسول الله بكو كه بناش چكونه است
كفت خشتي زرين وخشتي سيمين وملاطش مشك اذفر است وريك اش
مرواريد است ويا قوت همچنين ابو هريره روايت كند كه رسول عليه السلام كفت
كه منادي ندا كند در بهشت كه اي اهل بهشت شما را زندكاني است بي مرك وتن در
ستي است بي بيماري وبرنايي است بي پيري ونعمت است بي شدت قوله تعالى
ونودوا ان تلكم الجنة اورثتموها بما كنتم تعملون در خبر است كه رسول عليه
السلام كفت هر انكسي سه بار از خداي بهشت خواهد بهشت دعا كند وكويد بار خدايا
از اهل بهشت كن وهر انكسي سه بار از آتش دوزخ امان خواهد كويد بار خدايا

وی را از آتش دوزخ آزاد کند حق تعالی او را آزاد کند و در خبر آمده است که از رسول
صلی الله علیه وسلم پرسیدند که در بهشت خواب باشد گفت نه زیرا که خواب برادر مرگست
و اهل بهشت نمیرند سلمه روایت کند که ابوهریره رضی الله عنه که در بهشت درختیست
چندانکه صد سال در سایهٔ آن درخت بدوانند با خوشی نرسد پس این آیه برخواند
که حق تعالی میفرماید وظل ممدود که حق تعالی در بهشت چیزها آفریده است که هیچ
چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته است
پس گفت که این آیه برخواند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء
بما کانوا یعملون پس گفت مقدار تازیانه از بهشت بهتر است که دنیا و هرچه
در دنیاست پس گفت این آیه برخواند که حق تعالی میگوید فمن زحزح
عن النار وادخل الجنة فقد فاز و هم چنین ابوهریره روایت کند رضی الله عنه
و گفت بدان خدای که قرآن بمحمد فرستاد علیه السلام که نیکوی حسن و جمال اهل بهشت
هرچند که باشند زیادت تر باشند همچنان که در دنیا هرچند که پیرتر باشند مجاهد
چنین گوید که زمین بهشت از سیم بود و خاکش مشک بود و برگ درختها
ش از زر و سیم بود و شاخهاش از مروارید بود و زبرجد و میوه اش در زیر مروارید
و زبرجد بود و میوه اش با اهل بهشت نزدیک بود اگر خواهند از پای ایستاده خورند
و اگر خواهند از نشسته پس این آیه برخواند ودانیة علیهم ظلالها وذللت
قطوفها تذلیلا و انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که جبرئیل علیه السلام
پیش رسول علیه السلام آمد و در دست وی چیزی بود مانند آینهٔ سفید و در
میانش

و در میانش نقطهٔ سیاه رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا جبرئیل این آینه چیست
که داری گفت این روز آدینه است و این نقطهٔ سیاه که بر وی است قیامت است
که قیامت بروز آدینه خواهد بودن و ترا که رسولی این فضیلت نهاد بر دیگر پیغا
مبران بروز آدینه که بتو داد و درین روز ساعتیست که دعا در وی مستجاب
بود و هیچ مؤمن نبود که دعا پیش موافق آن ساعت بود الا که حق تعالی اجابت
کند آنگه جبرئیل گفت پیش ما این روز یوم المزید خوانند رسول علیه السلام گفت چرا
یوم المزید خوانند جبرئیل گفت یا محمد حق تبارک و تعالی در جنات الفردوس وادی
آفریده است پر از تلهاء مشک چون روز آدینه بود گرد برگرد آن وادی منبرها از نور بنهند مکلل
بدر و یاقوت و زبرجد برای پیغامبران و صدیقان و شهیدان و اهل بهشت از غرفها فرود
آیند و در پیش ایشان بنشینند بدان تلهاء مشک از حق تعالی ندا آید که حاجتها بخواهید
اهل بهشت گویند از تو رضا و تو میخواهیم ندا آید که از شما راضی ام و هر خاص بهشت سرای
شما کردم شما حاجت خواهید آنکه هر کسی آن مراد و حاجت که بود دش بخواهد خدای عز و جل
همه حاجتها روا کند و ندا آید که این حاجت که خواستی بقدر بایست و علم وانه بیش از وی
بود و در خور خویش خواستید نگذاشته باشد و حجاب برداشته باشد و خداوند تبارک
و تعالی دیدار نماید که اهل بهشت همه ببینند بی چند و چگونه و آنگه حجاب در آید و پیغا
مبران و صدیقان با مقام خویش روند و اهل غرفها با غرفها روند و این بمقدار
آن بود که مؤمنان بنماز آدینه روند و باز گردند آنگه جبرئیل گفت یا ملایکه
این دوست تر هیچ روز نبود که روز آدینه که در پیش آن کرامتها بینند

بینند و در خبر آمده است که چون حجابها برداشته شود و حق را بی حجاب و بیچون
به بینند همه بسجده روند و چندان در سجود باشند که خدای تعالی داند پس ندا آید که این نه جای
یگاه عبادتست که جای ناز و نعمتست سر بر آرند و قصد منزل خویش کنند خوشبوی
فرمان دهد تا بادی بوزد از زیر عرش و آنرا باهیه گویند بران تلهای مشک برود
و مشک و طیبها بریشان نثار کند تا بمنزل خویش روند زنان مؤمنان در ایشان
نگاه کنند نور و بهاء و جمال که بر ایشان بود بتعجب بمانند گویند شمارا جلال و نیکوی بیشتر
از آنست که بود قال الشریف ابو البرکات این حجابها که بردارند از چشمهای بندگان
بردارند که از نظر محجوب اند که خدا را هیچ چیز محجوب نکند ایمان بدیدار واجبست که
مؤمنان روز قیامت خدای تعالی بیچون و چگونه ببینند دلیل برین قوله تعالی
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة علما گویند که در بهشت مردان و زنان همه سی
ساله باشند و بالای آدم باشند شصت گز برنا باشند و نیکو روی بی موی یکی هفتاد حله
باشند هر ساعتی بهفتاد لون بگردد و مرد چون در زن نگرد روی خویش در روی وی ببیند
نه محتاج بول بودند و نه غایط دایم در نعیم باشند در خبر آورده اند اگر زنی از اهل بهشت
دست از بهشت بیرون کند از مشرق تا مغرب روشن کند و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
چنین گوید که خدای تعالی بهشت آفریده است یک بر دیگر فضیلت دارد و در خبر آمده
است که کمترین کسی را از اهل بهشت هفت قصر بود قصری از زر و قصری از سیم و قصری
از در و قصری از یاقوت و قصری که چشم در نیابد که آن چیست و قصری که نور
او بر نور چشم غلبه کند و قصری از نور عرش بود و عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید
که خدای

که خدای عز و جل در بهشت حوری آفریده است نامش لعبت است اگر آب دهن
در بحر افکند آب آن بحر شیرین شود بر گردنش نبشته است من احب
ان یکون له مثلی فلیعمل بطاعة الرب هر که دوست دارد که چون من او را بود
باید که بطاعت خدای تعالی مشغول باشد و ابوهریره رضی الله عنه روایت کند که در بهشت
زنی است حوری نامش عینا است چون جای شود هفتاد هزار وصیفت از راستش
بود و هفتاد هزار از چپش بود و او میگوید که کجاند آنکسانی که امر بمعروف کنند و نهی منکر
و چنین آورده اند که روزی مالک بن دینار بجماعتی کارگران بگذشت که مزد کاری استدند
وی نیز دست فراز داشت که ای من نیز بده خداوند کار گفت هیچ کار نکرده که ترا مزد
دهم گفتم شما هیچ کس را مزد نمیدهید الا آنرا که کار کند گفت ندانی که مزد بآنکسی دهیم
که کار کند مالک بیامد و همی گریست و با خویشتن میگفت ای مالک جهد کن که در دنیا چیزی
رایگان بکس نمیدهند فردا قیامت بی عمل و طاعت چگونه دهند و ابراهیم ادهم رحمه الله
بشام بود در گرمابه رفت خواست که جامه برکند خداوند گرمابه گفت ای مرد پارهٔ زر بیار
پس آنگه جامه برکن ابراهیم با خود گفت اینم کفایتست و بگریست و با خویشتن گفت
که نمیگذارند که در خانهٔ شیطان روم رایگان فردا چگونه گذارند در جایگاه پیغامبران
وبالله التوفیق

الباب الثانی [illegible] في صفة الجنة

قال الله تعالی وانابهم الله بما قالوا جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها
ذالک جزاء المحسنین ابوهریره روایت کند رضی الله عنه که رسول گفت صلی الله
علیه وسلم اول گروهی که از امت من در بهشت روند

دیگر گروه که از پس ایشان روند بر صفت نیکوترین ستاره باشند که در آسمان
روشن تر است و گروه سوم دیگر که در بهشت میروند هر یکی به نیکو بر قدر منزلت خویش
پس گفت در بهشت اهل بهشت را بول نبود و بلغم نبود و بینی حاجت
نبود جمله ببالای آدم باشند شصت گز عقبه بن یزید روایت کند که مردی پیش
رسول علیه السلام آمد از جهودان گفت ای ابو القاسم تو میگویی که اهل بهشت
طعام و شراب خورند و بول و غایط نکنند رسول علیه السلام گفت بآن خدای
که جان من بار اوست که هر یکی را قوت صد مرد بود در خوردن طعام
و شراب و جماع کردن آنگاه آن جهود گفت آنکه طعام خورد بنر حاجتش بود
و رسول گفت علیه السلام در بهشت بول و غایط نبود آنچه خورند بعرق بود بوی
آن عرق خوشتر از بوی مشک بود عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت کند
که رسول گفت علیه السلام اهل بهشت جمله برنا باشند بر اندامشان بر هیچ جا موی نباشد
الا بر سر و دو ابرو و مژهٔ چشم ببالای آدم باشند و بر مولود عیسی باشند سی و سه سال
نشان سفید بود و جامشان سفید چون بر مایده نشینند مرغان می آیند و میگویند
یا ولی الله از من بخور که من از چشمهٔ سلسبیل آب خورده ام و از روضهای
که در زیر عرش است چریده ام و از نیکوترین میوهای بهشت خورده ام اگر مؤمن
را آرزو بود در پیش وی نهاده شود از یک جانب بریان بود و از جانب دیگر
پخته شود آنگه رسول گفت علیه السلام بر هر یکی از اهل بهشت هفتاد حله باشد
هر یکی بر لون دیگر بود و هر یکی را ده انگشتری بود بر انگشتری اول نوشته باشد
سلام

سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بر دوم نوشته بود ادخلوها بسلام آمنین
بر سیم نوشته باشد وتلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون بر چهارم نوشته
باشد رفعت عنکم الاحزان والهموم بر پنجم نوشته بود ولکم فیها ما تشتهی الانفس
وتلذ الاعین وانتم فیها خالدون بر ششم نبشته بود رافقتم النبیین والصدیقین
بر هفتم نوشته بود سکنتم فی جوار لا یؤذی الجیران بر هشتم نبشته بود صرتم شبابا لا
یهرمون علی ابن ابی طالب رضی الله عنه چنین گفته است که بهشت را هشت
در است و خازنان بهشت در در بهشت استاده باشند با چندین هزار حلهها
چون مؤمن بنزدیک ایشان رسد خازنان بوی طیب مؤمن بشنوند پیش
وی باز روند و چندان حلهها بوی در پوشند که وصف آن رب العزة داند زیرین
همه حلهها حریر بود چنانکه حق تعالی میفرماید ولباسهم فیها حریر و از بالای همه
حلهها سندس و استبرق بود چنانکه حق میفرماید عالیهم ثیاب سندس و استبرق
حلهها زرین و سیمین در پوشند چنانکه حق تعالی میگوید یحلون فیها من اساور
من ذهب ولؤلؤا چون حلهها در پوشند از بهشت نجیبها آورده باشند از یاقوت
سرخ لگامهاشان از یاقوت سبز بود اگر نجیب از یاقوت سبز بود لگامش
از یاقوت سرخ بود زینهاشان از سه لون باشد از زر و سیم و زبرجد مکلل
بدر و یاقوت چون مؤمن بر نجیب نشینند خازنان بروی سلام کنند گویند
سلام علیکم فادخلوها خالدین و این سلام بیرون از بهشت کنند چون
در بهشت آید دو ملایکه که در دنیا بروی موکل بوده باشند و اگر روی نبشته باشند

چنین روایت کنند که کمترین کسی را از اهل بهشت هفت قصر بود هر
قصری یک ساله راه پهنا در هر قصری هفتاد خانه بود درازی هر خانه فرسنگی
و پهنا پیش فرسنگ هر خانه را هزار در باشد از هر در خانه زنی باشد از حور
العین هر یکی را هفتاد وصف و وصیفه باشد در هر قصری هزار وصیفه باشد
همچون مروارید پیکیده از نیکویی بر هر قصری فهرستی از بهای ولی خدا و
لیکن قصری ماننده نور آفتاب بود دوم از نور مهتاب بود سیم
قصر ماننده برق بود چهارم از نوری بود که چشم را خیره کند پنجم قصر از نور سکینه
بود ششم قصر از نور عرش بود هفتم قصر از نور بود ولی خدا بر آن
نجیب نشانند و در ولایت خویش میگردد و این نجیب را دو پر باشد هر گامی
که بنهد چندانی بود که چشم کار کند تا جمله ولایت خویش و قصرهای ولایت
ببیند پس چون بهفتم قصر رسد کالکوان قصر در دنیا بودی چشمها از
نور وی کور شدی خادمان باده هزار وصیف پیش وی باز آیند و این
دو ملایکه که با وی باشند گویند که این قصر جای نشستگاه تو است وی فراز آید
در قصر شود و میرود تا به در خانه رسد که آن خانه دربان هفتاد خانه باشد چون
در خانه رود سر بر دارد که بر سقف خانه نگرد چشمهاش خیره شود نتواند نگاه
کردن نظر در زمین خانه کند پس خوار خوار سر بر میدارد تا نظر در سقف
و دیوار خانه کند لون با لون جوهرها بیند در پیش خانه سریری بیند قصد سریر
کند

کند در پیش کرسی نهاده باشد از یاقوت سرخ آن سریر مشبک باشد
مکلل بدر و یاقوت فذلک قوله تعالی فیها سرر مرفوعة کرسی بلند چون
ولی خواهد که بر پیش رود بار بنهد کوتاه گردد چون بر سر سریر شود و بنشیند غلمان
و ولدان و وصیف در پیش وی صف زنند بخدمت بایستند ولی خدا گوید
الحمد لله الذی صدقنا وعده انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند
که رسول گفت علیه السلام در بهشت جایگاه است که مردم در پیش جمع شوند
گروه گروه بنشینند یک با یک دیگر میگویند چگونه بود آن طاعت و عبادت
که ما میکردیم چگونه بودند آن درویشان و توانگران چگونه آن مرگ و تلخی
جان کندن پس گویند الحمد لله که از رنجها برستیم و به بهشت رسیدیم چنین آو
رده اند که نوشته بود در صحف پیغامبران پیشین که ای فرزند آدم آتش
را میخری ببهای گران و بهشت نمیخری ببهای ارزان تفسیر آنست
که چون فاسقی مهمانی کند از بهر فاسقان نفقه بسیار خرج کند
و بمعصیت مشغول و آتش را ببهای گران خریده باشی و اگر مهمانی
بساختی بسه چهار درم از بهر درویشان بروی ایشان و ارزان بودی
بهشت خریده بودی ببهای ارزان قال الشریف ... نکسی که بهشت
طمع دارد و بکرامت خدا امید دارد پنج کار پیوسته بجای آرد اول

خود را از معصیت باز دارد که خدای عز و جل میگوید واما من خاف
مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
دوم باندک مایه از دنیا راضی شود که در خبرست که بهای بهشت
بزرک لفتی دنیاست سیم بر طاعت و عبادت حریص
باشد و بهر کاری کردان شغله حق تعالی باشد حریص باشند که باشد
کران کار سبب مغفرة وی کردد زیرا که حق تعالی میکوید وتلک
الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون چهارم با اهل سنت و صلاح
نشیند و اهل خیر را دوست دارد تا مکر از برکت ایشان وی نیز سعید
شود پنجم وی نیز بدعا و تضرع مشغول شود و از خدای عز و جل بهشت
خواهد که در خبرست که هر که از خدای تعالی سه بار بهشت خواست بهشت
کوید الهی مرا بعی ارزانی دار فنسال الله ان یجیرنا من النار وان
یدخلنا الجنة برحمته الباب الناس عشر فیما یرجی من
الله قال الله تبارک وتعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
الایة اخبرنا الشیخ ابوبکر احمد بن علی الطریثیثی قال اخبرنا الاستاد الامام ابو
القاسم القشیری قال اخبرنا ابو الحسن علی بن احمد الاهوازی قال اخبرنا احمد بن
عبد الصفار قال حدثنا شهر بن حوشب قال حدثنی عمی ام درداء عن
ابی درداء عن النبی صلی الله علیه وسلم عن جبرئیل علیه السلام قال قال ربکم
عز

قال حدثنا علی بن ... قال حدثنا الحسن بن خالد قال حدثنا العلاء بن ...

عز و جل عبدی ما عبدتنی و رجوتنی ولم تشرک بی شیا غفرت لک
علی ما کان فیک ولو استقبلتنی بملاء الارض خطایا و ذنوبا استقبلتک
بملاهن مغفرة فاغفر لک ولا ابالی ابو دردا رضی الله عنه روایت کند از رسول
صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام که کفت خدای عز و جل بنده من چون عبادت
میکنی مرا پرستی و امید بمن داری و بمن خدای شریک نیاری ترا بیامرزم
و عفو کنم و اکر چندان کناه بود و خطا داری که روی زمین از خطا پر
شود من چندان آمرزش بفرستم که روی زمین پر از رحمت باشد و ترا بیا
مرزم برحمت و کرم خویش و باک ندارم انس بن مالک رضی الله عنه
روایت کند که رسول علیه السلام کفت روز قیامت حق تعالی فرماید که از دوزخ
بیرون آرید هر انکس را که مثقالی ذرهٔ ایمان در دل دارد انکه کوید بعزة و جلال
من خدای که هر انکس که یکساعت بمن ایمان آورده بود همچنان بود که تا
ورده بود من آن بنده را بیامرزم در خبرست که روزی رسول علیه السلام
در باب بنی شیبه رفت اصحاب را دید که میخندیدند کفتا میخندی اکر
آن بدانید که من دانم خندیدن تان اندک بودی و کریستن تان بسیار این
بکفت و برفت در ساعت باز کردید و کفت جبرئیل آمد و مرا عتاب کرد و
کفت حق تعالی میکوید چرا بندکان مرا از رحمت من نومید میکنی ایشان را

خبر ده که من غفورم و رحیم نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم
حکایت چنین کویند که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه کفت مدتی انتظار
میکردم که مکر یکشب خانه خدا از طواف خالی بود کفت شبی در یافتم
بس تاریک بود و بارانی عظیم می آمد قصد طواف خانه کردم خالی
یافتم چون از طواف فارغ شدم کفتم الهی اعصمنی یعنی یا خدایا مرا معصوم
دار از کناهان کفت آواز هاتفی شنیدم که کفت ای ابراهیم از ما عصمت
میخواهی و جمله مردم همچنین اکر همه را معصوم دارم پس رحمت بر که خواهم
کردن حکایت چنین آورده اند که آتش پرستی بر ابراهیم علیه السلام بکذشت
و از وی طعام خواست ابراهیم خلیل علیه السلام کفت اکر مسلمان شوی ترا
مهمانی کنم و طعام دهم آتش پرست برفت حق تعالی با ابراهیم علیه السلام
وحی کرد که یا ابراهیم طعام انکه خواستی دادن که از دین خویش بر کردد ما
امروز هفتاد سالست که او را روزی میدهیم با کفرش اکر تو او را یکشب
طعام دهی چه شود ابراهیم علیه السلام چون این کرم بشنید از پس وی
بدوید و او را باز آورد و مهمان داری کرد آتش پرست کفت چه سبب
بود که مرا مهمانی کردی و از اول چنان جواب دادی ابراهیم
علیه السلام

علیه السلام کفت چنین و چنین بود و قصه بکفت آتش پرست دست
بر داشت کفت الهی معاملت با من چنین است که از بهر من با دوست
خود عتاب میکنی مسلمانی بر من عرضه کن ابراهیم مسلمانی بر وی عرضه کرد
در ساعت مسلمان شد ابو سعید خدری روایت کند که رسول کفت
علیه السلام مردی در بهشت رفت که در عمر خویش هیچ خیری نکرده بود
کفتند یا رسول الله چکونه بود این مرد کفت این مرد را چون مرک
آمد اهل خویش را کفت چون من بمیرم مرا بسوزانید و خرد بسایید
انکه نیمی در بحر اندازید و نیمی در بر چنانکه کفته بود کردند حق تعالی
بحر و بر را فرمان داد که وی را جمع کردند ندا آمد که از بهر چه چنین کردی
کفت از ترس تو یا رب انکه کفت رسول علیه السلام که خدای تعالی او را بیا
مرزید و عفو کرد ابن مسعود روایت کند رضی الله عنه که روز قیامت
حق تعالی چندانی رحمت فرستد که ابلیس نیز طمع رحمت کند
از بسیاری مغفرت و شفاعت که باشد و رسول علیه السلام کفت
روز قیامت منادی ندا کند یا امت محمد آنچه با من خدای بست ایمان آورده بود

عفو کردم آنچه باقی مانده است بگذ یکدیگرا بحل کنید در بهشت
روید برحمت من در خبرست که حق تعالی بداود پیغمبر علیه السلام وحی
کرد و گفت یا داود گناه کاران را بشارت ده و صدیقان را بنده ده
داود گفت الهی گناه کاران را چگونه بشارت دهم ندا آمد که گناه کا
ران را بگو که اگر چه عظیم تر گناه بود شما را عفو کنم و صدیقان را
بنده ده که نگر بکردار خود عجب نکردید که هر آنکس که با وی بعدل کار کنم
هلاک شود حکایت چنین آورده اند که عبد الله بن مبارک
بغزا رفته بود با کافری جنگ میکرد وقت نماز کافر آمد از
عبد الله مهلت خواست تا نماز کند مهلت داد چون کافر بآفتاب
سجود برد عبد الله شمشیر برداشت که بر وی زند از هوا آواز هاتفی
شنید که گفت وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا یعنی
وفا کنید بعهد که شما از عهدها بپرسیم عبد الله دست بشمشیر باز داشت
چون سلام باز داد گفت چرا دست باز داشتی با وی گفت آنچه از
هاتف شنیده بود کافر سر بر داشت گفت نعم الرب ربٌ
بعتاب

گفت
یعاتب ولیه فی عدوه که چنان خدایا که بوی با ولی خویش عتاب کنی
از بهر دشمن در ساعت ایمان آورد و مسلمان شد حکایت چنین آورده
اند که مردی بود خمر خواره و فاسق با ندیمان خویش نشسته بود چهار
درهم بغلام خویش داد که میوه خرد از بهر مجلس شراب غلام بدر
مسجد منصور عمار بگذشت از بهر درویشی درس گویی چیزی میخواست
و میگفت هر که چهار درم بدهد وی را چهار دعا بگویم غلام آن چهار درم
بوی داد منصور گفت چه میخواهی تا دعا کنم غلام گفت اول خداوندی
دارم دعا کن تا آزاده شوم و از بندگی وی برهم منصور دعا
کرد دوم گفت آنکه خدای تعالی عوض این درم بمن دهد سیم
گفت آنکه حق تعالی توبه بخداوندم ارزانی دارد دعا کرد چهارم
گفت آنکه حق تعالی مرا و ترا و این قوم را بیامرزد منصور
دعا کرد غلام چون بخانه رفت خداوندش گفت چرا دیر آمدی
قصه با وی بگفت وی گفت چه خواستی گفت اول آزادی خویش
گفت برو که آزاد کردم گفت دوم چه خواستی گفت آنکه عوض

درمهم با من دهد گفت چهار هزار درم ترا است از مال من گفت سیم چه
خواستی گفت توبهٔ تو گفت توبه کردیم با خدای عز و جل گفت چهارم
چه خواستی گفت آنکه خدای عز و جل ترا بیامرزد و مرا و غلام را و مجلسیان را
گفت این یکی نه بدست من است چون شب درآمد بخواب دید که هاتفی
آواز داد که گفت تو کردی آنچه که بر تو بودی پنداری که آنچه بر ما ست
نکنیم ترا بیامرزیدیم و غلام را و منصور را و جملهٔ قوم که حاضر بودند چنین
گفته اند که رباح القیسی بسیاری حج و عمره کرده بود روزی در زیر ناودان
خانه ایستاده بود و میگفت الهی از بس حجها من چند بحج برسول دا
دم و دو حج بمادر و پدرم دادم باقی بمسلمانان دادم این بگفت هاتفی آواز
داد که ای با سخاوت بی غایتی ترا بیامرزیدیم و مادر و پدرت و هر که یکبار
باخلاص گفته است لا اله الا الله محمد رسول الله جابر بن عبد الله
روایت کند که روزی رسول علیه السلام از حجره بیرون آمد و ما را گفت جبرئیل
درین ساعت از پیش من بیرون رفت و مرا گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم بآن خدای
که ترا بخلق فرستاد که خدا را عز و جل بنده ایست از بندگان پانصد
سال خدا را عبادت کرد بر سر کوهی که درازی آن کوه سی گز است
و پهنایش هم سی گز در میان دریای که هر ساماتی چهار هزار فرسنگ
است و حق تعالی بران کوه چشمهٔ آب خوش و یکی درخت انار بدید
کرده است

بدید کرده است و هر روزی یکی انار ازان درخت بدید آید چون شب
درآید این بنده بدان چشمه وضو باز کند و ازان درخت یک انار بخورد و بطاعت
مشغول شود و از خدای عز و جل خواسته است که در سجود میرد همچنان در سجود
باشد تا یوم القیامه و اندرین زمین و نبوسد خدای عز و جل دعای وی اجابت
کرده است و برین صفت بیرون رفته است و ما که ملائکهٔ ایم میگذریم و و
برا در سجود وی بینیم پس جبرئیل گفت یا محمد ما در علم چنین میدانیم که چون
روز قیامت بود این بنده را بیارند از حق تعالی ندا آید که این بنده مرا
برحمت من ببهشت برند بنده گوید من بکردار خویش ببهشت روم از حق تعالی
فرمان آید که وی را حساب کنید بنعمتهای من که بوی داده ام بروشنایی چشم
که یک نعمتست با وی حساب کنند برابر با نصد ساله عبادت بود و نعمتهای
اندام دیگر بماند از حق تعالی فرمان آید که وی را بدوزخ برید که طاعت وی برابر
شکر یک نعمت نیست وی را بدوزخ میکشند فریاد کند گوید الهی برحمت
تو ببهشت روم فرمان آید که وی را باز گردانید ندا آید که ترا از عدم بوجود
آوردم و پانصد سال عمر بتو دادم و ترا توفیق طاعت دادم و در میان
دریا بر سر کوه مقام تو بدید کردم و ترا طعام و شراب بدید کردم
و جان تو در سجود قبض کردم این همه بکردار تو بود یا برحمت من

کوید الهی برحمت تو ندا آید کو برحمت من در بهشت رو الهی بر جمله
مسلمانان رحمت کن. هـ باب التاسع عشر في التوبة والندامة
قال الله تعالی وتوبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون
اخبرنا الشیخ ابی بکر الطوسی قال حدثنا الاستاد الامام ابو القسم
القشیری قال حدثنا محمد بن حسن بن ابو بکر قال اخبرنا احمد بن
محمود بن خورزاد قال حدثنا محمد بن الفضل بن جابر قال حدثنا
سعید بن عبد الله قال حدثنا احمد بن الزفیا قال حدثنا ابی
قال سمعت انس بن مالک یقول سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول التائب من الذنب کمن لا ذنب له واذا احب
الله تعالی عبدا لم یضره ذنب ثم تلا ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
قیل یا رسول الله ما علامة التوبة قال الندامة. انس بن مالک رضي الله عنه
روایت کند که رسول گفت علیه السلام تایب از گناه همچنان بود که انکس بی گناه بود
وچون حق تعالی بنده را دوست دارد ان بنده را از گناه مضرتی نبود انکه این
ایت بر خواند که ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین گفتند یا رسول الله
علامت توبه چیست گفت ندامت وبشیمانی علی ابن ابی طالب رضي الله عنه
ابی طالب

چون حدیثی از رسول علیه السلام بشنیدی چنانی را منفعت کردی که
خدای داند وچون کسی از رسول علیه السلام مرا حدیث روایت کردی ویرا سوگند
دادی که تو این از رسول شنیده اگر سوگند خوردی ویرا راست گوی داشتی وا
بوبکر الصدیق رضي الله عنه مرا حدیثی روایت کرد ویرا سوگند ندادم زیرا
که ابو بکر صادق است که رسول علیه السلام فرمود هر آن بنده که گناه بکند انکه وضو
تمام باز کند ودو رکعت نماز کند واستغفار کند از آن گناه خدای عز وجل ویرا عفو
کند انکه این ایت بر خواند ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله
غفورا رحیما. حسن بن علی رضي الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام فرمود
چون خدای عز وجل ابلیس را لعنت کرد گفت بعزة وعظمت تو خدای که از آدمیان
جدا نشوم تا جان از تن ایشان جدا نشود وخدای عز وجل گفت بعزت وعظمت
وجلال من خدای که بنده را از توبه محجوب نگردانم تا جانش بغرغره رسید. ابو امامه
الباهلی روایت کند که رسول گفت علیه السلام ملایکه دست راست امیر است
بر ملایکه دست چپ چون بنده نیکی کند ملایکه دست راست در صحیفه وی ده نیکی
باز نویسند وچون بدی بکند ملایکه دست چپ خواهد که بنویسد این فرشته
که بر راست است گوید شش ساعت یا هفت ساعت باش اگر این بنده
استغفاری بکند آن بدی را ننویسد واگر استغفار نکند یک بدی بنویسد
عبد الله بن عبید بن عمیر چنین گوید که آدم علیه السلام گفت یا رب

تو ابلیس را بر من مسلط کرده ومن اورا باز نتوانم داشتن الا
بعنایت تو ندا آمد که یا آدم هیچ فرزندی نزاید الا که ملایکی بروی
موکل کنم که ویرا از قرین بد نگاه دارد گفت یا رب زیادت خواهم
گفت فرمایم تا حسنه را ده باز نویسند وسیئه را یکی بیکی واورا بتزیکه(?)
ندامت عفو کنم گفت الهی زیادت خواهم ندا آمد قل یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم. عبد الله بن عباس رضي الله
عنهما گوید که چون خدای عز وجل توبه بنده قبول کند گناه وی از یاد کرام
الکاتبین ببرد وهفت اندام بنده آن گناه را فراموش کند تا روز قیا
مت هیچ چیزی بر بنده گواهی ندهد. عبد الله بن عباس رضي الله عنهما چنین
گوید که توبه نصوح آن بود که بدل ندامت خورد بزبان استغفار کند ونیت
وی آن بود که هرگز بگرد گناه نرود حق تعالی گناه عفو کند ورسول گفت
علیه السلام گفت که هر انکسی بزبان استغفار کند وبر گناه ایستاده بود
بخدای عز وجل استهزا کرده بود. رابعه بصری رحمة الله علیها چنین گوید
که این استغفار ما محتاج است با استغفارهای بسیار یعنی چون بزبان
استغفار کند ونیت وی آن بود که باز گناه رود این نه توبه بود توبه آن
بود

بود که بدل ندامت خورد وبزبان استغفار کند ونیت آن بود که باز بس(?)
گناه نرود چون چنین بود خدای عز وجل توبه وی قبول کند واگرچه عظیم
بود. حکایت چنین آورده اند که در بنی اسرائیل پادشاهی بود ودر ولایت
وی عابدی بود وصفات این عابد با این پادشاه بگفتند پادشاه ویرا بخواند
واز وی درخواست که هم صحبت وی بود عابد گفت ای پادشاه بنده ایم(?) سکوی(?)
ولیکن چه گوئی اگر روزی در خانه مرا ببینی که با کنیزک شطرنج بازی کنم یا سخن
جلفی(?) گفت ای فاسق تو زهره آن داری که با من این دلیری کنی عابد
گفت بدان ای پادشاه که مرا خدایست کریم ورحیم که اگر بروزی هفتاد بار
مرا بر گناه ببیند بر من خشم نگیرد ومرا از درگاه خود نراند وروزی از من
باز نگیرد وچگونه درگاه چنان کریمی بجای بگذارم ودرگاه چون تویی گیرم
که پیش از آن که گناه کنم بر من خشم گیری اگر خود بر گناه مرا بدیدستی
خود چه کردیستی این بگفت واز پیش وی بیرون آمد. بعضی از علما
چنین گفته اند که قبول توبه بچهار چیز توان یافت اول زبان را از دروغ
وغیبت وفضول باز دارد دوم حسد ودشمنی هیچکس در دل ندارد
سیم از رفیق بد پرهیز کند وبا اهل خیر هم نشینی کند چهارم بدل

ندامت خورد بر کنده کرده وبزبان استغفار کند ودر طاعت کردن
جهد کند وبزرگ را در یاد دارد وبکار آخرت مشغول شود ورسول
گفت علیه السلام هل تکی که مؤمنی بر گناهی ببیند که ازوی بدش آید وعیب
کند آن عیب وسرزنش کفارت وی بود وآن عیب کننده از دنیا
بیرون نرود تا بدان گناه گرفتار شود وحق تعالی ویرا فضیحت کرداند
زهری روایت کند که روزی عمر بن الخطاب رضی الله عنه در پیش
رسول صلی الله علیه وسلم آمد ومیگریست رسول علیه السلام گفت یا عمر بچه می
گریی گفت یا رسول الله برنایی بر در مسجد ایستاده است ومیگرید
از گریستن بسیار وزاری که میکند دل مرا بسوخت رسول علیه السلام
گفت ویرا در آرید برنا را در آوردند گریان رسول علیه السلام گفت ای برنا
بچه میگریی گفت یا رسول الله از گناه بسیار و از عذاب خدای رسول گفت
علیه السلام ای برنا بخدا شرک آورده گفت نه گفت کسی را بنا حق
کشته گفت نه گفت مترس که رب العزة گناهت عفو کند واگرچه
بر هفت آسمان است برنا گفت ای رسول خدا گناه من از هفت
آسمان وزمینها عظیم ترست رسول علیه السلام گفت که گناه تو عظیم ترست

از خدای

از خدای عز وجل برنا گفت یا رسول الله بل والله اعظم واجل واکبر که خدای عز
وجل از همه چیزها عظیم ترست رسول علیه السلام گفت مرا خبر ده ازین گناه تا بدانم گناه تو
چیست گفت یا رسول الله من مردی نباشم یعنی گور اشکافم وهفت سالست در
مدینه گور اشکافی میکنم دختری سخت بجمال از انصاریان فرمان یافت ویرا بازینتی
بسیار دفن کردند چون شب در آمد گور وی باز کردم وآن جامها از وی باز کردم شیطان
بر من غلبه کرد من باوی نزدیکی کردم ورها کردم چون پاره بیامدم آن دختر را دیدم
که برپای خاست ومیگفت اما تستحی من دیان یوم الدین یعنی شرم نداری از پادشاه
روز قیامت که داد مظلوم از ظالم بستاند مرا در میان مردگان برهنه گذاشتی وفضیحت
کردی واز دنیا پاک بیرون آمدم با جنابت بگذاشتی رسول علیه السلام چون این بشنید
خشم گرفت واز جای برجست وبر قفای وی میزد ومیگفت ای فاسق جزا اشقی
بخویشتن نزدیک کردی سه بود ویرا از پیش خویش بیرون کرد آن برنا نومید
گشت روی در بیابان نهاد و بخدای عز وجل توبه نصوح کرد وچهل روز در بیابان
با نهایت سیر دید ومیگریست وزاری میکرد بعد از چهل روز سر سوی آسمان کرد و
گفت ای خدای محمد وآدم وحوا اگر توبه من قبول کردی وگناهم عفو کردی محمد را و
اصحاب ویرا خبر ده واگر مرا عفو نکرده آتشی از آسمان بفرست وبدنیا بو
بسوزان تا از عذاب آخرت رسته باشم در ساعت جبریل آمد وگفت یا رسول الله
الله یقرئک السلام حق تعالی ترا سلام میکند ومیگوید خلق را تو آفریده یا رو

بشان تو میدهی با توبه ایشان توبه بپذیری من که آفریدگارم توبه آن بنده قبول
کردم وگناه وی عفو کردم ویرا طلب کن رسول علیه السلام کس فرستاد وآن برنا را
بیاوردند ودیگر بر دست رسول علیه السلام توبه کرد وباری تعالی توبه وی قبول
کرد یارب توبه ما قبول کنی بفضل خود ورحمت تمت الباب العشرون في
التوبة قال الله تبارک وتعالی الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات اخبرنا ابو جعفر البخاری قال اخبرنا ابو مالک
التمیمی قال حدثنا الفقیه ابو اللیث قال اخبرنا ابو معاذ قال اخبرنا الحسین المروزی
قال اخبرنا عبد الله عن سفیان عن محمد بن عبد الرحمن السلمی قال جلست الی نفر
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة فقال رجل منهم سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من تاب قبل موته بنصف یوم تاب
الله علیه فقال قلت انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من تاب
قبل موته بساعة تاب الله علیه چنین روایت کند عبد الله السلمی که در مدینه
جماعتی از اصحاب رسول علیه السلام نشسته بودند من نیز پیش ایشان بنشستم
مردی گفت از ایشان من از رسول علیه السلام شنیدم که گفت هر که پیش از آنکه بمیرد
بنیم روز توبه وی قبول شود یکی دیگر گفت من شنیده ام از رسول علیه السلام هر که پیش از آ
نکه بمیرد بیک ساعت توبه کند حق تعالی توبه وی قبول کند عبد الله بن عباس رضی الله
عنه روایت کند که رسول علیه السلام فرمود در توبه گشاده است عمر بن الخطاب رضی الله عنه

گفت

گفت یا رسول الله در توبه چیست رسول گفت علیه السلام در توبه از سوی مغرب است
واورا دو مصراع است مکلل بدر ویاقوت ازین مصراع تا بدیگر مصراع چهل سال راهست
بپای ستور دونده وگشاده است از آن روز باز که حق تعالی آفریده است وتا آن روز که
آفتاب از مغرب برآید پس رسول گفت علیه السلام هیچ بنده نبود که توبه نصوح کند الا
که آن توبه بدان در درشود انگه معاذ جبل رضی الله عنه گفت که یا رسول الله مادر وپدرم فدای تو
باد توبه نصوح کدام است گفت انکه ندامت خورد بر گناه گذشته واز خدای عز وجل عذر خواهد وباز کر
د سر گناه نرود انگه رسول گفت علیه السلام چون آفتاب وماهتاب بدان در اندر شود آن در فراز
کنند پنداری که هرگز در آن هیچ گشادگی نبوده است انگه رسول گفت علیه السلام آن وقت
توبه هیچ کس نپذیرند وکردار وحسنانی که کنند هیچ سودی ندارد الا آن کسی که پیش
ازین علامت مؤمن بوده ونیکوکار بود انگه رسول علیه السلام این آیت برخواند یوم یأتی
بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی
ایمانها خیرا الآیة عبد الله بن مسعود گوید که توبه از همه کس مقبول است الا از سه
کس یکی ابلیس واز قابیل پسر آدم وکسی که پیغمبر کشته باشد ابو هریره رضی الله عنه روایت
کند که رسول علیه السلام گفت هر آن وقت که بنده گناهی بکند بدل ندامت خورد گوید یارب
کردم وبجز از تو عفو کننده ندارم از حق تعالی ندا آید که یا ملائکتان بنده بدانست که بجز
از من عفو کننده نیست ویرا عفو کردم واین کرامت ایشان مصطفاست صلی الله علیه وسلم
از حرمت رسول علیه السلام وامتانی که پیش از ما بودند چون گناهی بکردندی حالی برایشان
حرام کرده بودی یا بدر خانه یا بر پیشانی بدید آمدی نبشته که فلان بن فلان گناهی کردی
بدین صفت توبه است که چنین کند وکار بر ایشان سهل فروگرفت از کرامت
مصطفی صلی الله علیه وسلم قال الشریف باید که هرکسی که خدای تعالی او را عقلی داده بود بزودی توبه
کند وبدرگاه حق تعالی باز گردد که توبه کردن از جمله واجبات است که حق تعالی میگوید

وتوبوا الی الله جمیعًا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ها و درین است که خدای
تعالی بیدا کرده است که توبوا یعنی توبه فلاح مؤمنانست و کلید هر خیریاست
و در خبر است که رسول گفت علیه السلام یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب
الی الله فی الیوم مایة مرة گفت یا قوم توبه کنید با خدای عز وجل که من در شبان
روزی صد بار توبه میکنم با خدای عز وجل و در خبری دیگر است که گفت در شبان
روزی صد بار استغفار میکنم و صد بار توبه میکنم با خدای عز وجل پس چون رسول
ما چنین گوید و خدای تعالی گناه اولین و آخرین وی را عفو کرده است پس حال ما
چگونه بود و چگونه توبه نکنیم باید که زبان را همیشه با استغفار مشغول داریم و بهر وقتی
توبه کنیم که ترسم که اجل در رسد و از جمله هالکان باشیم که عبدالله بن عباس رضی الله
عنهما چنین روایت کند که رسول علیه السلام گفت هلک المسوفون یعنی کسانی که گویند
توبه فردا کنیم و دیگر ماه و دیگر سال توبه کنیم ایشان هلاک اند و خبر شمار نه زیرا که باشد که
مرگ ناگاه در رسد و بی توبه از دنیا بیرون رفته باشند پس واجب چنان کند که تا وقت
مرگ بهر وقتی توبه کنند تا از جمله زیان باشد که در حکایت چنین آورده اند که روزی عبدالله
بن مسعود رضی الله عنه در صحرای کوفه میگذشت جماعتی فاسقان را دید که خمر میخوردند و در
میان ایشان مغنی بود نام وی زاذان بود و آوازی داشت خوش چون آواز او
عبدالله بشنید گفت دریغا آوازی بدین خوشی اگر بخواندن قرآن بودی این گفت
و طیلسان فرا گرفت و بگذشت پس زاذان این سخن وی بشنید بپرسید که این کیست
گفتند صاحب رسول است علیه السلام ترسی در دل وی افتاد و عنایت الهی جل جلاله
در رسید از جای برخاست و آنچه میزد بشکست و دستار در گردن کرد و آمد گریان تا در
بر عبدالله رسید عبدالله رضی الله عنه چون وی را دید دانست که عنایت الهی وی را دریافته است
وی را در کنار گرفت و هر دو میگریستند پس عبدالله گفت چگونه دوست ندارم کسی را

کرد رحمت

که در رحمت بر وی گشاده اند و بر دست عبدالله توبه کرد و پیش وی بود تا قرآن و علم بیاموخت
و بسیار خبرها زاذان روایت کند از عبدالله بن مسعود پس این زاذان روایت کند از سلمان
که گفت در بنی اسرائیل زنی بود زانیه و سخت بجمال بود و خلق بروی فتنه شده بودی تختی در پیش
سرای نهاده بود در برابر در سرای وی و او بران تخت بنشستی و خود را بیاراستی که هر که گذر
کردی نظر شی بروی افتادی واله گشتی کسی که خواستی که پیش وی شدی وی را نفقه
بسیار بکار بایستی قضارا عابدی بود در بنی اسرائیل روزی بدان سرای بگذشت نظرش
در وی آمد و الگشت و برو فتنه شد با صومعه خویش آمد صبر میکرد فایده نداشت دعوا میکرد
سود نداشت و آن هوس از دل او بیرون نمیشد طاقتش برسید برخاست و دیناری چند
جمع کرد و پیش این زن فرستاد و وعده نهاد که فردا بر تو خواهم آمدن این زن خود را بیاراست
و خانه را بیاراست و بر تخت نشست عابد بیامد و پای بران تخت نشست خواست که دست
بوی کشد رحمت الهی وی را دریافت و آن حرمت طاعتها که کرده بود یاد او آمد اندیشه کرد و گفت
ای بی حرمت که منم درین ساعت رب العزه مرا می بیند که بحرام مشغول خواهم بودن هیچ فرا
نمی بینم و آن طاعتها و کردارها چندین ساله همه هبا و منثور کرد در هیبتی بروی افتاد گونه
اش زرد شد لرزه بر اندامش افتاد زن در وی نگاه کرد وی را بران حال دید گفت چیست رسید گفت
از خدای عز و جل می ترسم مرا دستوری ده که بیرون شوم زن گفت ای مسکین بسیار کسان که
دریغ در روند که تو یافته چیست این که تو میگوئی گفت ای زن کوتاه کن که من از رب
العزه می ترسم مرا رها کن و مال من ترا حلالست زن گفت ای مرد همانا که هرگز این کار
نکرده گفت نه گفت تو از کجائی و چه نامی گفت من فلان عابدم و فلان ده نشینم و از
پیش وی بیرون آمد و میگریست و دستها بر سر میزد و فریاد میکرد و میگفت واویلاه

وافضیحتاه از برکت این عابد خدای عز و جل ترسی در دل این زن افکند و توفیق
الهی در رسید این زن با خویشتن گفت این مرد درهم عمر خویش این گناه خواست
کردن ناکرده بدین صفت از خدای عز و جل می ترسد من چندین سالست که گناه
و معصیت میکنم مرا همان خداست که وی راست ترسی در دل من باید که بیش بود در
ساعت با خدای عز و جل توبه کرد و خانه را از منکرات پاک کرد و سعی بطاعت کرد
و بعبادت مشغول گشت مدتی پس برخاست و مالی بسیار برداشت و بطلب آن
عابد برفت که مگر وی را بخواهد بزنی و کار دین از وی بیاموزد و هر دو بطاعت مشغول
شوند عابد را خبر دادند که زنی زانیه ترا طلب میکند عابد از صومعه بیرون آمد زن نقاب
از روی برگرفت تا وی را بازشناسد عابد چون در وی نگرید وی را بازشناخت و آن
گناه که میان ایشان خواست رفتن یاد آورد شهقه بزد و از هوش بشد و از پای
بیفتاد و جون مردمان بروی شدند جان بحق سپرده بود زن اندوهگین شد بامردم گفت
من بطمع صحبت وی آمدم که مگر مرا بخواهد اکنون وی برحمت خدا شد کسی هست
از قرابت وی که مرا بخواهد گفتند وی را برادریست صالح ولیکن درویش است گفت
روا است برادری عابد وی را بخواست و بطاعت مشغول شدند و هفت پسر ازین
برادر زاهد بیاورد و هر هفت پسر پیغمبر بودند در بنی اسرائیل حکایت وهب بن
منبه چنین گوید که در بنی اسرائیل عابدی بود نام وی مرداس شصت سال خدای را
عبادت کرده بود روزی برخاست و بکوه لبنان آمد کوهی دید عظیم در زیر آن کوه
زمینهای بسیار گفت چه زیان بودی اگر این کوه را آب بودی تا بنی اسرائیل این زمینها
را بکشتندی و معیشت ایشان فراخ تر بودی در ساعت آواز هاتفی شنید که اگر

خلق را

خلق را آفرید روزیشان میدهد تو غم ایشان بخوری مرداس در یافت که این خطا بود که
گفت روی در عالم نهاد میرفت و میگریست و توبه میکرد تا بدیهی رسید روز عید بود مردم
وی را بشناختند گفتند ای مرداس الحمد لله که دیدار تو ما را ارزانی داشت چون از نماز
فارغ شد طعام آوردند مرداس طعام نمیخورد گفتند چرا طعام نمیخوری گفت گناه کرده ام
و ندانم که توبه ام قبول کند یا نه تا این گناه برمن بود طعام نخورم مردم گفتند چه گناه
کرده گفت بکوه لبنان رسیدم گفتم اگر این کوه را آب بودی بنی اسرائیل را معاش
فراخ بودی هاتفی آواز داد که آنکه خلق را آفرید روزیشان میدهد مردم دیه گفتند ای
مرداس ترا بجز این گناه نیست گفت جز ازین گناه نمیدانم در همه عمر خویش همه
بجمله بگفتند ما این گناه از تو برگرفتیم و این خطا ما بر خود نهادیم و بجواب این
بدیهیم مترس و طعام بخور وی بطعام خوردن مشغول شد چون فارغ شدند مرداس را
هاتفی آواز داد ای مرداس تو از میان قوم بیرون آی که من این قوم را هلاک خواهم کردن
مرداس از میان آن قوم بیرون رفت چون نگاه باز پس کرد آن بقعه دید که بر
گردید و سیاه گشت و در زمین فرو رفت تا بدانی که آنچه که بر تو نیست بر خود نگیری عت
بلعب الحادی والعشرون فی امر المعروف و نهی المنکر قال الله تبارک و تعالی
والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون
عن المنکر م اخبرنا الفقیر بهرام بن ابی بکر بلخی قال اخبرنا ابو الفتوح عبد الغفار
بن الحسین قال اخبرنا ابو ذکریا قال اخبرنا ابو عبد الرحمن قال اخبرنا ابو القسم الا

نباري قال حدثنا ابو المثوره قال حدثنا المقدام بن داود قال حدثنا علي بن سعيد
قال حدثنا بقية بن الوليد الحضرمي عن حسان بن سليمان عن ابي نضر عن حسن
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من امر بالمعروف ونهى عن منكر فهو
خليفة الله في الارض وخليفة كتاب خداست وخليفه رسول خداست ورسول گفت است
عليه السلام زمين جمله خدا راست وخلقان جمله بنده خداوند وفاضلترين كسي از خلقان
بنش خدا آنست كه امر بمعروف نمايد واز منكر نهي كند جابر انصاري رضي الله عنه روايت
كند كه رسول عليه السلام گفت هران قومي كه امر معروف بجا و بگذارد و از منكر نهي نكنند حق
تعالى پادشاه بيداد گر بريشان مسلط كند وسخنها كوران شود ودعايشان مستجاب
نبود علي ابن ابي طالب رضي الله عنه گفته است كه زمانه آيد بر خلقان كه از دو جزو
نه جزو ايشان بكنند كه منكر حق باشند ومعين باطل عمر بن الخطاب رضي الله عنه
گفته است كه خداي عز وجل انكس را بيامرزاد كه عيب من با من نمايد انس بن مالك
رضي الله عنه گويد هر كه منكر بشنود وتوانايي آن دارد كه منع كند ونكند روز قيامت مي آيد گو
گونهاء ساده براندوده بيچ چيز نشود ابو امامه رضي الله عنه گويد كه روز قيامت از ينها است
قومي را برانگيزانند بر صورت خوك وبوزينه از بهر انكه ايشان در دنيا با اهل معصيت
مداهنت كرده باشند وايشان را از معاصي منع نكرده باشند وتوانايي داشتندي كه منع كردندي
ونكردندي عمر بن عبد العزيز گويد خداي تعالى خاصان را بگناه عامه عذاب نكند لكن چون
معاصي اشكارا شود وخاصان جاهلان را از منكر منع نكنند لاجرم خاص وعام مستوجب
عذاب

عذاب شوند چنين روايت كرده اند كه خداي عز وجل وحي كرد بيوشع بن نون كه چهل
هزار از اخياران را هلاك خواهم كردن وشصت هزار بدان را يوشع عليه السلام گفت الهي
بدان را وسبب در اجرم بيداست اخياران را چه كرده اند گفت از يشان معصيت ديده اند
از بهر من خداي خشم نگرفتند ومنع نكردند وبا ايشان بنشستند وبا ايشان طعام وشراب
خوردند گفت يارب چون هلاك شوند عاقبت اخياران چه باشد گفت عاقبت ايشان به
بهشت شوند روايت كند كه مردي پيش رسول آمد عليه السلام وگفت يا رسول الله كدام عمل دوستر
است بيش خداي عز وجل گفت ايمان آوردن بيگانگي خداي عز وجل گفت ديگر گفت بيوستن
رحم گفت ديگر گفت امر معروف كردن واز منكر نهي كردن انس بن مالك رضي الله عنه روايت
كند كه رسول گفت عليه السلام شب معراج قومي را ديدم كه لبهاء ايشان بناخن چيني بريدند
گفتم يا جبرئيل اينها چه قوم اند گفت اينها از امت تواند كه مردمان را بر واحسان ونيكي فرمودند
كردن وخود نكردندي يعني بانچه دانستندي وگفتندي كار نكردندي عبد الله بن جرير رضي الله
عنه روايت كند از پدر خويش كه رسول عليه السلام گفت هران قومي كه در ميان ايشان مردي
باشد كه معصيت كند وايشان را توانايي باشد كه وي را منع كنند ونكنند خداي عز وجل همه را بعذاب
گرفتار كند الا اگر توبه كنند واجب چنان كند كه امر معروف بسر نمايد اگر توانستند تا در
نصيحت مبالغ تر بود ابو درداء گفته است رضي الله عنه هر كه برادر مسلمان را باشكارا نصيحت كند
وبرا زشت كرده باشد وچون پنهان نصيحت كند وبرا زيب كرده باشد ابو سعيد خدري رضي الله عنه

روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هران قومي وقتي كه يكي از شما منكري بيند بايد كه منع كند بدست
واگر بدست نتواند كردن بزبان منع كند واگر بزبان منع كند واگر بزبان نتواند بدل انكار كند
اند رسول گفت عليه السلام وذالك اضعف الايمان يعني بدل انكار كردن ضعيفترين فعلي بود
از اهل ايمان وچنين گفته اند كه بدست منع كردن پادشاهان را بود وبزبان منع كردن علما را
بود وبدل انكار كردن عامه را بود وبعضي از علما گفته اند كه هر كه تواند منكري را زايل كردن بر وي
واجب بود كه زايل كند هر صفت كه تواند پس واجب چنان كند كه هران كسي كه امر معروف كند پنج
خصلت در وي بود اول عالم بود كه جاهلان معروف نداند كردن ودوم قصدش رضاي خداي
تعالى بود واعزاز دين واسلام سيم بايد كه شفقتش بود بران كسي كه بر وي امر معروف
مي نمايد وبرفق وبه آساني با وي كند تا پند گيرد وقولش بپذيرد كه خداي عز وجل موسى را
عليه السلام وهرون را بفرعون فرستاد فرمود كه با وي سخن بنرمي گوييد چنانكه حق
تعالى ميفرمايد فقولا له قولا لينا چهارم بايد كه صبور بود وحليم تا چون بوي رنجي رسد
بران صبر كند پنجم بايد كه بانچه فرمايد از پيش كار كند تا بر وي عيب نكنند واز تهديد اين
آيت رسته باشد كه خداي عز وجل ميفرمايد اتأمرون الناس بالبر وتنسون
انفسكم پس چون برين صفت بود حق تعالى وي را نصرت دهد واگر مقصودش
بيا بود بحميت نفس باز ديد آيد نه از بهر دين حق تعالى وي را مخذول كند كه در حكايت
چنين آورده اند كه در بني اسرائيل درختي بود كه وي را مي پرستيدند وبدان درخت سجود
مي بردند مردي بحميت دين باز ديد آمد وخشم گرفت از بهر خداي تعالى درخت
برخاست

برخاست وتبر بر گرفت وبرفت كه آن درخت را ببرد ابليس بر صورت آدمي پيش وي باز آمد
وگفت اي بنده خدا كجا خواهي رفت گفت ميروم كه ان معبود غايم آن درخت را كه وي سجده
مي برند ببرم ابليس گفت ترا چه سود بود كه آن درخت را ببري وچنانكه نگذارند وتراجع كنند
ولكن باز گرد كه من ترا راه نمايم كه چيزي كه از ين بهتر بود گفت آن چيست گفت آن
كه هر بامدادي ديناري در دست بيارم ودر زير سجاده تو نهم وتوآن بصدقه بدرويشان دهي
ترا آن از بريدن درخت بهتر بود مرد گفت صوابست راضي شد وباز گرديد وازان غيرت وخشم
ساكن شد ابليس عليه اللعنه روزي دو مي آمد وديناري مي آورد وپس ازان نياورد وديگر
باره مرد خشم گرفت برخاست ورفت كه درخت را ببرد ابليس پيش وي آمد بران صورت گفت
كجا ميروي گفت ميروم كه آن درخت را ببرم گفت بسلامت باز گرد والا ترا الني زخم كردن
عشخاك كردي گفت چرا در اول باز نگردي گفت آن وقت خشم تو از بهر خدا بود لاجرم
خدا معين تو بود هر چه ميخواستي مي توانستي كردن وآن درخت بريده كشتي وامروز
خشم از بهر دنيا گرفته نتواني بريدن مرد خاسر وپشيمان باز گرديد اكنون هر
كار كه كني از بهر خدا كن تا باري تعالى ترا توفيق دهد حكايت حسن بصري رحمه الله عليه
روايت كند كه در بني اسرائيل پيغامبري بود نام وي عالي خليفه خويش
فرو داشت نامش عيلوق بود روزي بسري خويش را ديد كه بناشايستي مشغول بود
گفت مهلا يا بني يعني آهسته اي پسر فرو كبر حق تعالى بر عيلوق خشم گرفت
در ساعت از تخت بيفتاد وگردنش بشكست وزنش آبستن بود فرزند بيفكند
وپسر ديگر بالشكر رفته بود بكشتندش وخلافت از وي باز استدند وبشموئيل

دادند

وحق تعالی به پیغامبران آن زمانه وحی کرد که فیلوف را خبر دهد که هرگز از صلب تو فرزند صالح پدید
نیارم از بهر آنکه خدایم خشم چنین گیرند حکایت محمد بن عبد الله روایت کند که مردی بود
سخت بصلاح و سداد و بمعروف نمودن و منکر نهی کردن و در دین مجتهد بود و بهر رنجی که
بوی رسیدی از مردم صبر کردی تا وقتی که بروی جفاء عظیم کردند و رنج بیحد نمودند دست
از معروف باز داشت و از شهر خویش بگریخت و آمد تا بکوفه رسید در میان بازار بر سر دکان
خبازی فقع نشست مردی از طراز بیرون آمد و میگفت در سر نگرید طبانچه در روی من زد
و گفت آمدی بعد از چهار ماه که گریخته امروز آمدی گفت من عجب ماندم در خود نگاه کردم
خود را سیاه دیدم و موی سر خویش را دیدم جعد چنانکه از آن زنگیان گفت دست من بگرفت
و در طراز بر د مردم بر سر جمع آمدند و مرا سرزنش میکردند که امروز چهار ماه است که از خداوند
کار خود گریخته و دوستان این مرد آمدند و او را تهنیه کردند گفت مرا بر سر کار نشاندند دست
مرا جولا نساج نام کردند پس چون ساعتی بر آمد دربافتن جامها ماهی چند پیش وی بماندم و کار میکردم
که این جزا است که از معروف بجا و بگذاشته ام گفت با خدا عهد کردم که هرگز از معروف
باز نگردم گفت در ساعت در خود نگاه کردم خود را سفید دیدم از طراز بیرون آمدم بر دکان
نشستم چون خداوند غلام باز آمد گفت ای مرد عفاک الله غلام را دیدی سیاه که درین
طراز بود این ساعت بیرون آمد گفتم نه گفت مرد باز گشت و من برخاستم
و بمقام خویش آمدم و بکار معروف کردن شدم تمت الباب الثانی و العشرون
فی حق الوالد قال الله تبارک و تعالی و لا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما
قولا

قولا کریما اخبرنا الشیخ ابو منصور عبد المحسن بن محمد البغدادی قال اخبرنا
الشیخ ابو طالب محمد بن علی بن الفتح حربی قال ابو حفص عمر بن احمد بن
عثمان بن احمد بن شاهین قال حدثنا محمد بن جابر قال حدثنا ابو اسحق عن
ابی عبیدة عن عبد الله قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل
قال الصلاة لوقتها و بر الوالدین و الجهاد فی سبیل الله چنین روایت کند عبد الله
که از رسول علیه السلام پرسیدم که کدام عمل فاضلتر است گفت نماز کردن بوقت و نیکوی
کردن با مادر و پدر و غزا کردن بر کافران عز و جل ابو درداء روایت کند رضی الله عنه که رسول علیه
السلام گفت در میان بهشت کشاده است از بهر نیکوی و احسان مادر و پدر هر که با مادر
پدر احسان کند آن در بروی کشاده است از بهر نیکوی زید بن ارقم روایت کند که رسول
گفت علیه السلام که هر آن کسی که بامداد برخیزد و مادر و پدر از وی راضی باشند دو در از بهشت
بروی بگشایند معویه السلمی چنین روایت کند که پیش رسول علیه السلام آمدم و از وی
درخواستم که بغزا روم گفت مادرت هست گفتم هست گفت برو و وی نگاه دار که
بهشت در زیر قدم ویست الجنة تحت اقدام الامهات یعنی چون مادر و پدر
از تو خشنود باشند بهشت بروی نزدیک است انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند
که رسول گفت علیه السلام هر که خواهد که خدای تعالی روزی وی فراخ کند و عمرش دراز بود
با مادر و پدر احسان کند و رحم باز پیوندد بهز بن حکیم روایت کند از جد خویش که گفت
یا رسول الله نیکوی با که کنم گفت با مادرت گفتم پس از آن با کی کنم گفت با مادرت
گفتم یا رسول الله انگه با کی کنم گفت با پدر و مادرت گفتم انگه با کی کنم گفت با خویشاوندانت
الاقرب فالاقرب

که بتو نزدیکتر باشند جابر بن عبد الله روایت کند که از رسول علیه السلام شنیدم که گفت
بر آن لوحها که بموسی علیه السلام فرستاد نوشته بود که ان اشکر لی و لوالدیک یعنی شکر من
خدا کن و رضاء مادر و پدر جوی تا ترا از بلاها نگه دارم و در عمرت زیادت کنم و عیش خوش
بتو ارزانی دارم ابو اسید روایت کند که پیش رسول علیه السلام نشسته بودم مردی آمد از انصار
پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله چون مادر و پدر مردند بعد از مرگ ایشان
بر احسان مانده است که کنم گفت بلی بسوی ایشان استغفار بسیار کن و عهدهای
ایشان وفا کن و دوستان مادر و پدر را طلب کن و رحم ایشان باز پیوند اینست که بر تو
مانده است انس بن مالک روایت کند که رسول گفت علیه السلام که این تسبیح یک بار
بخوانند و ثواب آن بمادر و پدر دهد هیچ حقی پدر و مادر را بر وی نماند جز آنکه همه گذارده بود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب السموات و رب الارض رب
العالمین و له الکبریاء فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم لله الحمد رب
السموات و رب الارض رب العالمین و له العظمة فی السموات و الارض
و هو العزیز الحکیم لله الملک رب السموات و رب الارض رب العالمین
و له النور فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم ٭ رسول علیه السلام گفته است
رحمت خدا بر آن قوم نیاید که در میان ایشان عاقی بود و منع نکنند زید بن علی روایت
کند از جد خویش که رسول علیه السلام گفت عاق هر چند که نماز و عبادت کند در بهشت
نشود علما چنین گفته اند که در بعضی کتبها آمده است که نه واجب بود که فرزند پیش
مادر و پدر سخن گوید الا بدستوری ایشان و در راه پیش مادر و پدر رود نه بر دست راست
و نه بر دست چپ لکن از پس ایشان رود و همچنانکه بنده رود از پس خداوند چنین زود
کنند
کنسد اوام

کنند که مردی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مادرم خرف گشته است
و بدست خویش نانش باز دهن می نهم و آبش میدهم و او را بر دوش می برم حق وی گذار
ده ام گفت نه و نه از صد یکی و لکن نیکوی کن که حق تعالی ترا ثواب بسیار بدهد و بدانکه
اگر حق تعالی حق مادر و پدر شناختن یاد نکرده بودی و حرمت ایشان نگاه داشتن و با ایشان
عنایت نگاه داشتن و با ایشان احسان کردن و رسول علیه السلام نگفته بودی بر همه عقلا
واجب بودی حق مادر و پدر شناختن و حرمت ایشان نگاه داشتن و با ایشان احسان
کردن خاصه که حق تعالی در جمله کتب بهمه خویش در تورات و انجیل و زبور و قرآن حق و حرمت
مادر و پدر یاد کرده است و بهمه پیغامبران وحی کرده است بحرمت داشتن مادر و پدر و در قرآن
سه آیت پیوسته یکدیگر اند اگر کسی یکی بجای آرد و آن دیگر بگذارد خدای عز و جل هیچ چیز از وی
نپذیرد اول حق تعالی میگوید و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة پیوسته یکدیگر هر که نماز کند
و زکاة ندهد حق تعالی آن نماز از وی نپذیرد دوم حق تعالی میگوید اطیعوا الله و اطیعوا الر
سول یعنی طاعت خدا و رسول دارید و فرمان او برید هر که طاعت خدا دارد و طاعت رسول
ندارد حق تعالی آن طاعت از وی نپذیرد سیم خدای عز و جل میگوید ان اشکر لی و لوالدیک
یعنی شکر من خدای کن و حق مادر و پدر بشناس هر که شکر خدای عز و جل بجا آرد
و حق مادر و پدر نشناسد خدای عز و جل از وی هیچ طاعتی نپذیرد حکایت انس بن مالک
رضی الله عنه روایت کند که بروزگار رسول علیه السلام برنایی بود نامش علقمه بود سخت
پارسا بود و در طاعت مجتهد بود و صدقه بسیار دادی پس بیمار شد و حال بروی صعب

کشت زنش کسی فرستاد نزد رسول علیه السلام رسول فرمود علیه السلام که علی و سلمان و بلال و عمار را
رضی الله عنهم که پیش علقمه روید و حال وی بدانید که چگونه است چون پیش وی شدند علقمه در سکرات
مرگ بود گفتند بگو لا اله الا الله محمد رسول الله زبانش بکلمهٔ لا اله الا الله نگردید هر چند
جهد کردند نتوانست گفتن رسول را علیه السلام خبر کردند که زبانش بکلمهٔ لا اله الا الله
نمیگردد رسول علیه السلام دلتنگ شد گفت مادر و پدر دارد گفتند پدرش مرده است و مادرش
زنده است رسول علیه السلام گفت یا بلال پیش مادر علقمه رو بگو که رسول خدا ترا سلام میکند
و میگوید اگر توانی اینجا بیا و اگر نتوانی امن جای باش که رسول خدا بر تو خواهد آمدن
بلال بپیغام رسول علیه السلام بوی گذارد گفت هزار جان من فدای رسول خدا اینک آمدم عصا بر
داشت و آمد پیش رسول علیه السلام و بر وی سلام کرد رسول گفت علیک السلام پس گفت ای
مادر علقمه از تو چیزی می پرسم راست بگو و اگر دروغ گویی جبرئیل را خبر دهد گفت راست
گویم گفت حال علقمه چگونه دانستی گفت یا رسول الله هر چه نیکوتر نماز بسیار کردی و روزه
بسیار داشتی و صدقه بسیار دادی رسول گفت علیه السلام حال تو چگونه بود با وی تو از وی
راضی هستی یا نه گفت لا رضی الله عنه خدا از وی راضی مباد که من از وی راضی نیستم رسول
علیه السلام دلتنگ شد گفت ای زن چرا از وی ناخشنودی گفت ای رسول خدای
زن خویش را بر من مسلط کرده بود و مرا از سر کرای زن را سنتی و فرمان برداری
زن کردی من از وی راضی نیستم که خدا از وی راضی مباد رسول علیه السلام روی سوی
اصحابان کرد گفت چون مادر ناخشنود بود زبان از شهادت محجوب بود انگه رسول
گفت علیه السلام ای بلال برو هیمه بسیار جمع کن تا علقمه را با تش بسوزانم بلال برخاست
که هیمه جمع کند

که هیمه جمع کند مادر علقمه گفت یا رسول الله فرزند و میوهٔ دل مرا با تش بخواهی سوختن
مرا دل کی بار دهد که تو وی را در پیش من با تش بسوزانی رسول علیه السلام گفت ای مادر
علقمه عذاب آن جهانی بیشتر از این بود لکن اگر خواهی که وی را نسوزانم و حق تعالی از وی
راضی گردد تو از وی راضی شو پس رسول گفت علیه السلام بآن خدای که جان من بامر اوست
که نه نمازش بکار آید و نه روزه و نه صدقه تا تو از وی راضی نشوی مادر برپای خاست
و گفت خدایا تو بر من گواه باش که من از علقمه راضی شدم پس رسول علیه السلام گفت یا بلال
برو بنگر که علقمه را زبان بر شهادت میگردد که باشد که مادر این سخن نه از دل گفته باشد بلال
گفت چون بدر خانه رسیدم آواز علقمه شنیدم که بزبان فصیح میگفت اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ چون در خانه
رفتم گفتم از ناخشنودی مادر بود که زبان از شهادت محجوب بود در ساعت فرمان یافت
رسول علیه السلام بیامد و بفرمود که وی را بشستند و در کفن کردند و بگورستان رفت و بر وی
نماز کرد انگه رسول علیه السلام گفت ای مهاجرین و انصار هر که زن را فضیلت نهد بر
مادر بلعنت خدا است و خدای عز و جل از وی نماز و روزه و فرض و سنت قبول نکند

الباب الثالث والعشرون في آخر حق الوالد قال الله تبارك وتعالى و
بالوالدين احسانا اخبرنا الشيخ ابو منصور عبد المحسن البغدادي قال
اخبرنا الشيخ ابو طالب قال حدثنا ابو حفص عمر بن احمد المعروف بابن شا
هين قال حدثنا حامد قال حدثنا عمرو بن علي قال حدثنا خالد بن الحرث قال حدثنا
شعبة عن يعلى عن عطاء عن ابيه عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم رضاء الله عز وجل في رضاء الوالدين وسخط الله في سخط الوالدين
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند که رسول گفت علیه السلام [illegible] خدای عز و جل

در رضای مادر و پدر است و سخط خدای عز و جل در سخط مادر و پدر است همچنین عبد الله
روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر که حج کند از بهر مادر و پدر بعد از وفات ایشان باز دهد
روز قیامت او را با ابرار آن برانگیزانند و در خبر است که رسول گفت علیه السلام هر که
در روی مادر و پدر نگاه کند و بر ایشان رحمت کند خدای عز و جل او را حجی مقبول بنو
یسند و نیز رسول گفته است علیه السلام هر که زیارت گور مادر و پدر کند حق
تعالی فرماید که در صحیفهٔ وی حجی بنویسند و علما چنین گفته اند که مادر و پدر را
ده حق بر فرزند است اول چون محتاج بطعام باشند طعامشان بدهد دوم چون
برهنه باشند ایشان را جامه کند سیم چون بخدمت کردن محتاج باشند ایشان را خدمت
کند چهارم چون وی را بخوانند جواب دهد لبیک پنجم چون وی را کاری فرمایند که در آن
معصیتی نبود روا کند ششم سخن با ایشان برفق و نرمی کند هفتم ایشان را
بنام نخواند هشتم از پس پدر رود چون بندگان نهم بهر چه در و پدر را آن خواهد که بتن
خویش خواهد دهم از بهر ایشان از حضرت حق رحمت و مغفرت خواهد چنان
که از بهر خویش خواهد زیرا که حق تعالی چنین خبر میدهد از ابراهیم علیه السلام
که گفت ربّ اغفر لی ولوالدیّ وللمؤمنین یوم یقوم الحساب ابو هریره
رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت حق فرزند بر پدر سه چیز است
اول نام فرزند نیکو نهد دوم قرآن بوی آموزد سیم چون بالغ شود زنش بخواهد چنین
روایت کرده اند که مردی پیش عمر ابن الخطاب آمد رضی الله عنه و پسر با وی بود
گفت ای امیر المؤمنین این فرزند با من عاقی میکند عمر رضی الله عنه گفت
ای پسر بترس از عاقی پدر و مادر که حق مادر و پدر بزرگ است و چیزی چند بگفت
پسر گفت ای امیر المؤمنین پسر را بر پدر هیچ حقی نبود گفت بلی اول مادرش
از جا

را از جا را حلی خواهد یعنی زنی دنی نخواهد که فرزند سرزنش کنند دوم نام فرزند نیکو نهد
سیم کتاب خدای عز و جل بوی آموزد چهارم وی را زنی بخواهد پسر گفت والله ای امیر
المؤمنین که پدر از این هیچ نکرده است اول مادرم سیاهی است بچهار صد درم خریده است
و نامم جعل نهاده است و از کتاب خدای یک آیت بمن نیاموخته است و زنم نخواسته
است عمر رضی الله عنه نگاه با پدر کرد گفت ای مرد برخیز که تو با وی عاقی کرده پیش
از آنکه وی با تو بکند معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت کند که موسی علیه السلام گفت الهی مرا
وصیتی کن ندا آمد که یا موسی اوصیک بامک یعنی رضای مادر جوی و حق وی بشنا
س تا هفت بار که موسی گفت بار خدایا مرا وصیتی کن ندا آمد که وصیت من بتو
آنست که رضای مادر جوی و حرمت وی بشناس که رضای ایشان رضای من است
و سخط ایشان در سخط من است چنین آورده اند که مردی از خانه بیرون
رفت بحاجتی مردی را دید که وی را میگفت بمهمان من آی وی را بخانه برد و مهمان
داری کرد پس چهار هزار درم بوی داد مرد متعجب بماند گفت ای جوانمرد هرگز
تو را ندیده و نه من با تو نیکویی کرده ام برای چه این همه نیکویی با من میکنی مرد گفت
خواهی که بدانی که تو مانند پدرم هستی خواستم که با مانندهٔ پدر نیکویی و احسان کنم
حکایت در آن را آورده اند که زنی بود سخت با صلاح و وی را پدری بود بزرگ
هر جا که رفتی پدر را با خویشتن ببردی بر پشت گرفتی روزی این زن پدر در مسجد
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بگذشت عمر او را دید گفت ای زن کیست که بر پشت
داری گفت پدر من است گفت برای وی محملی بساز و وی را در آنجا نشان که وی را
خوبتر بود گفت یا امیر المؤمنین این پدرم همچون کودک است [illegible] کوسن

بشنواي گويد وصف نمي توانم كرد وي را بگذارم ترسم كه گرسنه شود وصف خبر نتوانم
حق تعالى را الآن برسد پس گفت اي امير المؤمنين من وي را گوچك
ترين فرزندانم وي را صد ساله نيست و هنوز در خانه‌ام و بقدرت رب العزه
بيت‌المال من پر شيرست چون گرسنه شود هر ساعتي وي را شير دهم
عمر روي سوي اصحابان كرد گفت اين زن از حق پدر آمده است زن
گفت اي امير المؤمنين من از حق پدر بدر نيامده‌ام گفت چگونه گفت زيرا كه من چون
وي بودم در حال كودكي وي بمن خرم بود و تمناي بقا و زندگاني من ميكرد
و من امروز تمناي مرگ او ميكنم عمر گفت راست ميگويي تو از من فقيه تري
حق با تو است حكايت چنين آورده‌اند كه عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد
در خانه بطواف ميكردم شخصي را ديدم كه چندين نوبت چيزي در دوش بسته
بود چنانكه بود عبد الله عمر گويد كه پنداشتم كه مگر چيزي هست دنيايي گفتم شرم ندا
ري كه چيزي دنيايي در دوش بسته و طواف كعبه معظم ميكني گفت
يا عبد الله اين نه چيز دنيايي است كه اين مادر پير من است هفت بار او را حج او
رده‌ام بر دوش از حق او بدر آمده‌ام يا نه گفت اگر هفتاد بار ش حج آوري كه
هنوز از حق يك درد آن هزار و يك درد كه خداي تعالى ميگويد وهنا على
وهن كه بسبب زادن و حمل برداشتن تو كشيده است بيرون نيايي حكايت
چنين آورده‌اند كه شبي امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه وكرم الله
وجهه در حرم چون نيم شب بودي آوازي شنود كه ميگفت اي آنكه بلاها شفا
دهنده تويي وي آنكه عاصيان را عفو كننده تويي علي رضي الله عنه گفت وي را بيابيد

وي را بيا وردند مردي بود نيم تن سست گشته امير المؤمنين علي رضي الله عنه
چون وي را ديد گفت دعات شنيدم بگو كه حالت چيست گفت اي علي گناهي
كرده‌ام كه اگر توبه كنم نپذيرد و اگر استغفار كنم عفو نكند گفت چرا گفت
زيرا كه من عاق پدرم كه مردي بودم بيباكي و طرب معروف مرا پدري صالح
بود هر چند كه مرا پند دادي نپذيرفتمي و رنجيدمي مرا گفت اي پسر بلا و عذاب
خداي نزديك است بظالمان و چندانيم مرا سرزنش كرد كه برخاستم و وي را بزدم
وي سوگند خورد كه بمكه روم و از تو بخداي كعبه نالم برخاست و بخانه خداي آمد
و بر من دعا بد كرد هنوز دعا تمام نكرده بود كه اين نيم تن من سست شده بود
چون خود را بدين صفت ديدم رضاي پدر جستم و مدارا با وي ميكردم تا آنكه از
وي درخواستم كه آنجا بر من نفرين كرده هم آنجا دعا و شفاعت كند چون
شفاعت كردم بپذيرفت اشتر را بياوردم چون بر اشتر نشست اشتر برميد
و وي را بر سنگ زد در ساعت فرمان يافت مر علي رضي الله عنه فرمود در آن وقت
پدر از تو راضي بود گفت بلى گفت بگو والله كه پدر از من راضي بود بگفت گفت
اي مبارك برخيز علي رضي الله عنه در ساعت بر پاي خاست و دو ركعت نماز كرد
و دعاء نيك بگفت پس گفت اي مبارك برخيز در ساعت برخاست
درست همچنانكه اول بود حكايت ابو الحسن بن شمعون گفت در حال برنيه
بشام رفتم و اخبار رسول عليه السلام سماع ميكردم و سفر دراز پس گفت
شب بيست پنجم ماه رمضان بود در مسجد بيت المقدس خفته بودم شخصي

را بخواب ديدم كه گفت اي ابو الحسن برخيز بزيارت مادر شو گفت از خواب
در آمدم نيت كردم كه از پس عيد بزيارت مادر شوم گفت شب بيست ششم
همان شخص را ديدم در خواب كه گفت بزيارت مادر شو گفت من عزم درست
كردم كه از پس عيد بروم گفت شب ليلة القدر بود شب بيست هفتم همان شخص
را در خواب ديدم كه بهر دو انگشت اشارت ميكرد و ميگفت اي ابو الحسن بزيارت
مادر شوي و اگر نه بدين دو انگشت چشمهات بكنم گفت از خواب در جستم تنها
من و در ساعت برخاستم و آمدم منزل بمنزل تا ببغداد رسيدم مادر گفت اي ابو
الحسن ماه رمضان رفته سر بر بخارى سراي گشادم و بخداي عز وجل دعا ميكردم
كه يك بار ديگر روي فرزند بمن نماي چون شب بيست هفتم بود پيري بخواب ديدم
صفتش چنين و چنين همان صفتش كه من به بيت المقدس بخواب ديده بودم
را گفت چند گوي پسرت از آنجا بياوردم گفت اي مادر تو آن مرد را ديدي
كه بدين صفت بود گفت آري ديدم آنگه گفت مادرم روزي چند بز
بيست پس فرمان يافت و برحمت خداي پيوست الباب الرابع والعشرون
في صلة الرحم قال الله تبارك وتعالى واتقوا الله الذي تساءلون
به والارحام الاية اخبرنا القاضي ابو جعفر قال اخبرنا ابن مالك النبي قال
حدثنا الفقيه ابو الليث قال حدثنا عبد الرحمن بن محمد قال حدثنا فارس بن
مردويه قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن عبيد الطنافسي عن
عمرو بن عثمان عن موسى بن طلحة عن ابي قال عرض اعرابي
ايوب

النبي صلى الله عليه وسلم فاخذ بزمام ناقته ثم قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرني
بما يقربني من الجنة ويباعدني من النار قال تعبد الله ولا تشرك به شيئا
وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتصل الرحم ابو ايوب چنين روايت كند كه
اعرابي پيش رسول آمد عليه السلام و زمام ناقه رسول عليه السلام بگرفت و گفت يا رسول
الله مرا از چيزي خبر ده كه مرا ببهشت نزديك كند و از دوزخ دور كند رسول گفت
عليه السلام كه خداي را پرست و بوي شرك مياور و نماز كن و زكوة ده و رحم
باز پيوند يعني با قرابت احسان كن و نيكويي كن ابو هريره روايت كند كه شب
عرفه با رسول عليه السلام نشسته بوديم رسول عليه السلام گفت با من آن كس مجالست
نكند كه قاطع رحم باشد بايد كه از ميان برخيزد گفت مردي برخاست و برفت
و در ساعت باز آمد رسول گفت عليه السلام چگونه است كه بجز از تو كسي ديگر برنخاست
مرا گفت يا رسول الله شنيدم آنچه گفتي و مرا دختر خاله‌اي هست با يكديگر بخشم
بوديم پيش وي رفتم گفت چه آمدي مرا ازين حديث خبر دادم وي استغفار
كرد و من نيز استغفار كردم و با يكديگر صلح كرديم رسول عليه السلام گفت
احسنت بنشين كه خداي بر تو رحمت كناد آنگه گفت يا قوم خداي عز وجل بر آن
قوم نبايد كه قاطع رحم باشد در ميان ايشان و درين خبر دليل است كه از
خويشان و ندبير گناهي عظيم است و نوميدي است از رحمت خداي عز
وجل و مرا و هم ايشان و مرا پس واجب كند بر همه مسلمانان كه توبه كنند
از قطيعت رحم و استغفار كنند و رحم باز پيوندند زيرا كه رسول عليه السلام

در خبر بیان کرده است که رحم باز پیوستن بنده را بیهشت نزدیک کند
واز دوزخ دور کند عمرو بن شعیب روایت کند از پدر خویش که گفت مردی
بنزدیک رسول آمد علیه السلام وگفت یا رسول الله مرا قرابتی اند که هر چند من با ایشان
می پیوندم ونزدیکی میجویم ایشان از من می برند ودوری میجویند وهر چند
کردن با ایشان نیکوی میکنم ایشان با من بدی میکنند فرمای تا ایشان را
مکافات کنم رسول گفت علیه السلام نه که با ایشان می باشی می باش وفضل بر ایشان
می نه که حق تعالی ناصر ومعین تو باشد وچنین گفته اند که سه چیز از اخلاق
بهشت نتوان یافتن الا در کریم اول نیکوی کردن باکسی که با تو بدی کند دوم
عفو کردن ازانکه بر تو ظلم کند سیم عطا دادن ازانکه ترا محروم کند از ضحاک
بن مزاحم روایت است که گفت در تفسیر آیت که یمحو الله ما یشاء و
یثبت وعنده ام الکتاب که مردم چون رحم باز پیوندد واز عمر وی سه روز
مانده بود حق تعالی بر عمر وی زیادت کند وسی سال کند ومردم چون از رحم ببرند
واز عمر وی سی سال مانده بود حق تعالی با سه سال کند ثوبان روایت کند
که رسول گفت علیه السلام قضا را هیچ رد نکند الا دعا وعمر را هیچ چیز زیادت
نکند الا بر واحسان پس گفت مرد بود که گناهی که بکند رزق وی کم
شود عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنین گوید که هر آنکسی که از خدای عز وجل
بترسد ورحم باز پیوندد عمر وی زیادت شود مالش بسیار گردد ودر میان
قوم محبوب گردد ورسول گفته است علیه السلام بلوا ارحامکم ولو بالسلام

گفت

گفت رحم باز پیوندید واگر خود بسلامی بود کعب الاحبار گوید در توریة
نبشته است که یا فرزند آدم از خدای بترس وبا پدر ومادر احسان کن ورحم
باز پیوند تا بر عمر تو زیادت کنم وتوانگری بتو ارزانی دارم ودرویشی از تو باز دارم
در خبر است که حق تعالی چون رحم را بیافرید گفت انی انا الله الذی
لا اله الا انا ارحموا انا الرحمن وهی رحم من وصلها وصلته ومن قطعها
قطعته گفت من آن خدایم که رحم را بیافریدم من رحمانم ووی رحم است
هر که او را باز پیوندد من او را برحمت باز پیوندم وهر که وی را ببرد من رحمت خود
از وی ببرم یحیی بن سلمان چنین روایت کند که مردی بود حاجی از خراسان
بمکه مجاور گشته بود مردمان ودیعت پیش وی نهادندی از دیانت ومستوری
که در وی بود روزی مردی بیامد وده هزار دینار بودیعت بوی سپرد ومرد بشام رفت
چون باز آمد خراسانی مرده بود از فرزندان وی ودیعت طلب کرد گفتند ما
ندانیم او ما را هیچ نگفت مرد برخاست وپیش مجاوران رفت این قصه با ایشان
بگفت ایشان گفتند مردی بصلاح بود وامید چنان دارم که از اهل بهشت
بود لیکن چون سه یکی از شب بگذرد تو بچاه زمزم رو وبانگ کن ای فلان
بن فلان من خداوند ودیعتم آن مرد شب بچاه زمزم همی رفت وبانگ میکرد
کس جواب نمیداد پیش فقها آمد وایشانرا خبر داد گفتند انا لله وانا الیه
راجعون می ترسم که این مرد اهل دوزخ است ولیکن ای مرد بشام رو

به بیابانی که انرا برهوت گویند ودران بیابان چاهی است چون سه یکی از شب
بگذرد بانگ کن که ای فلان بن فلان من خداوند ودیعتم مرد آمد وبانگ
کرد درحال جواب داد لبیک ای صاحب ودیعت گفت که مردی صالح بو
دی واز خاندان بستر بودی بدین جایگه چون گرفتار شدی گفت ایی مرا
قرابات بخراسان بودند ازیشان ببریدم وطلب ایشان نکردم تا وقت رسید خدای
تعالی بحق ایشان مرا برسید ومرا بدین جایگاه گرفتار کرد اما بدان که مال تو در خانه
است دفلان جایگاه نهاده ام وفرزندان خویش را نگفته ام که بر ایشان ایمن نبودم
اکنون برو که پسرم ترا در خانه برد وتو فلان جایگاه بکن ومال خویش برگیر
مرد باز آمد وانجا بکند ومال خویش جمله برداشت انس بن مالک رضی الله عنه گفته
است که روز قیامت سه کس در سایه عرش باشند اول انکه رحم باز پیوندد دوم
زنی که شوهرش بمیرد وچند پسر یتیم بگذارد ومادرشان ایشانرا بپرورد تا بزرگ
شوند سیم مردی که مهمانی بکند سوی یتیمان ومسکینان وچنین گفته اند
که در صلت رحم ده خصلت پسندیده هست اول رضای خدا درپیش است زیرا که
رحم باز پیوستن فرموده خداست در کتاب خویش دوم شادی بدل قرابت
رسانیدن است سیم شادی بملایکتان است چهارم شادی مرداست پنجم اندوه
ابلیس است ششم زیادت عمرش بود هفتم درکسب وروزیش زیاد بود هشتم
نزدیکی به بهشت ودوری از دوزخ نهم زیادتی مروت که چون حالی بکنند هم قرابت

جمع شوند

جمع شوند وباوی بنشینند دهم زیادتی مزد وثواب از پس مرگ چون قرابت
ویرا یاد کنند واحسان ویرا یاد آرند اورا دعا کنند وبسوی وی استغفار پس
واجب کند که چون پیشی قرابت بود با ایشان نیکوی کند بهدیه فرستادن وبزیارت
ایشان شدن وبا ایشان باز پرسیدن وایشانرا درکارها یاری دادن وچون غایب
شوند نامه پیوسته داشتن واگر تواند بزیارت ایشان شود که اجری بسیار
اورا بود وبهتر از طواف خانه وزیارت خانه کردن تحت الباب الخامس
والعشرين في حق الجار قال الله تبارك وتعالى واعبدوا الله ولا تشركوا
به شيئا الى قوله والجار ذي القربى والجار الجنب اخبرنا القاضي الامام
ابو جعفر البلخي قال اخبرنا ابو مالك التميمي الخطيب قال حدثنا الفقيه ابو الليث
قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا علي بن محمد الوراق قال حدثنا محمد بن شاذان السلمي
قال حدثنا قتيبة بن سعيد عن ابن لهيعة عن ابي انعم عن ابي عبد الرحمن
الحبلي عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول صلى الله عليه وسلم سبعة لا ينظر
الله اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم ويقول ادخلوا النار
مع الداخلين الفاعل والمفعول به يعني اللوطي ولناكح يده وناكح
المرأة في دبرها وجامع البهايم ما بينها والزاني بحليلة جاره والموذي
بجاره يعني لعنه عبد الله بن عمرو بن العاص چنين روايت كند كه رسول

کفت علیه السلام حق سبحانه وتعالی روز قیامت بهفت کس نظر نکند
واینها را بدوزخ فرستد با اهل دوزخ اوّل فاعل ومفعول یعنی لواطه دوم
آنکس که با دست خویش جماع کند سیم آنکه با بهیمه جماع کند چهارم آنکه بازن خویش
به بر نزدیکی کند ششم آنکه بازن همسایه نزدیکی کند هفتم آنکه همسایه را برنجاند ویرا
لعنت کند عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت کند که رسول فرمود علیه السلام مسلمان
نبود بنده تا آنکه دل وزبانش یکی نبود وبنده مؤمن نبود تا همسایه از بوایق
وی ایمن نبود گفتند یا رسول الله بوایق چه بود گفت غش وخیانت وظلم
سعید بن المسیب روایت کند که رسول گفت علیه السلام حرمت همسایه بر
همسایه چنانست که حرمت مادر وپدر خویش ابو شریح الکعبی روایت کند که
رسول گفت علیه السلام هر کی را ایمانست بخدا وبروز قیامت خیر کند والا خا
موش باشد وهر که را ایمانست بخدا عز وجل وبروز قیامت همسایه را گرامی دارد
هر که را ایمانست بخدای عز وجل وبروز قیامت مهمانرا گرامی دارد شبی وروزی
مدت مهمان سه روزست وبعد از ان صدقه باشد حسن بصری رحمة الله علیه روایت
کند که از رسول علیه السلام پرسیدند که حق همسایه بر همسایه چیست گفت
چون وام خواهد اوام دهد وچون بخواند اجابت کند چون بیمار شود بپرسش
وی شود وچون یاری خواهد سعی ونشش کند وچون ویرا مصیبت رسد تعزیتش
کند وچون ویرا نیکی باشد تهنیت کند وچون بمیرد بجنازهٔ وی شود وچون از خانه
غایب شود حافظ مال وعیال وی بود وبوی دیگ وخوردنی ویرا نرنجاند

وبوی

وبوی نصیبی فرستد ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه
السلام جبرئیل پیوسته مرا بحق شناختن همسایه وصیت کرد تا آن حد
پنداشتم که همسایه از همسایه میراث گیرد ابو هریره رضی الله عنه روایت کند
که رسول گفت علیه السلام مرا که یا ابا هریره با ورع باش تا عابدترین از همه باشی
وقناعت کن تا شاکرتر از همه باشی وبر مردم آن دوست دار که بخود دوست
داری تا مؤمن باشی وبا همسایه نیکی کن تا مسلمان باشی وکم خند که خندیدن
بسیار دل را بمیراند وخدای را پرست وبعیش بزرک مبار وبا پدر ومادر وقرابت
وهمسایه نیکوی کن ورسول گفت علیه السلام همسایه بر سه درجه است
همسایهٔ هست که اورا سه حق است وهمسایهٔ هست که اورا دو حق است
وهمسایهٔ هست که ویرا یک حق است اما آنکه ویرا سه حق است خویشاوند
بود ومسلمان بود وهمسایه بود واما آنکه ویرا دو حق است مسلمانست
وهمسایه است وآنکه ویرا یک حق است جهودست که ویرا حق همسایگیست
ورسول علیه السلام گفت حق همسایه بشناسید واگر خود جهود بود ورسول گفت
است علیه السلام هر که دوست دارد در بهشت رود همسایه را نرنجاند وهر که
همسایه برنجاند نه حقا از اهل دوزخ است وچنین گفته اند که هر آنکس
که وفاتش رسد وسه همسایه ازوی راضی باشند حق تعالی ویرا بیامرزد انس بن
مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه السلام چون روز قیامت بود همسایه
از همسایه در آویزد وگوید یا رب بوی توانگری دادی وبمن [illegible]

گرسنه بودم ووی سیر بود بار خدایا ازوی بپرس که چرا از آن نعمتی که تو بوی ارزانی
داشته بودی مرا محروم داشت سفیان ثوری رحمة الله علیه گوید ده چیز از جمله جفا
ست اول کسی که بخویشتن دعا کند وبمسلمانان نکند دوم کسی که قرآن بیاموزد وهر روزی
نخواند سیم مردی که در مسجد شود وبیرون آید ودو رکعت نماز نکند چهارم مردی که
بگورستان بگذرد وسلام نکند وایشانرا دعا نکند پنجم مردی که روز آدینه در شهری
رود وبیرون آید ونماز آدینه نکند ششم عالمی که در محلت فرود آید وکسی ازوی مسئله
نپرسد هفتم دو مرد که رفیق یکدیگر باشند ونام یکدیگر باز نپرسند هشتم مردی
که اورا مسلمانی بمهمان برد اجابت نکند نهم برنای خویش ضایع کند وعلم وادب
نیاموزد دهم مردی که سیر باشد وهمسایهٔ وی گرسنه واز طعام خویش چیزی
بوی ندهد بداند که حق شناختن همسایه واجبست زیرا که فرمودهٔ خداست
ودلیل رسول علیه السلام ربیع گوید مردی پیش رسول آمد علیه السلام واز همسایهٔ
خویش شکایت کرد رسول علیه السلام گفت حق همسایه شناختن باشد که
رنج خود ازایشان باز داری اما حق نیکی همسایه چهار چیزست اول با همسایه
نیکوی کند با نچه تواند دوم طمع نکند با نچه همسایه را بود سیم رنج خود از
وی باز دارد چهارم بر بلا ورنج همسایه صبر کند عطا باب السادس والعشرون
فی الزجر عن الخمر قال الله تبارک وتعالی یا ایها الذین آمنوا
انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل

الشیطان

الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون اخبرنا القاضی ابو جابر عبد المجید بن جعفر
بن عمر المراغی ببغداد قال حدثنا ابو نصر احمد بن عبد الله بن احمد المعروف بابن
المرجی قال حدثنا عبد الله بن ابرهیم قال حدثنا محمد بن سلیمان التیمی عن
حبش عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شرب
شرابا حتی یذهب عقله اتاه الله عز وجل فقد اتی بابا من ابواب الکبایر
عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر کسی که شراب
بازخورد وعقل ازوی زایل شود گناهی از گناه کبایر کرده باشد قتاده روایت کند که رسول
گفت علیه السلام سه کس بوی بهشت نشنوند بخیل ومدمن الخمر وعاق مادر وپدر
ابو هریره رضی الله عنه روایت کند وعبد الله بن عباس رضی الله عنهما که آخرین خطبهٔ که رسول
علیه السلام در مدینه کرد گفت ای قوم هر که در دنیا خمر خورد حق تعالی روز قیامت
ویرا زهر مار ساود وزهر عقارب ویرا بچشاند وهر که الآن شربتی از آن باز خورد
پوست وگوشت رویش فرو افتد وچون باز خورد اهل قیامت ازوی رنجور باشند پس
فرمان آید از رب العزة که ویرا بدوزخ برید آنگه رسول گفت علیه السلام خدای عز وجل
خمر خواره را نماز وروزه نپذیرد وپنج ونه روز تا توبه نکند واگر پیش از توبه بمیرد حق
تعالی فرماید که بهر شربتی که در دنیا خورده باشد ویرا شربتی از زقوم بدهند که باز خورد
عبد الله بن عمر روایت کند که خمر خواره را روز قیامت آرند روی سیاه چشمها
ازرق زبان بسینه افتاده ولعاب دهنش میرود هر که ویرا ببیند دلش ازوی
بترسد آنگه رسول گفت علیه السلام بر خمر خواره سلام مکنید [illegible]

ایشان مردید چون بمیرند بر ایشان نماز مکنید رسول گفت علیه السلام شب معراج
قومی را دیدم که لبهاء ایشان چون لبهاء اشتران بود پر از کژدم و زرداب از دهنشا
ن همی رفت و نگوم در قدحهای آتشین بخورد ایشان میدادند گفتم یا جبرئیل
اینها چه قومند گفت خمر خوارگان اند از امت تو کعب الاحبار گوید که قدحی از
آتش باز خوردن بهتر بود دوست تر دارم از قدحی خمر زهری روایت کند که
امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه در خطبه گفت ای مردمان بپرهیزید
از خمر خوردن که سر معصیتها است پس گفت مردی صالح بود زنی نابکار
وی را بحیله در خانه خواند و پس بگفت که در خانه ببستند و خمر پیش وی آوردند
و کودکی آنجا نشسته بود آن زن گفت این خمر باز خور و با من نزدیکی کن و این
کودک را بکش و اگر این چیز نکنی بانگ بردارم که این مرد در خانه من آمد تا با من
زنا کند و کسی ترا براستگو نداند مرد درماند گفت ای زن بدان که زنا نکنم و کودک
را نکشم لکن این خمر باز خورم گفت روا باشد پس چون یک قدح باز خورد قدحی دیگر خواست
و بخورد تا با زن جماع کرد و کودک را بکشت انگه عثمان گفت از خمر بپرهیزید
که سر همه گناهها است ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه السلام
ده کس را در بهر خمر خوردن بلعنت بکرده است اول خمر خواره دوم افشارنده
سیم آنکه بسوی وی افشارند چهارم ساقی پنجم سقی آورنده خمر ششم آنکه از بهر
وی برند هفتم آنکه فروشد هشتم خرنده نهم خواننده خمر دهم آنکه بها خمر خورد در
خبر است که خمر خواره چون از گور برخیزد کوزه ترا از مردار بشد و کوزه خمر در

در گردن او بسته و قدح در دست دارد و میان گوشت و پوست
وی پر از کژدم و مار و نعلین آتشین در پای دارد و مغز و دماغش
بجوشد و در دوزخ قرین فرعون بود عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن
ابیها روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر که یک لقمه طعام بشارب
الخمر دهد خدای عز و جل ماری و کژدمی بر اندام وی مسلط کند و هر که خمر خواره را
حاجتی روا کند همچنان بود که یاری داده بود تا مؤمنی را بکشند و اسلام خراب
کند و هر که بشارب الخمر آوای دهد چنان بود که یاری داده بود در خراب کردن
اسلام و وی نیز هم از شاربت الخمر بود و هر آنکس که هم نشست خمر خواره بود
بود روز قیامت اگر برهنه برخیزد و او را هیچ حجتی نبود انگه رسول گفت علیه
السلام بخمر خواره زن مدهید و چون بیمار شود بپرسش او مروید انگه گفت بان
خدای که مرا برسالت بحق بخلق فرستاده است که خمر خواره ملعون است
در توراة و انجیل و زبور و فرقان انگه گفت هر که خمر خورد و حلال
داند وی کافر است بهر چه حق تعالی فرستاده است به پیغمبران
و هیچ کسی حلال نداند الا کافران و هر که خمر خوردن بحلال داند من از وی
بیزارم در دنیا و آخرت عبد الله بن مسعود گوید اگر بروز

خورد تا شب بخدای عز و جل شرک آورده باشد و اگر بشب خورد تا روز
بخدای عز و جل شرک آورده باشد انگه گفت چون خمر خواره بمیرد بی توبه
وی را دفن کنید وی را باز دار آرید پس گوشت باز کنید اگر روی او از قبله نگرد
بده بکند مرا بکشید انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت
علیه السلام رب العزة مرا بدان فرستاد که راه نمای عالمیان باشم و بت
و صنم بردارم و لهو و بازی و آنچه زنند نای و بربط نیست کنم پس گفت
حق تعالی گفته است بعزت من که هر آن بنده که در دنیا دست از خمر
بدارد و نخورد در بهشت رود در حظیرة القدس با اولیا بخورد و هر آن
بنده که در دنیا خمر خورد در آخرت بر وی حرام کنم انگه اویس بن سمعان
گفت بان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که در توریت بیست و پنج جایگاه
خمر حرام کرده است و نوشته است ویل للشارب الخمر و ویل للشارب
الخمر عبد الله بن عمر روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر چه از بسیاری
مستی خیزد حرام است یعنی از مطبوخ و غیر مطبوخ از هر چه کرده
باشد از خرما و مویز و از خردل و از گندم و جو و مانند این جمله حرام است
و بدانکه انکه مطبوخ خورد گناهی عظیم تر بود از انکه ناپخته خورد
عاصی

عاصی و فاسق بود و انکه پخته خورد ترسی است که کافر شود زیرا که
انکه ناپخته بخورد مقر است که حرام است فاسق گردد و انکه مطبوخ بخورد
بحلال میدارد و قول رسول علیه السلام و اجماع مسلمانان است که انک از بسیاری
مستی خیزد حرام است و هر که حرام بحلال دارد کافر است و مسلمان
چون خمر باز خورد و بر زبان وی کفری بود ترس بود که ایمان از وی زایل
گردد در وقت مرگ پس چون حال برین جمله بود واجب بود بر اهل
مسلمانان که از خمر بپرهیزند تا ایمان بر وی بماند و از عذاب رسته باشند
و با خمر خوارگان ننشینند تا شومی ایشان بوی تعدی نکند و باید که در احوال
مرگ و جان کندن و عذاب گور و رستخیز قیامت تفکر کند و با اهل
سنت هم نشینی کند تا سعید گردد قال باب السابع العشرون
فی اخر الزجر الخمر قال الله تبارک و تعالی و یسئلونک عن الخمر
قل فیهما اثم کبیر اخبرنا الفقیه ابو جعفر بلخی قال اخبرنا
ابو ملک قال حدثنا ابو اللیث قال حدثنا منصور بن جعفر
قال حدثنا ابو القسم احمد بن حشم قال حدثنا عیسی بن احمد
قال حدثنا علی بن عاصم عن عبید بن عثمان عن شهر بن

خوشب عن اسماء بنت يزيد قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من شرب الخمر فجعلها في بطنه لم يقبل الله منه صلوة سبعة يوم فان
اذهب عقله لم يقبل الله صلوته اربعين يوما وان مات مات كافرا
وان تاب تاب الله عليه وان عاد حقا على الله ان يسقيه من طينة
الخبال قيل يا رسول الله وما طينة الخبال قال عصارة اهل النار اسماء
بنت يزيد روايت كه شنيدم از رسول عليه السلام كه كفت هر كه خمر باز خورد
و در شكم وي شود و حاصل كردد تا هفت روز نمازش نپذيرند واكر عقل
ازوي زايل كردد تا چهل روز نمازش نپذيرند واكر بميرد كافر مرده باشد
واكر توبه كند خداي تعالى توبه وي قبول كند واكر ديكر باره باز خورد
وحق تعالى ويرا از طينة الخبال بچشاند كفتند يا رسول الله طينة الخبال
چه باشد كفت زرداب كه از دوزخيان جدا شود و در خبري ديكر
امده است كه چون يكبار ديكر باز خورد چهل روز نه نماز ونه روزه ونه
زكوة وهيچ كرداري ازوي نپذيرند وچون دوم بار باز خورد تا هشتاد
روز هيچ كرداري ازوي نپذيرند وچون سيم بار باز خورد تا صد وبيست
روز هيچ كرداري ازوي نپذيرند وچون هفت بار باز خورد تا سالي هيچ

كرداري

كرداري ازوي نپذيرند كه وي منكر حق است وخداي عز وجل ويرا
طينة الخبال بچشاند ودر خبر است كه رسول كفت عليه السلام كه جمله كناهها
وخطاها در يك خانه كرده اند وكليد آن خمر خوردنست جعفر بن
محمد صادق رضي الله عنه روايت كند از پدر واجداد خويش از امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه كه كفت اشهد بالله
العظيم واشهد بالله العظيم الذي لا اله الا هو كه اين حديث
را جبرئيل كفت اشهد بالله العظيم واشهد بالله العظيم الذي لا اله
الا هو كه اين حديث را اسرافيل كفت عليه السلام واسرافيل كفت
عليه السلام اشهد بالله العظيم واشهد بالله العظيم الذي لا اله الا هو لقد
رايت القلم يكتب على اللوح المحفوظ ان شارب الخمر كعابد الوثن
اسرافيل عليه السلام اين سوكند ياد كرد كفت بدان خداي كه جز وي خداي
نيست كه ديدم قلم بلوح بر مي نوشت كه شارب الخمر چون صنم پرست است
رسول صلى الله عليه وسلم كه كور خمر خواره حفرة باشد از حفرهاي دوزخ در
دوزخ رفيق فرعون بود عمر ابن الخطاب رضي الله عنه كفته است كه اكر
انكشت من بخمر برسد نخواهم كه ان انكشت با من بود الا كه ببرم

واز خود جدا كنم ضحاك كفت كه مدمن الخمر از كور مست برخيزد ودر
قيامت مست ايد و بدوزخ مست شود حسن بصري رضي الله عنه روايت كند
كه بنده چون يك شربت باز خورد دلش سياه شود چون دوم شربت باز خورد
كرام الكاتبين ازوي بيزار شوند در سيم قدح ملك الموت بروي خشمناك
شود وازوي بيزار شود ودر چهارم قدح رسول عليه السلام ازوي بيزار شود در
پنجم قدح اصحاب رسول عليه السلام ازوي بيزار شوند در ششم قدح جبرئيل عليه السلام
ازوي بيزار شود در هفتم قدح ميكائيل عليه السلام ازوي بيزار شود در نهم قدح
هفت آسمان ازوي بيزار شوند در دهم قدح هفت طبق زمين ازوي بيزار
شوند در يازدهم قدح ماهيان دريا ازوي بيزار شوند در دوازدهم قدح افتاب
وماهتاب ازوي بيزار شوند در سيزدهم قدح ستاركان ازوي بيزار
شوند در چهاردهم قدح همه خلايق ازوي بيزار شوند در پانزدهم قدح
درها بهشت بروي دربندند در شانزدهم قدح درها دوزخ بروي باز كشايند
در هفدهم قدح حمله عرش ازوي بيزار شوند در هجدهم قدح كرسي ازوي
بيزار شود در نوزدهم قدح عرش ازوي بيزار شود چون بيستم قدح
باز خورد جبار عالم ندا كند كه يا ملايكتي كواه باشيد كه من ازان بنده

بيزارم

بيزارم وچنين كفته اند كه در خمر خوردن ده خصلت مذموم اول چون باز
خورد مانندهٔ ديو كردد وكودكان بروي خندند وعاقلان ملامتش كنند وملا
يكتان بروي لعنت كنند دوم مال را تلف كند وعذاب وعقوبت بر خويشتن
جمع كند سيم خمر خوردن سبب دشمني است ميان دوستان وبرادران دليل
برين قوله تعالى انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في
الخمر والميسر چهارم ويرا از ذكر حق تعالى باز دارد واز نماز باز دارد
دليل برين قوله تعالى ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة پنجم خمر
برآن دارد كه زنا كند زيرا كه وي در مستي زن را طلاق دهد ووي خبر ندارد
ششم كليد همه كناهها ونشانهاست هفتم كرام الكاتبين ازوي در رنج باشند
ازان بوي زشت كه بشنوند هشتم هشتاد تازيانه بر خود واجب كرده باشد كه
حد شرع بزنند پس اكر در دنيا نزنند در آخرت بزنند بتازيانهاء آتشين نهم
در آسمان بخود در بسته باشد كه تا چهل روز كردار ازوي نپذيرند ودعاي ا
نپذيرند دهم با خويشتن مخاطره كرده باشد زيرا كه بيم بود كه دران وقت
مرك ايمان وشهادت ازوي باز كيرند واين عقوبتهاي دنياست

وعقوبتهاء آخرت فردا ببيند که شرابش زقوم بود وطعامش غسلين
بود ولباسش قطران بود ومفرشش آتش دوزخ بود واز هم تو ابها عروم
بود پس چون حال بر این جمله بود عاقلان بکنند که از سیئی برهیز کنند
ولذت یک ساعت از خود باز دارد تا فردا در سرای بقا ولذت و نعیم بابه
وخنه جاویدانه ابو لدینار چنین روایت کند که در محله از محلهای بغداد
مستی دیدم که بول میکرد و بر روی خویش دری مالید و میگفت الحمد
لله الذی جعل الاسلام نوراً والماء طهوراً و همچنین در حکایت
آورده اند که مستی بی میکرد سگی بیامد و دهن وی بی لیسید و او سگ
را میگفت ای مهتر من ای خداوند من مکن که رنجه شوی و برین
حدیثها و خبرها بسیارست خدای عز و جل هم خفتگان را بیداری
دهاد و مستان امت محمد را صلى الله علیه وسلم توبه بارزانی دارد
و ما را از آفتهای زمانه نگاه دارد بحق محمد واله اجمعین تمت

باب الثامن والعشرين في زجر الكذب

قال الله تعالى انما یفتری الكذب الذین لا یؤمنون بایات الله واولئك هم الكاذبون اخبرنا

السریف

الشريف الزاهد ابو نصر محمد بن محمد بن علي الزينبي ببغداد قال قرأ علي بن ابي
بكر بن محمد بن عمر بن علي المعروف بابن زنبور الوراق وانا اسمع قال
حدثنا يحيى بن محمد بن صاعد قال حدثنا احمد بن عبد الله بن زياد التستري
قال حدثنا عبد الرحمن بن عمرو بن قال حدثنا حبيب بن يزيد السني قال
حدثنا ربيعة بن عمرو الاسود قال حدثنا سمعت عمرو بن يزيد يقول سمعت
ابا بكر الصديق رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم بالصدق
فانه باب من ابواب الجنة واياكم والكذب فانه باب من النار ابو بكر الصديق
رضي الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت بر شما باد راست گفتن که راستی
دری است از درهای بهشت و دور باشید از دروغ گفتن که دروغ گفتن دریست از درهای
دوزخ عبد الله عمر رضي الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام گفت که چون بنده دروغی
بگوید ملائکه از وی دور شوند از بوی و گنه آن دروغ که گفته باشد و رسول علیه السلام
گفت که شب معراج قومی دیدم رویهای ایشان مانند رویهای خوکان و زبانهاشان
و زبانهاشان بقفا باز کشیده و ایشان را بتازیانهای آتشین میزدند گفتم یا جبرئیل اینها
چه قومند گفت اینها اند که گواهی دروغ دادندی بدروغ ابراهیم بن میسره روایت کند که عائشه
رضي الله عنها روایت کند هیچکس دشمن تو نبودی بر رسول علیه السلام از دروغ زن
انس بن مالك رضي الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت من كذب علي
متعمداً فليتبوأ مقعده من النار گفت هر که عمداً بر من دروغی بگوید جای خویش

در دوزخ باز کرده بود بهز بن حکیم روایت کند از جد خویش که رسول گفت علیه
السلام ویل بر آن کس که حدیثی گوید که دروغ بود ویل له ویل له عبد الله بن
مسعود رضي الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت بر شما باد راست گفتن که
راستی رهنمای کند باحسان و احسان رهنمای کند ببهشت و مرد را پیوسته
که راست گوید تا ویرا بنزد حق تعالی از جمله صدیقان نویسند آنگه رسول علیه
السلام گفت بپرهیزید از دروغ گفتن که دروغ گفتن رهنمای کند بفسق
و فجور و فجور رهنمای کند بدوزخ و مرد را پیوسته بود که دروغ گوید تا ویرا بنزد حق
تعالی از جملهء دروغ زنان نویسند همچنین عبد الله بن مسعود روایت کند که علا
مت منافق سه چیزست اول چون حدیث کند دروغ گوید دوم چون وعده
نهد خلاف کند سیم در امانت خیانت کند صفوان بن سلیم روایت
کند که از رسول علیه السلام پرسیدند که مومن جبان بود گفت بود گفت
مومن بخیل بود گفت بود گفتند یا رسول الله مومن دروغ زن بود گفت
نبود که دروغ گفتن قصد است بلعنت خداست دروغ زن عبادة بن
الصامت روایت کند که رسول علیه السلام گفت که شش چیز بجا آرید و ضا
من آن باشید که من شما را ببهشت ضامنی کنم اول چون سخنی گوید دروغ نگوید
دوم وعده را خلاف مکنید سیم امانت را با خداوند آن رسانید چهارم
فرج نگاه دارید پنجم چشمها نگاه دارید ششم زبان نگاه دارید و دستها

حنم

حاتم گوید دروغ زن سگ اهل دوزخ است و سخن چین خوک اهل دوزخ
است و غیبت کن بوزینهء اهل دوزخ است عبد الله بن مسعود گوید که را
ستی و درستی کلام الهی آیت و بهترین حدیثی ذکر خدای عز و جل
است و بدترین کوری کوری دل است و اندکی کفایتی که بود بهتر از بسیاری
که از حد ببرد خواهی دنیا باد خواهی علم و بدترین ندامتی ندامت روز قیامت
بود و بهترین توانگری توانگری دل و قناعت است و نیکوترین زادی ترس کاری است
و خمارست کنا هاست و زنان دامهای شیطان اند و بدترین کسبی ربا است
و عظیم ترین گناهی زبان دروغ زن است و بر بنای خبیث از دو بوائکی و چنین
گفته اند که علامت دروغ زن است که بی آنکه کسی ویرا سوگند دهد وی سوگند خورد
و گفته اند هر چیز را چیزی بود الا دروغ زن که هیچ چیز نبود سفیان روایت
کند بنه و درست که رسول گفت علیه السلام دروغ گفتن در سه جایگاه روا بود
در جنگ و در صلح میان دو تن و مرد که با زن خویش دروغ گوید تا مطیع وی گردد
و چنین گفته اند که راستی دین اولیاست و دروغ گفتن علامت اشقیاست
دلیل بر این قوله تعالى هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم وقال
في موضع آخر قتل الخراصون یعنی لعنت خداوند بر همه توفیق
راست گوی دهاد

باب التاسع والعشرين في الغيبة

قال الله تبارك وتعالى ولا يغتب بعضكم بعضًا اخبرنا السيد الامام ابو القسم
علي بن ابي يعلى الحسيني قال اخبرنا ابو سهل عبد الكريم عبد الرحمن البخاري اللا
بادي قال اخبرنا القاضي ابو سعد الخليل السجزي قال حدثنا ابن خزيمة قال
حدثنا ابن علي الارقم قال حدثنا اسماعيل بن جعفر عن العلا بن عبد
الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال أتدرون ما الغيبة قالوا الله ورسوله اعلم قال ذكرك اخاك بما
يكره قيل افرايت ان كان في اخي ما اقول فقال ان كان فيه ما تقوله
اغتبته فان لم يكن فيه ما تقول فقد بهتته ابو هريرة رضي الله عنه روايت
كند كه رسول عليه السلام گفت دانيد كه غيبت چه باشد گفتند الله اعلم ورسوله
رسول گفت عليه السلام آنكه چيزي گويي كه برادر مسلمان را از آن كراهيت باشد
گفتند يا رسول الله اگر آنكه ما ميگوييم در وي باشد گفت غيبت خود است كه آنچه
بگوييد در وي باشد واگر در وي نباشد بروي بهتان گفته باشيد عبد الله بن
عباس رضي الله عنه روايت كند كه رسول گفت عليه السلام ربا هفتاد و اند بابست
از گناه آسان ترين بابي از ربا همچنانست كه با مادر خود زنا كند و درمي از ربا
بتر بود از سي و پنج بار زنا كردن و بترين زنا و زشت ترين ربا غيبت كردن
برادر مسلمانست در خبرست كه زني پيش رسول آمد عليه السلام و زن

كوتاه بود

كوتاه بود عايشه رضي الله عنها وعن ابيها گفت يا رسول الله چه كوتاه است
اين زن رسول صلى الله عليه وسلم گفت يا عايشه ويرا غيبت كردي گفت يا رسول
الله اين آن گفتم كه در وي بود گفت زشت چيزي گفتي كه در وي بود ابو سعيد
خدري رضي الله عنه روايت كند كه رسول گفت عليه السلام شب معراج در آسمان قومي را
ديدم كه گوشت از پهلوهاي ايشان مي بريدند و در دهن ايشان مي نهادند و ميگفتند
كه بخوريد كه اين آن گوشت برادر مسلمانست كه ميخورديد گفتم يا جبريل اينها
چه قومند گفت غمازان و غيبت كنانند از امت تو در خبرست كه روزي
رسول عليه السلام در حجره بود و اصحابان در مسجد نشسته بودند و زيد بن ثابت
در ميان اصحابان نشسته بود و اخبار رسول عليه السلام با ايشان ميگفت
پس زيد را گفتند برخيز و پيش رسول رو عليه السلام كه رسول را گوشت هديه
فرستاده اند بگو اصحابان ميگويند دير گاهست كه ما گوشت نخورده ايم ما را پاره
گوشت فرست زيد برخاست ايشان با يكديگر گفتند زيد را صحبت با رسول
عليه السلام بيش از ما نبوده است چگونه است كه وي روايت ميكند پيش اصحاب
چون زيد رسالت برسول رسانيد گزارد رسول عليه السلام گفت ايشانرا بگو
كه شما گوشت درين ساعت خورديد زيد بيامد و ايشانرا خبر داد گفتند

والله دير گاهست كه ما گوشت نخورده ايم رسول گفت عليه السلام اي زيد
برو و بگو كه رسول ميگويد كه درين ساعت گوشت خورديد زيد ايشانرا خبر
داد ايشان درماندند جمله برخاستند پيش رسول آمدند رسول عليه السلام
گفت كه درين ساعت گوشت برادر مسلمان خورديد كه زيد را غيبت كرديد
و آن گوشت در بن دندانهاي شما پيداست اگر خواهيد خيو بيفگنيد تا
سرخي گوشت در خيو ببينيد ايشان جمله توبه كردند و عذر خواستند
گفتند يا رسول الله ما را ازين گفتن اين سخن در حق زيد غرضي
نبود بجز از خير و چنين آورده اند كه حسن بصري را گفتند رضي الله عنه
كه فلان مرد ترا غيبت كرد بفرمود تا طبقي شكر بياوردند و بوي
فرستاد و گفت او را بگوي كه تو حسنات خويش بمن دادي خواستم كه
ترا مكافات كنم بيش ازين طاقت نبود عذرم بپذير كعب الاحبار
گويد كه در كتبهاي پيغمبران خوانده ام كه هر كه از غيبت توبه كند
و بميرد آخرين كسي بود كه در بهشت شود چون بي توبه بميرد اول
كسي بود كه در دوزخ شود خالد ربعي گويد كه در مسجد جامع نشسته

بودم

بودم با قومي بغيبت مردي مشغول شدند من نيز چيزي بگفتم پس
ايشانرا منع كردم چون شب درآمد در خواب مردي سياه ديدم دراز سخت
زشت طبقي داشت و پاره گوشت خوك بر پشتي نهاده مرا ميگفت بخور
گفتم والله كه من هرگز گوشت خوك نخورده ام بعنف پيش آمد و گفت خورده
اي بيش ازين بود و بدست خويش دهنم بگرفت و آن گوشت در دهن
من نهاد و گفت از خواب درآمدم تا چهل روز بوي گندي آن گوشت
از دهن من مي آمد سفيان بن الحصين گويد پيش اياس معاويه نشسته
بودم مردي بگذشت ويرا غيبتي كردم اياس گفت خاموش اكنون مرا گفت غزاء
روم كردي گفتم نه گفت غزاء ترك كردي گفتم نه گفت سبحان الله
روم و ترك از دست تو رسته اند و برادر مسلمان از دست تو نرسته پس
گفت استغفار كردم كه ديگر نگويم در خبرست كه رسول عليه السلام گفت
غيبت كردن بترست از زنا گفت بر امتي كه غيبت كنند ايشان من كنند
از شفاعت من نا اميد بود وهب بن منبه گويد كه غيبت نكردن
دوست تر دارم از آنكه دنيا مرا بود و بجمله بدرويشان دهم ابو امامه
الباهلي روايت كند كه روز قيامت بنده را نامه بدست راست

دهند درستی نگاه کند در بسی خیراتها بیند که وی نکرده باشد گوید الهی
این نه نامهٔ منست که من هرگز این حسنتها نکرده ام ندا آید که این
جزا آنست که مردمان ترا غیبت کردندی و تو خبر نداشتی و در خبر است
که رسول گفت علیه السلام روز قیامت بنده را بیارند زبان بقفا بیرون
کشیده و بندی بر سوی زبان نهاده آن بند کسی نتواند گشادن الا انکس
که غیبتش کرده بود آن وقت که حلالیتی بکند آن بند گشاده شود و در
خبر است که رسول گفت علیه السلام روز قیامت بنده را در عرصات قیامت
آرند پس نامه بوی دهند در نامه هیچ کرداری نبیند نه نماز و نه روزه و نه
صدقه گوید الهی این نامه نه نامهٔ منست بلکه آن کسی دیگر است او را گویند
ای بدبخت بر خدای عز و جل سهو و نسیان روا نیست کردار تو همه
هبا و منثور گشت بدان غیبت که مردمان را میکردی چنین گویند
که مردی پیش محمد بن سیرین آمد گفت ترا غیبت کردم مرا بحل کن گفت
چگونه بحل کنم ترا از چیزی که خدا حرام کرده است اشارت بدانکی
که خواهد که توبه کند از غیبت حلالی بخواهد انگاه استغفار کند و نیت
کند

کنند که هر گروهی بسی غیبت کردن نرود و پیش کسی ننشیند که غیبت کنند که
هران مجلسی که سه چیز در پیش باشد رحمت خدا از ایشان دور بود اول ذکر دنیا
دوم خندیدن و عیب کردن سیم غیبت کردن بدانکه هر کسی را غیبت
نبود پادشاه ظالم را و فاسق را و صاحب بدعت را و رسول گفت علیه السلام
اذکروا الفاسق بما فیه یحذره الناس گفت انکه فاسق بود ذکر کنند
تا مردم از وی حذر کنند و در خبر است که رسول علیه السلام گفت شب معراج
در آسمان قومی را دیدم که مردار میخوردند گفتم یا جبرئیل اینها چه قومند
که مردار میخورند گفت اینها اند که گوشت برادر مسلمانان میخوردند
بغیبت کردن و نیز نشاید که پیش کسی نشینند که غیبت کنند که منصور
بن سیاه چنین گوید که پیش قومی نشسته بودم که کسی غیبت میکردند
گفت آن شب بخواب دیدم مردی که پارهٔ گوشت مردار داشتی مرا
گفت این بخور گفتم من این نخورم گفت این از بهر آنست
که پیش تو فلان کس را حدیث میکردند گفتم من خبر ندارم نگفتم
گفت آخر شنیدی و رضا بپیش دادی و چنین گفته اند که غیبت دل را
خراب کند و عمل را باطل کند طاعت

في النميمة قال الله تعالى همّازٍ مشّاءٍ بنميمٍ منّاعٍ للخير معتدٍ اثيم
اخبرنا سيد الامام ابو القسم علي بن ابي يعلى الحسني قال اخبرنا ابو سعد عبد
الكريم بن عبد الرحمن الكلاباذي قال اخبرنا القاضي ابو سعيد الخليل بن
احمد السجزي قال حدثنا ابو العباس السراج قال حدثنا يوسف بن موسى
قال حدثنا ابو معاويه قال حدثنا الاعمش عن ابراهيم عن همام عن حذيفه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخل الجنة قتات يعني نمّام
حذیفه رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت سخن چین در
بهشت نرود یعنی سخن چیننده چون عمار روایت کند که رسول گفت علیه السلام
که بترین امتان من آنها اند که سخن چینی کنند و دشمنی افکنند میان دوستان
و سلیمان پیغمبر علیه السلام گفت که سخن چینی بتر است از جادوی که
ساعت آن بکند که جادوی بسالی نکند کعب الاحبار گوید که سخن چینی و غمازی
کسی کند که حرام زاده بود یا کی اثر حرام در وی بود ابو هریره رضی الله عنه روایت
کند که رسول گفت علیه السلام دانید که بدترین شما کیست گفتند الله و رسوله
اعلم گفت انکه دو روی کند بود بقومی چیزی گوید و بقومی دیگر چیزی را بلون دیگر
گوید و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم بدو گور بگذشت
گفت این هر دو را در گور عذاب میکنند و نه بچیزی بزرگ عذاب میکنند آن یکی از بول
نپرهیزیدی و این دیگر سخن چینی کردی یعنی نزد شما بزرگ نیست لیکن
بنزد

بنزد خدای عز و جل بزرگست و سخن چین از رحمت خدای عز و جل بی
نصیب بود الا که توبه کند قتاده گوید عذاب گور سه یکی از غیبت بود و
سه یکی از بول و سه یکی از سخن چینی اکثم گوید که چهار کس در
میان خلق ذلیل بود دروغ زن و یتیم و سخن چین و وام دار ابو عبد الله القرشی
روایت کند که مردی پیش امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمد گفت یا امیر المؤمنین
از هفتصد فرسنگ راه پیش تو آمده ام برای هفت مسئله گفت بپرس گفت مرا خبر ده
که چیست از هفت آسمان سنگین تر است و چیست از هفت زمین فراخ تر است
و چیست که از آتش گرم تر است و آن چیست که از بحر غنی تر است وان
چیست که از سنگ سخت تر است و آن چیست که از آتش گرم تر است و آن
چیست که از زمهریر سردتر است و آن چیست که از یتیم ضعیف تر است
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود ای جوان مردمن بکلمه پنجصد دینار
ری آموزم بر دست باهیان کرد و هفتصد دینار در پیش وی نها و علی رضی الله
عنه گفت بدان انکه از هفت آسمان سنگین تر است بهتان گفتن است بر خلقان
وانکه از هفت زمین فراخ تر است عدل سلطان است وانکه غنی تر از بحر است
دل قانع است وانکه از سنگ سخت تر است دل کافر است وانکه از آتش گرم
تر است حرص آدمی است وانکه از زمهریر سردتر است سخن بد خویشاوندانست
وانکه از یتیم ضعیف تر است سخن چین است که ذلیل تر است در میان خلق
ن از همه کس مرد برخاست و برفت علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه گفت مرد را بار

خوانید مردا باز خوانید ند وبرا کفت ابن زبیر کرحق ترا بیاز بودم
ناخود در طلب علم صادق هستی بایذا کنون صادقی بارک الله علیک عبدالله
بن مسعود رضی الله عنه روایت کند که رسول کفت علیه السلام چون خدای عز وجل بهشت
را بیافرید ندا آمد که سخن کوی کفت ان کسی که دروی شی در من بود حق سبحانه
وتعالی کفت بعزت وجلال من که هشت کروه در تو بیایند اول مدمن
الخمر دوم انکه بر زنا کردن مصر بود سیم سخن چین چهارم دیوث پنجم جلب
ششم مخنث هفتم قاطع الرحم هشتم کسی که بخدای سوکند خورد
که چنین کنم ونکند حسن بصری رحمه الله کوید بدان که هر که از کسی با تو سخنی کوید
سخن تو هم با کسی کوید وچنین روایت کرده اند که مردی بزیارت پیری رفت
واز کسی سخن با پیر کفت پیر کفت ای مرد بهی نشستی ونیز سه خیانت
کردی برادر مسلمان را پیش من زشت کردی ودل فارغ را مشغول کردی ومرا
در امانت خود متهم کردی وعطا روایت کند که رسول علیه السلام کفت در کناه
خونریزی بنا حق نشنید که سکوت نکرد ونه سخن چینی انکه کفت محنتها
عظیم وخون ریختن ومال بغارت بردن وسخن چینی از دروغ خیزد کعب الا
حبار کوید که در بنی اسرائیل قحط بود وباران نمی آمد موسی علیه السلام سه بار بباران
خواستن شد با بنی اسرائیل ودعا میکرد باران نمی آمد موسی کفت علیه السلام الهی بند
کان تواند اکر تو رحمت نکنی که خواهد کرد ندا آمد که یا موسی دعای تو مستجاب
نمیکنم

نمیکنم که در میان شما سخن چینی استاده است کفت الهی آن کیست تا
ما ناورا از میان خویشتن بیرون کنیم ندا آمد که یا موسی من شما را از سخن چینی
نهی میکنم من سخن چینی بکنم نخواهم کردن همه توبه کنند همه توبه کردند
در ساعت باران بارید **حکایت** حماد بن سلمه روایت کند که مردی غلامی بمردی بفرو
خت بشرط انکه سخن چینهاست کفت هیچ عیب سفروشم کفت روایت
بخرید چون روزی چند برآمد زن خداوند را کفت شوهرت ترا دوست نمیدارد وعزم
آن دارد که کنیزکی بخرد اکنون خواهی که من ترا چیزی آورم که ترا دوست دارد
کفت بلی شوهرت چون خفته باشد استره بستان وچند تا موی از میان محاسن
وی بتراش وبا خویشتن میدار ودیکر بار آمد پیش خداوند وکفت ای خواجه ز
نت کسی را دوست میدارد وعزم آن دارد که ترا هلاک کند اکر خواهی که بحقیقت
بدانی که من راست میکویم تو در خانه رو وخواب بر خود افکن تا معلوم است
کردد که من راست میکویم مرد چنان کرد زن برخاست واستره تیز بستد
وقصد مرد کرد که چندتا موی از ریش وی بتراشد مرد پنداشت که کلوی
وی بخواهد بریدن از جا برجست وزن را بکشت قبیلهٔ زن خبر یافتند
بیامدند ومرد را بکشتند این از شومی سخن چین بود واز بهر اینست که رسول
علیه السلام فرموده که سخن چین در بهشت نرود **باب الحادی والعشرون**
فی الحسد قال الله تبارک وتعالی قل اعوذ برب الفلق من شر
ماخلق ومن شر غاسق ثم قال ومن شر حاسد اذا حسد الایة

اخبرنا القاضی ابو جعفر البلخی قال اخبرنا ابو مالک التمیمی قال حدثنا الفقیه ابو
اللیث قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن
یوسف قال حدثنا ابو معاویه عن الاعمش عن ابی یزید الرقاشی عن الحسن
رضی الله عنهم عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الغل والحسد یاکل الحسنات
کما یاکل النار الحطب حسن رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
کفت خیانت وحسد حسنات را بخورد چنانکه آتش هیزم را خورد ابو هریره رضی الله
عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم کفت حسد مبرید ودشمنی مکنید واز
یکدیکر مبرید وبندکان خدای باشید وبرادران یکدیکر باشید عبدالله بن عمر رضی
الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام کفت سه چیز اصل همه کناهاست ازیشان
حذر کنید وبپرهیزید اول تکبر است وابلیس را نکذاشت که آدم را سجود کند دوم
حرص است که آدم را حرص بر آن داشت که کندم خورد سیم حسد است که پسر
آدم برادر خود خویشتن را بکشت از حسد در خبر است که رسول علیه السلام کفت
نعمت خدا را دشمنانند کفتند یا رسول الله کیست دشمن نعمت خدا کفت
آنها که حسد برند بمردمان بران نعمت که خدای بریشان داده باشد ابو هریره روایت
کند که رسول علیه السلام کفت شش کروه بشش چیز بدوزخ روند پیش از حساب
کفتند یا رسول الله چه قومند کفت پادشاهان بدوزخ روند بظلم وعرب بعصبیت
ودهقانان وروستائیان بتکبر وبازرکانان بخیانت واهل روستا بجهل وعلما بحسد

یعنی

لاجرم ملعون کشت ودر زمین قابیل بود برادر را بکشت از بهر حسد

یعنی علما که دنیا طلب کنند بعلم بیکدیکر حسد برند وچون بعلم آخرت طلب
کنند یکدیکر حسد نبرند وبعضی علما کفته اند ویل بران کسی که حسد برد
که حسد اول کناهیست که در آسمان کردند واول کناهیست که در روی زمین
کردند اما در آسمان ابلیس بود که با دم سجده نکرد از بهر حسد وتکبر را سماک کوید هیچ
ظالمی ندیدم که ماننده که مظلوم بود الا حسود احنف بن قیس کوید حسود
را راحت نبود وبد خلق را مهتری نبود محمد بن سیرین کوید بر هیچ کسی
حسد نبرده ام نه بدین ونه بدنیا وهرکز هیچ حرامی نکرده ام نه در خفتکی ونه در بیداری
بعضی علما کفته اند سه کس را دعا مستجاب نبود حرام خوار را وغیبت کن را
وانکه بمردمان حسد برد وخیانت کند سالم روایت کند که رسول علیه السلام کفت
حسد بردن بر دو چیز روا بود بمردی که خدای تعالی قرآن روزی وی کرده بود وشب
وروز بخواند وبمردی که خدای تعالی مالی بسیار بوی داده بود ووی نفقه میکند
برضای خدای عز وجل وبدانک معنی این خبر انست که جهد کند تا وی نیز چنان کند
که وی میکند از قرآن خواندن وصدقه دادن پس اکر حسد برد کمان از وی زایل
شود وی از آن حسودان بود که یاد کردیم وهمچنین هر آنکسی که نعمتی بیند
یا فضلی یا طاعتی بیند تمنا کند که خدای عز وجل ماننده آن نعمت وفضل
وطاعت بوی ارزانی دارد روا بود واکر تمنا کند که از ان دیکر زایل شود این
انجدد آن حسودان بود که یاد کردیم پس واجب کند بر هر مسلمانی از حسد [illegible]

که حسد نبرد زیرا که حسودان را جان کندن صعب بود و ملائکت ویرا لعنت
بود و از مردم وبال ملامت بود و در قیامت فضیحت و رسوای بود علما چنین
گفته اند که حسود منکر حق است زیرا که بقضای خدا راضی نشود و در توریت
نبشته است که حسود دشمن نعمت من خداست و بزرگان چنین گفته اند
کان حسود بر حسود زودتر از آن بید انگو دکه بر دشمن اصمعی گوید که اعرا
بی را دیدم که صد و بیست ساله بود عمر بود گفتم درازی عمرت از چیست گفت
حسد را بجا بگذاشتم لاجرم دیر بجا ماندم و در خبر است که رسول علیه السلام گفت
در آسمان پنجم ملائکتی است که موکل است بر عمل حسود و طاعت بنده می برند
آراسته بنماز و روزه و آن طاعت را نوری بود همچون نور آفتاب آن ملائکه گوید
بدارید که من آن ملائکه ام که طاعت حسودان از من درنگذرد باز گردید و این طاعت
بروی وی باز زنید که وی حاسد است و چنین گفته اند که علامت حاسد اینست
که چون حاضر بود تواضع کند و چون غایب بود غیبت کند و بمعصیت خرم شود
در خبر است که خدای تعالی بسلیمان علیه السلام وحی کرد گفت یا سلیمان ترا هفت
چیز وصیت کنم غیبت بندگان صالح مکن و بر هیچ کس از بندگان من حسد
مبر سلیمان علیه السلام گفت الهی حسبی یعنی که این کفایت است
در خبر است که موسی علیه السلام مردی را دید بنزدیک عرش با خود گفت که این
مقام بچه یافته است گفتند کی ویرا که این مرد هرگز حسد بمردم نبردی بآنچه

خدای

خدای تعالی بدیشان داده بودی نعمت **باب الثانی والثلثین**
فی الکبر قال الله تعالی ان الذین یستکبرون عن
عبادتی سیدخلون جهنم داخرین اخبرنا الشیخ الامام ابو القسم الحسنی
قال اخبرنا ابو سهل الکلاباذی قال اخبرنا القاضی ابو سعید قال اخبرنا ابو العباس
السراج قال حدثنا محمد بن غالب قال حدثنا عمرو بن عون قال حدثنا خالد بن عبد الله
عن یحیی ابن سعید بن حیان عن ابی زرعة عن ابن عمر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة
خردل من کبر عبد الله بن عمر رضی الله عنهما چنین روایت کند که از رسول
علیه السلام شنیدم که گفت در بهشت نرود هر آنکسی که حبه خردلی تکبر در دل
وی بود ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه السلام خدای عز وجل
روز قیامت با سه کس سخن نگوید و بدیشان نظر نکند و ایشانرا عذابی عظیم بود پیر
زناکن پادشاه دروغ زن و درویش متکبر همچنین ابو هریره روایت کند که رسول
گفت علیه السلام بر من عرض کردند آن سه تن را که زودتر از همه در بهشت شوند
و آن سه تن که زودتر از همه در دوزخ روند اما آن کس که زودتر از همه در بهشت
شوند شهیدی بود و بنده که در بندگی خدای عز وجل بجای آورده بود و درویشی صاحب عیال
اما آن سه تن که زودتر از همه در دوزخ شوند پادشاهی بر بود بیدادگر و مال داری که زکوة ندهد
و درویشی متکبر قتاده روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که را از تن در رسد و از
سه چیز بری بود بهشت او راست از تکبر و از ظلم و از خیانت چنین آورده اند
که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما بقومی از درویشان بگذشت و ایشان

نان پاره پاره بر سر گلیم کرده بودند و میخوردند گفتند ای حسین بیا چاشت بخور در
ساعت فرود آمد و گفت ان الله لا یحب المستکبرین یعنی خدای تعالی متکبرانرا دوست
ندارد و بنشست و با ایشان نان پارهها بخورد انگه گفت من شمارا اجابت کردم شما نیز
مرا اجابت کنید و بدعوت من آیید و ایشانرا بخانه برد و طعام داد و هر یکی را صلت
داد و در خبر است که رسول گفت علیه السلام در زمانه پیشین مردی بود میرفت و از تکبر
جامه در زمین میکشید بزمین فرو شد و همچنان فرو میرود تا یوم القیامة و نیز رسول گفته
است صلی الله علیه وسلم که در دوزخ بیابانی هست در آن بیابان چاهی است نام وی هبهب
است ماوای متکبران و فرعونان است و نیز رسول گفته است علیه السلام هر که دوست
دارد که مردم در پیش وی ایستاده باشند مقام خویش در دوزخ باز کرده باشد در خبر است
که موسی علیه السلام در مناجات گفت الهی از خلق کدام بغیض تر است بر تو حق
تعالی فرمود آنکه بدل متکبر بود بزبان جفا گوی تر بود و بچشم شوخ تر و بدست
بخیل تر بود و بدخلق تر بود عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام گفت
چون متواضعانرا ببینید با ایشان تواضع کنید و چون متکبرانرا ببینید با
ایشان تکبر کنید که تکبر کردن بر متکبران خواری و ذل بود بر ایشان حسین بن
علی رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که پیرهن برکشد و پاره
بعیاره دوزد و پیشانی در سجود بر خاک نهد از تکبر بیرون بود و در خبری دیگر آمده است
هر که پشمینه پوشد و بر بهیم نشیند و گوسفندان بدست خویش بدوشد و با عیال خویش
نان خورد و با مسکینان همنشینی کند وی از تکبر دور و بری بود و خدای تعالی تکبر از وی برگیرد
بکند عروه گوید تواضع نعمتیست که هیچ کس بروی حسودی نبرد و تکبر محنتی است

که کسی

که کسی بروی رحمت نکند و عز و شرف در تواضع است هر چه در تکبر طلب کند
نیابد ابراهیم شیبان گوید رحمة الله علیه که شرف در تواضع است و عز در تقوی
و آزادگی در اینست و توانگری در قناعتست یحیی بن معاذ گوید تواضع نیکوست
لیکن از توانگران نیکوتر و تکبر زشت است لیکن از درویشان زشت تر محمد
جریری گوید در طواف بودم نگاه کردم مردی را دیدم که طواف میکرد و گرد بر گرد وی
غلامان بودند و حاجبان بودند و مردم را دور میکردند پس چون ببغداد آمدم
آن مرد را دیدم بر سر راه دست گرفته بودند و سوال میکرد بتعجب در وی ماندم از حال
وی پرسیدم که چه حالت رسید گفت آری من تکبر کردم در جایگاهی که همه کس تواضع
کنند لاجرم مرا ذلیل کرد بجایگاهی که همه کس را عزیز کند چنین آورده اند که شبی
عمر بن عبد العزیز را مهمانی رسید چون بی زخفتن بگذشت عمر چیزی می نوشت
چراغ بخواست مرد مهمان گفت ای امیر المؤمنین برخیزم و چراغ روشن کنم گفت
نه از کرم بود که مهمانرا کار فرمایند گفت غلام را برانگیزانم گفت نه که
در اول خواب است پس عمر برخاست و دبه را بیاورد و روغن در چراغ کرد و
بنشست مهمان گفت یا امیر المؤمنین بنفس خود برخاستی گفت آری برخاستم
و چراغ نیک کردم و من عمرم و بازآمدم و همان عمرم و بهترین همه کس بنزدیک
حق تعالی متواضعان اند عروه گوید که روزی عمر ابن الخطاب را دیدم رضی الله
عنه که مشکی آب بر دوش گرفته بود و می برد گفتم یا امیر المؤمنین نشاید
که ترا چنین بینند گفت آری رسولان شام بسمع و طاعت پیش من آمدند

در نفس من تکبری پدید آمد خواستم که نفس را بشکنم پس آن مشک آب
می بردم تا بخانه بیوه زنی بود از انصاریان و در آن کوزهای وی کردم ابو نصر
سراج گوید که ابو هریره رضی الله عنه دیدم که بعهد حکم امیر بود روزی ای آمد
پشته هیمه بر پشت گرفته بود و میگفت طرقوا الامیر یعنی امیر را راه
دهید که بگذرد ابو سلیمان گوید که هر که نفس خود را قیمتی بیند وی هرگز حلا
وت طاعت نیابد و چنین روایت کرده اند که عمر بن عبد العزیز را گفتند که پسر
تو انگشتری بهزار درم خریده است عمر نامه نوشت بارگه که مرا خبر دادند که تو
نگینی خریده بهزار درم چون نامه من بتو رسید آن انگشتری را بفروش و هزار
شکم گرسنه را سیر کن و انگشتری بکن از دو درم و نگینی از آهن چینی بر وی نه و بر وی
نویس که رحم الله عبدا عرف قدر نفسه یعنی خدای رحمت کناد بر بنده که قدر نفس
خویشتن بشناسد و چنین روایت کرده اند که سلمان فارسی رضی الله عنه امیر مداین
بود و مردی از شامیان بار چیزی خریده بود کسی را میجست که آن برگیرد سلمان
بگذشت وی پنداشت که وی روستایی است ورا بگرفت و آن بار بر پشت وی نهاد
سلمان برگرفت و میرفت مردمان که سلمان را حرمت میدیدند خدمت میکردند
و دعا میکردند و میگفتند اصلح الله الامیر نحمل عنک یعنی ای امیر خدا ترا بصلاح
بدارد ما بر گیریم مرد چند چنان دید پشیمان گشت گفت واه امیر شهر را کو
فتم دست و پای وی افتاد و عذر میخواست سلمان گفت خدایت
بیامرزاد بیا تا بخانه است برم بخانه وی برد چون بار فرو نهاد گفت ای مرد

هرگز

هرگز کسی را بیگار مگیر اصحابان رسول را تواضع چنین بود همچنین روایت
کرده اند که عمر ابن الخطاب رضی الله عنه چون بشام میرفت با مارت شام نوبت
نهاده بود که یک فرسنگ عمر بر اشتر نشستی و غلام مهار اشتر کشیدی و یک فر
سنگ غلام بر نشستی و عمر مهار اشتر کشیدی چون بنزدیک شام رسید در راه
جویهای آب بود و گل و آن روز نوبت غلام بود گفت ای امیر المؤمنین من نوبت
خویش بتو دادم گفت نه بر نشین که نوبت تراست غلام بر نشست و عمر رضی الله
عنه مهار اشتر بدست گرفته بود در میان آن آب و گل میرفت گفت ای امیر المؤ
منین محتشمان شام باستقبال تو بازی آیند نیکو نبود که ترا بدین حال بینند
گفت خاموش باش که عز ما بخداست و برسول خداست و بدین اسلام
از گفت کوی مردم باک ندارم چون مردم فراز رسیدند اسبی پیش وی آوردند که
بر نشین نشیند و گفتند نشاید که تو چنین روی گفت نی کار از اینجا می
بینند کار از اینجا باید دید و بدست اشارت باسمان کرد و برین صفت
مهار اشتر گرفته و پا در آب و گل نهاده تا در شام رفت بزرگان دین و خداوندان
یقین چنین بودند که تن خود را در محلی نهاده اند فضیل چنین گوید که هر که نفس
خود را قیمتی بیند او را از تواضع هیچ نصیبی نیست و چنین روایت کرده اند که عمر
بن عبد العزیز خطبه میکرد هر جامه که بر تن وی بود قیمت کردند از عمامه و جبه
و پیراهن و ازار پای و موزه و کلاه این جمله را دوازده درهم قیمت بود و وی
خلیفه روی زمین بود در خبر است که ابو ذر و بلال را خصومت بود

ابو ذر بلال را بسیاهی عیب کرد بلال برسول علیه السلام شکایت کرد رسول
گفت علیه السلام یا ابا ذر ندانستم که هنوز در دل تو از کبر جاهلیت چیزی
مانده است ابو ذر روی بر زمین نهاد و سوگند خورد که سر از زمین بر ندارم
تا بلال پای بر روی بر نهد سر از زمین برداشت که بلال بر روی وی
برفت و در خبر است که روزی عایشه رضی الله عنها بنزدیک رسول علیه السلام
آمد رسول را دید اندوهگین نشسته گفت یا رسول الله چه حالت است ترا
که غمگین می بینم گفت یا عایشه دوش بمعراج بودم جماعتی را دیدم که عذابهای
گوناگون سخت عظیم ایشان را میکردند گفتم یا جبرئیل اینها چه قومند که عذاب
بدین عظیمی ایشان راست گفت یا رسول الله اینها متکبران اند از امت
تو که هیچ وزنی مخلوقی را نمی نهادند و کبر بر خود می نهادند و شفقت از دل
بیرون کرده بودند بدین سبب در عقوبت گرفتار شدند تا بدانی که تکبر
از خود بر داشتن رحمت باب الثالث والثلثون فی کظم الغیظ قال الله تبار
ک و تعالی والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
اخبرنا السید الامام ابو القسم الحسنی قال اخبرنا ابو سهل الکلاباذی قال اخبرنا القاضی
ابو سعید قال حدثنا سعید خزری قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا ابو عبید الله قال حدثنا
ابو عبید الله قال حدثنا سفین بن زید بن جدعان عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الغضب جمرة من النار فمن وجد ذلک منکم
ان کان قائما فلیجلس وان کان جالسا فلیضطجع ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت
کند از رسول صلی الله علیه وسلم گفت خشم پاره آتش است هر که از شما خشم گیرد اگر

ایستاده

ایستاده باشد فرا نشیند و اگر نشسته باشد پهلو بر زمین نهد ابو هریره رضی الله عنه روایت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که هیچ بنده نباشد که مظلمه عفو کند برضاء خدای عز و جل
الا که حق سبحانه و تعالی وی را عزی زیادت کند ابو سعید الخدری روایت کند
که رسول علیه السلام گفت بپرهیزید از خشم گرفتن که خشم در دل آدمی آتشی بر افروزد
پس گفت نه بینید که چون کسی از شما خشم گیرد چشمهایش سرخ شود و رگهایش
بر افروزد بیاماسد چون از خشم خبردار گردید پهلو بر زمین نهید که از شما کسی هست
که خشم گیرد و زود راضی شود و کسی هست که دیر خشم گیرد دیر راضی شود
و بهترین شما آنست که دیر خشم گیرد و زود راضی شود و در خبر است که روز قیامت
منادی ندا کند کجااند آنها که ثواب و مزد ایشان بر خدای عز و جل است گفت
عفو کنندگان برپای خیزند ندا آید که ایشان را بهشت برید احنف بن قیس را
پرسیدند که مردی چه باشد گفت ناتوانی تواضع کردن در حال دولت و عفو کردن
در قدرت و عطا دادن بی منت و چنین آورده اند که عمر بن عبد العزیز مستی را
خواست که او را بزند و تعزیر کند مست او را دشنام داد عمر خشم گرفت بازگشت
و او را هیچ نگفت او را گفتند ترا دشنام داد بچه ای گذاشتی که برود گفت مرا
خشمناک کرد و اگر او را تعزیر کردمی از بهر خشم زده بودمی و من دوست
ندارم که مسلمانی را از بهر نفس و حمیت خویش بزنم و در خبر است که رسول گفت
علیه السلام هر که سه چیز در وی نبود حلاوت ایمان نیابد حلمی که جهل جاهلان رد
کند دوم ورعی که حرامی از خود باز دارد سیم خلقی که با مردم مدارا کند چنین آورده اند
که مردی را اسبی بود سخت نیکو و مرد بدین معجب بود روزی آمد اسب را بیند

اسب را دید بسر پا ایستاده غلام را گفت این کی کرد گفت من کردم
گفت چرا کردی گفت از بهر آن که ترا اندوهگین کنم گفت برو که تو ازادی واین
اسب ترا ست چنین آورده اند که جعفر صادق را رضی الله عنه کنیزکی بود روزی
کاسه طعام پیش وی می آورد پایش برافتاد وکاسه بروی ریخت وی خشم گرفت
خواست که ویرا بزند کنیزک گفت ای خواجه باش بقول خدای کار کن که حق سبحانه
وتعالی میگوید والکاظمین الغیظ یعنی انها که خشم فرو خورند گفت خشم فرو خوردم
کنیزک گفت باین لفظ کار کن که از پس این آیت است والعافین عن الناس
یعنی انها که مردمان را عفو کنند گفت ترا عفو کردم کنیزک گفت والله یحب
المحسنین یعنی که خدای عز وجل محسنان را دوست دارد جعفر گفت احسان کردم ترا
ازاد کردم برضای خدای عز وجل چنین روایت کرده اند که معاویه بن ابی سفیان قصد
حج کرد ومالی عظیم از درم ودینار وجامها دیبا با خود برده بود چون بمدینه رسید قسمت
کرد هر کسی را هدیه فرستاد ومردی بود از انصاریان دو هزار درم ودو جامه بوی
فرستاد وچون حاجب آن هدیه پیش وی بنهاد بهم بنهاد وگفت برخیز وباز پس
بر وبگو ویرا که هیچکس را در مدینه کمتر از من نیافتی که این بوی فرستادی چون
بمن فرستادی که بار رسول علیه السلام در غزاة بدر بوده باشم چنین هدیه فرستد حاجب
گفت من این نیارم گفتن پس پسر خود را بخواند وگفت ای پسر حق من بر تو
چگونه است گفت حق تو بر من عظیم است گفت بدان حقی که مرا بر تو است که این
با معاویه بری واین جامها را بروی باز دهی پسر آن برداشت وآمد پیش معاویه
وگفت

وگفت پدرم سلام میکند ومیگوید این چنین بما نشنید منی فرستید معاویه گفت راست
میگوید این خطا از حاجب افتاده است خازن را بخواند وگفت برو تا دو هزار
درم وسه جامه بیاورد وغلامی وکنیزکی بوی ده پس گفت ای معاویه حق پدر بر پسر
چگونه است گفت عظیم گفت پدرم مرا گفته است که بحق من که بر تو است که این
جامها بروی معاویه باز دهی معاویه بخندید ودست بروی خویش نهاد وگفت ای برادر
زاده خوارت خواری برنی برست وشفقت بر کردی پس آن پسر جامها را بروی
معاویه باز برد وآن هدیه برداشت وبیامد دوستان چنین بوده اند صبور بوده اند
واحتمال کرده اند ● قال الشریف باید که مسلمان حلیم بود وصبور بود وبرده باری کند
واز هم کس خشم فرو خورد اگر بهتر بود واگر کمتر که بزرگان چنین گفته اند که یکساعت
حلم هفتاد آفت بگرداند وحق سبحانه وتعالی حلیمان را ستوده است وقال الله
واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما معنی قالوا حلما وقال ان ابراهیم
لحلیم اواه منیب حلیم عفو کننده بود اواه آن باشد که گناه یاد دارد پس گوید آوّاه
ندامت وپشیمانی خورد منیب آن باشد که روی بطاعت خدای تعالی کرده بود وبعبادت
مشغول بود وبنده بحلم وصبر بدرجهٔ بزرگان رسد برنجی با وصبر کردن در وقت
خشم وتعجیل نکردن زیرا که در تعجیل کردن سه خصلت است ودر صبر کردن
سه خصلت است اما آنکه در تعجیل است اول آنکه اورا از خود ندامت آید ودوم از مردمان
ملامت آید سیم از خدای عقوبت آید واما آنکه در صبر است اول از خود شادی
یابد دوم از مردمان ثنا ومدح یابد سیم از حق سبحانه وتعالی اجر وثواب یابد چنین
گفته اند که ابلیس پیش موسی علیه السلام آمد وگفت یا موسی تو برگزیدهٔ وکلیم خدای

ومن آفریدهٔ ام از آفریدهای او میخواهم که توبه کنم از بهر من دعا وشفاعت کن
بخدای عز وجل تا حق تعالی توبهٔ من بپذیرد وموسی علیه السلام شاد شد ووضو تازه
کرد وچند رکعت نماز بکرد ودعا کرد وگفت الهی ابلیس آفریده است از آفریدهای تو
توبه میکند توبه اش بپذیر وقبول کن ندا آمد که یا موسی دعای تو مستجاب کردم
ابلیس را فرما که بگور آدم سجود کند که توبهٔ وی قبول کنم وگناه وی عفو کنم موسی علیه السلام
شاد شد ابلیس را خبر داد ابلیس خشم گرفت وتکبر آورد وگفت ای موسی آدم چون زنده
بود بوی سجود نکردم اکنون که مرده است بوی سجودی برم من این نکنم آنگه گفت ای موسی
ترا بر من حق افتاد که برای من شفاعت کردی ترا وصیت سه چیز میکنم اول آنکه
در وقت خشم یاد دار که من در دل همچنان کردم که خون در تن گردد ومرا در وقت جنگ
کافر یاد دار که من در آن ساعت با وی جنگ کنم چون در مصاف شود واورا زن وفرزند
ومال یاد آرم تا آنکه از مصاف برگردد وپشت برکند آنگه بلعنت خدای عز وجل گردد
سیم با زن نامحرم منشین البتهٔ که من میان در بندم ورسول باشم از تو بوی واز وی بتو
تا آنگه که بمعصیتشان درافکنم لقمان حکیم فرزند خود را گفت یا پسر سه کس را نتوان
شناخت الا بسه چیز حلیم را نتوان شناخت الا بوقت خشم وشجاع را نتوان شناخت
الا بوقت جنگ ودوست را نتوان شناخت الا بوقت حاجت وچنین
گفته اند که مردی پیش پسری آمد وویرا مدحی کرد پیش مردم پس گفت ای بنده
خدا از بهر چه مرا مدح میکنی مرا وقت خشم آزمودهٔ ودانستهٔ که حلیمم گفت نه گفت
مرا در سفر آزمودهٔ که نیکو خلقم گفت نه گفت مرا در امانت آزمودهٔ که امانی بینم
بانه

بانه گفت نه گفت نه حلال بود کسی را که مدح کسی کند که در وی سه چیز ورا نیازموده باشد
ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که مردی ابو بکر را رضی الله عنه دشنام داد ورسول علیه السلام
نشسته بود ورسول هیچ نگفت وابو بکر نیز خاموش بود مرد دیگر باره دشنام داد ابو بکر
جوابش باز داد رسول علیه السلام برخاست وبرفت ابو بکر رضی الله عنه از پس رسول
علیه السلام فراز رسید گفت یا رسول الله مرا دشنام داد وتو هیچ نگفتی چون من جوابش
باز دادم تو برخاستی وبرفتی گفت یا ابا بکر ملایکه جواب وی باز میدادند چون تو سخن
اندر آمدی ملایکه برفتند وشیطان درآمد نخواستم که آنجا که شیطان بود بنشینم آنگه
رسول علیه السلام گفت که هیچ بنده نبود که بروی ظلم کنند پس وی آن ظلم را عفو کند الا
که خدای عز وجل درویشی وی باز دارد ونعمت بروی زیادت کند وهران بنده
که در سوال بر خویشتن بگشاید خدای عز وجل درویشی بروی زیادت کند وهران بنده که
عطا دهد برضای حق سبحانه وتعالی مال بوی زیادت کند وعبد الله بن
عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر چیزی را اشرفی هست
واشرف مجالس آن است که روی بقبله بنشیند ودر مجلس بامانت بنشیند وپیش از
از پس خفته وحدث نکند ومار وکژدم بکشند اگر چه در نماز بود وستان بر
بجامه بپوشند وهر که نظر در کتاب کسی کند بی دستوری وی همچنان بود که نظر در
در آتش میکند وهر که خواهد که قوی ترین همه کسی باشد توکل بر خدای عز وجل
کند وهر که خواهد که بنزدیک خلق گرامی تر بود از همه کسی از خدای عز وجل بترسد
آنگه رسول گفت علیه السلام من شما را خبر دهم بدترین کسی گفتند بلی

یا رسول الله گفت اگر بهشت امید دارند و از دوزخ ایمن نباشند
در خبر است که چون رسول را علیه السلام در جنگ دندان بشکستند بر اصحابان دشخوار
آمد جمله دل تنگ شدند گفتند یا رسول الله چه بود اگر دعا کنی بدین کافران
تا هلاک شوند رسول گفت علیه السلام مرا نه از بهر لعنت کردن آفریده‌اند
از بهر رحمت و هدایت خلق فرستاده‌اند آنگه گفت بار خدایا این قوم را
هدایت ده که ایشان نمی‌دانند و این کفر ایشان را ببر دین از حق محمد
صلی الله علیه وسلم و آله اجمعین الباب الرابع والثلثون فی حفظ
اللسان وعلاقة الکلام قال الله تبارک وتعالی عن الیمین وعن
الشمال قعید ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید اخبرنا الشیخ ابو
منصور بن عبد المحسن البغدادی قال اخبرنا ابو طالب الحربی قال حدثنا عمر بن
احمد بن جعفر بن عثمان قال حدثنا حامد بن زید عن ابن الصهباء عن
سعید بن جبیر عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا اصبح ابن آدم قال سائر جسده للسانه اتق الله انک بما تحر
ک ان استقمت استقمنا وان اعوججت اعوججنا ابو سعید الخدری
روایت کند که رسول علیه السلام گفت بامداد که آدمی از خواب برخیزد جمله اندامهای
وی زبان را گویند از خدای بترس که ما بتو ایستاده‌ایم اگر راست باشی راست باشیم
و اگر کج باشی کج باشیم انس بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که خشم
فرو خورد خدای عز و جل عذاب خویش را از وی باز دارد و هر که زبان نگه دارد خدای
عز و جل

عز و جل عورت وی را نگاه دارد و هر که از خدای عز و جل عذر خواهد حق سبحانه و تعالی
عذر او قبول کند در خبر است که رسول گفت علیه السلام فاضلترین عملی زبان نگاه داشتن
است عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که خاموشی
بکار دارد نجات یابد عایشه رضی الله عنها روایت کند که رسول علیه السلام گفت رحم
الله من حضر بخیر والا فامسک گفت هر که را بخدای تعالی ایمان بود و بروز
قیامت چون بجای حاجت شود خیر گوید یا خاموش باشد ابو سعید خدری روایت
کند که مردی پیش رسول الله علیه السلام و گفت یا رسول الله مرا وصیتی کن گفت
از خدای تعالی بترس که ترسکاری اصل همه چیزهاست و پیوسته بذکر خدای عز و جل
و قرآن خواندن مشغول باش که این ترا در زمین نوری بود و در آسمان ترا ذکری
بود و زبان را نگاه دار الا از خیر گفتن و زبان نگاه داشتن شیطان را قهر کنی و عیسی
بن مریم علیه السلام چنین گفته است که هر سخنی که نه ذکر خدا است آن لغو است
و هر خاموشی که نه بتفکر بود همه غفلت است و هر نظری که نه بعبرت بود همه بازی بود آنگه
گفت خنک آن کسی را که گفتنش ذکر خدا بود و خاموشی وی بتفکر بود و نظرش بعبرت
بود و همچنین عیسی علیه السلام گفته است که گفتار نه بذکر خدا بود بسیار مگوید که دلهاتان
سیاه شود و دل سیاه از خدای عز و جل دور است ولیکن چه سود که شما نمی‌دانید بعضی از
اصحابان گفته‌اند که چون در دل سیاهی بینی و در تن ضعیف بینی و در روزی نقصان
بینی که چیزی گفته‌ای که از پیش مستغنی بوده لقمان حکیم را گفتند حکمت را بچه یافتی
گفت براست گفتن و امانت گذاردن و نگفتن آنچه از پیش مستغنی باشم
ابو بکر بن عیاش گفته است که چهار تن از پادشاهان هر یکی کلمه گفته‌اند
که پنداری که تیر است که از یک کمان انداخته‌اند کسری گفته است بر نا گفته

گفته پشیمان نیم و بر گفته پشیمانم ملک چین گفته است سخنی که نگفته‌ام
در ملک منست چون گفتم من در ملک ویم قیصر روم گفته است که من بر آن سخن
که نگفته‌ام قادرترم از آنم که گفته‌ام ملک هند گفته است که عجب از آن کسی دارم
که سخنی بگوید که از وی برگیرند هلاک شود و اگر از وی برنگیرند وی را هیچ نفع نکند
در خبر است که رسول گفت علیه السلام البلاء موکل بالمنطق گفت بلا موکلست
بسخن گفتن و چنین گفته‌اند که منصور بن عمار معتمر چهل سال از پس نماز خفتن
هیچ سخن نگفته بود جز از ذکر خدای عز و جل ربیع گفت بیست سال از سخن
دنیا چیزی نگفته‌ام بغیر از ذکر پس چون حسین بن علی را رضی الله عنهما بکشتند
اصحابان وی گفتند اگر ربیع سخن بگوید از دنیا امروز گوید یکی بیامد وی را گفت
حسین را بکشتند جواب نداد یکی دیگر آمد و گفت حسین را بکشتند جواب نداد
یکی دیگر بیامد و گفت حسین را بکشتند هم جواب نداد آنگه ربیع سر سوی آسمان
کرد و گفت ای آفریدگار آسمان و زمین ای عالم الغیب والشهادة تو کنی
حکم میان بندگان خویش در آن چیز که در وی خلاف میکنند سفیان ثوری
رحمة الله علیه گفته است بزبان خویش چیزی مگوی که دندان خود بشکنی که کلید خیر
و شر هم زبانست اوزاعی گوید که همه سخن اندک گفتی ابو بکر
صدیق رضی الله عنه چندین سال سنگی در دهن گرفته بود و بیرون ننهادی
الا بوقت نماز گزاردن و طعام خوردن از ترس که مبادا چیزی گوید که از آن
مستغنی بود قال الشاعر الحلم زین والسکوت سلامة فاذا نطقت
فلا تکن

فلا تکن مهذارا ما ان ندمت علی سکوتی مرة ولقد ندمت علی الکلام مرارا
عمر بن الخطاب رضی الله عنه احنف را گفت یا احنف هر که سخن بسیار گوید فضو
لش بسیار بود هر کرا فضولش بسیار بود غلطش بسیار بود و هر کرا غلطش
بسیار بود شرمش کم بود و هر کرا شرمش کم بود ورعش کم بود هر کرا ورعش کم بود
دلش بمیرد عبد الله بن مسعود گوید رضی الله عنه بالله الذی لا اله الا هو
که هیچ چیز را بزندان باز داشتن بهتر از زبان نیست چنین آورده‌اند که لقمان
حکیم پیش داود علیه السلام میرفت سالی و از وی علم و حکمت می‌آموخت و داود
علیه السلام زره می‌بافت و تدریع میکرد و لقمان نمیدانست که آن بچه کار آید و از
داود علیه السلام نمی‌پرسید یعنی که آخر بدانم بی آنکه از وی بپرسم پس چون درع را
بپرداخت در پوشید گفت نیکو درعی که اینست نیکو آلت جنگ که اینست لقمان
چون بدانست که الصمت حکمة وقلیل فاعله یسعد بالقول ویشقی قائله گفت
خاموشی حکمت است و کم کسی بود که خاموشی بکار دارد و گفت بود که مرد را سعید
کند و بسیار گفتار بود که مرد را شقی کند حکایت چنین آورده‌اند که در روزگار
سلیمان پیغمبر علیه السلام مردی هزاردستانی را بگرفت و چند سال او را در قفص
میداشت و بانگ و طرب میکرد روزی هزاردستانی بر سر او آمد و او را گفت
ای بیچاره تو از زبان خویش در بند و زندان افتاده اگر خواهی که رستگاری یابی
خاموش باش سالی خاموش گشت خداوند پیش سلیمان رفت بشکا
یت سلیمان علیه السلام گفت او را چون هزاردستان را پیش سلیمان بردند
سلیمان علیه السلام گفت چرا خاموش گشتی که از آواز تو مردمان راحت

بود گفت ای رسول الله مرا دوستی وصیت کرده است و گفت در خاموشی
نجات است سلیمان گفت راست میگوید من حکمت نی دست از وی باز دارد
که مرغ دو ویرا از قفص بیرون کن کردند وان مرغک برفت و از خاموشی بود که از
بند برست بعضی علما گفته اند که در خاموشی هفت هزار خیر است و این
جمله در هفت کلیمه است در هر یکی هزار خیر است اول خاموشی عبادت است
بی رنج و عنا دوم زینتی است بی حلی سیم هیبتی است بی پادشاهی
و فرمان چهارم حصنی است بی نگاهبان پنجم توانگریست بی منت کسی
ششم راحت کرام الکاتبین است هفتم عیب خویشی پوشیده باشد و
چنین گفته اند زینت علم است و پرده جهل است و چنین گفته اند که جمله
ادمی در سه چیز است اول در دل است و دوم در زبان است سیم در اندامها اندامها
وحق تعالی گواهی کرده است با امت محمد علیه السلام اول دل را بمعرفت اراسته
است دوم زبان را بشهادت اراسته است سیم جمله اندامها را بنماز و روزه
اراسته است پس هر چیزی حافظی موکلی کرده است دل را رب العزه نگاه
دارد و بر زبان کرام الکاتبین را موکل کرده است و بر اندامها امرها بجای اورد
موکل کرده است و انرا جزوی وفا بخواهد وفا دل انست که از حسد و خیانت
و مکر دور بود و وفا زبان انست که از دروغ و غیبت بپرهیزد و وفا اندامها
انست که با خدای عز و جل عاصی گری نکند و مسلمانان را بناحق رنجی نرسد پس هر که
از جانب دل افتد کافر است و هر که از جانب زبان افتد فاسق است و هر که از
جانب اندامها افتد عاصی است و در خبر است که رسول علیه السلام چون معاذ را بیمن

می فرستاد

می فرستاد دو معاذ گفت یا رسول الله مرا وصیتی کن رسول صلی الله علیه وسلم اشارت
با زبان کرد یعنی زبان را نگاه دار معاذ این هیچ نداشت دیگر بار گفت
یا رسول الله مرا وصیتی کن رسول صلی الله علیه وسلم اشارت با زبان کرد یعنی زبان
نگاه دار معاذ این هیچ نداشت بار دیگر گفت یا رسول الله مرا وصیتی کن رسول
علیه السلام گفت مادرت مرده مباد که مردمان را بدوزخ هیچ چیز نبرد الا
زبان و بالله التوفیق باب الخامس والثلثین فی فضایل الفقرا و فی
قال الله تبارک و تعالی للفقراء المهاجرین الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون
ضربا فی الارض قال اخبرنا الشیخ ابو بکر الزرنبی قال اخبرنا الاستاد الامام ابو القسم القشیری
قال اخبرنا ابو عبدالله الحسین بن شجاع بن الحسن البزاز قال اخبرنا ابو بکر محمد بن جعفر
بن محمد حادق قال قبیصه قال حدثنا سفین عن محمد بن عمرو بن علقمه عن ابی سلمه
عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیاء
بخمس مایة عام نصف یوم ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت درویشان
پیش از توانگران در بهشت شوند بپانصد سال عمر ابن الخطاب رضی الله عنه روایت میکند
که رسول علیه السلام گفت هر چیزی را کلیدیست و کلید بهشت دوستی درویشان
است و مسکینان و در خبر است که حق تعالی بموسی علیه السلام وحی کرد که یا موسی چون
درویشان را بینی ایشان را باز پرس چنانکه توانگران را بینی و پرسی و اگر چنین نکنی
هر چه کرده ام زیر خاک کن ابو درداء گوید اگر از بام بلند بیفتم و خرد
گردم دوستر دارم که یک ساعت با توانگران مجالست کنم زیرا که رسول گفت
گفت علیه السلام بپرهیزید از مجالست مردگان گفتند یا رسول الله مردگان کدام اند فرمود

توانگران که درویشی را خویش ندارند و چنین اورده اند که حق تعالی بموسی علیه السلام
وحی کرد که یا موسی اگر خواهی که روز قیامت ترا چندان حسنات بود که جمله خلایق
را بکلیت بس باشد بیمار ایشان شو و جامه درویشان باز جوی پس موسی علیه السلام
بر خود فرض کرد از هر یکی ماه هفت روز بیمار پرسی کردی و جامه درویشان از جا نو
باز کردی انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که درویشان رسولی بنزد پیغامبر
علیه السلام فرستادند گفت یا رسول الله من رسول درویشانم بشغل رسول آمده ام
رسول علیه السلام گفت مرحبا بتو و بایشان که از پیش ایشان امده که از پیش قومی امدی
که من ایشان را دوست دارم آن مرد گفت یا رسول الله ایشان میگویند که هم خیرات
از توانگران بدیشان آید که ایشان حج میکنند و ما نمی توانیم کردن و صدقه میدهند و ما را نیست
که بدهیم و بنده آزاد میکنند و ما را نیست که بکنیم و چون بیماری شوند صدقت میدهند
و ما را نیست رسول علیه السلام فرمود از من بدرویشان سلام کن و بگو هر انکس که از شما که
بدرویشی صبر کند اورا سه خصلت بهست بدهند که توانگر را نباشد اول در بهشت غرفه ایست
از یاقوت سرخ اهل بهشت آن غرفه را چنان بینند که اهل دنیا ستارگان را هیچ
کسی در وی نرود الا پیغامبری درویش یا شهیدی درویش یا مومنی درویش دوم خصلت
درویشان پیش از توانگران در بهشت در روند بپانصد سال و سلیمان پیغامبر
علیه السلام از پس همه پیغامبران در بهشت رود بچهل سال بسبب توانگری سیم خصلت
چون درویش از سر اخلاص بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
و توانگر همین کلمات بگوید و بیست و ده هزار درم بصدقه دهد هنوز بفضل و ثواب درویش
نرسد یاران که گفته باشد چون این خبر بدرویشان رسید گفتند رضا دادیم بدرویشی

ابو درداء روایت کند که رسول علیه السلام گفت مرا بهفت چیز وصیت کرده است
هرگز بجا نگذاشتم و نگذارم یکی بدوست داشتن درویشان و همنشینی با ایشان
دوم نگاه کردن بکسی که کمتر از من بود و نظر ناکردن بکسی که از من بهتر بود سیم
رحم باز پیوستن چهارم بسی گفتن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
که گفتن این کلمات از گنجهای بهشت است پنجم از مردم سوال ناکردن ششم
ان گوید که از حق تعالی ملامتی نبود هفتم راست گفتن و اگرچه تلخ بود انس بن
مالک روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر کسی را پیشه ایست و پیشه من درو
یشی و غزا کردن هر که این هر دو را دوست دارد مرا دوست داشته باشد حسن
بن علی رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام گفت با درویشان نیکوی بسیار
کنید و از ایشان بسی بدوست گیرید که ایشان صاحب دولتانند گفتند یا رسول
الله دولت ایشان چیست گفت چون روز قیامت بخوانند اید بنده حق بمیان
خلق بیرون شو و نگاه کن هر که ترا طعامی داده است یا شربتی یا جامه دست
وی گیر و ویرا به بهشت بر قال الشریف واجبست درویشان را دوست داشتن
و با ایشان تقرب کردن و با ایشان مجالست کردن تا ملک ببرکت ایشان روز قیا
مت نجات یابد زیرا که درویشی را پنج کرامت است اول ثواب کردار نیکش بیشتر
از ثواب کردار توانگر بود دوم چون او را چیزی آرزو کند و نیابد او را اجری و ثواب
عظیم باز نویسند سیم در بهشت زود بیشی از توانگر چهارم در قیامت حسابش
کم بود پنجم هر که با ایشان احسانی کند او را با خود به بهشت برند و سنن زید بن

اسلم روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر آنکه درویشی که ویرا دو درم بود پس یک درم
بصدقه دهد بدلی خوش فاضلتر است پیش خدای تعالی از صد هزار درم که توانگر دهد از
مالی بسیار شقیق زاهد گوید که درویشان سه چیز اختیار کردند کم رنجی و فراغت
دل و سبک حسابی و توانگران رنج خویش اختیار کردند و مشغولی دل و گرانی و سختی
حساب ابو سعید خدری گوید یا قوم نگر که از سختی درویشی طلب حرام نکنید که من از
رسول صلی الله علیه شنیدم که میگفت الهی توفنی فقیرا و لا توفنی غنیا واحشرنی
فی زمرة المساکین یوم القیمة گفت بار خدایا مرا بدرویشی مرده ده و بتوانگری مرده
مده انگاه گفت شقی تر همه شقیان آن بود که ویرا درویشی دنیا و عذاب آخرت جمع
شود عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام گفت فاضلترین
خلقی نزد خدای تعالی درویشانند زیرا که فاضلترین همه خلق پیغامبرانند و حق
تعالی ایشانرا بدرویشی مبتلا کرد ابو عبد الله الحصری چنین گوید که شیخ ابو جعفر
ابو حفص حداد بیست سال آن بود که هر روزی دیناری کسب کردی و شبانگاه بصدقه بدرویشان
دادی و چون نماز خفتن بگزاردی بدر خانه ها رفتی و نان پاره چند بخواستی و بخوردی گوید
که درویشی آن بود که چون هیچ نیابد ساکن بود ساکن بود و چون بیابد بذل کند
و بوالحمد محمد بن علی الکتانی چنین گوید که برنایی را دیدم بمکه مجاور بود جامه خلق
پوشیده و با هیچ اخلاط طی نکردی گفت دوستی وی در دل من افتاد روزی دویست
درم از وجهی حلال مرا فتوح شد برداشتم و بوی بردم و بر کنار سجاده وی نهادم گفتم این حلا
ل است بنفقه کن گفت بخشم در من نگرید و گفت نشستن برین [illegible] بگاه
از خدای عز و جل بمعنا ده هزار دینار خریده ام تو میخواهی که این درهم مرا ازین جا
بی وان درم برخت انداخت و برفت پس گفت هیچ عزیز ندیدم چون عز وی که برفت

وهیچ ذلتی ندیدم چون ذلت خود که آن در بهاء مسجد دیدم ابو عبد الله بن خفیف گوید
چهل سال زکوة فطر بر من واجب نشد ابو احمد گوید که پرسیدم از ابو عبد الله
که درویشی سه روز گرسنگی برد بعد از سه روز بیرون شود و سوال کند او را چه خوانند
گفت گدا خوانند پس گفت برو و خاموش باشید که اگر درویشی از در درآید شما
را فضیحت کند یوسف بن اسباط گوید چهل سالست که مرا دو پیراهن نبوده
است بعضی از مشایخ بخواب دیدند که قیامت برخاسته بوده است که مالک
بن دینار و محمد بن واسع را هر دو ببهشت برید گفت من نگاه کردم تا کدام
تا بهشتر رود محمد بن واسع تا بهشت رفت پرسیدم که چه سبب است که محمد بن
واسع از مالک بن دینار مقدم است گفتند مالک بن دینار را دو پیراهن
بود و محمد بن واسع را یک پیراهن تقدم وی بدان سبب است عبد الله بن عمر
رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام گفت درویش نه آن بود که گرد دیار لقمه نانی
برد یا خرمای یا درمی درویش آن بود که چندانی نیابد که کفایتش بود و شرم دارد که از
مردم چیزی خواهد و هیچ کس از حال وی خبر ندارد که بوی صدقه دهد درویشان است
که چنین بود استاد ابو القسم گوید همانا که رسول علیه السلام والله اعلم ازین آن بود
که شرم دارد که بدون حق عز و جل از کسی چیزی خواهد زیرا که درویشی علامت او
لیاست و زینت اصفیا است و اختیار حق تعالی مر خواص را از بندگان
پیغامبران و صدیقان و اولیاست و حق تعالی درویشان را از میان بندگان برگزیده است
و اخلاص و صفا و اسرار با ایشان ارزانی داشته است و به برکت ایشان حق تعالی
روزی میرساند بخلق و بدعای ایشان بلا از خلق میگرداند چنین آورده اند

که مردی پیش ابراهیم بن ادهم آمد و ده هزار درم بوی داد وی نپذیرفت و او را
گفت میخواهی که نام من از دیوان درویشان بسترم بده هزار درم لا والله که من این
نپذیرم ابراهیم گوید ما درویشی طلب کردیم درویشی با ایشان دادند و بحقیقت
چون تامل کنی توانگران درویشانند انما الله که بزرگان دینند و خداوندان معرفت
و یقین الله بنان مصری گوید بمجاور مکه بودم برنایی را دیدم که در حرم نشسته بود
مردی پیش وی آمد کیسه درم بوی داد گفت مرا بدین حاجت نیست گفت بپاش
بدرویشان ده گفت من نگه کردم آن کیسه را وی بستد و جمله بدرویشان داد پس چون وقت
نماز شام بود ویرا دیدم که در صحرای مکه دید و چیزی میجست که روزه بدو
بگشاید او را گفتم آن کیسه درم از بهر خود چیزی نمی بایست گذاشتن گفت
نداشتم که تا این وقت زنده مانم شبلی گفته است رحمة الله علیه کمترین علامتی درویشی
آن است که اگر دنیا بکلیه او را بود و بیک روز بذل کند و پس بی ملک بگذرد که
از بهر خویش ملک روزه قوت بایست گذاشتن در درویشی صادق نباشد ابن
الجلال را پرسیدند که درویشی چه بود گفت ساعتی خاموش بود پس برخاست
و برفت و زود باز آمد و گفت پیش من چهار دانگ درم بود از حق تعالی شرم
داشتم که بدرویشی سخن گویم رفتم و آنرا بدرویشان دادم اکنون بنشست و از
درویشی سخن گفت ابو بکر وراق گوید خنک آن درویشانرا که در دنیا
و آخرت گفتند از بهر چه گفت در دنیا پادشاه از ایشان خراج نخواهد و فردا قیا
مت جبار عالم از ایشان حساب نخواهد والسلام تمت

ای بیت ن مال فقر از عز که بنا لوکه انقلاب که سلطان نخواهد خراج از خراب

باب السادس والثلثون فی الصبر علی الشدة والبلاء قال الله تبارک
وتعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب اخبرنا السید الامام
ابو القسم الحسینی قال اخبرنا ابو سهل الکلاباذی قال اخبرنا الفقیه ابو سعید قال اخبرنا
ابو العباس قال حدثنا اسحق بن ابراهیم قال حدثنا النضر بن شمیل وعبد الصمد
بن عبد الوارث قال حدثنا سلیمان بن مغیرة عن ثابت البنانی عن عبد الرحمن
بن ابی لیلی عن صهیب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عجبت لامر المؤمن ان
امره کله خیر ولیس ذلک لاحد الا للمؤمن ان اصابه فرح فشکر کان
خیرا له وان اصابه ضر فصبر فکان خیرا له صهیب روایت کند که رسول گفت
علیه السلام که عجب مانده ام از کار مومن که جمله کارهاش خیر بود و این هیچکس را نیست
الا مومن را اگر شادی بوی رسد خدای را خداوند شکر کند آن وی را خیر بود و اگر رنجی
و اندوهی بوی رسد و بران صبر کند آن وی را خیر بود عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت
کند که رسول گفت علیه السلام صبر نیمه ایمانست و یقین جمله ایمانست ابو هریره
رضی الله عنه روایت کند که از رسول علیه السلام پرسیدند هیچکس در بهشت شود بی حساب گفت
بلی آنکه صبور و رحیم بود عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام فرمود
مسلمانی که با مردمان مخالطه کند و بر رنج ایشان صبر کند فاضلتر از آن مسلمانی بود
که با مردمان نیامیزد و بر رنج مردم صبر نکند که در خبر است که مردی پیش رسول علیه
السلام آمد و گفت یا رسول الله مالم رفت و تنم بیمار گشت رسول علیه السلام گفت
هلاک بنده که مالش نرود و تن وی بیمار نگردد در وی هیچ خیر نبود که خلق
که حق سبحانه وتعالی چون بنده را دوست دارد او را مبتلا کند و چون مبتلا کرد

اورا صبر دهد و در خبر است که رسول گفت علیه السلام بنده را نزد حق تعالی درجتی
است که بدان درجه نه بنماز و نه بروزه و نه بصدقه الا ببلای که بوی رسد و بدان
صبر کند امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گوید هر آن بنده را هر آن جای
که پادشاه ظالم اورا بظلم بزندان برد و باز دارد تا بمیرد شهید مرده باشد و هر آن بنده
که بکشد اورا بنا حق بزند و بمیرد شهید مرده است و انس رضی الله عنه روایت کند که روزی رسول
علیه السلام از حجره بیرون آمد شادان گفت امروز آیتی عجب داد که امتانم
را بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا ست انگه این آیت برخواند من یعمل سوءا یجز
به یعنی هر چه بدی کند جزای آن بیابد انگه رسول گفت علیه السلام بنده چون گناهی بکند
پس بلا بوی رسد یا رنجی یا سختی آن جزاء آن گناه بود و خدای عز و جل از آن
کریم تر است که بنده را دو بار عذاب کند خباب بن الارت گوید که با پیش رسول
علیه السلام بودیم و بوی شکایتی کردیم از رنجی که بما رسیده بود رسول علیه السلام در سایه
کعبه جبین بر زمین نهاده بود گفتیم یا رسول الله دعا نکنی بخدای عز و جل که ما را نصرت
دهد گفت رسول علیه السلام باز نشست و گونه سرخ کرد گفت کسانی که پیش از شما
بودند اگر یکی را از ایشان بیاوردندی در چاهی بداشتندی و اره بر فرق سر
او نهادندی و ویرا بدو نیم کردندی از دین برنگردیدی و صبر کردندی شما از رنج
می نالید و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام گفت
اول کسی که به بهشت خوانند ایشان باشند که در وقت شادی و در وقت محنت
بر هر حالی که باشند بشکر و حمد حق تعالی مشغول باشند قال الشریف ابو البرکات
واجب است بر همه مسلمانی صبوری کردن بر بلا در رنج زیرا که جمله پیغامبران

بربلا و رنج

و رنج بر گرانتر قوم بودند صبر میکردند و همچنین بزرگان دین چون بلا بدیشان
رسیدی شاد گشتندی از آن ثوابها که در صحیفها ایشان ثابت گشتی و نیز در صبر کردن
فرج است و در خبر است که صبر کردن بر بلا فاضلترین عبادتی است ابو مسعود
روایت کند که روزی در ابتداء اسلام رسول علیه السلام نماز میکرد و ابو جهل و قومش
نشسته بودند و اشتری چند روز بود که مرده بود و زبان و شکنبه و روده کالی او آنجا افتاده بود
ابو جهل ماواه فی السقر گفت قوم خویش را که این شکنبه بر گردن محمد نهید گفت
شقی برخاست و آن برگرفت چون رسول علیه السلام بسجود در رفت بر میان کتف وی
نهاد و ایشان بخنده افتادند رسول علیه السلام در سجود ایستاده بود تا کسی فاطمه رضی الله
عنها را خبر داد فاطمه بیامد و آن از کتف رسول علیه السلام بینداخت و ایشان را
دشنام داد چون رسول علیه السلام سلام باز داد و گفت بار خدایا تو کن با ابو جهل و عتبه
و شیبه و عقبه انگه سزای ایشان است چون دیدند که رسول علیه السلام بر ایشان نفرین
کرد بترسیدند و خاموش گشتند انگه عبد الله گوید بدان خدای که محمد را براستی بخلق
فرستاد که دیدم که آن شقی همه فضیحت گشتند انس بن مالک روایت کند که رسول علیه
السلام گفت حق تعالی چون به بنده خیری خواهد که از گناه صافی شود بلا و محنتها
بی اندازه بروی مسلط کند پس چون بنده در آن بلا ها و محنتها بنالد و گوید یا رب
حق عز و علا گوید این آواز آشنایی است که همی شنوم چون دوم بار گوید یا
یارب الارباب از حق سبحانه و تعالی ندا آید که لبیک و سعدیک بنده من
هر چه خواهی بخواه که حاجت رواست و ترا پیش من کرامتها است که بهتر از آن
است که تو بخواهی بخواه پس رسول گفت علیه السلام چون روز قیامت

بود اما کسی را جزای کرداری دهند اهل بلا را بیارند و ایشان را ثوابی عظیم دهند
و بی حساب ایشان را بهشت برند و حق سبحانه و تعالی با ایشان کرامت کند که
خلق عجب بمانند از آن حد که خداوندان عافیت تمنا کنند و گویند کاشکی در دنیا گوشت
ازتن ما بناخن پیرای بریدندی از آن کرامتها که ببینند که با اهل بلا کنند و چنین اورده اند
که روز قیامت حق تعالی سه کس را بحجت کند بر سه قوم سلیمان را علیه السلام حجت کند
بر توانگران زیرا که توانگران گویند بار خدایا توانگری ما را از طاعت تو باز داشت ندا آید
که شما از سلیمان توانگرتر نبودید که ویرا توانگری از طاعت من باز نداشت یوسف
را علیه السلام بر بندگان بحجت کند چون بندگان گویند بار خدایا بندگی و خدمت خداوندان
ما را از طاعت تو باز داشت ندا آید که یوسف را بندگی از طاعت من باز نداشت
و ایوب را علیه السلام بحجت کند بر اهل بلا چون اهل بلا گویند بار خدایا بلا و محنت ما را از
طاعت تو باز داشت ندا آید که بلاء ایشان از آن ایوب بیشتر نبود و بلا اورا از
طاعت من باز نداشت پس یقین می باید داشتن که روز قیامت کسی را
عذر نبود پیش خدای عز و جل عبد الله بن سلام روایت کند که در بنی اسرائیل
پیغامبری را بلای بدرستی رسید چند بار بخدای عز و جل بنالید حق سبحانه
و تعالی بوی وحی کرد که چند شکایت کنی که از من حکم تو در ازل چنین راندهام
و قضا در ارد سکنی میخواهی که دنیا را و لوح محفوظ را باز گردانم بسبب تو و آن
کنم که تو خواهی نه آنکه من خواهم بعزت من خدای که اگر یکبار دیگر در خاطر
تو این بگذرد که نامت از دیوان پیغامبران بستردم و دوزخ را مقام تو کنم در
خبر است که اول چیزی که قلم بلوح المحفوظ بنبشت این بنبشت که من آن

خدایم

خدایم که جز من خدای نیست و محمد رسول منست هر آنکس که بقضاء من راضی نشود
و بر بلاء من صبر نکند و بر نعمت من شکر نکند بگو از من خدای دیگر طلب کند و ویرا در دوزخ
مقام است و عبد الله بن مسعود روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر آنکس که
حق تعالی بوی سه چیز ارزانی دهد داد خیر دنیا و آخرت بوی داده بود اول
راضی بود بقضاء او و صبر کند بر بلاء او و شکر کردن در حال تن درستی و عافیت
ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام را پرسیدند که بلا کرا بیشتر بود گفت
پیغمبران را پس اولیا را پس صالحان را پس هر کسی را بر تفاوت همچنین ابو هریره روایت
کند که مردی پیش رسول علیه السلام آمد بقفا باز خفته بود از رنجوری گفت یا رسول الله از چه
رنجوری گفت از گرسنگی مرد بگریست پس برفت و چند دلو آب بر کشید هر دلو بخرمایی بفروخت
و چند دانه خرما پیش رسول علیه السلام آورد گفت دانم که تو این از بهر آن کردی
که مرا دوست میداری گفت والله که ترا دوست میدارم گفت اکنون برگ بساز که بلا
بدوستان من زودتر رسد از آنکه آب باران از سر کوه بزمین رسد سری سقطی را از
صبر پرسیدند در صبر سخن میگفت کزدمی بیامد و چند جا بشتی بر پایش زد وی بر خود
نجنبید او را گفتند یا شیخ چرا کزدم را از خود دور نکنی گفت شرم دارم از خدای تعالی
که در صبر سخن گویم و آنگه صبر نکنم پیری گوید هم در طواف بودم مردی را دیدم بیک
چشم نظر کردی او را فلان صبوری خواندندی پرسیدم که او را چرا صبور میخوانند
گفتند در حال برنایی او را دوستی بود با وی در سفر رفیقی کردی پس بوداع بیرون
رفت یک چشمش بگریست و یکی نگریست چشم را گفت چرا بفراق دوست نگریستی
نظر کردن در دنیا بر تو حرام کردم گفت امروز شصت سال است که بدین چشم

بر هم نهاده است و باز نکرده است اری عزیزان چنین باشند معاملت مردان
و چنین گفته اند که سه چیز از گنجهای احسانست صبر کردن بر بلا و بلا را پنهان
کردن و صدقه پنهان دادن و عبادت پنهان کردن سری گوید که بمکه
بودم درویشی را دیدم که طواف خانه میکرد چون از طواف فارغ شد رقعه از جیب
بیرون آورد و نگه در وی کرد و برفت من از پس وی فرا رفتم و بجای بای
بیفتاد و جان بحق سپرد من آن رقعه را از جیب وی بیرون آوردم بر وی
نبشته بود واصبر لحکم ربک فانک باعیننا خداوندا تو صابری ده
مارا والله اعلم باب السابع والثلثین فی الصبر علی المصیبة قال الله
تبارک و تعالی وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة
الآیة حدثنا الشیخ ابو منصور عبد المحسن البغدادی قال اخبرنا الشیخ
ابو طالب قال حدثنا ابو حفص المعروف بابن شاهین قال حدثنا
عبد الله بن محمد البغوی قال حدثنا ابو یاسر عمار بن نصر قال حدثنا بقیة حد
ثنی معاویه حدثنی ابو بکر القبی عن ابی زیاد عن الاعرج عن ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المعونة تاتی من الله
للعبد علی قدر المؤنة وان الصبر یاتی من الله علی قدر المصیبة ابو هریره
رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام فرمود معونت از خدای عز و جل بنده
برقدر مؤنت حق تعالی به بنده صبر بر قدر مصیبت دهد معاذ بن جبل
روایت کند که مرا فرزندی بود فرمان یافت رسول علیه السلام بمن نامه نوشت که سلام

سلام

که سلام خدای بر تو باد یا معاذ و شکر آن خدای کن که جز وی خدای نیست حق
سبحانه و تعالی ترا برین مصیبت اجری عظیم دهاد و صبر تمام و مارا و ترا
توفیق شکر گزاردن دهاد و بدان یا معاذ که تنهای ما و مال و فرزند ما هدیه
ایست از خدای عز و جل و عاریتی است بنزدیک ما تا وقتی معلوم بشود بر ما
فریضه است شکر کردن بر عطا و صبر کردن بر بلا و فرزند از هدیها حق تعالی
بود پیش تو و عاریتی بود بنزدیک تو فرستاد بشادی و خرمی و باز استد
با جری عظیم و ثواب بسیار بتو رسد اگر صبر کنی ثواب صابران یابی و اگر بی
صبری کنی از اجر و ثواب محروم مانی و اندوه و گریه مرده را باز نیارد و اگر یاد
آید مرگ را یاد آر که اندوه هست بشود انس بن مالک روایت کند که رسول گفت
علیه السلام هر آنکس که از بهر دنیا غمگین بود وی از خدا ناخشنود بود و هر آنکس که از
مصیبتی که بوی رسد شکایت کند از خدای عز و جل شکایت کرده باشد و هر آنکس
که غنی را تواضع کند از بهر دنیا دو سیک عملش باطل کرد چنین آورده اند
که عثمان بن عفان رضی الله عنه چون فرزندش بزادی او را روز هفتم بخود خواستی
و در کنار گرفتی از وی پرسیدند که چرا چنین میکنی گفت تا مهر وی در دل
من افتد که اگر بمیرد اجر و ثواب من بیشتر بود انس بن مالک روایت کند
که مردی را پسری بود هر وقتی که پیش رسول علیه السلام آمدی پسر را با خود
بیاوردی پس آن پسر فرمان یافت بهروی روزی چند بدار نیامد
رسول علیه السلام پرسید که آن فلان مرد کجاست گفتند یا رسول الله پسرش بمرد
گفت چرا خبر نکردید بر جنبید تا بتعزیه وی شویم بر خاست با جماعت

اصحاب بتعزیه وی رفت رسول علیه السلام چون وی را دید که سخت اندوهگین
بود گفت چرا شادمان نباشی که چون رضیع مرد بود او را گویند در بهشت شو
وی گوید یا رب تا پدر و مادر من در بهشت نروم شفاعت میکنند و خدای عز و جل
شفاعت وی قبول و نیز با وی در بهشت رود پس آن مرد خرم شد و اندوه از وی بشد
ابو درداء روایت کند که سلیمان علیه السلام پسری بود فرمان یافت سلیمان سخت اندوهگین
شد دو فرشته پیش وی آمدند بر صفت دو آدمی پس آنکه یکی دعوی کرد که یا
سلیمان زرع من کشته بودم چون خواست رسیدن این مرد بیامد و زیان آورد پس
پس آن دیگر گفت من بر جاده میرفتم بنزدیک کشته رسیدم در میان کشته
راه بود نگاه از چپ و راست کردم هیچ چاره نبود الا بر کشته من بر کشته
گذر کردم سلیمان گفت چرا بر سر راه کشت کردی ندانستی که آن راه مردمان
است وی گفت یا سلیمان تو چرا از مرگ پسر اندوهگین گشته تو ندانسته که
مرگ راه آخرتست سلیمان علیه السلام چون این بشنید ساکن گشت و اندوه
از وی برفت انس بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام گفت دست بر ران
زدن در مصیبت اجر و ثواب مصیبت باطل کند و صبر کردن در اول بار
عظیم تر از دومین بار زیرا که چون یکبار دیگر مصیبت بروی گذشته در دومین بار
اگر خود بدو اگر نه صبر کند و عاقل آن بود که در اولین بار صبر کند و در خبر است
که رسول علیه السلام گفت هیچ چیز بنده را در آخرت بهتر و نیکوتر پیش تر
از آن نبود که پسری دوازده ساله بیشتر از وی مرده باشد و حق تعالی میفرماید

وبشر

وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا یا محمد بشارت
ده ایشان را که بر مصیبت و بر بلا صبر کنند و در وقت مصیبت گویند انا لله وانا
الیه راجعون یعنی ما بندگان خدائیم و بازگشت ما بعد از مرگ باوست چون
چنین کنند و این بگوید و بر بلا صبر کند او کنایت علیهم صلوات من ربهم
ورحمة واولئک هم المهتدون صلوات و رحمت من خدای ایشان راست
و تفسیر صلوات مغفرتست و رحمت من خدای ایشان راست و ایشانند توفیق
هدایت یافته اند در خبرست که چون پسر رسول علیه السلام ابراهیم از دنیا بیرون
رفت رسول علیه السلام بسیار بگریست و زاری بسیار کرد در گریستن اصحاب
گفتند یا رسول الله تو میگریی و مارا نهی میکنی از گریستن گفت از گریستن
نهی نکردم نوحه کردن و بر نجه و فریاد کردن و روی کندن
و نعره زدن و بانگ داشتن نهی کرده ام اما گریستن از رحمت است و حق
سبحانه و تعالی این رحمت در دل رحیمان نهاده کند و هر که رحمت نکند بروی
رحمت نکنند پس گفت دل اندوهگین باشد و چشم گریان و آن نگوییم که سخط
حق تعالی در آن بود و در خبر است که رسول علیه السلام گفت مصیبت
زده را تعزیه کند وی را هم چندان اجر بود که مصیبت زده را و در
خبر است که صبر سه است صبر است بر مصیبت و صبر است بر طاعت
و صبر است بر معصیت پس گفت هر که بر مصیبت صبر کند حق
سبحانه و تعالی فرماید که او را سیصد درجه باز نویسند و هر که بر طاعت صبر کند

اورا ششصد درجه در دیوان نویسند و هر که بر معصیت صبر کند اورا نهصد درجه
باز نویسند و رسول علیه السلام میگوید هر که به بهشت مشتاق باشد خیراتها بسیار کند
و از خدا بترسد و شهوتها از خود باز دارد و هر که انتظار مرگ کند دنیا بجا بگذارد
و هر که طمع از دنیا بر دارد مصیبتها بر وی آسان گردد و در خبرست که رسول علیه السلام
گفت هر که جامه بدرد و در مصیبت نا رفته قیامت روحش را عذاب کنند و در بعضی
کتابها نوشته است هر که به دنیا حریص بود با خدای تعالی بخشم بود و هر که از مصیبت
شکایت کند از خدا شکایت کرده بود و هر که باک ندارد که از کجا خورد باک ندارد که از
کدام در در دوزخ شود و هر که وقت گناه کردن خندد فردا در آتش میگرید و هر که را
بیشترین همت شهوت دنیا بود خدای عز و جل ترس آخرت از دل وی بیرون کند
حکایت
کعب الاحبار گوید که در بنی اسرائیل زنی بود بصلاح و شوهرش قاضی بنی اسرائیل
بود و اورا دو پسر بودند در میان سرا بازی همی کردند یکی در چاه افتاد دست در برادر
زد و ویرا بخود کشید هر دو در چاه افتادند و بمردند مادر بخبر بود که ایشان را از چاه بر آورد
و هر دو را در خانه برد و در میانه جامه خوابانید و خود نماز را و جمله اهل خانه را گفت اگر
از شما بکسی با این سخن امروز با کسی بگوید امروز اورا عقوبت کنم که از مرگ بتر بود
پس گفت این شوهر من در رنج و مشقت است در حکم و قضا کردن و وقت
نماز پیشین است و هنوز طعام نخورده است و راحت وی آن ساعت بود که
از دیوان بیرون آید چون این خبر بشنود غمش زیادت شود پس بفرمود که سوی
طعام ساختند و وی را اندر رنج رو مانده گفت پسران کجا اند گفت در آن مجلس
خفته اند گفت طعام بیارید طعام بیاوردند او بخورد چون فارغ شد گفت پسرانم
کجا اند

کجا اند پسرانم را بیارید تا بر بیار رسانم ساعتی بیاسایم مادر گفت خفته اند او گفت
من ساعتی بخسپم که وقت قیلوله است ساعتی بخفت پس بر خاست و طهارت
باز کرد و نماز بگزارد پس گفت پسرانم کجا اند مادر گفت خفته اند در آن مجلس مرد بر
خاست و در مجلس باز کرد و در مجلس رفت دید هر دو را که با یکدیگر بازی میکردند
در زیر چادر هر دو را دست بگرفت و بیرون آورد مادر چون فرزندان را دید بخندید
پدر گفت بچه می خندی گفت عجبی می بینم زیرا از آن حال که رفته بود هر دو پسرانرا
اورا خبر داد مرد گفت یا زن خدای ترا بسیار مزد که چون تو بر مصیبت صبر کردی
خدای عز و جل فرزندان را زنده کرد امید تا بدانی که در هر بلا که باشی صبر کنی ۹

باب الثامن والثلثون في فضل الوضوء قال الله تبارك وتعالى يا ايها الذين
امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الاية اخبرنا الشيخ ابو منصور بن محمد
عبد المحسن البغدادي قال اخبرنا الشيخ ابو طالب الحربي قال حدثنا ابو حفص عمر
بن احمد المعروف بابن شاهين قال حدثنا خيثمة بن سليمان بن حيدر بالاطرا
بلس قال حدثنا سعيد بن سهل الكلاباذي قال حدثنا ابي محمد قال حدثنا شيبا
ن عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم الطهور شطر الايمان يعني جزء الايمان ابو هريره رضي الله عنه روايت كند
كه رسول گفت عليه السلام وضو نيمه ايمانست عثمان بن عفان رضي الله عنه
روايت كند كه رسول گفت عليه السلام هر كه وضوی نماز تمام بجای آرد چنانک
حق سبحانه و تعالی فرموده است و فریضه نماز بگذارد حق تعالی گناهان وی

کفارت گناهان وی کند عمرو بن عبسه روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر آنکسی
که وضو باز کند چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده است چون آب در دهن کند و آب
در بینی کند گناه دهان و بینی در قطرهای آب بریزد همچنین هر هفت اندام که
می شوید گناهانش با قطرات آب بریزد پس چون فارغ شود خدای را عز و جل
حمد و ثنا گوید آنگه دو رکعت نماز کند از گناه همچنان صافی شود که کودک آن
روز که از مادر جدا شود ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت
اصحاب را که شما را دلیلی کنم بچیزی که آن بکنید گناهان شما نیست شود
گفتند بلی یا رسول الله گفت بر شما باد که وضو تمام بجای آرید در سرما
سرد با آب سرد و بسیار رفتن بمسجد برای نماز جماعت و انتظار نماز فریضه
کردن که حصنی است که شما را از دشمن نگاه دارد و در خبرست که رسول
علیه السلام گفت بنده چون از وضو فارغ شود و بگوید سبحانك اللهم
وبحمدك اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك لك استغفرك
ربنا واتوب اليك آن وضوی وی مهری بر پشتی نهند و بزیر عرش
بنهند آن مهر از وی بر نگیرند تا قیامت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند
که رسول علیه السلام گفت هیچ بنده نیست الا که ملائکتی بروی موکل است
بوقت وضو کردن اگر وضو تمام بجای آرد گوید تمام کردی حق سبحانه
و تعالی

و تعالی خیر دنیا و آخرت بر تو تقصیر مکناد عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت
کند که رسول گفت علیه السلام هر آنکسی که از وضو فارغ شود و بگوید اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله هشت
در بهشت بروی بگشایند از هر دری که خواهد در بهشت شود و در خبرست که رسول
علیه السلام گفت حق تعالی میگوید هر که را حدث رسد و وضو باز نکند و نماز نکند
جفا کرده باشد بر خود و هر که را حدث رسد و وضو باز کند و دو رکعت نماز بکند و از من
مغفرت خواهد و من اورا نیامرزم بوی جفا کرده باشم و من نه آن خداوندم که
به بنده جفا کنم و رسول گفت علیه السلام هر که بر طهارت خسپد ملائکتی بروی مو
کل باشند که آن شب از برای وی تسبیح و استغفار میکنند و هر ساعتی که آن بنده
از خواب در آید آن ملایکه گوید بار خدایا این بنده را بیامرز که با طهارت خفته است
ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام چون نماز بامداد بکرد بلال را فرمود
که یا بلال مرا خبر ده بنیکوترین کرداری که در اسلام کرده که من دوش آواز
نعلین تو در بهشت می شنیدم گفت یا رسول الله از عملی که بیش من بهتر
از آن عمل نیست که کرده ام آنست که هر وقت که مرا حدث رسیدی وضو تازه
کردی و دو رکعت نماز کردی و چنین آورده اند که ابراهیم ادهم را علت
شکم بود چنان که در یک شب هفتاد و هفت بار بر خاست هر بار وضو تازه
کردی و دو رکعت نماز بکردی اصحابان اورا گفتند ای شیخ وضو تازه

سکن کر پنج یافتی بر زیادت علت رکفت جوانمردی باید که بپاک در دنیا آمدیم
باک بیرون رویم ابو امامه روایت کند که رسول علیه السلام کفت هیچ مسلمانی
نبود که وضوء تمام بجا آرد و پس بجماعت رود الا که حق سبحانه و تعالی هر
چه کرده در آن روز کرده باشد و هر چه بپای پیش شده باشد و بدل رانده شنیده باشد
عفو کند و از بزرکان دین یکی بود که در آن که وفات یافت هشتاد بار وضو تازه
کرده بود بطمع آنکه چون از دنیا بیرون رود با وضو بود خداوند اجداد مسلمانا
را ایمان بارزانی دار طوبی لهم و حسن مآب هم باب التاسع والثلثون
فی فضل السواک قال الله تبارک وتعالی قد کان لکم فی رسول الله
اسوة حسنة حدثنا الشیخ ابو منصور عبد المحسن قال اخبرنا ابو طالب قال حدثنا
الشیخ ابو حفص ابن شاهین قال حدثنا البغوی قال حدثنا عبد الاعلی قال
حدثنا حماد بن سلمه عن ابی عتیق عن ابیه عن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال السواک مطهرة للفم ومرضاة
للرب ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت که رسول کفت علیه السلام سوا
ک کردن پاکیزکی دهانست و رضاء حق تعالی است اوزاعی روایت کند
از حسن بن عطیه که رسول علیه السلام کفت دو رکعت نماز که در وضو پیش
سواک کرده باشند فاضلترست از هفتاد رکعت نماز که در وضو پیش سوا
ک نکرده باشند و سواک نیمه وضواست و وضو نیمه ایمانست جابر

بن عبدالله

بن عبدالله روایت کند که رسول کفت علیه السلام اکر نه آن بودی که امتان من برنج
افتادندی بفرمودمی که بهر نماز سواک کردندی ابوهریره رضی الله عنه روایت
کند که رسول کفت علیه السلام هفت چیز از پاکیزکی اسلام است سبیل کرفتن
و ناخن چیدن و زیر کش کندن و سواک کردن و موی زهار تراشیدن عبدالله
بن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه السلام کفت بر شما باد سواک
کردن که هشت خصلت در پیش است اول پاکیزکی دهان دوم رضای خدای
عز وجل سیم شادی ملایکتان چهارم روشنی چشم پنجم سفیدی دندانها
ششم سختی بن دندانها هفتم بلغم را ببرد هشتم نماز بسواک بهفتاد بود و در خبرست
که رسول علیه السلام کفت همیشه مرا وصیت میکرد جبرئیل بحرمت داشتن همسایه
تا آن حد پنداشتم که یکدیکر را میراث کیرند و پیوسته مرا وصیت میکرد در حق زنان
تا آن حد پنداشتم که طلاق دادن حرام کردد و پیوسته مرا وصیت میکرد بسواک
کردن تا آن حد پنداشتم که فریضه کردد و تا آن حد وصیت میکرد در حق
بندکان که پنداشتم که آزادی ایشان وقتی دیدار کنند و تا آن حد وصیت بشب میکرد
نماز کردن که پنداشتم که خیار امتی من بشب نخسبند و در خبرست که رسول
کفت علیه السلام حقست بر هر مسلمانی غسل کردن در روز آدینه و سواک کردن
و بوی خوش بکار داشتن شهاب روایت کند که رسول علیه السلام کفت هر که روز
آدینه ناخن بکیرد از کلی بلیات ایمن بود عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت

کند که رسول علیه السلام کفت در تفسیر این آیت که حق تعالی میفرماید واذ ابتلی
ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن حق ابراهیم را بده چیز مبتلا کرد پنج در
سر است و پنج در تن اما در سر سبیل چیدن و مضمضه و استنشاق و سواک
کردن و فرق سر راست داشتن اما در تن ناخن کرفتن و ختنه کردن و موی
بغل کندن و موی زهار تراشیدن و استنجا کردن هر کسی که این پاکیزکی نکاه
دارد خدای تعالی بیامرزد او را بفضل خویش تمت باب الاربعون فی فضل الا
ذان والاقامة قال الله تبارک وتعالی ومن احسن قولا ممن دعا الی الله
وعمل صالحا الآیه اخبرنا القاضی ابو جعفر قال اخبرنا ابو مالک التمیمی قال حدثنا
الفقیه ابو اللیث قال حدثنا ابو القسم عبد الرحمن بن محمد قال حدثنا فارس
بن زنجویه قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا علی بن یونس العبد عن ابی
عون البصری عن سالم بن مروان عن رجل من اهل شام قال جاء رجل
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنی بعمل واحد ادخل الجنة قال کن مؤذن
قومک یجتمعون لصلوتهم قال یا رسول الله فان لم اطق قال کن امام
قومک یقیمون صلوتهم قال فان لم اطق قال فعلیک بالصف الاول
چنین روایت کرده اند که مردی پیش رسول علیه السلام آمد کفت یا رسول الله
مرا خبر ده از کرداری که من آن بکنم در بهشت روم کفت برو مؤذنی کن
کفت یا رسول الله اکر نتوانم کردن کفت برو امامی کن کفت اکر نتوانم کفت

اکر نتوانی

اکر نتوانی بر تو باد صف اول لیکن را نکاه داری کسی در بهشت روی یعنی که در صف اول می
باشی ابو امامه باهلی روایت کند که رسول کفت علیه السلام چندین که آواز مؤذن برود حق
تبارک وتعالی ورا بیامرزد و مؤذن را چندان اجر و ثواب بود که آن کسانی که باواز وی
نماز کرده باشند اند از اجر و ثواب ایشان چیزی کم نشود و نیز رسول علیه السلام کفت روز قیا
مت کردن مؤذنان از همه درازتر بود در خبرست که رسول که رسول علیه السلام کفت
هر آن کسی که هفت سال مؤذنی کند حق تبارک وتعالی هفت طبقه دوزخ بروی حرام
کند یعنی چون بر صلاح بود ابو سعید الخدری روایت کند که رسول علیه السلام کفت
هر سنکی و درختی و جنی و آدمی که بانک نماز شنیده باشد روز قیامت پیش خدای عز وجل
بر مؤذن کواهی دهد سید هد کویند الهی در دنیا مردم را باواز خویش میخواندند که ابن مسعود
کفت چون بانک نماز کنید آواز بلند بر آرید معاذ بن جبل روایت کند که رسول علیه
السلام کفت روز قیامت بلال را بر ناقه نشسته بیارند از ناقهای بهشت بانک نماز میکند
چون کوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله مردمان
یک بار دیکر نظر کنند و کویند و بانک کنند و کویند ما نیز چنین کوییم که وی میکوید
چون در محشر آید حله بیارند از حلهای بهشت بوی در پوشند اول کسی را که حله
پوشند از مؤذنان بلال بود پس دیکر مؤذنان که بر صلاح بوده باشند ابوهریره رضی الله
عنه روایت کند که رسول علیه السلام کفت بعد از پیغامبران اول کسی که حق
تبارک وتعالی حکم ایشان کذارد شهیدان و از مؤذنان مؤذن کعبه را بیارند
پس مؤذن بیت المقدس پس دیکر مؤذنان عبدالله بن مسعود کوید اکر من مؤذ
ن بودی هیچ باک نداشتمی که غزا نکردمی عمر ابن الخطاب رضی الله عنه

رضي الله عنه گويد اگر من مؤذن بودمی بعد از حج اسلام باك نداشتمی كه ديگر حج و عمره
نكردمی جابر بن عبد الله روايت كند كه رسول عليه السلام گفت چون مؤذن بانگ
نماز كند شيطان سی ميل از آنجا بگريزد ضحاك روايت كند كه چون عبد الله
بن زيد در خواب بانگ نماز بديد رسول گفت عليه السلام بلال را فرمود كه از بام كعبه
بانگ نماز كرد چون گفت الله اكبر الله اكبر طرقی عظيم شنيدند كه متحير
بماندند رسول گفت عليه السلام دانيد كه اين آواز چه بود گفتند الله و رسوله اعلم گفت
حق سبحانه و تعالى فرمود كه درهای آسمان تا عرش بگشادند از بهر بانگ نماز بلال
ابو بكر الصديق رضي الله عنه گفت يا رسول الله اين درها را خاص از بلال گشادند
يا از بهر همه مؤذنان گفت نه از بهر همه مؤذنان انگه رسول گفت عليه السلام جانهای
مؤذنان با جانهای شهيدان باشد چون روز قيامت باشد از گور برخيزند بر تنهاء
مشك و كافور بانگ نماز همی كنند جابر بن عبد الله روايت كند كه رسول گفت عليه السلام
هر حاجتی كه مؤذن خواهد ميان بانگ نماز و قامت خدای تعالى روا كند در دنيا و
آخرت اما در دنيا بلاها ازوی باز دارد و در آخرت وی را عفو كند در خبر است كه رسول
عليه السلام گفت روز قيامت مؤذنان بر نجيبها نشسته باشند از ياقوت سرخ با هر مؤذنی
هفتاد هزار ملايكه باشند از گناه زنان بحشر قال الشريف مؤذن بايد كه بصلاح بود و شرايط
بانگ نماز داند و چنان بايد كه ده خصلت در مؤذن باشد تا فضل مؤذنان بيابد اول
وقت نماز شناسد و نگاه داری كند دوم در بانگ نماز تاخير نكند از بهر مردم سيم
ثواب بانگ نماز از خدای تعالى طلب كند و بر خلق منت ننهد چهارم امر

معروف

معروف و نهی منكر كند و حق گويد از بهر درويش و توانگر پنجم اگر وی غايب بود
و كسی بمسجد وی بانگ نماز كند بر وی خشم نگيرد ششم تعهد مسجد كند و پاكيزه دارد
و كودكان را در پيش نگذارد هفتم بانگ نماز داند كردن هشتم انتظار امام چندان
كند كه مردم را دشواری نرسد نهم خشم نگيرد بر كسی كه جايگاه وی بگيرد دهم نماز
دراز باز نكند و در ميان بانگ نماز و قامت و بايد كه در امام ده خصلت باشد تا نماز وی
مأمومان تمام بود اول قرآن خوان بود و نيكو خواند و لحن نكند دوم تكبير وی درست
بود سيم ركوع و سجود تمام بجای آرد چهارم تن خود را و جامه خود را از نجاست
نگاه دارد پنجم قرآن دراز نخواند الا بر خاطر مردم ششم بحد مسجد نبود هفتم در نماز
اندرز و استغفار بكند از گناهها هشتم خود را تنها دعا نكند دعا بجمع كند نهم غريبی
كه بمسجد رسد بحاجت وی بپرسد بايستد دهم فارغ بود ابو سعيد الخدری روايت
كند كه رسول عليه السلام گفت من ضامن پنج كسم به بهشت زنی صالح كه مطيع شوهر
باشد و فرزندی و غلامی كه مطيع مادر و پدر باشند و انكه در راه غزا با درآيد و بميرد
و انكه خلق خوش بود و مؤذنی كه بانگ نماز برضای حق تعالى كند ابن
عباس گويد رضي الله عنه كه سه كس را عذاب گور نبود شهيدان را و آنكس را كه
روز آدينه يا شب آدينه بميرد و مؤذنان را و رسول عليه السلام گفت هر كه بانگ
نماز بشنود و همچنان كه مؤذن گويد وی نيز بگويد وی را هم چنان اجر و ثواب

بود كه مؤذنان را حكايت چنين گويند كه زبيده زن هارون الرشيد در مجلس نشسته
بود و مغنيان و قوالان پيش وی نشسته بودند چون مؤذن در ميان سرا بانگ
نماز كرد بفرمود تا جمله خاموش گشتند و همچنانكه مؤذن ميگفت وی نيز ميگفت
پس چون از دنيا بيرون رفت وی را بخواب ديدند گفتند حق تعالى با تو چه كرد گفت
مرا بيامرزيد و بهشت بمن ارزانی داشت گفتند بچه سبب انكه در راه مكه چاهها
كنده بودی از آن آب گفت نه كه آن بزور و غصب كنده بودم ثواب آن بجز
بخداوندان خود رسيد گفتند پس ترا بسبب چه آمرزيد گفت برای انكه در آن
وقت غفلت چون بانگ نماز كردی هم بجا رها كردمی و همچنان كه مؤذن گفتی
من نيز بگفتمی حق تعالى فرمود ای ملايكتان اگر توحيد در دل وی نبودی
مرا وقت غفلت ياد نكردی مرا عفو كرد و بيامرزيد حكايت سعيد بن جبير
روايت كند كه عايشه صديقه رضي الله عنها و عن ابيها گفت در خواب ديدم كه
قيامت برخاسته بود زنی را بياوردند نامش دافره بود كرداری وی را از طاعت
و معصيت بر سنجيدند سنگين تر از كوه احد بود عايشه رضي الله عنها گويد چون وقت حج
بود مردی را گفتم كه منادی كن كه در ميان شما زنی هست نام وی دافره زنی
جواب داد كه منم دافره گفت بيا كه ام المؤمنين ترا ميخواند چون از طواف
فارغ گشت بنزديك وی آمد عايشه رضي الله عنها گفت يا دافره تو دافره
گفت آری منم بنت اذينه العدويه گفت يا زن بگو كه ترا چه كرداری است

كه من

كه من دوش در خواب ديدم كه كردار تو برابر كوه اُحُد بود و سنگين تر گفت بدان يا
عايشه كه من هرگز مقنعه از سر باز نكرده ام الا پيش محرم خويش و هرگز ياد
ندارم كه بانگ نماز شنيده ام الا همچنان كه مؤذن گويد گفته باشم و در سحر
برخاسته ام و نماز كرده ام و هرگز بر هيچ مايده نشسته ام الا كه يتيمی با من
نان خورده است و هرگز ياد ندارم كه درويشی از من سوال كرده است الا كه
چيزی بوی داده ام و اگر خود آن پنبه بودی كه بدست داشتمی عايشه رضي
الله عنها گفت طوبى لك گفت ای خواهر خدای ترا بآن بايد كه
يافته خير دنيا و آخرت تمت باب الحادی و الاربعون في فضل الصلوة
قال الله تبارك و تعالى أَقِمِ الصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ
الحسنات يذهبن السيئات حدثنا الشيخ ابو المنصور عبد المحسن قال
اخبرنا الشيخ ابو طالب المعروف بابن العشاري قال اخبرنا ابو حفص بن
ابن شاهين قال حدثنا احمد بن عقبة قال حدثنا احمد بن عمر بن بسطام
قال حدثنا ابن فراد قال حدثنا اصرم بن حوشب عن قرة بن خالد عن
الضحاك عن ابن عباس رضوان الله تعالى عليهم اجمعين قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم المصلي يناجي ربه عز و جل ابن عباس رضي الله
عنهما روايت كند كه رسول گفت عليه السلام كه نماز كن با خدای عز و جل
مناجات ميكند انس بن مالك روايت كند كه رسول گفت عليه السلام

نماز نور مؤمن است روز قیامت سلمان فارسی روایت کند که رسول علیه
السلام وما در زیر درخت بر فتیم رسول علیه السلام شاخی از آن درخت بگرفت
و بس بجنبانید جمله برگهای از آن درخت فرو ریزید انگه گفت یا سلمان
نپرسی که این از بهر چه کردم گفت سلمان چون وضو باز کند و پنج نماز بجای
آرد گناهها ازوی بریزد چنانکه برگ ازین درخت انگه رسول علیه السلام
این آیت برخواند که خدای تعالی میفرماید اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا
من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات همچنین سلمان روایت
کند که رسول علیه السلام گفت مسلمان چون در نماز ایستد گناهها وی بر بالای
سر وی بایستد باری که بسجود شود گناهها ازوی میریزد چون از نماز فارغ
شود جمله گناهها ازوی ریزیده شده باشد ابن عمران روایت کند که رسول علیه السلام
گفت هر انکسی که وضوء نماز تمام باز کند و از خانه بمسجد رود بهر قدمی که از پای
راست بردارد ویرا حسنات باز نویسند و بهر قدمی که از پای چپ بردارد
ویرا سیئاتی بسترند عباده بن صامت روایت کند که رسول علیه السلام گفت
هر انکسی که وضوء تمام باز کند و در نماز ایستد و رکوع و سجود و قرائة تمام بجای
آرد نماز ویرا و میدم گوید خدای عز و جل ترا نگاه دارد همچنان که تو مرا نگاه
داشتی وان نماز را باسمان برند با نوری و روشنائی همچه تمام شود در
آسمان باز کشایند وی برند تا بانجی که علم حق تعالی است پس آن نماز شفاعت
کند

کند بدرگاه حق تعالی از بهر نماز کن و چون وضو تمام بجای نیارد و رکوع و سجود
و قرائت تمام بجای نیارد نماز ویرا گوید حق تعالی ترا ضایع کناد چنانکه تو مرا
ضایع کردی و در آسمانها نبوی در بندند و او را تاریکی و ظلمتی بند و آن نماز را در پیچند
همچون رکوه کهنه و بروی خداوندش باز زنند عمر بن الخطاب رضی الله عنه
روایت کند که رسول علیه السلام گفت هیچ نمازی نیست الا که دو ملایکه بروی
موکل اند یکی بر دست راست و یکی بر دست چپ اگر نماز تمام بجای آرد باسمان
برند و اگر تقصیر کند و تمام بجای نیارد بر روی وی باز زنند انس بن مالک روایت کند که
رسول علیه السلام گفت اول چیزی که روز قیامت بنده را سوال کنند نماز بود
اگر تمام بجای آورده بود رست و فلح یافت و اگر تقصیری کرده تباه بود و زیان
کار و خاکسار ابراهیم بن محذوره از جد خویش روایت کند که رسول علیه السلام
گفت اول وقت رضاء خدا است و میانه وقت رحمت خدای تعالی و آخر وقت
عفو خدای عز و جل است ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت
اگر جوی بدر خانه یکی باشد از شما و هر روز پنج بار در آن آب غسل کند چه گویید
بروی هیچ شوخی و چرکی بماند گفتند نه یا رسول الله گفت مثل پنج نماز همچنین
است خدای عز و جل گناهها شسته بستر اند و انس بن مالک روایت کند که رسول
علیه السلام واله چون کسی را دوست داشتی او را نماز کردن فرمودی عبد الله

بن عمرو بن العاص روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر انکسی که نگاه داری نماز کند
روز قیامت او را نجات یابد و او را نوری و برهانی بود و هر که نگاه داری نماز نکند
روز قیامت او را نجات نبود و نه برهان و روز قیامت با فرعون و هامان و قارون
و ابی بن خلف بود حسن بصری رحمة الله علیه روایت کند که رسول علیه السلام
گفت نماز دزد هم به بترین همه کس گفتند بلی یا رسول الله گفت از نماز بدزدد
گفتند یا رسول الله نماز چگونه بدزدد گفت رکوع و سجود تمام نکند چنین آورده اند که در
زمان نبی ابلیس را بدید شی مردی او را گفت یا بابا مره چکنم که مانند چون تو
باشم ابلیس گفت ویحک ازین هرگز این کسی نخواست که تو میخواهی مرد
گفت من دوست میدارم که من همچون تو باشم ابلیس گفت اگر میخواهی
که چون من باشی بنماز سستی و نی کن و باک مدار بدروغ و راست گفتن و سو
گند خوردن براست و بدروغ مرد گفت با خدا عهد کردم که هرگز سوگند نخورم و هرگز
پنج نماز بجای نگذارم ابلیس گفت من نیز عهد کردم که هرگز هیچ آدمی نصیحت
نکنم جعفر بن محمد روایت کند از جد خویش که رسول گفت علیه السلام نماز کردن
رضاء خدا است و دوستی ملایکتان است و سنت پیغمبران است و نور معرفت
است و اصل ایمن است و اجابت دعا است و پذیرفتن کردار است و برکت
روزیست و راحت تن است و کراهیت شیطان است و شفیع نماز
کنست

کنست و چراغ گور است و روشنائی قیامت است و روز قیامت سایه بکند
بهبالای سر وی و تاج بود بر سر وی و لباس بود در بر وی و حجابی بود میان وی
و میان دوزخ و حجت مومنان است پیش خدای عز و جل و گرانی ترازو است
و جواز است بر صراط و کلید بهشت است زیرا که در نماز تحمید و تمجید و تقد
یس و تعظیم و قرآءات و دعا و تسبیح است و فا خلتین کردارها است پس
با برادر هر که پیوسته نگاه داری نماز کند خدای عز و جل او را پنج خصلت بدهد
اول عذاب گور ازوی باز دارد دوم تنگی گور ازوی باز دارد سیم روی نیکو
بود چهارم روز قیامت نامه اش بدست راست دهند و بر صراط چون برق
بگذرد پنجم بی حساب در بهشت رود و هر آن کسی که در نماز سستی و نی کند خدای
عز و جل ویرا به دوازده چیز مبتلا کند و حفظ ندهد و یرا سه در دنیا و سه در وقت
مردن و سه در گور و سه در قیامت اما آنکه در دنیا بود برکت روزی ازوی بردارد
دوم سیماء نیکو ازروی وی بردارد سیم در دلهای مردم دشمن بود و آن سه که
در وقت مردن بود تشنه و گرسنه میرد و جان کندنش سخت بود و اما آنکه
در گور بود منکر نکیر ویرا به هیبت پرسش کنند و گورش تنگ و تاریک بود
و اما آنکه در قیامت بود حسابش سخت بود و خدای تعالی باوی ساخط بود
و مقامش آتش دوزخ بود مجاهد روایت کند که از عبد الله بن

عبلسو برسیه نه چه کوی در مردی که بروز روزه دارد و بشب نماز کند و بنماز
آدینه نرود و بجماعت نماز نکند و بر این صفت بمرد گفت بنفس دوزخ بود که
ماه‌ها روزی ازوی این مسئله‌ی پرسیدند وی جواب میداد که در دوزخ است
و در خبر است که رسول علیه السلام گفت هر آن کسی دو رکعت نماز بکند و بدل باحق
بود و در نماز حاضر بود از گناه همچنان صافی شود که آن کودک روز که از مادر جدا
شود و علما چنین گفته اند که در نماز دوازده هزار مسئله است این جمله را در دوازده
جمع کردیم پس هر که خواهد که نماز کند لابد که این دوازده خصلت بجا آرد تا نمازش
تمام بود شش خصلت پیش از نماز است و شش در نماز است اما این شش
که پیش از نماز است اول علم وضو کردن دوم طلب آب کردن سیم جایگاه پاک
طلب کردن سوی نماز چهارم جامه پاکیزه پوشیدن پنجم وقت نماز نگاه
داری کردن ششم بر پای خاستن و روی بقبله کردن اما آن شش که در نماز
است اول نیت کردن دوم تکبیرة الاحرام سیم قیام بجا آوردن چهارم قرائت
خواندن پنجم رکوع کردن ششم سجود کردن در دوازدهم نشستن بتحیات
پس دوازده را ختم اخلاص بود باید که اگر نماز کند با اخلاص کند تا تمام
بود و او را از خدای تعالی عز لا یزال بود و مقبول

باب الثانی و الاربعون فی فضل الجماعة

قال الله تبارک و تعالی ان الانسان
خلق

خُلِقَ هَلوعًا الی قوله الا المصلین الذین هم علی صلاتهم دائمون
اخبرنا الشیخ ابو منصور قال حدثنا الشیخ ابو طالب قال حدثنا ابن شاهین
قال حدثنا عبدالله بن محمد البغوی قال حدثنا نصر بن علی قال حدثنا سلم
بن قتیبة قال حدثنا طعمة بن عمرو عن حبیب عن انس عن النبی
صلی الله علیه وسلم من صلی اربعین یومًا بالجماعة کتب له براءتان براءة
من النار و براءة من النفاق انس بن مالک روایت کند که رسول گفت
علیه السلام هر آن کسی که چهل روز نماز بجماعت کند او را دو برات بنویسند راتی
که ترا از آتش دوزخ آزاد کردیم و براتی که از نفاق ابو هریره رضی الله عنه روایت
کند که رسول علیه السلام گفت نمازی که بجماعت کنی بیست و پنج درجه فضیلت دارد
بر آن نمازی که تنها کنی عائشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها روایت کند که رسول
علیه السلام گفت اگر مردمان دانستندی که نماز خفتن چیست و نماز بامداد بجماعت
حاضر شدندی و اگر خود بچهار پا رفتندی در خبر است که رسول علیه السلام گفت هر که نماز
بامداد و خفتن بجماعت بکند او را چندانی اجر بود که حج و عمره کرده باشد ابن عباس
رضی الله عنهما روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر آن مردی که پنج نماز بکند روز
قیامت با اولین قومی از ایشان بر صراط بگذرد چون برقی که بجهد و روی ایشان چون
ماه شب چهارده بکند و او را بهر نمازی که بجماعت بکند و بهر روزی که نماز شو
بجماعت کرده ثواب هزار شهید بنویسند که در غزا کشته باشند عائشه صدیقه رضی الله
عنها و عن ابیها روایت کند که رسول علیه السلام گفت هیچ نمازی بر خدای عز و جل
دوست‌تر از نماز شام نیست زیرا که ابتدای شب بنده است و خاتمت روز ش

و در حق مسافر و مقیم یکسان بود جابر بن عبدالله روایت کند که ابن
ام مکتوم گفت یا رسول الله من مردی نابینا ام و خانه‌ام دور است روا بود که نماز
بخانه بکنم گفت بانگ نماز شنوی گفت شنوم گفت شتاب به جماعت باید آمدن
عبدالله بن عمر روایت کند که رسول علیه السلام گفت تکبیر اول با امام دریابی بهتر
است از هزار شتر که بقربان کنی انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام
چون نماز بامداد بکرد و روی بقوم کرد گفت ای مردمان بدانید که حق تعالی در هر شبانه
روزی صد و بیست رحمت می فرستد با ایشان من بمسجد ها پنج مؤذن صالح است و پنج
امام حاذق را است و پنج صف اولین را و دو رحمت دیگر صفهای دیگر را بکنند که در
مسجد باشند در رحمت حق تعالی باشند و ابو سعید الخدری رضی الله عنه روایت کند که رسول
علیه السلام گفت که جبرئیل آمد نزدیک من با شصت هزار ملائکه از پس نماز پیشین
و گفت حق تعالی ترا سلام میکند و دو هدیه فرستاده است ترا که بهیچ پیغامبری
نفرستاده است گفتم یا جبرئیل آن دو هدیه کدام است گفت سه رکعت وتر و
پنج نماز بجماعت آنگه جبرئیل علیه السلام محمد را صلی الله علیه وسلم گفت یا نبی الله
امت ترا خبر ده که پنج نماز را بجماعت نگاه داری کنند آنگه رسول علیه السلام گفت
امت مرا در جماعت چه فضیلت گفت یا محمد چون دو تن باشند حق تعالی
فرماید هر یکی را بهر رکعتی نماز صد و پنجاه رکعت باز نویسند و چون سه تن باشند
حق تعالی فرماید که هر یکی را بهر رکعتی سیصد رکعت باز نویسند و چون چهار
تن باشند حق تعالی فرماید هر یکی را بهر رکعتی نماز ششصد رکعت باز نویسند
وچون

و چون پنج تن باشند یکی را بهر رکعتی هزار چهارصد رکعت نماز باز نویسند
و چون ۴ هزار و دویست رکعت باز نویسند و چون شش تن باشند هر یکی بهر رکعتی دو هزار
چهارصد رکعت نماز باز نویسند و چون هفت تن باشند هر یکی را بهر رکعتی نماز چهار
هزار و هشتصد رکعت باز نویسند و چون هشت تن باشند هر یکی را بهر رکعتی نماز نه هزار
هزار و ششصد رکعت نماز باز نویسند و چون نه تن باشند هر یکی بهر رکعتی نماز نوزده
هزار و دویست رکعت نماز باز نویسند و چون ده تن باشند هر یکی را بهر رکعتی نماز
سی و هشت هزار و چهار رکعت نماز باز نویسند و چون از ده تن زیاده شود اگر
بحرها و آسمانها و زمینها مداد کرده و درختان قلم کردند و جن و انس و ملائکه
نویسنده کردند تا قیامت همه عاجز آیند و قدرت آن ندارند که ثواب
یک رکعت نماز ایشان باز نویسند کعب الاحبار گوید که چهار کس را هیچ عذری
نبود روز قیامت پیش خدای عز و جل اول مردی که حج بر وی واجب بکند
و تواند بود و نکند و دوم مردی که بر سر طعام نشسته باشد و بر در سرای وی درویشی
سوال کند و او را هیچ ندهد و سیم مردی که امر معروف و نهی منکر بجای بکند اردویه
نیارد و چهارم مردی که بانگ نماز شام شنود و بجماعت نرود این چهار کس
را هیچ عذری نبود روز قیامت پیش خدای عز و جل ربیع بن خثیم شل گشته
بود و او را به دو تن بمسجد بردندی او را گفتند بخانه بنشین و نماز کن که ترا عذر است
گفت هر آن کسی که او بشنود که مؤذن گوید حی علی الفلاح بر وی واجب بود بمسجد

شنود واگر خود بنگرم باید خربین حاتم اصم گوید که یکی جماعت از من
فایت شد ابو اسحق بخاری مرا تعزیه کرد گفتم مصیبت دین بزرگ است
واین بنزد مردمان آسان تر است از مصیبت دنیا که مرا جماعتی فایت
شد از جمله یک تن مرا تعزیه کرد واگر پسری بمردی بیش از ده هزار تن مرا تعزیه
کردندی ومرا دو پسر اند که برمن عزیز تر اند اگر ایشان هر دو بمردندی بر من آسان
تر بودی که فایت شدن جماعت عالی گوید که زندانبانی توبه کرد اورا گفتم مرا
خبر ده بعجب ترین چیزی که دیده در احوال زندانیان گفت چهل سالست
زندانبانی میکنم هیچ کس را بزندان نیاوردند الا که از وی پرسیدم که امروز نماز
بامداد بجماعت کردی گفتی نه عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت
علیه السلام هر کسی که نماز بامداد بجماعت بکند در امان خدای عز وجل باشد

حکایت عبد العزیز بن ابی روایت کند که مردی در بادیه مسجدی ساخته
بود و آنجا بنشستی و هفت سنگ در محراب نهاده بود چون نماز کردی بانگ
و قامت بگفتی چون از نماز فارغ شدی گفتی ای سنگها بر من گواه باشید که من
میگویم لا اله الا الله پس فرمان یافت اورا بخواب دیدند پرسیدند که حق
تعالی با تو چه کرد گفت مرا بدوزخ فرستاد چون بدوزخ رسیدم از آن سنگها یکی
بیامد و در دوزخ بگرفت مرا بدیگر در بردند سنگی دیگر بیامد وان در دیگر
بگرفت همچنین هر هفت سنگ می آمدند بهر دری که مرا می بردند سنگی می آمد
وان

وان در میگرفت تا در هفت در دوزخ بگرفتند انگه مرا باز گردانیدند و به بهشت بردند

حکایت مردی از صالحان این واقعه گوید که یکشب نماز خفتن بجماعت از من
فایت شد بیست و پنج بار خفتن باز کردم چون بخفتم در خواب دیدم
که تن با من بودند جمله اسوار و من نیز اسوار بودم و در راه غزا
برفتیم و اسواران همه یکسان بودند گفت اسب من بایستاد و بیفتاد
گفتم ای قوم اسبان ما همه یکسان اند چونست که اسب شما میدود و
اسب من باز ایستاد گفتند زیرا که ما نماز خفتن بجماعت کردیم و تو
بیست و پنج بار نماز بکردی بی جماعت و اگر هزار بار باز کردیتی که بفضل
یک نماز نرسیدی که بجماعت کردیستی آری عزیمت خفتگاه داشت
نماز هاکن و فضل جماعت تا ثواب یابی عمت

باب الثالث والاربعون فی فضل صلوة التطوع

قال الله تبارک
وتعالی ومن اللیل فتهجد به نافلة لک الآیة حدثنا الشیخ ابو منصور
وعبد المحسن البغدادی قال اخبرنا الشیخ ابو طالب قال حدثنا ابو حفص
عثمان بن شاهین قال حدثنا احمد بن اسحق بن بهلول القاضی
قال حدثنا ابی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن القرشی عن موسی بن مسلم
عن طارق بن شهاب عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من صلی المغرب وصلی من
بعدها رکعتین قبل ان یتکلم اسکنه الله عز وجل فی حظیرة القدس
قلت وان صلی بعدها اربعا قال کمن حج حجة بعد حجة قلت وان صلی
بعدها ستا قال یغفر له ذنوب خمسین عاما ابو بکر الصدیق رضی الله عنه روا
یت کند که رسول علیه السلام گفت هر آن کسی که نماز شام بکند و از پس آن دو
رکعت نماز بکند پیش از آن که سخن گوید حق تعالی اورا در حظیره مقدس
مقام کند گفتم اگر چهار رکعت بکند گفت همچنان بود که حجی از پس حجی کرده
باشد گفتم یا رسول الله اگر شش رکعت بکند گفت خدای عز وجل پنجاه ساله
گناه وی عفو کند عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها روایت کند که رسول صلی
الله علیه وسلم گفت هر آنکسی که از پس نماز شام پیش از آنکه با هیچکس سخن
گوید دو رکعت نماز کند نماز وی را بعلیین برند و چون چهار رکعت بکند انکه
سخن گوید در رکعت خدای عز وجل وی را دو قصر در بهشت بنا کنند مکلل
بدر و یاقوت میان هر دو قصر بستانها که علم آن خدا داند و اگر شش
رکعت بکند پیش از آن که سخن گوید خدای عز وجل چهل ساله
گناه وی عفو کند ثوبان روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر آنکسی
که نماز شام بکند و در مسجد معتکف شود تا نماز خفتن بجماعت بکند
و سخن نگوید و نماز کند یا قرآن خواند حق تبارک و تعالی وی را دو
قصر

قصر در بهشت بنا کند درازی هر قصری صد ساله راه باشد و میان
هر دو قصر میوه دارها بود که اگر همه اهل دنیا مهمانی کند کفایت بود در خبرست
که رسول گفت علیه السلام هر که پیش از نماز دیگر چهار رکعت نماز بکند روز قیامت
اورا دو پر بکند از یاقوت سبز بر صراط بپرد ابن عمر رضی الله عنهما روایت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت نماز تطوع بسیار کنید که نماز را بهر رکعتی خا
نه ایست در بهشت درازی وی صد ساله راه و هر رکعتی پرده باشد آتش دوزخ
از وی دفع کند و نیز رسول علیه السلام گفت رکعتی نماز تطوع که بنده بکند
بهتر از آن باشد که صد ساله روزه دارد ام الحبیب روایت کند که رسول گفت
هر آنکسی که چهار رکعت نماز پیشین از نماز پیشین بکند و چهار رکعت از پس
بکند خدای عز وجل هفت اندام وی بر آتش دوزخ حرام کند عایشه صدیقه
رضی الله عنها روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر آنکسی که بعادت
کند پیش از نماز دیگر چهار رکعت نماز کردن حق تعالی اورا بیامرزد اگر چند ان گناه
دارد که کوه احد عفو کند ام حبیب روایت کند از زن رسول صلی الله
علیه وسلم که رسول گفت علیه السلام هر که بشبی و روزی دوازده رکعت
نماز بکند وی را خانه در بهشت بنا کنند چهار رکعت پیش از نماز پیشین
و دو رکعت پیش و دو رکعت از پس نماز شام و دو رکعت از پس نماز
خفتن و دو رکعت از پیش نماز بامداد ابن عباس رضی الله عنهما روایت
کند که رسول گفت علیه السلام هر آنکس که نماز بامداد بجماعت کند و در مسجد
بنشیند تا آفتاب بر آید پس چهار رکعت نماز دیگر بکند در اول
رکعت یکبار الحمد و سه بار آیة الکرسی و هفت بار قل هو الله احد بخواند

ودر دومین رکعت الحمد یکبار و یکبار والشمس ودر سیمین رکعت الحمد و یکبار
والسماء والطارق ودر چهارمین رکعت الحمد یکبار وآیة الکرسی یکبار وقل
هو الله احد سه بار بخواند حق سبحانه وتعالی هفتاد هزار ملایکه بفرستد از هر آسمانی
ده هزار با ایشان طبقها بود از طبقهای بهشت واز رها بهشت آن نماز را بر آن طبقها
نهند وی برند بهیچ بهیچ کرده‌ای از ملایکه نگذرند الا که استغفار کنند بسوی این نماز
کننده‌ای برند تا آنجا که علم حقیقت نداند که بنده من این نماز از بهر من کرده ترا
پذیرفتم وعفو کردم ابو سعید خدری روایت کند که رسول علیه السلام نماز چاشت
هشت رکعت کرد وانس بن مالک روایت کند که دیدم که رسول علیه السلام نماز چاشت [illegible]
رکعت کرد و نیز رسول گفت علیه السلام هر آنکسی که چاشت نماز دوازده رکعت
بکند حق تعالی فرماید که وی را خانه در بهشت بنا کنند ابن بریده بن بریده روایت کند
از پدر خویش گفت از رسول شنیدم علیه السلام که در تن سیصد وشصت بند گشاده است
هر روز از هر بندی صدقه باید دادن گفتند یا رسول یا رسول الله که تواند دادن
رسول گفت علیه السلام چیزی از راه مسلمانان دور کنی آن صدقه نویسند یا امر معروف
یا نهی منکر کنی یا دست بر سر عیال فرو کنی اگر از این هیچ نتواند کردن دو رکعت
نماز چاشت کند که بجای سیصد وشصت صدقه باشد ابو درداء روایت کند که
رسول علیه السلام گفت هر که دو رکعت نماز چاشت بکند وی را از جمله غافلان ننویسند
و هر که چهار رکعت بکند او را از جمله عابدان نویسند و هر که شش رکعت بکند
آن روز گناه بر وی ننویسند و هر که هشت رکعت بکند وی را از جمله سعیدان نویسند
و هر که دوازده رکعت بکند وی را قصری در بهشت بنا کنند ابو هریره رضی الله عنه روایت
کند

کند که رسول گفت علیه السلام بهشت را دری است از ابواب الضحی خوانند
چون روز قیامت بود منادی ندا کند که کجااند آنها که پیوسته چاشت
نماز کردندی چون بیایند گویند این در شما راست خاصه ببین در در بهشت
رسید بزرگان چنین گفته‌اند که دو رکعت نماز تطوع بهتر است از
نعیم بهشت وآخرت زیرا که در نعیم آخرت حظ خلق است ودر
نماز رضای حق است ورضای حق بهتر از حظ خلق بود خداوند وپادشاه
وپروردگار همه را بر رضای خود راه نمای بمنه باب الرابع والاربعون
فی اتمام الصلوة والخشوع فیها قال الله تبارک وتعالی قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون حدثنا الشیخ ابو منصور عبد المحسن قال حدثنا
ابو طالب قال حدثنا ابن [illegible] قال حدثنا احمد بن محمد الهمدانی قال
حدثنا الحسن بن عتبة الکندی قال حدثنا بکار بن سفیان الغزانی قال حدثنا
حمزة یعنی الزیات عن ابی سفیان عن ابی نضرة عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم علم الایمان الصلوة فمن فرغ لها قلبه
وحافظ علیها بحدودها ووقتها وسنتها فهو مؤمن ابی سعید رضی الله عنه
روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر که را این بشنت بخداوند عز وجل نماز را
چنان که فرموده است بجا آرد فریضه وسنت هر که چنین کند مؤمن حق
وبیست مطرف بن عبد الله روایت از پدر خویش که گفت پیش رسول
آمدم ورسول علیه السلام در نماز ایستاده وجوش دل وی چنان بود که دیگی

که جوشد ودر خبر است که رسول علیه السلام گفت حق تبارک وتعالی نظر نکند
بآن نماز که دل او حاضر نبود ورسول علیه السلام مردی را دید که نماز میکرد
وبمحاسن خویش بازی میکرد رسول علیه السلام گفت اگر دل این بخشوع
بودی جوارح اندامهاش بخشوع بودی ونیز رسول گفت علیه السلام دو مرد از امت
من نماز کنند رکوعشان یکی بود وسجودشان یکی بود ومیان نمازشان چندان بود
که از زمین بر آسمان ابن المبارک گوید هر که دل را نگاه داری نکند بیرون
از نماز بود ونماز نیز نتواند کردن ذا النون مصری رحمه الله گوید زنی را دیدم سیاه
در بیابانی هر آن وقتی که نام خدای بردی سفید گشتی وهمچنین مردی صالح در نماز
ایستاده بود کژدمی چهل جایگاه وی را بگزیده بود واو از خود دستی نینداخته
بود گفت شرم دارم که در پیش وی ایستاده باشم وبدیگری بنالم ومشغول گردم
وهمچنین رابعة العدویه در نماز ایستاده بود چون بسجود رفت پاره بوریا در
در چشم وی گشته شد وی را خبر نبود تا از نماز فارغ شد معاذ بن جبل رضی الله
عنه گوید هر که در نماز بداند که بر راست وچپ وی که ایستاده است نماز وی باطل
است ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که هر آنکسی که زودتر از امام سر بردارد آن سر
بدست شیطان بود [illegible] چنانکه خوابیده کرده اند ابو عبد الله مغربی گوید دو رکعت نماز
بی تفکر وهوس بهتر است از آنکه بیک شب نماز کنی تا روز ودل از پیش غافل بود
حاتم گوید عجب دارم از آن آدمی که در نماز بذکر خدای وآخرت مشغول بکند چون
کیکی یا مورچه وی را بگزد هم خدا را فراموش کند وهم آخرت را حسن بن علی رضی الله عنهما
چون وضو کردی گونه پیشش زرد گشتی واندامش بلرزیدی از وی سؤال کردند
که چرا

که چرا چنین متغیر میگردی گفت کسی که پیش رب العالمین ایستاده بود
حق بود وی را که گونه پیش زرد گردد واندامش لرزه گیرد وهمچنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه چون وقت نماز در آمدی گونه‌اش زرد گشتی وبلرزیدی وگفتی وقت
امانت است که حق سبحانه وتعالی بر آسمانها وزمینها وکوهها عرضه کرد بترسیدند
ونپذیرفتند ما که آدمیانیم بپذیرفتیم ندانیم که بپذیرفتیم زیان کنیم یا سود
ابو بکر صدیق رضی الله عنه چون وقت نماز در آمدی گفتی ای آدمیان برخیزید واین
آتشها که بر افروخته آید بکشید بنماز کردن سعید بن المسیب گوید بیست سال آن
بود که چون مؤذن بانگ نماز کردی من در مسجد نشسته بودمی منتظر نماز بعضی علما
چنین گفته اند که مردم در نماز دو گونه اند خاصان اند وعامان اما خاصان در نماز
بصدق روند وبهیبت ویقین درست بکنند وبتعظیم بجا آرند وبترس از وی بیرون
آیند وعامان در نماز بغفلت روند وبجهل درست باشند وبوسوسه وتفکر ومشغولی
دل از وی بیرون آیند لاجرم از ایشان نپذیرند وچنین گفته اند محراب را از بهر آن
محراب خوانند که جایگاه حرب شیطان است یعنی با شیطان حرب میکنند تا دل
بنده بهیچ چیزی مشغول نشود حاتم اصم رحمه الله در پیش عاصم رفت عاصم وی را
گفت یا حاتم نماز دانی کردن گفت دانم گفت چگونه کنی گفت چون وقت نماز در
آید وضو تمام بکنم چنانکه فرموده اند وبیایم در محراب راست بایستم تا
هفت اندامم بر جای قرار گیرد وکعبه را برابر چشم بینم ومقام را برابر صدر بینم
وخدای را عز وجل مطلع بر سر خویش وقدمهای خود بر صراط بینم وچنان پندارم
که این نماز آخرین نماز است من آنگاه تکبیر کنم وقرآن بتفکر و[illegible]

كنم بتواضع وسجودي كنم بتضرع وتشهدي كنم بصدق وسلام بازدهم با خلاص
وبيم ميان خوف ورجا هستم ووقت بر درجهٔ صبر هستم عصام گفت يا حاتم نمازها
تو چنين است گفت سي سال است كه نمازهاي من چنين است عصام بگريست
وگفت من هرگز نمازي برين صفت نگزارده‌ام عبد الله چنين روايت كند كه ويس
القرني رضي الله عنه گفت خدايا بر روي زمين چنان پرستيم كه ملايكان وراي پرستيدند
بر آسمانها چون شب درآمدي گفتي اي نفس امشب شب قيام است همه شب
تا روز در قيام بودي شب ديگر گفتي امشب شب ركوع است همه شب در ركوع
بودي شب سيم گفتي اي نفس امشب شب سجود است همه شب تا روز در
سجود بودي بدين صفت در دنيا خدا را پرستيد بزرگان دين چنين
بوده‌اند لاجرم چون روز قيامت بود در آيد بعد دموي گوسفندان ربيع
ومضر دو قبيله بسيار رمه باويس بخشيدم تا با اويس واتباعش به
بهشت روند

باب ٥٥ الخامس والاربعون في فضل الجمعة

قال الله تبارك وتعالى يا ايها الذين آمنوا اذا نودي للصلوة من يوم
الجمعة الاية اخبرنا القاضي ابو جعفر قال حدثنا ابو مالك التميمي قال حدثنا
الفقيه ابو الليث قال حدثنا ابو القسم عبد الرحمن بن محمد قال حدثنا الحق
بن علي عن عبد الرحمن بن زيد عن ابي الاشعث عن اوس بن اوس
قال قال ان افضل ايامكم يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه قبض وفيه
ينفخ في الصور وفيه الصعقة فاكثروا علي من الصلوات فان
رسول الله صلى الله عليه وسلم
صلواتكم

صلواتكم معروضة علي قالوا يا رسول الله فكيف تعرض صلواتنا عليك
وقد بليت فقال لا تقولون وقد بليت ان الله تعالى حرم على الارض
ان تاكل من اجساد الانبياء اوس روايت كند كه رسول گفت عليه السلام
فاضلترين همه روزها روز آدينه است آدم را بروز آدينه آفريد وبروز آدينه از دنيا
بيرون رفت وقيامت بروز آدينه باشد وصور بروز آدينه دمند برين صلوات
بسيار دهيد بروز آدينه كه كردار شما برين عرضه كنند گفتند يا رسول الله چگونه
بر تو عرضه كنند وتو پوسيده باشي گفت چنين مگوييد كه پوسيده باشم كه حق تعالى
تن واندام همه پيغمبران حرام كرده است بر زمين كه نريزاند ونپوسند ابو هريره
رضي الله عنه روايت كند كه رسول عليه السلام گفت آفتاب برنيايد بر كسي كه بر روي زمين
فاضلتر از روز آدينه وهيچ حيواني نيست الا كه از روز آدينه مي ترسند الا جني
وانسي وبر هر در مسجد از مسجدهاء جامع دو ملايكه استاده باشند وثواب مردمان
مي نويسند اول كسي كه زود بمسجد جامع رود چندان ثواب بنويسند
كه اشتري بدرويشان داده بود وآنكس كه از پس وي رود همچنان بود
كه گاوي بدرويشان داده بود وآنكس كه از پس وي رود همچنان باشد كه گوسفندي
بدرويشان داده بود وآنكس كه از پس وي رود همچنان بود كه مرغي به
درويشان داده بود وآنكه از پس وي رود همچنان بود كه نان بدرويشان
داده بود يا خايهٔ مرغي پس چون امام بر منبر شود صحيفها در نوردند ابو
هريره روايت كند كه رسول گفت عليه السلام هر آنكسي كه وضوء تمام بازكند در روز

آدينه وپس بجامع شود وخاموش باشد وگوش با خطبه كند حق تعالى
فرمايد كه گناه بروي ننويسند تا آدينه ديگر وسه روز ديگر زيادت ابو امامه
روايت كند كه رسول عليه السلام گفت روز آدينه سيد همه روزها است
ونزديك حق تعالى عظيمتر است از عيد فطر واز عيد اضحى ودروي
پنج خصلت است كه حق تعالى آدم را بروز آدينه آفريد وبروز آدينه
بزمين فرستاد وبروز آدينه فرمان يافت ودر روز آدينه يك ساعتيست
كه بنده در آن ساعت هر حاجتي كه بخواهد اجابت بود الا الحرام وآن ساعت
آن است كه خطيب از منبر فرود آيد وهيچ ملايكي نيست در آسمانها وزمينها
كه از روز آدينه بترسد در خبر است كه رسول عليه السلام گفت هر آنكسي كه بقصد يكي
آدينه بگذارد سيكي دل وي سياه گردد مگر توبه كند آنگه روشن گردد وهر كه دو آدينه
بگذارد دو سيكي از دل وي سياه گردد وهر كه سه آدينه بجمله بگذارد جمله دلش
سياه شود در خبر است كه رسول گفت عليه السلام هر كه روز آدينه يا شب
آدينه بميرد وي را عذاب گور نباشد شهاب روايت كند كه رسول عليه السلام
گفت هر كه روز آدينه ناخن بچيند از كلي ايمن بود عايشه رضي الله عنها
وعن ابيها روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هر آنكسي كه از پس نماز
آدينه قل هو الله احد ومعوذتين هر يكي هفت بار بخواند حق تعالى
انجد لك بها وبلا سيئي ايمن دارد تا آدينه ديگر انس بن مالك رضي الله
عنه روايت كند كه رسول گفت عليه السلام هيچ روزي نيست از روزها آدينه
الا كه

الا كه خداي عز وجل در آن روز شصت هزار وانهزار هزار بنده آزاد كرداند
از آتش دوزخ در خبر است كه رسول عليه السلام گفت هر آنكسي كه شب آدينه
دو ركعت نماز كند در ركعت اول يكبار الحمد ويكبار قل يا ايها الكافرون بخواند
ودر دومين يكبار الحمد ويك بار اذا جاء نصر الله بر خواند همچنان بود كه
جملهٔ كتابها كه حق تعالى به پيغامبران فرستاده بود خوانده بود وهمچنان
بود كه هشتاد سال خداي را عبادت كرده بود وخداي عز وجل گناهان
وي عفو كند وبهر تا موي كه بر اندام وي باشد شهرستاني در بهشت بنا
كند واگر تا آدينه ديگر او بميرد شهيد مرده باشد در خبر است كه هر آنكسي
كه سنت آدينه بجاي آرد از غسل كردن وبوي خوش بر خود كردن وناخن
گرفتن وسبيل چيدن ومسواك كردن وجامهٔ پاكيزه پوشيدن وسنتها
بجاي آوردن اورا اجر وثواب صد شهيد باز نويسند اوزاعي گويد كه بنزديك
ما مردي بود صيادي كردي وماهي گرفتي وروزهاء آدينه نيز رفتي ونماز
آدينه بگذاشتي روزي آدينه بود وي بماهي گرفتن رفته بود واو را استوري
بود با خويشتن ببرد چون وقت نماز بود حق سبحانه وتعالى زمين را
فرمان داد كه وي را واستورش را بزمين فرو برد چون مردم از نماز بيرون
آمدند گونهاء اسب ديدند كه پيدا بود كه بزمين فرو شده بود وهمچنين
مجاهد روايت كند كه قومي بسفر رفتند بوقت آنكه نماز آدينه در آمده
بود چون از شهر بيرون رفتند حق تعالى آتشي بفرستاد وجمله كالاء
ايشان بسوخت بي آنكه آتش ديدند در خبر است كه حق سبحانه

وتعالى بپیغمبری از پیغمبران وحی کرد که حکایت بازرگانان با قوم
خویش بگوی بگوید حکایت آنست که دو مرد بازرگان بودند وقت
٣ نماز در آمد و مشتری بدکان ایشان آمد یکی گفت من نخست بتجا
رت مشغول شوم انگه بنماز روم پس آن دیگر گفت من نخست بنما
ز روم انگه بتجارت مشغول شوم یکی بتجارت مشغول شد و یکی بنماز
رفت خدای عز و جل آتشی بفرستاد و دکان آنکه بتجارت مشغول شده
بود بسوخت و آن دیگر باز آمد از نماز و نماز کرده و تجارت بقسمت وی
بود از برکت نماز آدینه تا بدانی که اینجا حالست ای سنت بدوستی
آخرت مشغول شو تا راه آخرت یابی وبالله التوفیق والعون

باب السادس والاربعون فی حرمة المسجد قال الله تبارک وتعالى وان
المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا اخبرنا الفقیه ابو جعفر قال حدثنا
عبد ابو مالک التمیمی قال حدثنا الفقیه ابو اللیث قال حدثنا الشیخ ...
کم قال حدثنا عبد الله بن محمد السرخسی قال حدثنا صالح بن سمار قال حدثنا
ابی فدیک عن کثیر ابن زید عن عبد المطلب عن ابی هریره عن رسول
الله صلى الله علیه وسلم انه قال اذا دخل احدکم المسجد فلا یجلس
حتى یصلی رکعتین ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت چون
کسی از شما در مسجد شود باید که فرو ننشیند تا دو رکعت نماز تحیت مسجد بکند
در خبر است که رسول علیه السلام گفت مسجد خانهٔ ترسکاران است بعضی از

جد

جدهٔ زاهدان چنین گفته اند که هرگز پشت بدیوار مسجد باز ننهاده ایم
و هرگز پا در مسجد فرو نکشیده ایم و هرگز در مسجد حدیث دنیا نگفته ایم خلف
بن ایوب در مسجد نشسته بود غلامش بیامد و از وی چیزی بپرسید برخا
ست و از مسجد بیرون رفت و جوابش بداد و پس بیامد گفت شصت
سالست در مسجد سخن دنیا نگفته ایم امروز نیز کراهیت داشتم که
سخن گویم انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام
گفت خدای عز و جل روز قیامت مسجدها را حشر کند بر مثال اشتران
بختی قوایمهاء ایشان از عنبر بود گردنهاشان از زعفران بود و سرهاشان
از مشک و جامهاشان از زبرجد سبز بود و موذنان لگامها گرفته باشند
و امامان با ایشان می آیند بر عرصات قیامت بر صراط همچنان بگذ
رند که برق که بجهد اهل قیامت گویند اینها ملایکه اند مقرب یا پیغمبران
مرسل اند منادی ندا کند که یا اهل قیامت نه ملایکه مقرب اند و نه پیغمبران
مرسل اینها امت محمد اند صلى الله علیه وسلم که پیوسته بانگ نماز و جماعت نگه
داری کردندی ابو بکر صدیق رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه السلام
هرکه را در مسجد بلغم پیدا شود وی از حرمت مسجد آن فرو خورد خدای
عز و جل آن تن درستی گرداند در تن وی و قوتی گرداند در تن وی و اگر
از مسجد بیرون شود و بیفکند خدای عز و جل فرماید که وی را ده حسنات
باز نویسند و ده سیئات بیستند عمر ابن الخطاب رضی الله عنه روایت
کند که رسول علیه السلام گفت هر آن کسی که هفت شب در مسجدی از مسجدها

چراغی بر افروزد حق تعالى فرماید هر شبی ده هزار حسنات وی را باز نویسند
و ده هزار سیئات از وی بسترند و ده هزار درجاتش برآرند حق سبحانه و تعالى
همه شب محرومان دهد در بهشت گفتند یا رسول الله محرومان چه باشند گفت بیت فی
بود که اگر کسوتی صد سال در سایهٔ درختی از درختان آن بستان میرود
هنوز با خر نرسد و اگر کلاغی بچه کند بر بلگی از بلگهای آن درخت آنچه تا
پیر شود میپرد هنوز از سایهٔ آن درخت اول نگذشته باشد حسین بن علی رضی
الله عنهما گوید که سه کس در امان خدای عز و جل اند اول آنکه در مسجد شود تا آنگه
که بیرون آید بذکر خدای عز و جل مشغول بود دوم آنکه بزیارت برادر مسلمان شود
ازبهر خدای عز و جل و آنکه بحج شود و یا بعمره تا باز خانه آید و چنین گفته اند که
حصن مومن از شیطان سه چیز است در مسجد نشستن و قرآن خواندن و ذکر
خدای عز و جل کردن قال الشیخ اکنون بدان که حرمت مسجد پانزده چیز
است اول چون در مسجد شود سلام کند اگر مردم نشسته باشند و اگر نه دوم دو رکعت
نماز کند تحیت المسجد سیوم آنکه نبنشیند سیم خرید و فروخت در مسجد نکند
چهارم تیغ در مسجد نکشد پنجم چیزی که در مسجد گم شده باشد در مسجد طلب نکند
ششم نشیند که آواز بلند بر دارد الا بذکر خدای عز و جل هفتم از حدیث دنیا چیزی
نگوید هشتم پا بسر مردم ننهد نهم بسوی جایگاه جنگ نکند نکته که در هم مسجد
یکیست دهم در صف جای بر مردم تنگ نکند یازدهم در پیش کسی که نماز گذارد
نگذرد دوازدهم انگشتان نشکند سیزدهم مسجد از کودکان و دیوانگان
و بیماران پاک دارد و نگه دارد چهاردهم خیوه و بلغم در نیفکند و بغفلت

ننشیند

نصفهٔ کتاب

ننشیند علی ابن ابی طالب رضی الله عنه چنین گوید که بر این قوم زمانه آید
از مسلمانی نامی بماند و از قرآن رسمی بماند مسجدها را عمارت کنند لکن از
جماعت و ذکر خدای خراب بود بتر کسی آن زمانه علما باشند که فتنه از ایشا
ن پدید آید و با ایشان باز گردد خداوندا جدهٔ گوکرا ... پناه کردان و نگوش
ن ترد و ملک کردانی و بفضل خود ...

باب السابع والاربعون فی فضایل القرآن کلام الله تعالی قال الله تبارک وتعالى انه لقرآن کریم
فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین
حدثنا الشیخ ابو منصور قال اخبرنا ابو طالب المعروف بابن العشاری قال
حدثنا ابو حفص المعروف بابن شاهین قال حدثنا علی بن احمد بن محمد الر
باحی قال حدثنا عبد المجید بن عبد العزیز بن ابی رواد عن یوسف
بن ابی المتید عن عمرو بن دینار عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول
الله صلى الله علیه وسلم من قرأ من مصحف مائتی آیة کتب الله له
عدد ما فی الارض من شیء حسنة وما من شیء بعد اداء الفریضة
احب الى الله عز وجل من قراءة القرآن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر آنکسی که از مصحف دویست آیت
از قرآن برخواند حق سبحانه و تعالى بعدد هر شیئی که بر زمین است
وی را حسناتی بنویسند و هیچ چیز بعد از فریضه گزاردن بر خدای
عز و جل دوستتر از قرآن خواندن نیست علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر آن کسی که قرآن حفظ بکند حق

نصفهٔ کتاب

سبحانه و تعالی بهشت را بوی ارزانی دارد و شفاعتش بپذیرد در ده
کس که همه اهل دوزخ باشند هم علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایت کند
که رسول گفت علیه السلام هر که قرآن ظاهر برخواند تا ختم کند خدای تعالی فرماید
که بهر آیتی و بهر ختمی او را درختی دهند در بهشت که عظمت آن درخت
رب العزه داند پس رسول علیه السلام گفت اگر کلاغی بر آن درخت بچه کند
پس آن بچه پریدن آید و می پرد و پیر گردد و هنوز از سایه یکی از بلگهای
آن درخت نگذشته باشد عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت کند که رسول
علیه السلام گفت هر که روز دویست آیت قرآن از حفظ برخواند روز قیامت
او را شفاعت باشد در هفت گور گورستان کردی باشند و حق تعالی عذاب از پدر
و مادرش بردارد همچنین عبد الله بن مسعود روایت کند که رسول علیه السلام گفت
هر که خواهد که خدای تعالی وی را دوست دارد قرآن از مصحف خواند ابو سعید
روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که خواهد که قرآن حفظ کند و بحفظ
مشغول باشد و پس عبد رستی از آن که حفظ کند حقحق سبحانه و تعالی
ملایکه بفرستد تا در گور قرآن بوی تعلیم کنند و روز قیامت حافظ قرآن
باشد ابن عباس روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که در یک شب صد آیت
قرآن بخواند او را از جمله غافلان ننویسند و اگر دویست آیت قرآن برخواند
وی را از جمله عابدان نویسند و اگر سیصد آیت برخواند وی را از جمله شکاران نویسند
و هر که چهار صد آیت برخواند دو قنطار اجر و ثواب در صحیفه وی نویسند
هر قنطا

قنطاری صد مثقال باشد و هر مثقالی بیست قیراط باشد و هر قیراطی چندکوه احد
باشد حسین بن علی رضی الله عنهما روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر که در نماز
قرآن خواند بر پای ایستاده بهر حرفی او را صد حسنات باز نویسند و چون نماز نشسته
کند بهر حرفی که خواند پنجاه حسنات باز نویسند و چون قرآن بیرون از نماز خواند
بهر حرفی حسناتی باز نویسند و قرآن خوان را بهر ختمی ختمی نزد خدای تعالی دعا
مستجاب بود ابو امامه روایت کند که رسول علیه السلام گفت روز قیامت که بنده
از هول و ترس قیامت درمانده بود قرآن بیاید به بهترین صورتی پیش
وی گوید مرا بشناسی گوید تو کیستی گوید من آنم که تو مرا دوست داشتی
و شب و روز مرا میخواندی بنده گوید مگر تو قرآنی گوید من قرآنم پس دست
بنده بگیرد و بحضرت العزه برد و گوید الهی این آنست که شب و روز
زبان تر داشتی بذکر تو و بخواندن من حق سبحانه و تعالی فرماید او را بهشتی
ملک دهند و از جنس خلد دهند تاج مکلل بدر و یاقوت بر سر وی نهند
و حله کرامت در وی پوشند و مادر و پدر وی را دو حله پوشانند که قیمت
آن بیشتر باشد از دنیا و هر چه در دنیاست ایشان گویند از کجاست ما را این
کرامت که ما هیچ عملی نکرده ایم گویند این از فضل و کرامت فرزند شماست
که در دنیا قرآن خواندی از فضل وی این شما را دادیم انکه رسول گفت علیه
السلام تعلموا الزهراوین یعنی سورة البقره و آل عمران بیاموزید که
روز قیامت می آیند بنزدیک قرآن خوان چون دو تاج بر سر وی ایستند

انکه رسول گفت علیه السلام آموختن قرآن برکت است و فراموش کردن آن
حسرت ولید بن عبد الله روایت کند که رسول علیه السلام گفت گناهان امت
من بر من عرض کردند هیچ گناه از آن عظیم تر ندیدم که کسی قرآن بیاموزد
و فراموش کند بی عذری و یا نخواند هر حرفی صد درجه با کم کنند و روز قیا
مت دست بریده باشد چنین روایت کرده اند که حق تعالی در دوزخ
وادی آفریده است که دوزخ هر روز هفت بار بخدای عز و جل نالد و از خدا فریاد
خواهد از رنج آن وادی و در آن وادی چاهیست که هر روز آن وادی و دوزخ از رنج
آن چاه هفت بار بزاری بخدای عز و جل نالند و در آن چاه ماریست که هر روزی
آن چاه و آن وادی و دوزخ هفت بار از رنج آن مار بخدای عز و جل نالند و اول
کسی را که در آن چاه عذاب کنند فاسقان قرآن خوان باشند بنالند گویند بار خدایا
پیش از آنکه عذاب کافران کنی ابتدا بعذاب ما کردی ایشان را گویند من
یعلم کمن لا یعلم یعنی آنکه داند چون آن بود که آنکه نداند شما قرآن دانستید
و حرمتش نگاه نداشتید این مقام شماست علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
روایت کند که رسول علیه السلام گفت سید همه خلایق آدم است و سید عرب
مصطفی است و سید پارس سلمان است و سید روم صهیب است و سید
حبشه بلال است و سید روزها روز آدینه است و سید شبها لیلة القدر است
و سید ماهها ماه رمضان است و سید قرآن البقره است و سید البقره آیت
الکرسی

آیت الکرسی است و در آیت الکرسی پنجاه کلمه است در هر کلمه پنجاه
برکت است هر آنکسی که از پس هر نمازی بخواند بهشت وی راست عبد الله بن
عمر روایت کند رضی الله عنهما که مرا چشم درد میکرد بر رسول علیه السلام نالیدم
گفت پیوسته نظر در مصحف میکن که مرا نیز چشم درد میکرد بجبرئیل
علیه السلام گفتم جبرئیل گفت نظر در مصحف کن علی ابن ابی طالب رضی
الله عنه و کرم الله وجهه روایت کند که قرآن بر رسول علیه السلام میخواندم چون
بدین آیت رسیدم که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل گفت یا علی چون ترا
درد سر بود دست بر سر نه و از اینجا که لو انزلنا تا آخر سوره برخوان
که شفا یابی ابی بن کعب روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر چیز
ی را دلیست و دل جمله کتابها که حق تعالی که به پیغمبران فرستاده است
یاسین است و هر که سوره یاسین برخواند برضای حق سبحانه و تعالی
خدای تعالی جمله گناهانش عفو کند و چنان بود که قرآن ده بار خوانده بود
و اگر گرسنه خواند سیر گردد و اگر تشنه خواند سیراب شود و اگر درویش
خواند توانگر گردد و اگر در بلا خواند حق تعالی فریادش رسد و اگر بروز خواند
در امان خدا بود تا شب و اگر بشب خواند تا روز در امان خدا بود و اگر
آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بر سر بیماری خواند در حال نزع بود
جان کندن بر وی آسان بود و اگر بر مرده خواند از عذاب گور ایمن شود
و اگر بر پیش سلطانی خواند در وقت مردن بهر حرفی ده هزار ملایکه در پیش وی

حق حق باشند وازبهر وي استغفار ميكنند وملايكت ويرا بشور ندو با
جنازه وي بروند وبروي نماز كنند وملك الموت جان وي بر نگيرد تا رضوان خازن
بهشت ويرا شربتي دهد از شرابهاء بهشت وچون روز قيامت بود ميرآب بود
حوض پيغمبران محتاج نبود تا در بهشت شود وهر انكي كه ياسين در همه عمر خويش
يكبار برخواند همچنان بود كه بنده ازاد كرده باشد وهر كه هر سال يكبار بخواند همنشين
پيغمبران بود ورفيق پيغمبران بود در بهشت وهر كه هر ماهي يكبار بخواند در بهشت
پيغمبران بزيارت وي شوند وتعجب بمانند ازان كرامت ومنزلت كه حق
سبحانه وتعالى بوي داده بود وهر كه هر هفته يكبار بخواند بنشيند ملك خداي تعالى
ازجمله ملايكت مقرب باشد وهر انكس كه هر روزي يكبار ياسين بخواند چون
روز قيامت بود از حق سبحانه وتعالى ندا آيد كه اي بنده من بهشت را
درست ازهر دري كه خواهي در بهشت رو واورا ثواب پيغامبران باشد وپيغامبران
در بهشت بزيارت وي روند وتعجب بمانند ازان كرامت ومنزلت كه حق تعالى
بوي داده بود واورا حق سبحانه وتعالى بهر حرفي كه در سوره ياسين است
در بهشت اورا صد هزار شهرستان دهد از زر وصد هزار از سيم وصد هزار از مشك
وصد هزار از زبرجد ابي بن كعب رضي الله عنه روايت كند كه رسول
گفت عليه السلام هر كه يكبار قل هو الله احد برخواند چون روز قيامت بود
هفت آسمان وهفت زمين وهرچه در ميانست وهرچه در بهشت
است گواهي دهند كه اين بنده خداي احد است پيري گويد وروايت كنند كه رسول
عليه السلام گفت هر كه يكبار قل هو الله احد برخواند ويرا در لوح محفوظ

از جمله عابدان نويسند انس بن مالك رضي الله عنه روايت كند كه رسول
عليه السلام گفت هرانكس كه قل هو الله احد صد بار بخواند بر طهارت بامداد
ومبدء باالحمد كند حق سبحانه وتعالى فرمايد كه وي را بهر حرفي درجه ده حسنات
بنويسند وده سيئات بسترند وده درجات بلند برفرازند واورا
صد قصر در بهشت بنا كنند همچنان بود كه سي سه بار قران خوانده وچنين
اورده اند كه مردي پيش معروف كرخي رفت وگفت يا معروف مردي درويشم
دعاي بكن كه توانگر شوم معروف كرخي قدس الله سره العزيز گفت قل هو الله
احد داني گفت دانم گفت برخوان يكبار برخواند معروف گفت تو اينش
بهزار درم بمن دادي گفت نه گفت بده هزار فروختي گفت نه گفت بصد
هزار درم فروختي گفت نه تا بده هزار بكذر خانه ندارد معروف گفت برخيز كه تو
بيكساعت كار ده هزار درم نعمت است في حسبه الله ميگويي كه درويشم مرد برخا
ست معروف دست برداشت گفت الهي ويرا از دنيا غني گردان در ساعت
ابري عظيم بديد آمد وباراني ورعدي برآمد از باران مرد باس باطليستاد
نگه كرد سواري را ديد كه هرگز چنان كسي نديده بود گفت تويي كه ثواب
قل هو الله احد بمعروف بده هزار بندادي گفت آري گفت اين ده هزار
درم بستان واگر بيشتر خواهي بيش بستان ادميي مرد آن بستد وشاد
شد وباز گرديد معروف را خبر كرد معروف سر برداشت گفت ظن من
بتو همچنين بود آن فرشته بود فرستاده خدا بود بشارت باد ترا كرده

ثواب ابن سورة الفاتحة داند در ساعت حضرت جبرئيل بيامد گفت يا محمد رب العزه جل جلاله
هزار حسنات ترا نوشتند وده هزار بدي را بستردند درخبر است كه مردي
پيش رسول آمد عليه السلام وگفت يا رسول الله چه مزد بود كسي را كه فرزند
خويش را قران بيا موزد گفت همچنان بود كه ده هزار حج كرده بود وده هزار
عمره وده هزار غزا وده هزار مسلمان را طعام داده باشد وده هزار مسكين را
جامه كرده باشد يا محمد ملك تعالى ميگويد جل جلاله كه من اكرم خويش روا
ندارم كه فرزند قران خوانده ومادر وپدرش عذاب كنم واگر حبيبا ركند كرده
باشد پس اي برادر جهد كن كه فرزند را قران خواندن بياموزيد تا اين جو
وثواب بيابيد وبالله التوفيق تمت

باب اثنان والاربعون في فضايل شهر رمضان

قال الله تبارك وتعالى شهر رمضان الذي
انزل فيه القران اخبرنا الشيخ ابوبكر احمد بن علي الطريثيثي قال حدثنا
ابو ذر الهروي حافظ قال حدثنا ابو عبد الله المزني املاء قال حدثنا ابو علي
الحسين بن ادريس الانصاري قال حدثنا هشام بن عمار الدمشقي قال حد
ثنا سلام بن سوار قال حدثنا مسلمة بن الصلت عن الزهري عن
ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول شهر رمضا
ن رحمة واوسطه مغفرة واخره عتق من النار ابو هريره رضي الله عنه
روايت كند كه رسول عليه السلام گفت اصحاب را چون ماه رمضان درآمدي گفتي
ماه مبارك آمد ماه رحمت آمد خداي عز وجل روزه اين ماه بر شما فريضه كرده
ودرهاي بهشت درين ماه باز كنند وبند ودرهاي دوزخ دربندند وتب طين را غل
برنهند وشياطين را پاي بنهند ودرين ماه شبي است كه بهتر است از هزار ماه ابو هريره
رضي الله عنه روايت كند كه رسول عليه السلام
فرمود هر انكسي كه ماه رمضان بگيرد وتراويح بجا آورد

وروزه چنان بدآرد كه فرموده است هر گناهي كه كرده بود خداي عز وجل عفو كند
هم ابو هريره روايت كند كه رسول گفت عليه السلام هر حسناتي كه آدمي كند يكي را
بده بنويسند وتا هفتصد نويسند الا روزه كه روزه من حق خدا راست جزا اش
وي دهد ورب العزه ميفرمايد كه هر كه طعام وشراب وشهوت از بهر من
خداي بگذارد وفردا جزا اش من دهم پس رسول عليه السلام گفت كه روزه دار را
دو شادي بود يكي بوقت روزه گشادن ويكي فرداي قيامت عبد الله بن عباس رضي الله
عنهما روايت كند كه رسول عليه السلام گفت بهشت را بيارايند از سال تا سال از بهر
ماه رمضان چون شب اولين بود از ماه رمضان باد از زير عرش بادي بديد كه نامش
مثيره خوانند بر حلقهاء بهشت وبر برگهاء درختان بهشت جهد آوازي وصوتي
ازان بديد آيد كه هرگز از ان خوشتر آواز نشنيده باشند وچون حور العين خويشتن را
بيارايند بر سر بامهاء لون الوان ودر غرفهاء بهشت باشند وگويند هيچ كس هست
كه ما را از خداي عز وجل بخواهد تا خداي عز وجل ما را بخشي بوي دهد انگه گويند
يا رضوان امشب چه شب است گويد يا خيرات احسان اين شب اولين
است از ماه رمضان پس از حق سبحانه وتعالى ندا آيد كه يا رضوان درهاء
بهشت بگشايد از بهر روزه داران امت محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم ويا ما
لك درهاء دوزخ دربند از بهر روزه داران امت محمد صلى الله عليه وسلم ويا جبرئيل
تو بر زمين رو وشياطين را دربند كن وايشان را در قعر درياها باز دار تا روزه
بر امت دوست من محمد صلى الله عليه وسلم تباه نكنند انگه رسول گفت عليه السلام خداي
را عز وجل هر روز از ماه رمضان بوقت روزه گشادن هزار هزار ازاد كرده اند
از آتش دوزخ كه جمله مستوجب عذاب باشند چون روز آخرين بود از ماه رمضان
حق تعالى چندان ازاد كند از آتش دوزخ كه در همه شب ماه رمضان ازاد كرده
بود وچون شب ليلة القدر باشد حق تعالى جبرئيل را فرمان دهد كه يا جبرئيل

باچندین هزار ملایکه بزمین آید وباوی لوای سبز باشد بربام کعبه فرو زنند وجبرئیل
را شصت پر هست دو پر ازان جز درشب لیلة القدر باز نکند از مشرق تا مغرب بگیرد
جبرئیل علیه السلام باهم ملایکتان فرماید که در عالم ایستاده اند سلام میکنند وایشان را دا
ست میدهند وایشان بذکر وی مشغول باشند با طاعتی کسیتها ایشان میگریند
وبرایشان سلام میکنند همچنین وچون دعا کنند ملایکتان آمین میکنند تا صبح بدمد
چون صبح برآید جبرئیل گوید یا ملایکتان الرحیل الرحیل بردارید گویند یا جبرئیل
حق سبحانه وتعالی امشب با امت محمد چه کرد گوید با ایشان نظر رحمت کرد
وایشان را عفو کرد وبیامرزید الا چهار کسی را گویند آن چهار کسی کدام اند گوید
مدمن الخمر وعاق مادر وپدر وقاطع الرحم وانکه با برادر آن سخن گوید بعدا
وت وبا یکدیگر بخشم باشند سلمان فارسی روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر
کسی که ماه رمضان تطوعی بکند چنان بود که در دیگر ماهها فریضه کرده بود وهر که
در ماه رمضان فریضه بگذارد همچنان بود که هفتاد فریضه کرده بود در دیگر ماهها
پس گفت ماه رمضان ماه رمضان ماه صبر است وثواب صبر بهشت است
وماه مواسات است ماهی است که روزی مومن در وی زیادت شود انگه رسول
گفت علیه السلام هر کسی که روزه داری را روزه بکشاید همچنان بود که بنده آزاد کرده
بود وگناه وی آمرزیده شود گفت یا رسول الله نه هر کسی از ما چندانی طعام یابد
که روزه داری را بکشاید گفت بیک دانه خرما بیک جرعه شیر وهر کسی که روزه داری را
چندان طعام دهد که سیر خورد خدای تعالی گناه وی عفو کند وازحوض من
وی را سیراب کند که هرگز تشنه نگردد تا در بهشت رود واورا چندانی اجر بود
که آن روزه دار را بود بی آنکه از اجر وی چیزی کم شود پس رسول گفت علیه السلام
هرکه بنده خود را درین ماه کم رنج کند حق سبحانه وتعالی وی را از دوزخ آزاد کند
عبدالله

عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت هیچ بنده نبود
که روزه ماه رمضان بدارد بخاموشی وسکونت وبذکر خدا مشغول بود وحلال را حلال
دارد وحرام را حرام دارد وهیچ فاحشه از وی پدید نیاید چون ماه رمضان باخر آید
حق تعالی جمله گناهان وی عفو کند وبهر تسبیحی وتهلیلی که کرده باشد وی را خانه
دهد در بهشت از زمرد در میان آن یاقوت سرخ در میانه یاقوت خیمه باشد
از یک دانه در مجوف ودر آن خیمه زنی باشد از حور العین چنانکه حق تعالی میفرماید
حور مقصورات فی الخیام بر تن آن حور هفتاد هزار حله باشد هر حله بوی
با هر حله هفت گونه بوی خوش باشد از بوی دیگر وهفتاد وصیفه گرد بر گرد وی
ایستاده باشند ودو ابریق در دست دارد از زمرد مرصع بیاقوت
سرخ که روی زمین از آن روشن شود انس بن مالک رضی الله عنه روایت
کند که هر کسی که در ماه رمضان هر شب از پس امام بیست رکعت نماز کند
حق تعالی وی را هر شبی بیست وشصت قصر دهد در بهشت درازی هر قصری
یک ماهه راه ماهی سی روز هر روز سالی از سالهای دنیا امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب رضی الله عنه گفت هر کسی که تراویح بجا آرد حق سبحانه وتعالی
هر شبی با وی کرامتی کند چون ماه باخر رسد از گناه همچنان صافی شود
که آن روز که از مادر جدا شود ومادر وپدر وی را بیامرزند ووی را چندانی اجر
وثواب دهند که توریت وانجیل وزبور وفرقان خوانده بود وچندانی
وی را ثواب بنویسند که ثواب طاعت داود علیه السلام ووی را چندانی اجر بود
که ابوبکر صدیق مرا ووی را چندانی اجر بود که ثواب آن نتوان گفت
وانگه همه ملایکان آسمان وزمین تسبیح میکنند خدای عز وجل

روز قیامت نامه وی بدست راست دهند ووی را چندانی اجر در صحیفه
بار بنویسند که جمله امت محمد را خریده بود وآزاد کرده انگه امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه گفت این تراویح عمر رضی الله عنه از بهر آن فرو نهاد که از
من حدیثی شنیده بود گفتند یا امیر المؤمنین آن حدیث چه بود
گفت از رسول شنیدم علیه السلام که گفت خدای عز وجل ملایکه را گرد
برگرد عرش حظیره است که آنرا حظیرة القدس خوانند از نور آفریده است
چندان ملایکه در وی اند که عدد ایشان رب العزه داند عبادت حق سبحانه
وتعالی میکنند چنانکه یکساعت نیاسایند چون شبهای رمضان بود
از حق سبحانه وتعالی دستوری خواهند وبزمین آیند وبا آدمیان نماز کنند
هر شبی بیایند ونماز کنند هر آنکسی که با ایشان نماز کند یا ایشان بوی باز افتند
یا لمسی با ایشان باز افتد سعید گردد که هرگز شقی نگردد انگه عمر رضی الله عنه
گفت ما حق تریم از ایشان بنماز کردن واین تراویح فرو نهاد ومردم را
جمع کرد انگه علی رضی الله عنه چون مسجدها را دیدی آراسته بقندیلها وآواز
قرآن شنیدی گفتی حق تعالی گور عمر پر نور کرداناد چنانکه مسجدها را
بقرآن نورانی کرد انس بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام گفت
هر آن کسی که روزه بی عذری بگشاده باشد دعای وی چهل حدی زیادت کنند هم
انس روایت کند از رسول علیه السلام که گفت سحور خورید واگر خود یک شربت
آب بود ودر خبر است که رسول علیه السلام گفت هر آن کسی که روزی از ماه رمضان
بکشاید عامدا متعمدا مقام وی در دوزخ بود عبدالله بن مسعود رضی الله عنه
گوید هر که روزی از ماه رمضان بکشاید چگونه بود یا رسول الله گفت هر آن کسی که
یک روز از ماه رمضان بکشاید بی عذری اگر همه عمر خویش روزه دارد باشد بثواب
آن

آن یک روز نرسد که از وی فوت شده باشد کعب الاحبار گوید هر که نیت کند
که ماه رمضان بر در معصیت کند روزه وی نامقبولست وهر که نیت معصیت
ندارد در بهشت شود بی حساب یارب این بیچارگان را راه نمای کن
که بعد از تو کسی دیگر نداریم تمت باب التاسع والاربعون فی فضایل
ایام العشر قال الله تبارک وتعالی وواعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها
بعشر اخبرنا القاضی ابو جعفر محمد بن احمد [illegible] عن سعید بن جبیر
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام العمل الصالح
فیها احب الی الله عز وجل من ایام العشر قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله
قال ولا الجهاد فی سبیل الله تعالی الا رجل خرج بنفسه وماله فلم یرجع من
ذالک بشیء ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول گفت علیه السلام هیچ روز
که این نیست عمل صالح کردن در وی فاضلتر بخدای عز وجل از این ده عید اضحی
گفتند یا رسول الله ونه غزا کردن گفت ونه غزا کردن الا کسی که بغزا رود بنفس
خویش ومال خویش وانگه باز نیاید وکشته شود ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول
گفت علیه السلام هیچ عبادتی کردن وروزه کارها در دنیا فاضلتر از آن نیست که در
ده عید بزرگ کنند بهر روزی یکساله روزه بنویسند ویکی در ویش برابر لیلة القدر
بود ونماز در وی کردن ابو سعید الخدری روایت کند که رسول گفت علیه السلام سید
ایام ماهها رمضانست وعظیم ترین ماهها ماه ذوالحجه است انس بن مالک
روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر کسی که پنجشنبه وآدینه وشنبه روزه
دارد از رجب وذوالقعده وذوالحجه ومحرم خدای عز وجل فرماید که وی را نهصد ساله
ثواب طاعت وی باز نویسند انگه انس گفت گوشهام کر باد اگر نه این حدیث
از رسول علیه السلام شنیدم واز بهر این است که گوش ان خوانند امیر المؤمنین

علي ابن ابي طالب رضي الله عنه روايت كند كه رسول عليه السلام گفت كه ابراهيم
خليل عليه السلام اول شب دهٔ عيد زاد هر كه آن روز بروزه باشد كفارت
هشتاد ساله گناه وي باشد و روز عرفه خداي عز و جل توبهٔ داود عليه السلام
بپذيرفت هر كه آن روز بروزه باشد شصت ساله گناهش بيامرزد عايشه رضي الله
عنها و عن ابيها روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هر كه اول روز از دهٔ
عيد بروزه باشد وي را برابر صد ساله روزه ها بيند و دوم روز بروزه بودن برابر
دويست ساله عبادت باشد و روز هشتم برابر هزار ساله عبادت باشد و روزه
عرفه بروزه بودن برابر دو هزار ساله روزه باشد حسين بن علي رضي الله عنهما روايت
كند كه رسول گفت عليه السلام هر آن كسي كه هر دو شب عيد بتحميد بطاعت
مشغول بود دلش نميرد بوقتي كه دلها بميرد ابن عباس رضي الله عنهما
روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هر آن كسي كه روز عرفه گوش و چشم و زبان را
نگاه داري كند خداي عز و جل او را بيامرزد نهم ابن عباس رضي الله عنه روايت
كند كه رسول عليه السلام گفت كه هر آن كسي كه اولين روز از دهٔ عيد بروزه باشد خداي
عز و جل گناه وي عفو كند و روز دوم آن روزست كه يونس عليه السلام از شكم
ماهي نجات يافت هر كه ان روز بروزه باشد چنان باشد كه هزار سال عبادت
حق سبحانه و تعالى كرده كه طرفة العيني در وي معصيت نكرده باشد روز سيم
آن روزست كه حق سبحانه و تعالى دعاء زكريا عليه السلام اجابت كرد هر كه اين
روز بروزه باشد هر دعا كه كند مستجاب بود روز چهارم آن روزست كه عيسى عليه السلام
از مادر جدا شد هر كه اين روز بروزه باشد درويشي و دشواري از وي دور بود و در روز
قيامت رفيق سفرهٔ برره بود روز پنجم آن روزست كه موسى عليه السلام درين
زاد هر كه درين روز بروزه بود از نفاق بري بود و از عذاب خداي ايمن بود
روز ششم

روز ششم آن روزست آن روزست كه رسول عليه السلام خيبر كشاد هر كه درين روز
روزه گيرد حق تعالى بنظر رحمت بوي نگرد و هر كه نظر حق برحمت
دريافت هرگز وي را عذاب نكنند روز هفتم آن روزست كه درهاي دوزخ
در بندند و باز نگشايند تا ماه ذو الحجه برود هر كه اين روز بروزه باشد درهاي
دوزخ بروي بسته شود روز هشتم آن روزست كه هر كه اين روز بروزه باشد
وي را چنداني اجر و ثواب بود كه عدد آن رب العزة داند خداي ان كسي كه
خداي عز و جل از وي بپذيرد روز نهم روز عرفه است هر كه اين روز بروزه باشد
همچنان بود كه دو هزار سال عبادت خداي عز و جل كرده باشد و از جملهٔ ايمان
داران بود و هر كه بروز عيد قرباني كند باولين قطرهٔ خون كه بر زمين چكد خداي
عز و جل گناه وي و عيالش عفو كند و هر كه روز عيد صدقه بدهد يا عيد اضحى
از قربان طعامي بدرويشان دهد يا صدقه بدهد روز نگاهت روز قيامت در ترازوي
وي سنگين تر بود از كوه احد عبد الله بن مسعود رضي الله عنه روايت كند كه ر
سول گفت عليه السلام حق تعالى از روزها چهار روز اختيار كرده است و از
ماهها چهار ماه و از زنان چهار زن و چهار تن پيش رو باشند ببهشت و چهار
كس بهشت باشان مشتاقست اما روزها روز آدينه و روز ... و روز عرفه و روز عيد
و از ماهها رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرم برگزيد و از زنان مريم بنت عمران و خديجه
بنت خويلد و آسيه بنت مزاحم زن فرعون و فاطمه دختر مصطفى صلى الله عليه وسلم
سيدهٔ زنان اهل بهشت اند و عايشه سيدهٔ اين چهارست و اما اين چهار پيش رو
باشند به بهشت محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم پيش رو عرب باشد و سلمان پيش رو فارس

باشد و صهيب پيش رو روميان باشد و بلال پيش رو حبشه باشد و اما اين چهار كه
بهشت باشان مشتاقست علي ابن ابي طالب است رضي الله عنه و سلمان فارسي
و عمار بن ياسر و مقداد بن اسود رضي الله عنهم اجمعين خداوندا كه از بركت
اين عزيزان ما را هم نصيب گردان بلطف عنت

باب الحسن في فضايل العاشورا

قال الله تبارك و تعالى والفجر و ليال عشر اخبرنا محمد بن
احمد بن الحسن قال اخبرنا ابو اسحق ابراهيم بن احمد المراغي ثم الرازي قال حدثنا
احمد بن محمد التميمي قال حدثنا محمود البلخي قال حدثنا احمد بن عبد الله بن حكم قال حدثنا
عبد الله بن منير عن هشام بن القسم عن سلام عن زيد العمي عن الحسن عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان حملة العرش يعرفون حرمة العاشورا و
يعظمونه حسن بن علي روايت كند رضي الله عنهما كه رسول عليه السلام گفت حملة
العرش حرمت روز عاشورا شناسند و تعظيم دارند علي ابن ابي طالب رضي الله عنه
گويد هر كه روز عاشورا هزار بار قل هو الله احد بخواند خداي عز و جل وي را بيامرزد
در خبر است كه رسول گفت عليه السلام در ماه محرم شبي است و آن شب اولين
است هر آن كسي كه ان شب دو ركعت نماز كند بيك بار الحمد و ده بار قل هو الله
احد بخواند و ان روز بروزه باشد و آن روز اولين است از ماه و از سال همچنين بود
كه دايم بر خيرات كردن ايستاده باشد تا سال ديگر در حفظ و امان خدا باشد
و اگر از وي بميرد بمقام وي بهشت است ابن عباس رضي الله عنهما روايت كند
كه رسول عليه السلام گفت هر آن كسي كه روز عاشورا بروزه باشد خداي عز و جل وي را ثواب
ده هزار ملايكه بدهد و ثواب هزار حج و عمره در صحيفهٔ وي بنويسند و ثواب
هزار شهيد وي را بنويسند هر كه دست بسر يتيمي فرود كند بروز عاشورا حق سبحانه
و تعالى

و تعالى بهر تا موي كه بر سر وي بود وي را در بهشت درختي دهد و هر كه شب
عاشورا روزه دار را روزه بگشايد همچنان بود كه جملهٔ امت محمد پيش وي روزه
گشاده باشند گفتند يا رسول الله خداي عز و جل عاشورا را از ديگر روزها فا
ضل كرده است گفت بلى خداي عز و جل آسمانها و زمينها بروز عاشورا آفريده
است و كوهها و لوح و قلم را و بحرها را و آدم و حوا را و ابراهيم عليهم السلام
بروز عاشورا آفريد و بروز عاشورا از آتش برهانيد و نجات يافت و فداء
پسر اسماعيل بروز عاشورا بود و خداي عز و جل بلا را از ايوب بروز عاشورا
برداشت و گناه داود را بروز عاشورا عفو كرد و عيسى پيغامبر عليه السلام بروز
عاشورا زاده بود ابو هريره رضي الله عنه روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هر كه
روز عاشورا نفقه بسيار كند بر اهل و عيال خويش خداي عز و جل تا سالي ديگر
نعمت و روزي بروي فراخ گرداند و اين روز عاشورا را دهم ماه محرم است
و بدان عاشورا گويند كه دهم است از محرم و بدان عاشورا گويند كه خداي عز و جل
كرامت داده پيغامبر درين روز كرده است توبهٔ آدم بروز عاشورا بپذيرفت و ادريس
را ببهشت بروز عاشورا برد و نوح بروز عاشورا زاد و روز عاشورا
بود كه ابراهيم عليه السلام از آتش نجات يافت و توبهٔ داود بروز عاشورا بپذيرفت
و بلا از ايوب عليه السلام بروز عاشورا برگرفت و ملك سليمان بروز عاشورا داد
و موسى عليه السلام بروز عاشورا از دريا نجات داد و فرعون بروز عاشورا غرق
گشت و حق تعالى يونس را عليه السلام بروز عاشورا از شكم ماهي بيرون
آورد و عيسى را عليه السلام بروز عاشورا بآسمان بردند محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم

منع خیر کرد امروز حسین رضی الله عنهما بروز عاشورا الشهید شد
بروز عاشورا ... صلوات الله علیه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین
یا رب از برکت این بیغمبران ما را نیز نصیب مکردان بحرمت
وحدانیت خودت وبالله التوفیق وعلیه الاستعانة باب الحادی

والخمسون فی فضایل الصوم التطوع قال الله تبارک وتعالی والصائمین
والصائمات اخبرنا الشیخ ابو منصور البغدادی قال اخبرنا الشیخ ابو طالب
المحیط قال حدثنا ابو حفص ابن شاهین قال حدثنا محمد بن هرون الحضرمی قال
حدثنا محمد بن اسماعیل قال حدثنا ابن ابی مریم قال حدثنا محمد بن مطرف
عن ابی حازم عن سهل بن سعد ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للجنة ثمانیة
ابواب فیها باب یسمی الریان لا یدخله الا الصائمون سهل بن
سعد روایت کند که رسول علیه السلام گفت بهشت را هشت در است یکی را نام
ریان است بدان در هیچ کس در بهشت نشود الا روزه داران عبد الله بن
عمرو بن العاص روایت کند که رسول گفت علیه السلام روزه دار را بوقت روزه
گشادن دعا است مستجاب که رد نشود عبد الله بن ابی اوفی روایت کند که رسول
گفت علیه السلام خفتن روزه دار عبادتست وخاموشی وی تسبیح است ودعا
وی مستجاب است ابو صدقة الیمانی چنین روایت کند که روزی بلال در پیش
رسول علیه السلام رفت طعام میخوردند گفت یا بلال بیا طعام خور گفت
یا رسول الله من روزه ام رسول علیه السلام گفت ما روزی خویش میخوریم وروزی
بلال در بهشت است پس گفت هر آن روزه داری که پیش وی نشسته باشند
وایشان طعام میخورند اندامهاء روزه دار از بهر روزه دار تسبیح میکنند وملا
یکتان برهی صلوات میدهند تا در آن مجلس نشسته باشند میگویند بار خدایا

بیامرز ابو ذر روایت کند که رسول علیه السلام گفت از هر ماهی سه روز روزه داشتن
همچنان بود که جمله ماهها روزه داشته بود واین آیت بر خواند من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها واین سه روز از هر ماهی سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم ماه است
ورسول علیه السلام از هر ماهی این سه روز بروزه بودی ونام این ایام البیض است
ابو هریره روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر که ماه رمضان بدارد واز هر ماهی این سه روز
روزه دارد همچنان بود که پیوسته صایم الدهر بود و نیز ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام
گفت سه چیز مرا وصیت کرده است که تا وقت مرگ بجا نگذارم اول نخسبم الا با
وضو دوم از هر ماهی سه روز بروزه باشم سیم نماز چاشت بجا نگذارم همچنین ابو
حفصه روایت کند که رسول علیه السلام چهار چیز هرگز بجای نگذاشتی روزه عاشورا
ودهه ذی الحجه وایام البیض ودو رکعت پیش از چاشت یعنی چاشت
نماز ابو سعید الخدری روایت کند که رسول علیه السلام گفت رجب شهر الله الاصم
گفت رجب ماه خداست هر کسی که از رجب روزی بروزه باشد خشنودی حق تعالی
حاصل گردد وهر که دو روز بروزه باشد اهل آسمانها وزمینها وصف نتوانند کردن کرامت
خشنودی خدای عز وجل از کرامتها وهر که سه روز بروزه باشد حق تعالی سه هزار ساله راه
آتش دوزخ از وی دور کند وهر که چهار روز از رجب بروزه باشد از بلاهای دنیا از دیوانگی
وبیماری وبرص وفتنه دجال ایمن بود وهر از رجب پنج روز بروزه باشد حق تعالی گناه
پنجاه ساله او عفو کند الا ادام وحق مردم وهر که از رجب شش روز بروزه باشد از گور
سیراب خیزد وبوی خوش بیعمر محتاج نبود وهر که از رجب هفت روز بروزه باشد
هشت در بهشت بروی بگشایند وهر که ده روز از رجب بروزه باشد حق سبحانه وتعالی
کرامتی دهد وی وبهر روزی که از رجب روزه داشته بود حق تعالی با وی کرامتی
کند وچون از گور برخیزد هفتاد هزار ملایکه با وی بیرون آیند با نجیبها از دُر ویاقوت
وباحله ها گوناگون انگه رسول علیه السلام گفت هر که جمله ماه رجب بروزه باشد

بهبهات اگر جمله خلایق گرد آیند ثواب آن نتوانند نوشتن که حق
تعالی بوی داده بود در خبر است که رسول علیه السلام گفت که هر که سه
روز اول شعبان بروزه باشد وسه از میانه وسه از آخر حق تعالی ورا
ثواب هفتاد پیغامبر بدهد وبعبادت هفتاد ساله بنویسند واگر
بمیرد شهید مرده باشد انس بن مالک روایت کند هر آن کسی که نیمه شعبان
صد رکعت نماز کند خدای عز وجل صد ساله گناه وی عفو کند در خبر است که هر که
در سالی پنج روز روزه دارد همچنان بود که با صد ساله روزه داشته باشد وسیم هفتم
ماه رجب ودوازدهم ماه ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه
السلام هر که ماه رمضان بروزه باشد وشش روز از شوال همچنان بود که همه
سال روزه داشته بود چنین روایت کرده اند که روزی پیش عبد الله بن عباس
آمد واز وی پرسید که روزه چگونه دارم گفت ترا حدیثی کنم که آن پیش من از
جمله گنجها است اگر روزه داود پیغمبر خواهی داشتن روزی روزه داشتی وروزی
بگشادی واگر روزه سیمین خواهی علیه السلام از اول هر ماهی سه روز بروزه بودی
وسه روز از میانه وسه روز از آخر واگر روزه عیسی پیغمبر علیه السلام خواهی وی همه
بروزه بودی ونان جوین خوردی وپشمینه پوشیدی وهیچ که شب درآمدی قدم
باز نهادی تا آفتاب برآمدی وهیچ مقام فرا نرسیدی الا که دو رکعت نماز
بکردی واگر روزه مادرش خواهی دو روز روزه گرفتی ودو روز نه واگر روزه
خیر البشر خواهی هر ماهی سه روز بروزه بودی سیزدهم چهاردهم وپا
نزدهم گفت باب الثانی والخمسون فی اداء الزکات وشرایطها
قال الله تبارک وتعالی واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وما تقدموا لانفسکم

ربیع الاول ... ذو القعده ... ذو الحجه ...

من خیر تجدوه حدثنا الشیخ ابو جعفر المراغی قال اخبرنا ابو القسم
عبد الملک بن محمد بن بشران الواعظ قال ابو احمد العقبی قال حدثنا عباس بن دوری قال حدثنا عبد الله قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقام الصلوة ولم یوت الزکوة
فلا صلاة له عبد الله روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر آن کسی که نماز
کند وزکوة نه دهد ورا نماز نیست یعنی نماز نیز از وی نپذیرند ودر خبر است
که رسول علیه السلام گفت مال را در حصن کنید بزکوة دادن وبیماران را دارو
کنید بصدقه دادن واز پیش بلا باز شوید بدعا کردن ودر خبر است که رسول
علیه الصلوة والسلام گفت هر که نماز کند وزکوة دهد وحج خانه کند وماه رمضا
ن روزه دارد ومهمان را طعام دهد بهشت وی راست ابن عمر روایت کند که رسول
علیه السلم گفت چون در امت من پنج چیز پدید آید از پنج چیز انتظار پنج
چیز باید کردن از عقوبت چون حشر پدید شود دردها گوناگون ظاهر گردد
وچون ربا آشکارا شود زلزلها پدید شود وچون زکوة باز گیرند باران
بوقت نیاید وچون عهدها بشکنند دشمن برایشان چیره گردد وچون قفیز
کم کنند وسنگ ترازو کم باشد یعنی کم دهند وفضاست شوند قحط پدید شود
وجور از پادشاه پدید شود وبسوال القرنی رضی الله عنه روایت کند
که رسول علیه السلام گفت هر آن کسی که زکوة مال تمام بدهد خدای عز وجل
از وی راضی شود واز دوستان خدای بود ابو هریره رضی الله عنه روایت

کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هیچ مالی از زکوه دادن و صدقه دادن
کم نشود ضحاک گوید اگر مالت حلال است زکواتش بده و اگر نه خود را
برنج مفکن وچنین گفته اند که هر چیزی را زکوة است و زکوة علم کار بستن
کردن است و زکوة جاه و حشمت معاونت مسلمانان کردن است حکایت
چنین گویند که مردی بازرگان بود زکوة مال بتمامی داد سالی از دزدان را با مال
بسیار سفر بنهاده بود پس خبر دادند که کاروان قافله را دزدان غارت
کردند جمله بازرگانان دل تنگ شدند وی ساکن بود گفت مرا باکی نیست
مال من سلامت است گفتند چه دانی گفت من بحقیقت دانم که مال
من سلامت است چون مردم قافله فرا رسیدند همه را غارت کرده بودند
و از دزدان وی می آمدند سلامت با مال بسیار و بضاعتی تمام وی از دزدان
را پرسید که حال چگونه بود گفتند چون دزدان بر قافله زدند شتران ما از راه یکی
سوی رفتند و ما بطلب ایشان برفتیم و اشتران از ما کر بستند چون ما اشتران
را باز یافتیم و بار راست میکردیم چون بقافله باز آمدیم قافله غارت کرده
رفته و مال ما سلامت بماند بیامدیم گفت من رسول خدا را صادق داشتم که
گفته است مالها را در حصن کنید بزکوة دادن من زکوة از پیش داده ام تا
که مال من ضایع نشود از حسن رضی الله عنه پرسیدند از تفسیر این که حق تعالی
میفرماید انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة گفت قومی بودند در بنی
اسرائیل از پس عیسی علیه السلام از اهل صنعا خواستند باغها بودی پر میوه

و چون وقت میوه چیدن بودی در شهر بانگ کردندی درویشان را بباغ بردندی و فکه
از پیش بیرون آوردندی و بدرویشان قسمت کردندی مدتی دراز برین بماندند پس
چون پدران ایشان بمردند فرزندان ایشان گفتند ما آن نتوانیم کردن که ایشان کردندی
که ما صاحب عیال گشته ایم باغ را بچینیم و درویشان را خبر نکنیم تا اگر درویشان بیایند هیچ چیز خود
ما را نبود گفتند چنین کنیم یکی از ایشان گفت چنین مکنید که حق سبحانه و تعالی پدران
ما را برکتی که میداد بسبب آن میداد که حق درویشان بیرون آوردندی آن دیگران گفتند ما
نتوانیم کردن پس اتفاق کردند که شب بروند و باغ را بچینند تا درویشان ندانند
چنانکه حق تعالی میفرماید لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون یعنی بر نگفتند
ان شاء الله حق تبارک و تعالی دران شب آتشی بفرستاد در جمله باغها سوخته گشت
و سیاه برجا بماند آن شب ایشان در خواب بماندند بامداد که برخاستند از باغ ندیدند
زمینی سیاه ندامت و پشیمانی خوردند و هیچ سودی نداشت تا بدانی که اگر مال زکوة
ندهد آن مال روی بزوال نهد الا کرا خداوندا جمله مسلمانان را براه راست راهنمائی کن
بفضل کرم خودت

باب السخاوت والجود في فضايل الصدقة

قال الله تبارک وتعالی ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة
حدثنا ابو منصور عبد المحسن البغدادي قال اخبرنا ابو طالب الحربي قال حدثنا
ابن شاهين قال حدثنا محمد بن احمد اللحباني قال حدثنا الحسن بن علي
حدثنا اسماعيل بن عيسى قال حدثنا اسحق بن بشر قال حدثنا قريش
المنتقب عن سعيد بن جبير عن ابن عباس عن النبي صلى الله
عليه وسلم قال ان الله عز وجل ليدفع بالعذاب عن اهل [illegible]

عن الامة بصدقة رجل منهم ابن عباس رضي الله عنهما روایت کند که
رسول علیه السلام گفت خدای عز وجل عذاب از امت من بگرداند بصدقه
که یکی مرد از ایشان بدهد رافع بن خدیج روایت کند که رسول علیه السلام گفت صدقه
هفتاد در از شر فرو بندد ابن عباس روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر که مسلمانی
را باز پوشاند بجامه در حفظ خدای عز وجل بود تا از آن جامه خرقه بر اندام
وی بود ابو سعید الخدری روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که مؤمنی گرسنه
را طعام دهد حق سبحانه و تعالی اورا روز قیامت که گرسنه بود طعام دهد
و هر که مؤمنی را آب دهد حق سبحانه و تعالی ورا روز قیامت که تشنه بود
آب دهد و در حلق مختوم بچشاند و هر که مؤمنی را برهنه باز پوشاند حق
سبحانه و تعالی ورا بحلهای بهشت باز پوشاند عبد الله بن عمرو بن العاص روایت
کند که رسول علیه السلام گفت هر که مسلمانی را طعام دهد تا سیر کرد و آب
دهد تا سیراب کرد حق سبحانه و تعالی ورا از دوزخ دور کند و اندازه دوری دو
زخ ازوی چندانی دور کند که هفت خندق و هر خندق پانصد ساله راه ابو هریرا
روایت کند که از رسول علیه السلم پرسیدند که کدام عمل فاضل است گفت شا
دی دل برادر مسلمان رسانیدن یا وام وی بگذاردن یا ورا طعام دادن
انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت سه چیز از گنجهای
بهشت است صدقه پنهان دادن و دردها پوشیدن و مصیبت پنهان کردن
ابن عباس رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام مردی را دید که دست
در پرده کعبه زده بود و میگفت یا رب از تو میخواهم بحرمت این خانه
که حاجتم

که حاجتم روا کنی رسول علیه السلام گفت ای بنده خدا گو بحرمت من که حرمت
بنده مؤمن بنزد حق تعالی بیشتر از آن این خانه است گفت یا رسول
الله گناه من سخت عظیم است گفت چیست گفت یا رسول الله مرا مالی
بسیار است و اسبان و خیار و گوسفندان و خیاره بسیار لکن چون کسی از من
سؤال میکند آتشی بروی من بر آید رسول علیه السلام چون این بشنید گفت
دور شو از بر من ای فاسق که مرا باتش خویش بسوزانی گفت بان خدای
که جان من بدوست که اگر هزار سال بروزه باشی چون بمیری بخیل
مرده باشی و در آتش دوزخ باشی ندانی که بخیلی از کفر است و کافر در آتش
است و سخاوت از ایمان است و ایمان از بهشت است و در خبر است
که رسول علیه السلم گفت بخیل دور است از خدای تعالی و دور است از مردم و دو
رست و دور است از بهشت و نزدیک است بدوزخ و سخی نزدیک است
بخدای تعالی و بمردم نزدیک است و ببهشت نزدیک است و از دوزخ دور
است ضحاک روایت کند که بر در بهشت سه سطر نوشته است اول لا اله
الا الله محمد رسول الله دوم امتی گناه کار و خدای آمرزگار سیم
سطر نوشته است یافتیم انچه کردیم سود کردیم انچه بدادیم زیان
کردیم انچه بگذاشتیم عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها چنین گوید
که روزی در حجره نشسته بودیم زنی در آمد و بنشست و دست راست می پوشید
عایشه گفت گفتم چرا دست می پوشی گفت ای عایشه مرا از جا برس

این کتاب گنجیست برای مسلمانان بشرط آنکه [illegible] بالله

گفتم لابدست که بگویی آن زن گفت یا ام المؤمنین بدانکه پدرم صدقه
دادن دوست داشتی و چیزی بدرویشان دادی و سخی بود و مادرم دو
ست نداشتی و بخیل بود و من هرگز ندیدم که مادرم صدقه دادی الا
دوبار یکبار پارهٔ پیه بدرویشی داد و یکبار خرقهٔ بدرویشی داد چون پدرم از
دنیا برفت شبی بخواب دیدم که قیامت برخاسته بود و خلایق
در حساب ایستاده بودند من طلب پدر و مادر میکردم مادرم را دیدم
ایستاده بود و برهنه و آن خرقه بر عورت افکنده و آن پارهٔ پیه در دست
داشت وی میلیسید و بانگ میداشت از تشنه از تشنه و میگفت وا
عطشاه من بطلب آب برفتم پدرم را دیدم که بر کنار حوض رسول علیه
السلام ایستاده بود و مردم را آب میداد فراز رفتم و اورا از حال مادر خبر
کردم و قدحی آب ازوی بستدم و بمادر آوردم که باز خورد و چون باز
خورد ندای شنیدم در خواب که هر که بدین زن آب داد دستش خشک
باد از خواب که در جستم دستم خشک شده بود چنین که می بینی در
خبرست که رسول گفت علیه السلام صدقه گناه را نیست کند همچنانکه آب
آتش را خاموش کند حکایت چنین آورده اند که روزی ملک الموت پیش
داود پیغمبر علیه السلام نشسته بود برنای نیکو روی درآمد و آن شب داماد
خواسته بودن داود علیه السلام گفت ای اخی چه نیکو رویست این
ملک الموت علیه السلام گفت چه سود که عمرش در دنیا هفت روز مانده
است بعد از هفت روز حق تعالی عمر فرموده است که جانش برداری

داود علیه السلام دلتنگ شد چون هفت روز برآمد برنا بسلام داود رفت
داود علیه السلام بتعجب فرو ماند با خویشتن گفت مگر هفت ماه گفت و من
هفت روز شنیدم در ساعت ملک الموت درآمد داود گفت یا اخی
انچه گفتی نه چنان بود ملک الموت گفت یا داود حق سبحانه و تعالی
هرچه خواهد کند این برنا آن شب صدقه بدرویشی داد آن درویش ورا
دعای کرد گفت بار خدایا بر عمرش زیادت کن و اورا در بهشت همنشین
داود کن حق تعالی دعای وی اجابت کرد و آن هفت سال گردانید
در بهشت رفیق تو باشد از برکات آن صدقه که بدرویشی داد چنین
روایت کنند که عایشه رضی الله عنها وعن ابیها روزی هفتاد هزار درم
بدرویشان داده بود و پیرهنی دریده بود بدست خویش یکیک
میدوخت و خرقه بدوشی افکند کنیزک وی گفت یا ام المؤمنین
چه بودی اگر درمی برای ما بگوشت بدادی که چندین است که ما گوشت
نخورده ایم گفت ای کنیزک تو از دی برضاء خدای عز و جل بیادم
نبود اگر میگفتی بدادی همچنین مردی بود در عرب نامش عبد
الملک بود پنجاه هزار درم بمیراث بوی رسید درم را کرد و بدر
ستاند و بدرویشان داد گفت تا اکنون از همه ایشان از خدای
عز و جل بهشت میخواستم بدنیا ایشان همگی چگونه کنم چنین

روایت کرده اند که در زمانهٔ رسول علیه السلام در مدینه مردی بود
درویش و روزه داشتی چون شب درآمد هیچ نیافت که بخورد روزه بگشاید
شربت آب بگشاد روز دوم هم چنین چون شب درآمد هیچ نیافت
بیک شربت آب باز خورد روز سیم مردی از انصاریان از حال وی
خبر یافت وی نیز درویش بود با خانه آمد زن را گفت ای زن چیزی ما
چندان طعام است که یکی تن را کفایت بود زن گفت تا شب بروزه اید و کودکان
نیز هیچ نخورده است و گرسنه است مرد گفت ای زن ما امشب چه
کنیم و کودکان را بخوابانیم و این طعام بوی دهیم پس مرد بخانه
آورد و چراغ باز گرفت چون طعام فرو نهاد انصاری دست کرد که چراغ
روشن کند بقصد چراغ فرو کشت پس گفت بی چراغ نان خوری و د
ست می آورد و می برد لب می جنبانید و هیچ نمیخورد تا آنکه آن
طعام درویش پاک بخورد و سیر شد و ایشان گرسنه بخفتند چون
روز بود انصاری بمسجد آمد و از پس رسول نماز صبح کرد چون رسول علیه
السلام از نماز فارغ شد روی سوی انصاری کرد گفت بشارت باد ترا
که امشب ملایکه هفت آسمان از کردار تو عجب بماندند و رب العزة
از تو راضی است و این آیت برخواند ویؤثرون علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة و رسول گفته است علیه السلام بنده

بصدقه دادن بدرجهٔ اولیا رسد ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام
گفت هر که مسلمانی را لقمهٔ حلوا دهد روز قیامت رنج و
تلخی قیامت نچشد حکایت در زمانهٔ سلیمان پیغمبر علیه السلام در سرای
مردی درختی بود فاخته بران درخت بچه کرده بود روزی زن آن مرد ورا
گفت بر خیز و این بچگان فرود آر که برای عیالان بکشیم مرد بر خاست و بر
درخت شد و بچگان را فرود آورد و بکشت فاخته چون چنان دید بشکایت پیش
سلیمان علیه السلام آمد سلیمان آن مرد را بخواند و تهدید کرد و گفت اگر بعد از
زین باز این کار شوی ترا عقوبتی کنم که هیچ کسی را نکرده با
شم مرد گفت توبه کردم که دیگر بار چنین نکنم و چون سالی دیگر
فاخته بچه برآورد زن گفت ای مرد برخیز و آن بچگان را فرود آور مرد
گفت خاموش باش که سلیمان با من وعده کرده است که اگر باز این
کار شوی ترا عقوبتی کنم که با کسی نکرده باشم زن گفت ای مرد سلیمان
را با چندین مملکت کی حدیث فاخته یاد خواهد آمد مرد برخاست که
بر درخت شود فاخته پیش سلیمان آمد سلیمان خشم گرفت و دو شیطان
را بخواند و گفت بفلان سرای روید و چون آن مرد بر درخت رود با
بهم ایشان بگیرید و از هم بشکافید و پاره نیم بمشرق اندازید
و پاره نیم بمغرب پس دو بیامدند و یکبار درخت بایستادند مرد بیامد

که بر درخت شود درویشی از در دنیا سرا سوال کرد مرد باز کشت و نانی
ن بدان درویش داد و بیامد و بدان درخت شد و بیچکان را فرو آورد و فاختہ
بیشی بیمن اند و ویرا از حال بیچکان خبر داد سلیمان دل تنگ شد شیاطین
را بیخ اند و هیبت کرد و گفت بی فرمانی بکنید گفتند شما کر ما هرگز بی فرمانی
نکرده ایم ما هر دو برفتیم که بکن درخت بایستادیم مردی بیامد که بر
درخت شود درویشی از در سرا سوال کرد مر یک نان بوی داد و بیامد
که بر درخت شود ما قصد وی کردیم که وی را بکیریم حق تعالی دو ملا
یکه بفرستاد و یکی کردن من بگرفت بمشرق انداخت و یکی کردن
وی بگرفت بمغرب انداخت سلیمان علیه السلام بتعجب فرو ماند
بس گفت یا قوم برکت باد صدقه دادن که غضب حق سبحانه
و تعالی بکرداند خداوند همرا توفیق دهد بر خیرات بحرمت
خودت **باب الرابع والخمسون فی النفقة علی العیال** قال الله
تبارک وتعالی وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اخبرنا القاضی ابو جعفر
قال حدثنا ابو مالك التمیمی قال حدثنا الفقیه ابو اللیث قال حدثنا محمد
بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یوسف قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب
بن قلابة عن ابی اسمی عن ثوبان ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
افضل الدینار دینار ینفقه الرجل علی عیاله ودینار ینفقه علی
دابته فی سبیل الله ودینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله

ثوبان

ثوبان روایت کند که رسول گفت علیه السلام فاضلترین نفقهٔ که مرد
کند آن دیناریست که بر عیالان کند و انکه بر چهارپای خویش نفقه
کند و آن دو دیناری که در راه غزا بر رضاء حق سبحانه و تعالی بر اصحاب
ن و یاران خویش نفقه کند عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها روا
یت کند که رسول گفت علیه السلام بهترین شما انست که بهترست با اهل و
عیال خویش جابر بن عبد الله روایت کند که رسول گفت علیه السلام
هر آن کسی که ویرا سه دختر باشد و ایشان را نیکو دارد و برایشان رحمت
کند بکفایت و نفقه ایشان باستد بهشت مر وی را اوراست گفت یا رسول الله
اگر دو دختر باشند گفت واگر دو دختر باشند که بهشت اوراست انس
بن مالک روایت کند که رسول گفت علیه السلام خدای عز و جل خصمت
اوام بنده است که از بهر چهار چیز نفقه کند کرده باشد و طاقت آن
ندارد که باز دهد و بمیرد روز قیامت حق سبحانه و تعالی خصمانی
ویرا راضی کند اول اوامی که از بهر بادروبه کهنده باشد و روایتی
دیگر اوامی که از بهر زن خواسته کرده باشد از ترس انکه در معصیت
نیفتد دوم اوامی که از بهر غزا استده باشد سیم اوامی که از بهر کفن
مردگان استده باشد چهارم اوامی که از بهر نفقهٔ عیالان استده باشد
و نیت کند که باز دهد و نتواند دادن حق سبحانه و تعالی خصمان ویرا
راضی کند روز قیامت مکحول روایت کند که رسول گفت علیه السلام هر که

هر که از دنیا حلال طلبد تا بسوال کردن محتاج نگردد و سعی از بهر عیالان
کند و با همسایه نیکوی کند روز قیامت می اید و روی وی همچون ماه شب
چهارده و در خبرست که رسول گفت علیه السلام هر آن بنده وقتی دست بر سر
عیالان خویش فرو کند ویرا آن بصدقه باز نویسند انس بن مالک
روایت کند که گفتم یا رسول الله آن دوست داری که نان دهی صدقه بدرویشی
دهم یا آن که صد رکعت نماز بکنم گفت نانی بدرویشی دادن بر من دوستر
است از دویست رکعت نماز تطوع گفتم یا رسول الله حاجت مسلمانی
روا کردن دوستر داری یا دویست رکعت نماز تطوع گفت حاجت
مسلمانی روا کردن فاضلترست بر من از هزار رکعت نماز تطوع گفتم یا رسو
ل الله لقمهٔ حرام بجای بگذاشتن دوستر داری یا هزار رکعت نماز تطوع
گفت لقمهٔ از حرام بجای بگذاشتن بر من فاضلترست از دو هزار رکعت
نماز تطوع گفتم یا رسول الله آن دوستر داری که غیبت کردن بگذارند یا ده
هزار رکعت نماز تطوع گفت غیبت نکردن بر من دوسترست که ده هزار
رکعت نماز تطوع گفتم یا رسول الله با عیالان نشستن فاضلتر یا در مسجد
نشستن گفت ساعتی در پیش عیالان نشستن بر من دوسترست
از آن که یک روز در مسجد معتکف شوند گفتم یا رسول الله نیکوی کردن
کردن با مادر و پدر بهترست یا هزار سال عبادت گفت یا انس جاء
الحق و زهق الباطل نعمت حق اید و با طاعت نیکو کردن

با مادر

با مادر و پدر فاضلترست بر من و بر خدای عز و جل از دو هزار ساله
عبادت که بجای آرد خداوند ما روشن بی دلها ده و بالله التوفیق
باب الخامس والخمسون فی الرعایة علی المملوک الیمین قال الله تبارک
وتعالی ویسئلونک عن الیتامی قل واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا
وبالوالدین احسانا الی قوله وما ملکت ایمانکم اخبرنا السید الامام
ابو القسم الحسینی قال اخبرنا ابو سهل الکلاباذی قال اخبرنا القاضی ابو سعید
السنجری قال اخبرنا ابو العباس السراج قال اخبرنا قتیبة قال حدثنا عبد
العزیز عن شریك عن عطا بن یسار ان اباذر ضرب وجه غلامه
فاستعدی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا تضربوا وجه المصلین
اطعموهم مما تاکلون واکسوهم مما تکسون فان ابوا کرهم فبیعوهم
عطاء بن یسار روایت کند که ابوذر چیزی بروی غلام خویش زد غلام
بشکایت رسول علیه السلام رفت رسول گفت علیه السلام که بروی نماز کنان چیزی
مزنید و ایشان را از آن طعام دهید که شما خورید و از آن جامه پوشانید که شما
پوشید و چون شما را نخواهند ایشان را بفروشید عبد الله بن عمر روایت کند که مردی
پیش رسول الله علیه السلام و گفت یا رسول الله چند عفو کنم بنده را جواب
نداد دیگر باره گفت یا رسول الله چند عفو کنم بنده را جواب نداد سدیگر بار
باز گفت رسول علیه السلام گفت بروز هفتاد بار ویرا عفو کن ابو مسعود
روایت کند که روزی غلام خویش را میزدم گفت چون نگه باز پس کردم

رسول را دیدم علیه السلام از هیبت چوب از دست من بیفتاد رسول علیه السلام
را گفت خدای عز وجل از تو قادرتر است بر تو ازان چه کردی گفتم یا رسول الله
توبه کردم که تا من باشم هرگز غلام را نزنم ابو هریره روایت کند که رسول گفت
علیه السلام هران کسی که بنده خویش را دشنام دهد و بنده ازان بری بود روز
قیامت او را حد بزنند الا که راست گفته باشد انس بن مالک روایت کند که در
وقت وفات رسول علیه السلام در پیش وی نشسته بودیم ما را گفت سه بار
که از خدای بترسید و نماز را نگاه داری کنید و بندگان را نیک دارید و زن
بیوه را و یتیمان را نیکو دارید الله الله [illegible] نگه دارید ابو هریره
رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت حق تعالی بنده را بیافریده
است که وی حق ربوبیت الله بجای آرد و حق سید خویش بجا وا آرد الا
که حق تعالی وی را دوبار اجر و ثواب دهد بهر کرداری که کند ابن عباس رضی الله
عنهما روایت کند که رسول گفت علیه السلام در بهشت نرود آنکه بد خلق بود
ابو بکر رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام فرمود
با بنده و پرستاری خویش آنکه رسول گفت علیه السلام این را همچنان دارید
که فرزندان خویش را و ایشان را ازان طعام دهید که شما خورید گفتند یا رسول
الله از دنیا ما را چه منفعت دارد گفت استوری که بر پشت وی غزا کنید
و بنده که خدمت خداوند کند و اگر نماز کند برادر تو باشد ابو هریره روایت
کند که رسول علیه السلام گفت زنی بسبب گربه به دوزخ رفت گربه را

بازبستی

بازبستی نه طعام دادی بوی و نه شراب و نه رهایش کردی تا اکنون بمرد امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه السلام (در خطبه گاه مردمان) کای مردمان الله الله غلاما
ن را و بندگان را نیکو دارید و ایشان را ازان طعام دهید که شما خورید و ایشان را
ازان جامه پوشانید که شما پوشید و ایشان را آن مفرمایید که نتوانند کردن
که ایشان نیز همچنان خون و گوشت اند که شما هر که بر ایشان ظلم کند خصم
وی منم در قیامت روز آن که حاکم خدا بود عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت
کند که حق بنده بر خداوند سه چیز است اول او را از سر طعام بر نگیرانند
دوم بوقت نماز او را شغلی نفرماید که بنماز تعجیل کند سیم چون فروخت خواهد
وی را بفروشند در خبر است که رسول گفت علیه السلام هر که با بنده خویش نیکوی
کند در دنیا حق تعالی با وی نیکوی کند در دنیا و در آخرت و در آخرت وی را
یک لحظه از رحمت خویش بریده نکند و یک طرفة العین رحمت خدا از وی
بریده نگردد یا رب که همه را توفیق طاعت و پرهیز از معصیت
دهی وبالله التوفیق

باب [illegible] والخمسون في الاحسان الى اليتيم

قال الله تبارك وتعالى ويسألونك عن اليتامى قل
اصلاح لهم وان تخالطوهم [illegible] اخبرنا القاضي ابو جعفر قال حدثنا
ابو مالك التميمي قال حدثنا ابو الليث قال اخبرنا ابي قال حدثنا ابو عبد الله
الطالقاني قال حدثنا احمد بن [illegible] عن ابيه عيسى بن يونس
عن ابي الوافي عن عبد الله بن ابي اوفى قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم من مسح رأس اليتيم رحمة له كتب الله بكل
شعرة تمر عليها حسنة ومحا عنه سيئة ورفع له بكل شعرة على
رأسه درجة عبد الله بن اوفى روايت كند كه رسول گفت عليه
السلام هران كسى كه دست بسر يتيمى فرو كند برحمت حق سبحانه
وتعالى وى را بهر موى كه دست به وى فرو كرده بود فرمايد
كه حسنات بنويسند و بهر موى گناهى بسترند و وى را بهر موى
درجاتی بردارند ابو درداء روايت كند كه مردى بر رسول عليه السلام
شكايت كرد از سياهى دل خويش رسول گفت عليه السلام اگر
خواهى كه دلت نرم بود دست بر سر يتيمى فرو كن و او را طعام
ده و از عبد الله بن عمر رضى الله عنهما پرسيدند كه گناه كباير كدام است
گفت شرك آوردن بخداى عز وجل و مومنى را عمدا بكشتن و از جنگ
كافر بگريختن و زنان محصن را قذف كردن و مال يتيمان
خوردن بظلم و ربا خوردن و با مادر و پدر عاق كردن عبد الله بن مبارك
رضى الله عنهما روايت كند كه شش چيز مرد را هلاك كند و توبه وى
نپذيرند خوردن مال يتيم و قذف زنان محصن و گريختن
از جنگ كافر و جادوى كردن و بخدا انبازى كردن و [illegible]
از [illegible] پيغمبران بگشتن وقال ابن عباس في قول الله عز وجل

ان

ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم
نارا وسيصلون سعيرا گفت هر كه مال يتيمان بظلم بخورد
همچنانست كه آتش ميخورد و مقام وى دوزخ است و رسول
گفت عليه السلام شب معراج قومى را ديدم كه روى و مس گداخته
در دهن ايشان ميريختند و ايشان بانگ ميداشتند گفتم اينها
چه قوم اند گفت اينها اند كه مال يتيمان خوردندى بظلم ابن عباس
رضى الله عنهما روايت كند كه رسول گفت عليه السلام هر كه يتيمى را بپرورانند
حق تعالى بهشت خويش بوى ارزانى دارد و گناهان وى عفو كند
الا گناهى كه از عفو كردن نباشد و هر آنكسى كه حق تعالى چشم از وى باز
ستانند و وى صبورى كند و بقضاى وى راضى شود بهشت وى راست
مگر گناهى كه بكند از عفو نباشد و چنين گفته اند كه خنك آن خانه
كه در وى يتيمى باشد و حق وى بشناسند و وبال بر آن خانه كه در وى يتيمى
باشد و حق وى نشناسند در خبر است كه مردى پيش رسول الله
عليه السلام و گفت يا رسول الله پيش من يتيمى است بچه سبب وى را
زنم گفت بانكه پيش خود را زنى يعنى روا بود كه وى را از براى ادب بزنى
همچنان كه فرزند خويش را فضيل عياض رحمه الله گويد بسا طپانچه
كه يتيمان را از حلوا خوردن بهتر بود لكن اگر توانند كه وى را ادب نه
بجز زدن اوليتر بود زدن را گر زدن يتيم دشخوار است كه در

خبر است از عمر ابن الخطاب رضي الله عنه كه رسول گفت عليه السلام
چون يتيم را بزنند عرش بلرزد از گريستن وي از حق تعالى ندا
آيد كه يا ملايكتان من كيست آنكه يتيم را گريان كرد آنكه من
پدر وي در خاك دفن پنهان كردم وحق سبحانه وتعالى عالم
بود ملايكتان گويند الهنا وسيدنا ما ندانيم كه وي را كه زد
از حق تعالى ندا آيد كه يا ملايكتان شما گواه باشيد كه هر كه وي را راضي
كند من خداي روز قيامت او را راضي كنم انگه عمر رضي الله عنه با يتيما
ن لطف كردي ودست بسر ايشان فرو كردي ودر خبر است
كه حق سبحانه وتعالى بداود وحي كرد كه يا داود يتيم را
چون پدر رحيم باش وبدان كه انگه بكار وي بپردازي وبدانگه زني
صالح مرد را همچون ملكي بود كه تاج زر بر سر دارد وهر وقت كه
شوهر وي را ببيند چشم بوي روشن گردد وزن بد شوهر چنان بود
كه بار گران بر سر پير بود زيد بن اسلم روايت كند كه
رسول عليه اسلام گفت من وپرورنده يتيم چون مرد بر صلاح بود
روز قيامت همچنين بهم باشيم ودو انگشت بهم باز نهاد اكنون
اي بيچاره چون كار آخرتي تو بدين روشن شد نيك نگاه
داشت يتيمان نيكو كن وبالله التوفيق ه ه ه ه

باب السابع والاربعون في الرحمة والشفقة

قال الله
تبارك

تبارك وتعالى فقولا له قولا لينا اخبرنا السيد الامام ابو القسم
الحسيني قال اخبرنا ابو سهل الحلابادي قال اخبرنا ابو العباس السراج
قال حدثنا سفين قال حدثنا عمرو عن نافع بن جبير عن جرير بن عبد الله
حدث قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من لا يرحم الناس
لا يرحمه الله جرير بن عبد الله روايت كند هر كسي كه رحم بر مردم نكند
خداي عز وجل رحم باو نكند انس بن مالك روايت كند كه رسول عليه
السلام گفت بدان خداي كه جان من بدست اوست كه از شما انكس در بهشت
رود كه رحيم بود گفتند يا رسول الله ما همه رحيم ايم گفت لا والله آن
نه رحيم بود كه بر خويشتن يا بر اهل وعيال رحمت كند رحمت آن بود كه
بر همه مسلمانان رحمت كند ابو هريره رضي الله عنه روايت كند كه رسول گفت
عليه السلم حسن بن علي را رضي الله عنه بوسه ميداد ومردي انجا نشسته
بود وي اقرع بن حابس نام داشت گفت مرا ده فرزنداند هيچ را بوسه ندادم
رسول گفت عليه اسلم من لا يرحم لا يرحم هر كه رحمت نكند رحمت نكنند
عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت كند كه رسول گفت عليه اسلام نه از ماست
انكه حق بزرگان نشناسد وبر كوچكان رحمت نكند ابن عباس رضي الله عنهما
روايت كند كه رسول گفت عليه اسلام مردي بسبب سگي در بهشت رفت
گفتند چگونه بود يا رسول الله گفت مردي ميرفت بگرما گرم بسر چاهي
رسيد سگي را ديد كه انجا افتاده وزبان از دهن بيرون افتاده ودم ميزد

دستار خود را در دلو بست وآب بر كشيد وسگ را آب داد حق تعالى
وي را بيامرزيد بدان شفقت ورحمت كه بر سگ كرد ابن عمر روايت كند
كه رسول گفت عليه السلم هر كه نابينايي را چهل گام ببرد بهشت او را است
وبروايتي ديگر هر گناهي كه كرده بود حق تعالى همه عفو كند حسن بصري
رحمة الله عليه روايت كند كه رسول گفت عليه السلام ابدالان امت من بهشت را
نه بسيار نماز يافتند ونه بروزه بسيار لكن بسلامت سينها وبسخاوت
وبرحمت بر برادران مسلمانان ابو ايوب روايت كند كه رسول گفت
عليه السلم مسلمان را بر مسلمان شش خصلت واجب است اگر يكي بجاي
بجاي بگذارد حقي واجب بجاي بگذاشته بود اول چون وي را بخوانند اجابت
كند ودر حال بيماري وي را باز پرسد وچون بوي باز افتد سلام كند و
چون نصيحت خواهد وي را نصيحت كند وچون وي را عطسه فرو آيد گويند
يرحمك الله وچون بميرند بجنازه وي حاضر شوند قتاده گويد كه
در انجيل نوشته است اي فرزند آدم بر تو چنان رحمت كنند كه تو
رحمت كني وچگونه اميد داري كه خداي بر تو رحمت كند وتو بر بند
گان وي رحمت نكني انس بن مالك روايت كند كه چنين گفت اند
از عيسى پيغمبر عليه السلام كه وي گفت هر سخني كه نه بذكر خدا بود بسيار
مگوييد كه دلها سخت شود ودل سخت دور است از رحمت خداي
عز وجل

عز وجل ولكن شما نميدانيد ونگه مكنيد در عيب كسان كه مردم دونند
مبتلا ومعافي بر صاحب بلا رحمت كنيد وخداي را عز وجل بر عافيت
شكر كنيد انس بن مالك رضي الله عنه روايت كند كه شبي عمر بن الخطاب
رضي الله عنه در مدينه ميگشت قومي را ديد در خرابه فرود امده بودند بخانه عبد
الرحمن بن عوف شد وگفت اي عبد الرحمن قومي غريب فرود آمده اند
اينجا وي ترسم كه دزدان ايشان برهنه كنند تو با من بيا تا امشب
ايشانرا نگه باني كنيم گفت برفتيم وبنزديك ايشان بنشستيم تا وقت
صبح ونگاه داري ميكرديم چون صبح برآمد عمر رضي الله عنه گفت الصلاة الصلوة
چون بيدار شدند ما باز گشتيم علي ابن ابي طالب رضي الله عنه گويد كه عمر ابن الخطاب
را رضي الله عنه ديدم كه بر اشتري نشسته بود وميدوانيد در بطحاي مدينه گفتم
يا امير المؤمنين كجا ميروي گفت اشتري از بيت المال گم شده است طلب
وي ميكنم گفتم با عمر رنج افكندي آن خليفتاني كه از پس تو باشند گفت
يا علي ملامتم مكن كه بآن خداي كه محمد را بحق بخلق فرستاد كه اگر بزغاله
گم شود از بيت المال مسلمانان روز قيامت بدان عمر را بگيرند وچنين روا
يت كرده اند كه حق تعالى بموسى عليه السلام وحي كرد كه داني كه از بهر چه ترا
برسالت خود برگزيدم گفت الهي تو عالم تري گفت برحمت كه بر خلق
من ميكردي ياد نداري كه شبان شعيب بودي بزغاله از ميان
گوسفندان بيرون رفت وبر كوهي رفت وتو از پس وي ميرفتي تا زه

کشتی چون وی را دریافتی در کنارش کرفتی و بر سر و روی وی بوسه میدادی
و میکفتی ای مسکین خود را مانده کردی و مرا رنجور کردی و وی را بی آوردی
بکتف کرفتی تا با مادرش رسانیدی بآن رحمت و شفقت که با فرزند
خود بردی ترا بیامرزیدم ولیکن کرامت نبوت ارزانی داشتم و چنین روایت
کنند که سفیان ثوری رحمة الله علیه روزی در بصره میکذشت کودکی را
دید که بلبلی را کرفته بود و پایش بریسمان بسته کفت یا کودک این مرغ
را بمن فروشی کفت بلی بپنج درم بوی داد و ریسمان از پای وی بیرون
کرد و بلبل را رها کرد چنین کفته اند که آن بلبل بروز رفتی و بشب
بخانه سفیان آمدی و با سفیان در خانه بودی چون سفیان را وفا
ت رسید آن بلبل بر کور وی آمدی و بانک میداشتی تا سه روز روز سیم
بیامد و خویشتن بر کور وی میزد تا بمرد و هم آنجا دفنش کردند و ابراهیم
بن ادهم در سفری بود و ستوران با وی بودند در بیابان بسحری و از
رسیدند و شبی سرد بود تا روز وی را کفتند یا ابراهیم امشب چرا نخفتی
کفت ترسیدم که شما را سرما رنج دارد بر در ایستادم تا سرما بر شما
کمتر افتد هم ابراهیم ادهم کوید که چنین روایت کرده اند که در بنی
اسرائیل مردی بود کوساله را پیش مادرش بکشت حق سبحانه و تعالی
دست وی را خشک کرد پس روز دیکر جای نشسته بود بچه از آشیانه در
افتاده و بانک میداشت و مادر و پدرش از بالا بانک میداشتند آن مرد را

بر ایشان رحمت و شفقت افتاد برخاست و آن بچه را باز آشیانه نهاد
حق تعالی دست وی را درست و نیکو با وی داد سبحانه پاکا خدایا که
توی که بیک رحمتی آن مرد نکرد دست وی خشک کرد و باز بیک شفقت
که بر ورد دست وی درست کرد تا عامیان بدانند که هیچ کسی بکار
خدائیان نکرد و نکند ای پادشاه پاکا که توی ما را توفیق دهی بمنه

باب الثامن والخمسون فیما جاء فی الظلم قال الله تبارک
وتعالی ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون الایة اخبرنا
القاضی ابو جعفر قال حدثنا ابو مالک قال الفقیه ابو اللیث قال حدثنا الخلیل
بن احمد قال حدثنا ابن منیع قال حدثنا علی بن جعد قال حدثنا ابن ابی ذئب
عن المقبری عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من
کانت لاخیه عنده مظلمة من عرض او مال فلیستحله الیوم قبل ان یؤ
خذ منه یوم لا دینار ولا درهم فان کان له عمل صالح اخذ منه
بقدر مظلمته فان لم یکن له عمل صالح اخذ من سیئاته وحملت
علیه ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول کفت علیه السلام هر آن
کسی که مظالمی دارد از برادر مسلمان در تن یا در مال امروز از وی
حلالی بخواهد پیش از آن که از وی بستانند روزی که نه درم بود و نه دینار
اکر عملی صالح دارد از وی بستانند بقدر آن مظالم و اکر وی را عملی صالح نبود
کناه از وی بر کیرند و بر وی نهند ابو هریره روایت کند که رسول کفت علیه
السلم هر آن کسی ظالمی را یاری دهد بر ظلم کردن مسلمانی از پس قفا

انداخته باشد و همچنین رسول کفت علیه السلم هر که ظالمی را یاری دهد
خدای عز وجل آن ظالم را بر سر وی مسلط کند و نیز رسول کفت
علیه السلام هر که ظالمی را کوید زنده کانیت دراز باد معاونت کرده بود
در خرابی اسلام ابن مسعود کوید رضی الله عنه هر آنکسی که ظالمی را حجت
تلقین کند که حق مسلمانی بدان باطل کند در غضب حق سبحانه
وتعالی بود و کناه آن بر وی ابو بکر وراق کوید که نظر کردیم در کناهها
که چه چیز است که در وقت مرک ایمان از بنده بر کیرد هیچ کناه ندیدم
بتر از ظلم ابو میسره کوید که مردی را دفن میکردند هر کور وی شدم
منکر و نکیر وی را میکفتند که ما ترا صد ضربت بخواهیم زدن وی میکفت
من مردی صالح بودم طاعت و عبادت چنین کردم کفتند ده ضربت
بتو بخشیدیم وی زاری کرد و شفاعت کرد تا جمله بوی بخشیدند الا یکی
کفتند نود و نه بتو بخشیدیم الا یک ضربت پس یک ضربت وی را
بزدند کورش پر آتش شد پس کفت مرا از بهر چه زدید کفتند تو روزی
بر مظلومی بکذشتی از تو یاری خواست فریاد وی نرسیدی اینست حال
آنکه یاری مظلوم نکند پس حال ظالم چکونه خواهد بودن عمر بن الخطاب
را رضی الله عنه پرسیدند که جاهل تر در همه مردم کدام است کفت آنکه آخرت
بدنیا بفروشد علی ابن ابی طالب رضی الله عنه کفت هرکز با کسی احسان
نکرده ام و نه با کسی بدی کرده ام زیرا که حق سبحانه وتعالی میفرماید

ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها یعنی اکر هر کسی
که نیکو کند از بهر خویش با نفس خویش کند و هر که بدی کند هم با نفس
خویش کند یزید بن اسود کوید که حق تعالی در دوزخ بقعتی آفریده
است در وی ماران بسیار هر یکی چند اشتری بختی و کژدمها هر یکی
چند استری دیزه چون اهل دوزخ زینهار خواهند تا عذاب ایشان سبک
کنند ایشان را بآن بقعت برند ماران در جهند و لبهای ایشان بکیرند و پوست
از روی ایشان باز کنند ایشان فریاد کنند که ما را بدوزخ برید چون ماران از
ایشان دور شوند پس کژدم بر ایشان مسلط کنند خویشتن می خارند تا استخوان
ایشان پدید آید کویند شما را زین رنجست کویند بلی کویند این جزای آنست
که شما بدار دنیا مسلمانان را رنج می نمودید قوله تعالی زدناهم عذابا
فوق العذاب بما کانوا یفسدون ابو هریره رضی الله عنه روایت
کند که رسول کفت علیه السلام دانید که مفلس کدام است کفتند مفلس
آن بود که نه درم دارد و نه کالا کفت مفلس امت من آن بود که روز
قیامت می آید با نماز و روزه و زکوة این را دشنام داده بود و آن را
آزرده باشد و یکی را مال برده بود و یکی را غیبت کفته بود و یکی را کشته
بود هر یکی از حسنات وی چیزی می استانند تا جمله حسنات
وی بستانند پس اکر مظالمی بر وی مانده بود کناه ایشان بر کیرند

وبعضی نهند و وی را در دوزخ افکنند درخبرست که رسول گفت علیه السلام
شب معراج قومی را دیدم که ایشان را بکارد آتشین می کشتند همچنان که
در اول خون سیاه مانند قطران از گلو ایشان بیرون می آید
کشنده را ازسر باز هرچند که می کشتند همچنان می شدند که در اول
گفتم یا جبرئیل اینها کدام اند گفت اینها اند که مسلمانان را بظلم وناحق
بکشتند سفیان ثوری گوید که هفتاد گناه که میان خدا و بنده باشد
بهتر از یک گناه که میان بنده و بنده باشد امیر المؤمنین علی ابن ابی طا
لب رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت درمی بوام دادن
بهتر است از هزار ساله عبادت و از هزار بنده آزاد کردن و از هزار
حج و عمره و همچنین رسول گفت علیه السلام هرکه درمی با خصمان دهد حق
سبحانه وتعالی گردن وی از آتش دوزخ آزاد کند و او را بهر درمی
ثواب هفتاد پیغمبر بنویسد و بهر درمی او را شهرستانی دهند در بهشت
از مروارید و یاقوت سرخ و نیز رسول گفت علیه السلام هرآن کسی
که درمی با خداوند حق دهد حق تعالی بوی کرامت هفتاد شهید دهد
و درمی که بنده با خصمان دهد از مظالم بهتر است او را از آنکه روز
روزه دار باشد و بشب نماز کند و هرآن کسی که از مظالم بیرون آید

از زیر

از زیر عرش منادی ندا کنند که ای بنده خدا هر گناهی که کرده بودی حق
تعالی عفو کرد فضیل بن عیاض گوید آیتی از کتاب خدای تعالی بجای آرند
وکار بندی کردن دوستر دارم از آنکه هزار بار ختم قرآن بکنم و
وی بدل مؤمنی رسانیدن یا مسلمانی را حاجت روا کردن دوستر دارم
از هفتاد ساله عبادت و ترک دنیا بگفتن دوستر دارم از آنکه
خدای را چندان طاعت کنم که طاعت اهل آسمانها و زمینها و دائم
احرام بحج بگذاشتن دوستر دارم که از صبح مقبول که بمال حلال کرده
باشم اکنون ای بیچاره چون دنیا را در آخرت قدر ندارد ترک
کن و راه آخرت گزین وبالله التوفیق ۞ باب التاسع
والخمسون فی الزنا قال الله تبارک وتعالی ولا تقربوا الزنا انه
کان فاحشةً ومقتاً وساء سبیلاً اخبرنا السید الامام ابو القسم
الحسینی قال اخبرنا ابو سهل الکلاباذی قال اخبرنا القاضی ابو سعید
السنجری قال اخبرنا ابو خزیمة قال حدثنا علی قال اسمعیل قال العلا
عن ابیه عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال العینان تزنیان
والیدان تزنیان واللسان یزنی والرجلان تزنیان فیحقق ذلک
الفرج ویکذبه ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه السلام
چشمها زنا کنند و دستها زنا کنند و زبان زنا کند و پایها زنا کنند و درستی

این زنا و نادرستی این زنا بفرج حقیقت کرده ابن عباس رضی الله عنهما روایت
کند که رسول گفت علیه السلام بلعنت خداست آنکسی که خود را نه با خداوند خویش
نسبت کند و بلعنت خداست آن کسی که حدهای زمین بگرداند و بلعنت خداست
هرکه نابینا را از راه بگرداند و بلعنت خداست هرکه عمل قوم لوط کند و بلعنت
خداست همچنین سه بار بگفت لفظ رسول علیه السلام سه بار گفت ابن عباس
روایت کند که رسول گفت علیه السلام سخن آن که از دنیا بیرون رفت در آخرین
خطبه فرمود هرآن کسی که در زنی نظر کند بحرام روز قیامت می آید و دستها را غل بر
نهاده و پا کردن بسته هرکه زنا کند بزنی مسلمانی و غیر مسلمان آزاد بود یا پرستار
چون از دنیا بیرون شود خدای عز وجل سی صد هزار در از آتش در گور وی کند
و مار و کژدم عذاب میکنند و روز قیامت که در عرصات قیامت آید اهل عرصات
از بوی گند فرج وی در رنج گشند و بدان بوی که از وی میرسد بدانند که وی زانی است
و وی را بدوزخ برند زیرا که خدای تعالی فاحشه حرام کرده است و حدود ما
پیدا کرده است و در خبرست که رسول گفت علیه السلام شب معراج
گروهی زنان را دیدم پستانها آویخته و فریاد میکردند گفتم یا جبرئیل اینها
چه قوم اند گفت زنا کنندگان اند از زنا آبستن شدندی و فرزند را بکشتندی
و گروهی مردم دیدم که پیش ایشان دیگی می پختند و طعامی گنده دیده با
ایشان میدادند گفتم اینها چه قوم اند گفت اینها اند که زن حلال را در
بستر خواب بگذاشتندی و بطلب زنا کردن شدندی علی ابن ابی طالب

رضی الله

رضی الله عنه روایت کند که رسول گفت علیه السلام بترسید از زنا که شش
خصلت در وی است سه در دنیا و سه در آخرت اما در دنیا نور روی
ببرد و روزی وی کم شود یعنی برکت از وی برخیزد و عمرش کوتاه شود
اما در آخرت در خشم غضب حق تعالی باشد و حسابش سخت باشد و
گفت این امانتی است بتو سپر و عقابش دوزخ بود و رسول گفت
علیه السلام اول چیزی که حق تعالی آفرید از آدمی فرج آفرید پس گفت
این امانتی است بتو سپردم آنکه رسول گفت علیه السلام فرج امانت است
هرکه امانتش نبود امانتش نبود و در خبرست که رسول گفت علیه السلام
که اهل آسمانها و زمینها و کوهها لعنت کنند بر پیر زناکن و نیز رسول
گفت علیه السلام زنا مکنید که لذت زنان از شما و از شکم شما بیرون شود
و عفیف و مستور باشید که زنان شما عفیف و مستور باشند ابن عباس
گفت که مرد زانی چون زنا کند نور ایمان از وی بر کشند اگر حق سبحانه
وتعالی خواهد که با وی دهد باز دهد ابو هریره روایت کند که رسول
گفت علیه السلام هرکه بشهوت در غلامی نظر کند همچنان بود که بشصت
دختر را دختری استاده باشد و هرکه با دوشیزه زنا کند همچنین بود
که با هفتاد زن شوهر کرده زنا کرده بود و بدانکه حق تعالی در توریت
بچند جایگاه زنا حرام کرده است و در انجیل و زبور و فرقان

همچنین وگناهی عظیمست وازین عظیم تر گناه چه بود که حرمت مسلمانان
برداشته بود و شبهها (شبها) آمیخته کرد قال الله تعالی ولاتقربوا
الفواحش ما ظهر منها وما بطن وقال ایضا الزانیة والزانی فاجلدوا
كل واحد منهما مائة جلدة رب العزة میفرماید که مرد و زن را که زنا
کنند هر یکی را صد تازیانه بزنند و حد خدای تعالی بر ایشان واجب کرد و رسول
گفت علیه السلام که یک سال از مقام خویش ایشان را بیرون کنند تا بغریبی
شوند و این حد کسانیست که محصن نباشند پس چون محصن باشند
یعنی زن خواسته بود یا کنیزکی خود را نزدیکی کرده بود حد وی رجم است
که سنگسار کنند تا بمیرد و این حد زنا فرموده حق سبحانه وتعالی است
هر که را در دنیا حد نزنند در آخرت ویرا بتازیانه آتشین بزنند بر سر انجمن
خلایق قال الشریف ابو البرکات واجبست بر همه مسلمانان
که توبه کنند از زنا زیرا که گناهی عظیم است و هر بقعتی که زنا درو
ظاهر شود حق تعالی ایشان را ببلا و طاعون مبتلا کند در دنیا از خیرات
مردم محروم مانند و در دل مردم دشمن بود و در کسب بی برکتی بود و در
گور با حسرت بود و در قیامت شقی بود و بعذاب خدا گرفتار
بود پس چون حال چنین بود باید که توبه کند که پادشاه عالم میگوید
وهو یقبل التوبة عن عباده و توبه و ندامت بعد از مرگ
سود

سود ندارد و در حال زندگانی ندامت خورد و توبه کند و ابوهریره رضی الله عنه
روایت کند که رسول گفت علیه السلم روز قیامت همه چشمها گریان
گردد مگر چشمی که از حرام بر هم نهاده بود و نیز رسول گفت هر که
بحرام چشمی بوی نکند روز قیامت حق سبحانه وتعالی چشمهای وی بر آتش
کند و نیز رسول گفت علیه السلام نظر کردن در روی زنی تیری است
از تیرهای شیطان هر که بجا بگذارد حق تعالی حلاوت طاعت بوی
ارزانی دارد و در خبر است که رسول گفت علیه السلام بلعنت است
آنکه عورت بیگانه بیند و آنکه بنماید و محمد بن سیرین گفتست هرگز
در روی هیچ زنی تامل نکردهام الا در روی مادر و خواهر و زن
خویش حسن بصری رضی الله عنه گوید که هرگز هیچ جا نرفتهام و بهیچ چیز
نظر نکردهام و هیچ سخن نگفتهام الا تفکر کردهام که گوی این مراست
یا بر منست و ابن سیرین گفت هرگز احتلام ندیدهام الا بر کسی که
بر من حلال بودی گفتند ای کاشک سیرت دیگران در بیداری چنان
بودی که سیرت ابن سیرین در خواب حکایت وهب بن منبه چنین
گوید که عمر ابن الخطاب را رضی الله عنه دو پسر بودند یکی را نام عبیدالله
و یکی را عبدالله و چنین گفتهاند که مادر عبیدالله از بنی العباس بود و این
عبیدالله قرآن بسیار رسیده بخواندی روزی جایی رفت شیطان بر وی غلبه

کرد تا آنجا سه قدح خمر باز خورد چون خرم بود برفت بر سر دیوار بنی
نجار نشست پس نگاه کرد زنی یهودی را (آسم) بکنار آب رود دوان زنی بود
سخت بجمال شیطان بر عبیدالله غلبه کرد تا برفت و او را بدستها گرفت
و با وی نزدیکی کرد زن از نام و ننگ خاموش بود تا وقت آن برآمد که ویرا
علت زنان رسیدی چون زن حقیقت بود که ویرا حیض نمیرسد دانست
که آبستن گشته است برخاست و پیش عمر بن الخطاب آمد و گفت
یا امیرالمومنین پسر تو شاید که چنین کاری کند که فلان روز بفلان وقت
بکنار آب مرا بگرفت و مرا طاقت وی نبود و با من زنا کرد و اکنون آبستنم
از وی عمر رضی الله عنه جواب داد بکر نه او بوده یا کسی دیگر گفت یا امیرالمومنین
که زن کو حکم که پسر ترا نشناسم و دست بمصحف کشید و سوره یس
باز کرد و دست بریش نهاد و سوگند خورد که دست در من زد و من از وی
حامله ام و خلاف نمیگویم عمر رضی الله عنه اصحاب را گفت از پیش من بروید
تا من بنشینم تا آیم عمر اندر خانه خویش رفت عبیدالله نشسته بود و چیزی
میخورد عمر رضی الله عنه گفت السلام علیک یا عبیدالله گفت وعلیک
السلام یا امیرالمومنین بیا و طعام خور گفت تو بخور که بجز از من
نخواهی خورد عبیدالله چون این سخن بشنید بخندید عمر دست عبیدالله
بگرفت و ویرا آورد تا پیش اصحابان و عبیدالله را بمسجد رسول آورد
داد

داد که تو روزی شراب خوردی و بفلان جایگاه زنی یهودی را بگرفتی و با وی
چنین کاری کردی عبیدالله خاموش بود و هیچ نگفت عمر گفت یا اصحابی
بان حقیقت شد که این زن هر چه میگوید راست میگوید پس آنگه دستهای
عبیدالله ببست و گفت ای بدبخت حد بر تو حلال گشت عبیدالله گفت
یا پدر مرا رسوا مکن عمر گفت یا عبیدالله خویشتن را فضیحت کردی و مرا
نیز فضیحت کردی اصحابان رسول علیه السلام بر پای خاستند و سعد
و شفاعت کردند عمر اجابت نکرد غلامی را بخواند که نام او افلح بود گفت
برخیز یا افلح و صد دره بر عبیدالله زن و تو آزادی بجهت خدای تعالی
پس افلح گفت بدان کار که تو مرا میفرمایی که اگر من دره بر دیوار زنم
دیوار را بر زانم واگر بر آهن زنم آهن را بگدازم عمر گفت برخیز و بزن
یا افلح و ننگ بزن ده دره بزد از سر تا پای بیش بطل شد عبیدالله گفت
ای پدر آتشی اندر اندام من افکندی عمر گفت ای والله که هزار مار در
جگر من هستی لیکن طاقت نیست بزن یا افلح و ده دیگر بزد گفت
ای پدر رحم کن مرا تشنگی آب بمن دهند عمر گفت یا پسر اگر اصحاب خدا
اندر دوزخ آب دادندی من نیز بفرمودی که ترا آب دادندی بزن
یا افلح دیگر ده دره بزد جمله سی دره شد گفت ای پدر بگذار تا ساعتی
بیاسایم گفت ای پسر اگر در دوزخ بگذاشتندی که دوزخیان بیا

سوا نمی من نبینم کذاشتی تا بیاکوری بزن یا افلح ده درّه دیکر
بزن کفت یا پدر ظن می برم که [illegible] مرک بر من نزدیک
شد کفت ای فرزند اکر مصطفی را صلی الله علیه وسلم ببینی از من
سلام کن و بکو پدرم بر حکم خدا و بر سنت تو بایستاد یا افلح
بزن دیکر ده درّه بزد کفت ای پدر تا پیش من ای [illegible] روی
بروی تو باز نهم و میان دو چشم تو بوسه دهم کفت یا پسر بروی من
بسیار بوسه داده واکر زنده باشی بسیار خواهی بوسیدن یا افلح بزن
ده درّه دیکر بزد عبید الله کفت یا پدر مادرم را بجان تو دوا به بینم و وجه
بدرود کنم عمر کفت یا پسر مادر را بسیار دیده واکر زنده باشی بتر ببینی بزن
یا افلح دیکر ده درّه بزد جمله هفتاد شد عبید الله کفت یا اصحاب بر پای خیزید
و جمله سلمت کنید اصحاب پیغامبر علیه السلام بر پای خاستند و شفاعت کردند
اجابت نکرد کفت یا افلح بزن دیکر ده درّه بزد خبر بمادر عبید الله
رسید می امد و بانک و نعره میزد است و زاری میکرد کفت یا امیر المؤ
منین عبید الله را عفو کن وانکه مانده است از چوب بهر چوبی ده دینار
از من بستان عمر کفت خدای تعالی شفقت چه حق و بیرون تو بنود
بسوی وی کرا بچنین قضا کرده است بزن یا افلح دیکر ده درّه
بزد جمله نود شد مادر بر پای خاست کفت ای امیر المؤمنین بسوم

عفو کن

عفو کن و بهر چوبی صد درم از من بستان کفت دور شو بزن یا افلح ده
درّه دیکر بزد جمله صد شد بر و سینه بشکست مادر عبید الله بکریست
و جمله اصحابان بکریستند و فرشتکان هفت اسمان بکریستند و وحوش
و طیور اندر کوه و ماهیان در دریا جمله بر عبید الله بکریستند و عمر رضی الله عنه
رفت کویان که پسر را باز ببیند چون نظر کرد عبید الله برحمت خدای شده
بود عمر بر پای خاست و میکریست و میکفت بمرد پسرم ای کاشکی
نبودی و این درد و فراق بر جان من نبودی و ورا ببردند و بشستند
و دفن کردند و عمر آن شب سخت دلتنک بود مادر زاری میکرد چون
شب درامد عمر در ان دلتنکی در خواب شد رسول را دید علیه السلام و اصحاب
با خواکی اسند عمر را رضی الله عنه تعزیت میدادند و عبید الله را دید که با پیغامبر
علیه السلام می امد و جامه بهشتی پوشیده و کفت یا پدر السلام علیک که خدای
تعالی ترا جزا دهد بخیر دهاد و خدا از تو خشنود باد و رسول کفت علیه السلام
خدا ترا ضایع مکناد چنانکه فرمود خدا ضایع نکردی و استعمال شرع
نیکت من کردی و شریعت مرا نکه داشتی پس با جوابدران مردان خدا
چنین بوده اند که مال و زن و فرزند از بهر خدا و رسول خدا بذل کردند دنیا را
خطر کردند و کار آخرت فراپیش داشتند اکنون ای [illegible]
تماشیو راه آخرت فراپیش کیرید دارید تا دولت آخرت یابید
خداوندا بفضل خود توفیق دهی

باب الشوم فی اکل الربا

قال الله تعالی الذین یأکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی
یتخبطه الشیطان من المس الآیة اخبرنا القاضی ابو جعفر قال
حدثنا ابو مالک التیمی قال حدثنا ابو اللیث قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا
علی بن احمد قال حدثنا محمد بن فضل قال حدثنا مؤمل عن حماد بن سلمه
عن علی بن زید عن ابی سلیط عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه
وسلم لیلة اسری بی سمعت فی السماء السابعة فوق راسی رعدا وصواعق
ورایت برقا ورایت رجالا بطونهم من ایدیهم کالبیوت فیها حیات
یری من ظاهر بطونهم فقلت یا جبریل من هؤلاء القوم فقال اکلة الربو
ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول کفت صلی الله علیه وسلم آن شب که با سمان
بودند در اسمان هفتم از بالا سر خویش رعدی و صاعقه شنیدم و برق دیدم و کرو
هی مردمانرا دیدم شکم هر یکی چند خانه پر از مار و کژدم از بیرون شکم ان مار
بسیار بودند کفتم یا جبریل اینها چه قوم اند کفت ربا خوارکان اند از امت تو
نیز ابو هریره روایت کند که ابن عباس رضی الله عنهم کفت که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود هر که ربا خورد خدای عزوجل شکم وی پر آتش کند بقدر انکه خورده بود واکر
از ربا مالی بدست آرد و بطاعت خدای نفقه کند خدای عزوجل از وی نپذیرد و وی
بلعنت خدا است و بلعنت ملائکان و بلعنت ارمیان است علی ابن ابی طالب
رضی الله عنه روایت کند که رسول کفت علیه السلام ملعون است و بلعنت کرد است
ربا دهنده و ربا خورنده و ربا نویسنده و کواهان ربا و بلعنت است کسی که دست
خود بر کند یا دست کسی [illegible] کند و بلعنت است انکه حد کند واز بهر وی حلاله

و بلعنت

و در خبری دیکر فرموده است هر که زیادت کند و زیادت
ستاند در دوزخ است
و بلعنت است ان کسی که صرفه منع کند عبد الله بن سلام کوید ربا هفتاد و دو
درست از کناه که کمترین کناهی از ربا چنانست که کسی در مسلمانی با مادر خود
زنا کرده باشد و درمی از ربا بتر است از سی و اند بار زنا کردن و روز قیامت از کور
دیوانه بر خیزد هر چند که بر پای بیخیزد می افتد ابو سعید الخدری روایت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم کفت زر بزر و سیم بسیم فروختن و کندم بکندم
وجو بجو و خرما بخرما و مویز بمویز و نمک بنمک برابر فروشند راست برا
ست هر که زیادت کند فروشد با زیادت بخرد ربا کرده بود ۲ و در خبری
دیکر کفته است که اکر دست بدست نبود که در ساعت بدهد و بستاند ربا بود
عبد الله بن مسعود کوید و عمر بن الخطاب رضی الله عنهم که ما ازده حلال نه
حلال بها بکذاشتیم از ترس که مبادا که در ربا افتیم بزرکان چنین کفته
اند که هران بقعتی که ربا در وی ظاهر شد و ربا خوارکان ظاهر شدند آن
بقعه خراب کردد و علی ابن ابی طالب رضی الله عنه کوید هر که بازرکانی کند
پیش از انکه فقه بیاموزد در ربا افتد و غوغه کرد عمر ابن الخطاب رضی الله
عنه بفرمودی که در بازار مدینه کسی که فقه نداند بازرکانی نکند و کسی که سنتها
و تواند کم دارد تجارت نکند ابن عباس رضی الله عنهما کفت یا معشر العجم
دو چیز بدست کرفته اید که کسانی که پیش از شما بودند بدین هر دو هلاک
شدند یعنی ترازو و قفیز و چنین کفته روایت کرده اند که مالک دینار
بپرسش بیماری شد بیمار [illegible] نالید و میکفت یا مالک زنهار زنهار بفریادم
رس مالک کفت از چه مینالی کفت دو کوه آتشین پیش من آورده اند

وسکو بیند بر سر آن کوهسار و مالک گفت از چه حال تو چنان است
گفت من بدبخت دو قفیز داشتم یکی کم و یکی فضل یعنی بدین کم دادمی
و بدان زیاده ستدمی مالک گفت هر دو قفیز پیش من آرید هر دو پیش
مالک آوردند آن هر دو قفیز بشکست گفت ای بیمار خود را چگونه می بینی گفت
اکنون بیدار گشتم که خود را هلاک کردم اکنون توبه بر من عرضه کن
ببست مالک توبه کرد پس چون چنین بود واجب بود که عاقل در
کیل و وزن اجتهاد کند و درستی و راستی بجای آرد تا رستگار بود زیرا که حق
تعالی وعید عظیم یاد کرده است قال الله سبحانه وتعالی ویل للمطففین
الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا کالوهم او وزنوهم
هم یخسرون گفت ویل جاهها که چون از بهر خویشتن بپیمایند زیادت
بپیمایند و چون بکسی دهند کم دهند بپیمایند و کم سنجند و نمیدانند که قیا
مت خواهد بودن و روز عظیم خواهد بودن و رب العزه اندک و بسیار
و کوچک و بزرگ باز پرس کند قال الله تعالی لا یغادر صغیرة ولا کبیرة
الا احصاها ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک احدا در خبر است
که رسول گفت علیه السلام که بر من روزی زمانه آید که هیچ کس نماند الا که
ربا بخورند گفتند یا رسول الله همه ربا خورند گفت و آن کس که نخورد
گرد ربا بوی رسد یا معاونت کند یا گواه باشد یا نویسد یا بدان راضی باشد
او را نیز بهره باشد از گناه ای بیچاره کار چون حال چنین است از این

راه دور شوید و بالله التوفیق **باب السادس والثلثون في الخوف**

قال الله تبارک وتعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم
خوفا وطمعا اخبرنا الشیخ ابو منصور عبد المحسن البغدادی قال اخبرنا
الشیخ ابو طالب الحربی قال حدثنا ابو حفص قال حدثنا احمد بن
الحسین الجنید قال حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا عمر بن علی عن
المعنی عن محمد بن عبد الرحمن مولی طلحة قال سمعت عیسی بن طلحة
یحدث عن ابی هریرة قال قال رسول صلی الله علیه وسلم لن یلج
النار احد بکی من خشیة الله تعالی حتی یلج اللبن فی الضرع
ولا یجتمع غبار فی سبیل الله ودخان جهنم فی منخری عبد
مسلم ابدا ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
گفت در آتش نرود هر آنکسی که از ترس حق سبحانه وتعالی
بگرید تا آنکه شیر باپستان رود و گرد غزا و دود دوزخ هرگز
جمع نشود در بینی بنده مسلمان عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید
که رسول گفت علیه السلام هیچ بنده نبود که از ترس خدای عز
وجل از چشم وی اشک بیرون آید و اگر خود چند سر مگس
بود الا که حق سبحانه وتعالی آن روی را بر آتش دوزخ حرام
کند انس بن مالک روایت کند که رسول گفت علیه السلام

اگر شما بدانید که من میدانم کم خندید و بسیار گریید و رسول گفت
علیه السلام هر وقتی که تن بنده از ترس خدای عز وجل بلرزد گناه از وی
چنان بریزد که برگ از درخت و نیز رسول گفت صلی الله علیه وسلم حق سبحانه
وتعالی گوید بر بنده خویش دو ترس جمع نکنم و نه دو امن هر که در
دنیا بترسد فردای قیامت او را ایمن کنم انس بن مالک روایت کند
که رسول گفت علیه السلام جبرئیل را گفتم یا اخی جبرئیل چگونه است
که من هرگز میکائیل را خندان ندیده ام گفت تا دوزخ بیافرید
میکائیل نخندیده است و نیز رسول گفت علیه السلام هیچ کس
بگور در خود نخواهد رستن گفتند و نه تو یا رسول الله گفت و نه من
مگر خدا بر من رحمت کند ابو هریره روایت که رسول گفت
علیه السلام بنده مومن دو ترس است عمری که گذشته است نداند
که خدای تعالی با وی چه کرد و چه خواهد کردن و عمری که مانده است نداند
که حق تعالی با وی چه خواهد کردن و چه قضا خواهد راندن حسن
بصری گوید رضی الله عنه که خدای عز وجل چون بهشت را بیافرید گفت الهی
مرا از بهر که آفریدی گفت از بهر کسانی که مرا پرستند و از من خدای بترسند
بهشت او راست کعب الاحبار گوید که حق تعالی در بهشت کوشکی
آفریده است از یکدانه یاقوت سرخ هفتاد هزار سرای در وی است

و در هر سرای هفتاد خانه و در هر خانه سریری هیچ کس در وی فرو نیاید
الا پیغامبری یا صدیقی یا شهیدی یا پادشاه عادل یا کسی که از ترس خدای
عز وجل بگرید در آسمان هفتم ملائکه اند تا آن وقت که ایشان را آفریده
است در سجود اند تا یوم القیامه و اندامهای ایشان میلرزد از ترس خدای
تعالی چون روز قیامت بود سر از سجود بردارند گویند سبحانک ما عبدنا
ک حق عبادتک گویند بار خدایا ترا بترسیدیم چنان که سزای پرستیدن
تو بود و حق عبادت تو بجای نیاوردیم چنان که حق عبادت تو بود
عمران بن الحصین روایت کند که چون این آیت نازل شد یا ایها الناس
اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم رسول گفت علیه السلام دانید که قیامت
چه روز خواهد بودن گفتند رسول خدا بهتر داند گفتند رسول خدا بهتر
داند گفت روز قیامت آن روز خواهد بود که حق تعالی گوید یا آدم
برخیز و اهل بهشت به بهشت فرست و اهل دوزخ را به دوزخ گوید
الهی چگونه فرستم ندا آید که از هزار نهصد و نود و نه به دوزخ فرست
و یکی را به بهشت فرست اصحابان چون این بشنیدند زار زار
بگریستند رسول گفت علیه السلام دل تنگ مدارید که شما
به دیگر امتها بازهم چنان باشید که نشان سیاه بر شتری سفید اگر

گفت امید چنان دارم که سبکی اهل بهشت است من باشند شیخ
ابوحفص گوید ترس و خوف چراغ دلست نیک و بد بدین بیند
شده گویا نی گوید علامت خوف آن بود که همیشه هر که از چیزی بتر
سد از همه چیز بیشتر بترسد باشد و هر که از خدا بترسد همه چیز از
وی بترسد بشر حافی گوید که خوف ملکیست سکونت نگیرد الا در
دل متقیان ابو عثمان گوید آن دلی که خوف از وی بیرون
شد خراب گشت حاتم اصم گوید هر چیزی را زینتی است
و زینت عبادت خوفست ابراهیم شیبانی گوید آن دلی که خوف
دروی مقام کرد جایگاه شهوتها از آن دل سوزد و رغبت دنیا
از دل بیرون کند چنین روایت کرده اند که حق سبحانه وتعالی
چون ابلیس را لعنت کرد جبرئیل و میکائیل مدتی دراز میگریستند
حق سبحانه وتعالی باایشان وحی کرد که چیست شما را که گریه میکنید
یا رب خدایا لا نامن من مکرک از مکر تو ایمن نشینیم حق تعالی
گفت ایمن چنین صفت میباید یعنی از مکر من ایمن مباشید
قال الشریف ابو البرکات واجبست بر همه مسلمانان ترسیدن
از خود

از خوف حق تعالی زیرا که خوف بنده از شرط ایمانست که حق
سبحانه وتعالی میفرماید وخافون ان کنتم مؤمنین ای بیچارگان
همیشه با خوف باشید تا مؤمن باشید وبالله التوفیق ومنه باب
الثانی والثلثون فی الرجاء مع الخوف قال الله تعالی وخا
فون ان کنتم مؤمنین وجای دیگر میفرماید وایای فارهبون
باید که دایم خوف غلبه داشته بر دل که اگر رجا غلبه کند بر دل دلها تمام
تباه شود زیرا که خوف ورجا همچون دو لگام اند بر بنده که نگذارند
که نفس بهوای خویش مشغول گردد سری سقطی گوید من بروزی چند
ین بار به بینی خویش نگاه کنم که مبادا سیاه گردد از عقوبت حا
تم اصم گوید غره نباید شد بجای نیکو که هیچ جای نیکوتر از بهشت
نبود بنگر که آدم را چگونه پیش آمد و بسیاری طاعت غره نباید شدن
ببین که ابلیس را بعد از چندین هزار ساله عبادت چه پیش آمد و بعلم
بسیار غره مشوید که بلعم باعورا نام بزرگ رب العزة دانست بنگر
که عاقبت کار وی چگونه بود و بنظر کردن در صالحان غره نباید شدن
که صالح تر و بهتر از مصطفی صلی الله علیه وسلم کسی نبود بنگر که ابو طا
لب را از دیدار وی هیچ سود نبود حکایت منصور مغربی گوید چند
سال دو صوفی رفیق بودند و هم در سفر بودند و بعبادت مشغول

اگر شما بدانید که من میدانم کم خندید و بسیار گریید و رسول گفت
علیه السلام هر وقتی که تن بنده از ترس خدای عز وجل بلرزد گناه از وی
چنان بریزد که برگ از درخت و نیز رسول گفت صلی الله علیه وسلم حق سبحانه
وتعالی گوید بر بنده خویش دو ترس جمع نکنم و نه دو امن هر که در
دنیا بترسد فردای قیامت او را ایمن کنم انس بن مالک روایت کند
که رسول گفت علیه السلم جبرئیل را گفتم یا اخی جبرئیل چگونه است
که من هرگز میکائیل را خندان ندیده ام گفت تا دوزخ بیافرید
میکائیل نخندیده است و نیز رسول گفت علیه السلام هیچ کس
بکردار خود نخواهد رستن گفتند و نه تو یا رسول الله گفت و نه من
مگر خدای بر من رحمت کند ابو هریره روایت که رسول گفت
علیه السلم بنده مؤمن دو ترس است عمری که گذشته است نداند
که خدای تعالی با وی چه کرد وچه خواهد کردن و عمری که مانده است نداند
که حق تعالی با وی چه خواهد کردن وچه قضا خواهد راندن حسن
بصری گوید رضی الله عنه که خدای عز وجل چون بهشت را بیافرید گفت الهی
مرا از بهر که آفریدی گفت از بهر کسانی که مرا پرستند واز من خدای بترسند
بهشت اوراست کعب الاحبار گوید که حق تعالی در بهشت کوشکی
آفریده است از یکدانه یاقوت سرخ هفتاد هزار سرای دروی است
ودر هر

ودر هر سرای هفتاد هزار خانه ودر هر خانه سریری هیچ کسی در وی فرو نیاید
الا پیغامبری یا صدیقی یا شهیدی یا پادشاهی عادل یا کسی که از ترس خدای
عز وجل بگرید در آسمان هفتم ملائکه اند از آن وقت که ایشانرا آفریده
است در سجود اند تا یوم القیمة و اندامهای ایشان میلرزد از ترس خدای
تعالی چون روز قیامت بود سر از سجود بردارند گویند سبحانک ما عبدنا
ک حق عبادتک گویند بار خدایا ترا نپرستیدیم چنانکه سزای پرستیدن
تو بود وحق عبادت تو بجای نیاوردیم چنانکه حق عبادت تو بود
عمران بن الحصین روایت کند که چون این آیت نازل شد یا ایها الناس
اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم رسول گفت علیه السلام دانید که قیامت
چه روز خواهد بودن گفتند رسول خدا بهتر داند که گفت رسول خدا بهتر
داند گفت روز قیامت آن روز خواهد بود که حق تعالی گوید یا آدم
برخیز و اهل بهشت به بهشت فرست و اهل دوزخ را بدوزخ گوید
الهی چگونه فرستم ندا آید که از هزار نهصد و نود و نه بدوزخ فرست
ویکی را به بهشت فرست اصحابان چون این بشنیدند زار زار
بگریستند رسول گفت علیه السلام دل تنگ مدارید که شما
بدیگر امتها بازهم چنان باشید که نشان سیاه بر گاوی سفید اگر

گفت امید چنان دارم که سبکی اهل بهشت امت من باشند شیخ
ابو حفص گوید ترس خوف چراغ دلست نیک و بد بدبینش ببیند
شاه کرمانی گوید علامت خوف آن بود که همیشه بر کرا از چیزی بتر
سد از هم چیزی سوسنی باشد و هر که از خدا بترسد هم چیز از
وی بترسد یحیی حاقی گوید که خوف ملکیست سکونت نکند الا در
دل متقیان ابو عثمان گوید هر آن دلی که خوف از وی بیرون
شد خراب گشت حاتم اصم گوید هر چیزی را زینتی است
و زینت عبادت خوفست ابراهیم شیبانی گوید هر آن دلی که خوف
در وی مقام کرد جایگاه شهوتها از آن دل بسوزد و رغبت دنیا
از دل بیرون کند چنین روایت کرده اند که حق سبحانه و تعالی
چون ابلیس را لعنت کرد جبرئیل و میکائیل مدتی دراز بگریستند
حق سبحانه و تعالی بایشان وحی کرد که چیست شما را که گریه (در بابید) گفتند
بار خدایا لا نامن من مکرک از مکر تو ایمن نشیم حق تعالی
گفت ایم چنین حقت میباید یعنی از مکر من ایمن مباشید
قال الشریف ابو البرکات واجب بر هم مسلمانان ترسیدن
از خوف

از خوف حق تعالی زیرا که خوف بنده از شرط ایمان هست که حق
سبحانه و تعالی میفرماید و خافون ان کنتم مؤمنین ای بیچارگان
همیشه با خوف باشید تا مؤمن باشید و بالله التوفیق بمنه

باب الثانی والستون فی آخر من الخوف

قال الله تعالی و خا
فون ان کنتم مؤمنین و جای دیگر میفرماید و ایای فارهبون
باید که دائم خوف غلبه داشته بر دل که اگر رجا غلبه کند بر دل دلها تا
تباه شود زیرا که خوف و رجا همچون دو لگام اند بر بنی که نگذارند
که نفس بهوای خویش مشغول گردد سری سقطی گوید من بروزی چند
بار به بینی خویش نگاه کنم که مبادا سیاه گردد از عقوبت حا
تم اصم گوید غره نباید شد بمقام نیکو که هیچ مقامی نیکوتر از بهشت
نبود بنگر که آدم را چگونه پیش آمد و بسیاری طاعت غره نباید شدن
به بین که ابلیس را بعد از چندین هزار ساله عبادت چه پیش آمد و بعلم
بسیار غره مشوید که بلعم باعورا نام بزرگ رب العزة دانست بنگر
که عاقبت کار وی چگونه بود و بنظر کردن در صالحان غره نباید شدن
که صالح تر و بهتر از مصطفی صلی الله علیه وسلم کسی نبود بنگر که ابو طا
لب را از دیدار وی هیچ سود نبود حکایت منصور مغربی گوید چند
سال دو صوفی رفیق بودند و هم در سفر بودند و بعبادت مشغول

بودند پس یکی جدا شد و بسفر رفت و چندین سال برآمد که خبر و حال
وی نداشت پس این صوفی که جدا مانده بود بغزا رفت چون در مصاف
ایستاده بود دید که از مصاف کافر بیرون آمد با سلاح تمام روی پوشیده
و از مسلمانان مبارز خواست یکی از میان مسلمانان بیرون رفت آن روز
و بوا بکشت یکی دیگر بیرون رفت هم کشته شد این صوفی بیرون رفت که با وی
جنگ کند آن روی نقاب از روی برانداخت صوفی در وی نگاه کرد رفیق
خود را دید که چندین سال هم صحبت وی بود گفت ای فلان چه حالت رسید
گفت آری با این قوم آمیختم و دین ایشان اختیار کردم و از ایشان زن
خواستم و چندین فرزند دارم گفت الله الله تو چندین قرآن میخواندی
تو صائم الدهر بودی گفت از قرآن حرفی یاد ندارم صوفی گفت مکن
بمسلمانی باز آی گفت نتوانم آمدن که مرا در میان ایشان مالست و جا
هست لیکن تو باز گرد که با تو بنز آن کنم که با دیگران کردم صوفی گفت
من تن را مهلت دادم باز گرد چون وی پشت کرد صوفی فراز رفت
و نیزه بر پشت وی زد و بشکستش بیر دیگر وی را کشت پس ای عزیزان
تامل کنید و عبرت گیرید که بعد از چندین ساله عبادت عاقبت
وی از خسران بود که بر کفر بمرد حکایت چنین روایت
کنند که عیسی علیه السلام روزی میگذشت پسری را دید هنوز نابالغ
گونا زرده

گونا زرد شده ولون متغیر کرده اندام وی گداخته و ضعیف شده عیسی علیه السلام
گفت ای پسر از چه بیماری و از چه درد چنین شده گفت یا عیسی والله که من نه بیمارم
و نه بر اندام من هیچ دردیست ولیکن می ترسم که بر دوزخ شوم باوی عاصی شوم
اکنون ای بیچاره نابالغ از ترس وی چنین شد ترا موی سفید شد و نکوی
که فردا حال من چون باشد حکایت برنای بود بروزگار عمر رضی الله عنه پیوسته
بعبادت مشغول بودی و دایم در مسجد بنشستی زنی بروی عاشق
شد روزی بخلوت زن با وی سخن بگفت جوانش باز داد پس نفس
خود را ملامت کرد گفت ای نفس چنین سخن میگویی نه فردا که پیش
خدای عز و جل شوم زاغی بکشم شهقه بزد و از هوش برفت وی را عمی
بود وی را بر گرفت و بخانه برد چون بهوش باز آمد گفت ای عم بر
خیز و پیش عمر شو و از من سلام کن وی را و بگو که کسی از خدای بترسد
و گناهی بجایگاه بگذارد جزای وی چه بود عمر گفت رضی الله عنه جزای
وی بهشت است وی شهقه بزد و جان بحق تسلیم کرد عمر
را خبر دادند که وی از دنیا بیرون رفت عمر بیامد و بر بالین وی
نشست و گفت طوبی لک ترا مقام در بهشت شده است حکا
یت چنین آورده اند که سفیان ثوری رحمة الله علیه بیمار شد

آب وی به طبیب بردند طبیب چون در آب سفیان نگه کرد گفت
این آب پاک دینی است و پاک مذهبی پاک اصلی پاک النصبی
گفتند بلی چنین است بیامد و دست بر روی وی نهاد و بسو گفت
من ندانستم که در میان مسلمانان سخنت زده چون وی مردی
بود این کیست که از ترس خدا جگر وی را پاره پاره کرده است آری
مردان خدا چنین رفتند در راه حق تا بدانی که حال اهل دنیا
داران چون بود رحمه الله باب الاشارة والسنة في ذكر الله
عز وجل قال الله تبارك وتعالى يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله
ذكرا كثيرا حدثنا الشيخ عبد المحسن قال حدثنا ابو طالب الحربي
قال اخبرنا ابن شاهين قال حدثنا علي بن محمد مصري قال حدثنا
الحسن بن اشعث قال حدثنا محمد بن يحيى عن ابيه قال حدثنا
ابن المهاجر عن ميمون بن عفان عن ميمون بن يسار
عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما من قوم اجتمعوا يذكرون الله عز وجل لا يريدون بذلك
الا وجه الله عز وجل الا ناداهم منادٍ من السماء قوموا
مغفورا لكم قد بدلت سيئاتكم حسنات انس بن
مالک

مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هیچ قومی نباشند
که جمع آیند و ذکر خدای تعالی کنند و مراد ایشان رضای خدای بود
الا که منادی ندا کند از آسمان که برخیزید که شما را بیامرزیدیم و سیئات
شما بحسنات بدل کردیم ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود هر کسی که ذکر حق تعالی بسیار کند بری بود از نفاق
عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ذکر
کننده خدای عز وجل در میان غافلان همچنان بود که چراغ روشن
در خانه تاریک و ذکر کننده خدای عز وجل در میان غافلان همچنان بود
که درخت سبز در میان درختهای خشک و ذکر کننده حق سبحانه
و تعالی را مقام خویش در بهشت بوی نمایند و ایزد تعالی ذکر
کننده را بعدد هر آدمی و بهایمی مغفرتی دهد عایشه رضی الله عنها
روایت کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم آن ذکری که ملایکه
نشنوند ثواب وی هفتاد چندان بود که بشنوند ذکر که بسر کنند
چنان که ملایکه نشنوند فضلش چندان که فضل فریضه بر تطوع
ابو درداء روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود شما را
خبر دهم به بهترین کرداری و پاکترین پیش ملایکتان

وانکه درجات شما بیفزاید و بهتر از آن بود که زر و سیم بصدقه دهند
و از آن بهتر بود که غزا کنند گفتند بلی یا رسول الله گفت ذکر حق
تعالی کردن انس بن مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که قیامت انگه برخیزد که در روی زمین هیچ کس نگوید لا
اله الا الله و در روایتی دیگر گویند که کس نگوید الله الله ابو
جعفر گوید که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم سه چیز است که دارها
سه چیز است انصاف دادن از تن خویشتن و از مال مواسا
کردن با مسلمانان و ذکر حق تعالی کردن حسن بصری رضی الله
عنه روایت کند که رسول را علیه السلام پرسیدند که کدام عمل فاضلتر
است گفت انکه تا بمیری زبان تر داری بذکر حق سبحانه
و تعالی انس بن مالک رضی الله عنه گوید که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ذکر حق سبحانه و تعالی علم ایمانست و برائتست
از نفاق و حصنی است از شیطان و حرزیست از آتش
عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها گوید که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود چون طعام خورید بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
و اگر باول فراموش کنید باخر بگوید ابن مسعود گوید
هر که

هر که طعام خورد و نگوید بسم الله شیطان با وی طعام خورد و چون
گوید بسم الله شیطان بگریزد و دور شود و آنچه خورده بود قی کند
ابو محمد روایت کند از انس بن مالک که ابلیس گفت یا الهی آدمیان را
خانه ها دیدار کردی که ترا در وی یاد میکنند خانه من کدام است گفت
گرمابه گفت ایشان را مجلسها است مجلس من کدام است فرمود
بازار گفت خواندن ایشان قرآنست خواندن من چیست فرمود شعر
گفت ایشان را طعامها است طعام من چیست فرمود هر آن طعامی
که نام من بر وی یاد نکنند گفت الهی ایشان را شرابست شراب
من چیست فرمود خمر شراب تو است فضیل بن عیاض گوید
آن خانه که در وی ذکر حق کنند روشنایی وی نزدیک اهل
آسمان چنان بود که روشنایی چراغ نزدیک اهل زمین و رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود هر چیزی را صیقلی است و صیقل دل تو
ذکر خدای تعالی است در خبر آمده است که جبرئیل
علیه السلام گفت یا رسول الله حق سبحانه گفت امت ترا
عطا داده ام که هیچ امتی دیگر را نداده ام فرمود چیست آن
یا جبرئیل فرمود قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم یعنی

مرا یاد کنید کمن شما را یاد کنم و این هیچ اهل را نیکوتر است
قال الشیخ یعنی ذکر خدا عفو و مغفرت بود یعنی
چون مرا یاد کنید مستوجب عفو و مغفرت گردید و بدانکه ذکر
دو وجه است ذکر زبان است و ذکر دل است و بنده بذکر
زبان با ستدامت ذکر دل رسد و تاثیری که هست بر ذکر
دل است پس چون بدل و زبان ذاکر بود بحال کمال رسیده
باشد و شیخ ابو علی دقاق چنین گفته است که ذکر حق تعالی
منشور ولایت است هر کرا توفیق ذکر دادند منشور ولایت
وی دادند و هر که از وی بگردانیدند و را عزل کردند و حقیقت
ذکر آن بود که چون ورا یاد کنند کونین و عالمین را فراموش
کنند ذو النون مصری رحمه الله علیه گوید در بیابانی میرفتم
تنگی در صحبت من افتاد و موی سرش جعد بود و بران
وقتی که حق تعالی را یاد کردی چشمها وی بر کردیدی و از جا
ی بیرون آمدی و لون سیاه وی سفید گشتی گفتم یا هذا
چون نام خدای میبری لونت بجی گردد و چشمهات بیرون

ی افتد وی این بیت را بگفت و سر در بیابان نهاد ذکرنا و ما کنا
لننسی فنذکر ولکن نسیم القرب یبدو فیلهب پس ذو النون
این بیت و گفت خدایرا بندگانی اند که اگر در دل ایشان بجوی
بجز دوستی وی چیزی نیابی محمد الانباری گوید وصف کردند که
در فلان بیشه عابدی است که پیوسته بذکر وی مشغول است
پس وی رفتم در میانه بیشه بود سهمگین بروی سلام کردم و نشستم
خواستم که از وی چیزی پرسم نگاه کردم شیری را دیدم که بیامد
و در پیش فرو خفت وی با من حدیث میکرد و شیر در جست
و از اندام وی یکدم گوشت ببرید و با جای خویشتن بنشست
گفت مرا دو از هوش برفتم چون با هوش آمدم گفت هیچ دیدی
ازین که دیدی گفتم بلی والله گفت بدان که این شیر بر
من موکل است هر وقتی که از ذکر وی بچیزی دیگر مشغول
شوم در جهد و از من یکدم گوشت ببرد چنین که دیدی شعیب
بن حرب گوید که رفتم موصلی بهمدان بود پیش وی رفتم گفتم
مرا پند ده گفت آدمی که طعام و شراب از وی منع کنند بمرد

گفتم بلی گفت همچنین دل را از ذکر حق تعالی باز داری بمرد سهل
بن عبدالله را پرسیدند که قوت دل چه بود گفت ذکر الحی الذی
لا یموت در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ذکر خدا
بسیار کنید تا آن حد که گویند دیوانه است ابو یزید بسطامی
قدس الله سره العزیز میگوید بخواب دیدم که مرا بآسمان بردند
ملایکت آسمان و زمین برمن جمع شدند گفتند یا بایزید بیا
تا خدا را یاد کنیم گفتم مرا زبان ذکر نیست گفتند تا کی ترا زبان
ذکر نیست گفتم تا اهل بهشت به بهشت مشغول شوند و اهل دوزخ
بدوزخ آنگه خدای تعالی زبان اهل آسمانها و زمینها بمن دهد
و با ایشان گویم بزبانهای ابدیت در ابدیت الله حکایت
آورده اند که مردی صیاد بود و او را دختری بود روزی
دختر را بکنار دریا برده بود ماهی میگرفت پس هر آن ماهی
که میگرفت دخترک با آب میانداخت پدر چون چنان دید
گفت چرا چنین میکنی گفت ای پدر در دام هیچ صیادی
نیفتد الا که در آن ساعت از ذکر حق تعالی غافل بوده
باشد

باشد و من نخواهم که چیزی خورم که غافل بود از ذکر خدای عز و جل
که ترسم که مرا نیز غفلت بار آرد همچنین معروف کرخی روزی بگفت
اینجا که ذکر صالحان کنند رحمت آید اصحابی گفت آنجا
که ذکر خدای تعالی کنند چه آید معروف شهقه بزد و از هوش
برفت چون با هوش آمد گفت آنجا که ذکر حق تعالی کنند مطمئنی
دل آید قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب

باب الرابع و الستون فی فضل التوحید و التهلیل

قال الله تبارک و تعالی فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک
الایة حدثنا الشیخ عبد المحسن البغدادی قال اخبرنا ابو طالب الحربی
قال حدثنا ابن شاهین قال حدثنا نصر بن ابی القسم الفرائضی قال
حدثنا شریح قال حدثنا محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک عن
سلمة بن وردان عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله الا الله مخلصا دخل
الجنة معاذ بن جبل روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
هر آنکسی که باخلاص بگوید لا اله الا الله در بهشت رود ابو هریره
رضی الله عنه گوید که گفتم یا رسول الله که سعید شود بشفاعت

تو روز قیامت گفت با ابا هریره بیندیشیدم که از من کس این
نپرسد گفت بدان که آن کسی به شفاعت من سعید شود
روز قیامت که بگوید با خلاص گفت لا اله الا الله تمیم داری
گوید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر آنکس که ده بار بگوید اشهد
ان لا اله الا الله احداً صمداً لم یتخذ صاحبةً ولا ولداً ولم یکن
له کفواً احداً وی را هزار حسنات بنویسند معاذ بن جبل روایت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم را یمن فرستاد گفت یا معاذ چون
اهل کتاب از تو پرسند که کلید بهشت چیست تو جواب ده که
لا اله الا الله انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود هر آنکس که وی را چیزی عجب آید بگوید لا اله الا
الله حق تعالی از کلمهٔ وی درختی بیافریند بلکه چهار درخت
بعد روزگار دنیا هر یکی از برای وی تا روز قیامت تسبیح و تهلیل میکنند
یکی مردی از اصحابان گفت یا رسول الله مادر و پدرم فدای تو باد حق
تعالی این فضل بدان کسی دهد که به تعجب بگوید چه گویی اگر با خلاص
بگوید بی تعجب رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هر آنکس که این با خلاص
بگوید حق تعالی از کلمهٔ وی مرغی سبز بیافریند در بهشت می پرد

از سوی بهشت میخورد چون بنده از دنیا بیرون شود آن مرغ گوید
مرا از کلمهٔ وی آفریدی جان وی هم صحبت من کن حق تعالی فرمان
دهد تا جان آن بنده در حوصلهٔ آن مرغ شود و آن در روضهٔ بهشت می
باشد تا روز قیامت چون روز قیامت بود حق تعالی فرمان دهد که آن جان
با قالب شود عایشه رضی الله عنها و عن ابیها روایت کند که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود هر آنکس که کودکان را بیاموزاند تا آنکه که گوید لا اله الا الله حق
تعالی روز قیامت با وی حساب نکند بکر بن عبدالله گوید مسلمانان
به غزا رفته بودند مصاف کافر بشکستند و بازگشته کافران را بگرفتند و
برادر آفتابه بر زمین کردند و بر سر ایشان نهادند و سر آفتابه استوار
کردند استوار چون گرمی آتش بوی رسید نام صنمهای برد هیچ شفقتی
نمیکرد پس بگفتن لا اله الا الله مشغول شد در ساعت ابری و بادی برآمد
و باد آن آفتابه ببرد و می برد تا به میان قومی کافران آن آفتابه
فرو نهاد و وی را از آفتابه بیرون آوردند و وی قصهٔ خویش با ایشان بگفت
ایشان جمله بگفتند لا اله الا الله و ایمان آوردند در خبر است که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود فاضلترین چیزی که من گفتم و پیغمبران گفتند
که پیش از من بودند لا اله الا الله است ای بهتو قال الشریف

ابو البرکات واجبست بر همه مسلمانان که کلمهٔ لا اله الا الله
بسیار گویند و ذکر حق تعالی بسیار کنند و زبان را از دروغ
و فواحش نگاه دارند و بدانند که هر چه میگویند نامه می برند و این
ذکر گواهی میکنند و چنین آورده اند که بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز
گفت شبی خواستم که گویم لا اله الا الله هشت بار دهن شستم انگه گفتم
و نیز باید که دایم دعا و تضرع کند تا این کلمه از وی باز بستانند
بازنستانند که بسیار کسان که میگویند لا اله الا الله پس در
نفس بازپسین از وی باز استانند وی را از درگاه برانند و گویند
روکه نه شایستهٔ در مای و آن بدبخت از دنیا بیرون شود و بر کافری مصیبتی
ازین بتر و عظیم تر کدام بود که ریسی را در دنیا نام از مسلمانان
بود و بر مسلمانی عیش کرده بود فردا در قیامت از گور کافر
خیزد و نام وی در میان کافران بود مصیبتی عظیم است پس باید که
بنده به صلاح و اخلاص بکار خویش مشغول بود پیش از مرگ
و پیوسته بذکر حق تعالی و بگفتن لا اله الا الله مشغول باشد تا
عاقبت کار خیر بر شهادت بود انس بن مالک روایت کند
که رسول صلی الله علیه وسلم گفتند که بهشت را بها چیست فرمود لا اله الا
الله بهای بهشت است و در خبر آمده است که چون فرعون غرق شد و موسی

علیه السلام نجات یافت گفت الهی مرا دلیلی کن بعملی تا آن بکنم
تا شکر نعمت بود فرمود یا موسی بگو لا اله الا الله موسی علیه السلام
گفت الهی این کلمه همه کس میگوید موسی زیادتی طلب میکرد ندا
آمد که یا موسی بعزة وحدانیتی من خدای که اگر هفت آسمان و هفت زمین
در کفه نهند و کلمهٔ لا اله الا الله در کفهٔ دیگر نهند که بهتر و بار زیادت
تر از آن همه بود و در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر آن کسی
که از دل بگوید لا اله الا الله و دراز باز کشد بسی عظیم چهار هزار گناه
وی بیامرزد گفتند یا رسول الله اگر او را چهار هزار گناه نباشد فرمود
از گناه قوم وی بیامرزد ابن عباس روایت کند رضی الله عنهما که رسول
صلی الله علیه وسلم روزی دلتنگ نشسته بود جبرئیل علیه السلام آمد و گفت
حق تعالی ترا سلام میکند و میفرماید که چرا اندوهگین نشسته و حق
تعالی خود عالم است فرمود یا جبرئیل اندوه من از بهر امتان است
که روز قیامت چگونه برخیزند جبرئیل علیه السلام دست رسول صلی الله علیه وسلم
بگرفت و آوردتا بگورستان بنی سلمه پس یک بر جانب راست
بگوری زد و گفت برخیز بفرمان خدای عزوجل مردی از گورستان
برخاست سفیدروی و میگفت لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه

وسلم والحمد لله رب العالمين جبرئيل گفت همچنين کرده که بودی همچنا
ن کو دید پس پری از جانب جیب بر کوری زد در وی بیرون آمد
سیاه روی ازرق چشم و بگفت واحسرتاه واندامتاه واویلاه جبرئیل
گفت همچنان کرده که بودی نا پدید گشت آنگه جبرئیل علیه السلام گفت
یا محمد امتان تو چنین بخواهند خواستن بدان جان بخشند که بهشتی
رده بکنند و ننند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بیماران را تلقین کنید
قول لا اله الا الله وایشان را به بهشت بشارت دهید مردان و زنان را
در سکرات مرگ که ابلیس در کمین نشسته باشد در آن وقت و بان خدای
کو جان من با اوست که معالجه ملک الموت بت از هزار بار شمشیر
زدنست وعلی چنین گفته اند که هر آن کسی که این هفت کلمه یاد گیرد
حق سبحانه وتعالی گناه وی عفو کند واگر چند کفر رسیده باشد حلاوت
طاعت بیابد و بروی شریعت کند اول با بتداء هر کاری بسم الله و با خ
هر کاری که فارغ شد گه خیبا ... الحمد لله سیم هر وقت که بر زبان وی لغوی
برود یا خطای بگوید استغفر الله چهارم هر کاری که خواهد کرد بگوید ان
شاء الله پنجم مکروهی بیند وی آید بگوید لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم ششم چون مصیبتی بوی رسد بیت یا بجان بگوید انا لله
وانا الیه راجعون هفتم پیوسته شب و روز زبان تر دارد
بگفتن

بگفتن لا اله الا الله قال الشریف گوینده لا اله الا الله چنان
باید که زبانش پاک بود از دروغ و غیبت و دلش پاک بود از حسد
و خیانت و شکمش پاک بود از حرام و شبهت و هفت اندام وی
پاک بود از معصیت و زلت و تنش مشغول بود بخدمت و طاعت
پس چون چنین بود با خلاص بگوید لا اله الا الله آنگه در بهشت
شود بفضل و کرامت شیخ گوید گوینده لا اله الا الله را چهار چیز
بکار باید تصدیق باید و تعظیم باید و حلاوت و حرمت باید بدانک
که این چهار چیز را حلاوت ایمان و راستی راه مان بار زانی دار
و بالله التوفیق **باب الحادی والستون فی فضل الصلاة**
قال الله تبارک وتعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما ۵ حدثنا الشیخ
عبد المحسن البغدادی قال اخبرنا ابو طالب الحربی قال حدثنا ابن
شاهین قال حدثنا الحسین بن اسمعیل الضبی قال حدثنا
سعید بن محمد قال حدثنا عون بن عماره قال حدثنا سکن
اسما البرجمی عن حجاج بن سنان عن علی بن یزید عن

سعید المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنهم اجمعین قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الصلاة علی نور علی الصراط فمن صلی علی یوم الجمعة
ثمانین مرة غفر له ذنوب ثمانین عاما این هم روایت کنند از ابو هریره
وابو هریره روایت کند از رسول که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود صلوات دادن
بر من نوری بود بر صراط و هر آنکسی که روزی آدینه هشتاد بار بر من
صلوات دهد هشتاد ساله گناهش بیامرزند ابو بکر الصدیق رضی الله عنه
روایت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بر من یکبار صلوات دهد
حق سبحانه وتعالی ده بار بر وی صلوات دهد و صلوات حق تعالی
رحمت و مغفرت بود و هم ابو بکر الصدیق رضی الله عنه روایت کند که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بر من صلوات دهد روز قیامت من شفیع
وی باشم ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
من قال جزی الله محمدا عنا ما هو اهله اتعب سبعین کاتبا
الف صباح گفت هر که این کلمه بگوید هفتاد نویسنده را هفتاد
روز برنج افکنده بود که ثواب این کلمه نویسند انس بن مالک
رضی الله عنه روایت کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هر آن کسی که یکروز
هزار بار بر من صلوات دهد نمیرد تا جای خود در بهشت ببیند
ابو طلحه

ابو طلحه گوید که در پیش رسول رفتم صلی الله علیه وسلم رسول را دیدم خرم
نشسته و خرمی در وی پیدا بود گفتم یا رسول الله هرگز تا این شادی
ندیدم گفت چرا شاد نباشم که در این ساعت جبرئیل آمد و گفت
امتانت را بشارت ده که هر آن کسی که یکبار بر تو صلوات دهد حق سبحانه
وتعالی فرماید که ورا ده حسنه بازنویسند و ده سیئه بسترند و ده درجه
فرازند و روز قیامت بر من عرضه کنند انس بن مالک رضی الله عنه روا
یت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر آن کسی که بر من صلوات دهد از
بهر تعظیم حق من خدای عزوجل از آن کلمه ملایکتی بیافریند که او را
پری بمشرق بود و پری بمغرب و پایهاء وی بتحت الثری و گردن
بزیر عرش حق سبحانه وتعالی با آن ملایکه فرمان دهد که بر بنده من صلوات
ده چنان که وی بر رسول من صلوات داد آن ملایکه تا یوم القیمة بر وی
صلوات میدهد یحیی بن عبد الرحمن روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
هیچ کسی نباشد که بر من سلام کند و من غایب باشم الا که جبرئیل آید و گوید
عمر گفت رضی الله عنه که دعا بنده میان زمین و آسمان بماند و پیش نرود
تا آنگه که بر رسول صلی الله علیه وسلم صلوات فرستد جابر بن عبد الله روا
یت کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هر که در یک روز صد بار بر من

بسبب صلوات فرستد حق سبحانه وتعالی ویرا صد حاجت روا کند هفتاد
در آخرت وسی در دنیا حکایت سفیان ثوری رحمة الله علیه گفت
روزی در طواف خانه بودم مردیرا دیدم که هیچ قدمی که برگرفتی و بنهادی
که فرو نهادی صلواتی بر رسول صلی الله علیه وسلم دادی گفتم ای شیخ تسبیح
وتهلیل بجای بگذاشتی وبصلوات مشغول شدی اگر چیزی میدانی مرا بگو
گفت تو کیستی عافاك الله گفتم منم سفیان ثوری گفت اگرنه بودی
که تو یگانهٔ روزگاری ترا از حال خویش خبر ندادمی واین سر با تو نگفتمی پس
گفت بدانکه من و پدرم قصد حج کردیم در راه پدرم بیمار شد من بر بالین
وی نشسته بودم از دنیا بیرون رفت چون روی وی سیاه گشت گفتم
انا لله وانا الیه راجعون پدرم هم در دنیا سیاه روی گشت هم دران
دلتنگی ازار بر روی پدرم برکشیدم خواب بمن غلبه کرد در خواب دیدم مردی
راستخت بجمال از وی نیکو و خوشبوتر آدمی ندیده بودم فراز آمد و ازار
از روی پدرم برگرفت و دست بروی پدرم فراز آورد در ساعت روی
پدرم سفید گشت پس برخاست که برود من بعیب درا آویختم گفتم
تو کیستی گفت مرا نمی شناسی گفتم نه گفت محمد رسول الله علیه الصلاة
والسلام صاحب قرآن این پدر تو مردی ناپاك بود واسراف بسیار
برتن

بر تن خود کرده بود لکن صلوات بر من بسیار دادی چون بوی این حال
بدید آمد از من فریاد خواست من بفریاد وی رسیدم که من فریادرس انهام
که بر من صلوات بسیار دهد پس از خواب در جستم ازار از روی پدرم بر
گرفتم روی پدرم دیدم سفید تر از آن که در حال زندگانی بود حکایت
آورده اند که عارفی نماز میکرد چون بتشهد نشست اللهم صل علی محمد
وعلی آل محمد فراموش کرد چنینها پیش در خواب رفت رسول را صلی
الله علیه وسلم بخواب دید فرمود صلوات مرا فراموش کردی گفتم یا رسول الله
بثنا حق سبحانه وتعالی مشغول شدم صلوات تو از یادم برفت رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود ندانستی که حق سبحانه وتعالی ثنای خویش قبول نکند
بی صلوات من حاجت روا نکند الا بشفاعت من حکایت شیخ
چنین گویند که مردی زر وامی بسیار بود بمدینه رفت بنزدیک قبر رسول
نشست و هر بار بر رسول علیه السلام صلوات فرستاد از روضه آوازی آمد
که جواهر هر چه خواهی اگر از بهر گناه است عفو کردند و اگر از بهر بسیاری
نفقه دادند واگر از بهر وامیست بازدادند واگر از بهر حاجتی هست روا
کردند پس چون مرد برخاست صرّهٔ دید پر از زر بر بالای آن نوشته
که این دنیاست بخش تا آخرت ببینی حکایت چنین روایت کرده اند
که چون شافعی رضی الله عنه از دنیا بیرون رفت اورا بخواب دیدند گفتند

خدا با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفتند بچه سبب گفت به پنج کلمه که بر
رسول صلی الله علیه وسلم دادی گفتند کدام است این کلمه گفت اللهم
صلّ علی محمد بعدد من صلّی علیه وصلّ علی محمد بعدد من لم یصلّ
علیه وصلّ علی محمد کما تحبّ ان تصلّی علیه وصلّ علی محمد کما امر
تنی ان نصلّی علیه وصلّ علی محمد کما ینبغی الصلاة علیه چنین آور
ده اند که در کوفه ترسائی بود کنیت بهرام ترسی چون از دنیا بیرون
رفت ویرا بخواب دیدند گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفتند
بچه سبب گفت بدان سبب که هرجا در کتاب نام رسول صلی الله علیه وسلم
دیدی بی صلوات من در نوشتمی و همچنین مردی کنابی
بگرفت که چاه پاك کند چون کنار سر چاه رفت گفت نام تو چیست
گفت محمد مرد گفت از چاه برای زود سر بار بگفت وی را از چاه برآمد
وی را لطف کرد و بنواخت و بوسه بر روی وی داد و زری که گفت جوا
بوی داد و گفت برو که من شرم دارم که هم نام مصطفی را صلی الله
علیه وسلم در چنین جایگاه کار فرمایم ای بیچاره دنویس مصطفی را
صلی الله علیه وسلم عزت دار تا باری تعالی ترا عزیز کرداند وبالله التو
فیق باب [illegible] والشوق فی فضایل الصحابه
قال

قال الله تبارک وتعالی والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم
الایة اخبرنا الشریف ابو منصور محمد بن الهاشمی ببغداد قال حدثنا ابو بکر بن
محمد بن عمر الوراق قال اخبرنا ابو بکر بن محمد السری التمار قال حدثنا الحسن
بن عرفة العبدی قال حدثنا عبد الله بن ابراهیم الغفاری عن عبد الرحمن
بن زید بن اسلم عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة عرج الی السماء ما مررت بسماء الا وجدت
فیها اسمی مکتوب محمد رسول الله وابو بکر الصدیق من خلفی این
روایت کنند از ابو هریره ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
در شب معراج بهیچ آسمانی نگذشتم الا که نام خویش دیدم نوشته که محمد
رسول الله واز پس من نوشته ابو بکر الصدیق ودر خبر است که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود اول کسی که در بهشت شود من باشم واول کسی که با حق
سبحانه وتعالی سخن گوید من باشم واول سخنی که با حق تعالی گویم
شکر ابو بکر الصدیق گویم چنین روایت کنند که چون این آیت
آمد من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا ابو بکر الصدیق رضی الله عنه
جملهٔ مال خویش بر رسول صلی الله علیه وسلم فرستاد وجه آن خود بر گند
گفت حق تعالی از من قرض بخواهد من شرم دارم که در بارگاه
را بیند که چه دارم جمله را پیش فرستاد و بنشست بخود گرفت و پیش
رسول صلی الله علیه وسلم آمد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابو بکر

از بهر عیالان چه گذاشتی گفت خدا و رسول رسول را سخن را درست
جبرئیل آمد و پشمینه بخود فرو کرفته بود رسول گفت صلی الله علیه وسلم
یا جبرئیل این چه چیز است و چه زینت است گفت یا رسول الله
ملایکتان هفت آسمان بموافقت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه
هم پشمینه فرو کرفته اند و حق تعالی میگوید که ابو بکر را بگو که بار
تو راضیم تو از ما راضی هستی یا نه ابو بکر الصدیق چون این بشنید
بگریست گفت من کیم که خداوند را گویم من از تو راضی ام سه بار
بگفت که راضیم راضیم راضیم و در خبر است که عبد الله بن عمر رضی الله عنه
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عمر رضی الله عنه چراغ اهل بهشت
است و حق بر زبان عمر گفته شده است رضی الله عنه و نیز رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود لو لم ابعث لبعثت یا عمر اگر مرا نفرستادندی به رسالت
ترا خواستندی فرستادن و چون عمر رضی الله عنه مسلمان شد جبرئیل آمد
و گفت یا محمد عمر را از من سلام کن و ورا بشارت باد که اهل
آسمان شاد شدند با سلام عمر رضی الله عنه رسول فرمود صلی الله علیه
یا جبرئیل عمر را در آسمان شناسند گفت بعزة خدا عز وجل که عمر
در آسمانها مشهورتر شناسند که در روی زمین لیث بن ابی سلیم

روایت کند که اولین کسی که در اسلام حلوا کرد عثمان بن عفان کرد رضی الله عنه
از انگبین حلوا کرد و به رسول صلی الله علیه وسلم فرستاد به خانه ام سلمه رسول صلی
الله علیه وسلم در خانه نبود چون در آمد ام سلمه حلوا را پیش رسول صلی الله علیه
آورد پاره بخورد و رسول را صلی الله علیه وسلم خوش آمد فرمود این که فرستاد
گفت عثمان فرستاد رسول صلی الله علیه وسلم خواست که بهر حجره چیزی
بفرستد ام سلمه گفت یا رسول الله بهر حجره چندینی فرستاده است رسول
صلی الله علیه وسلم هر دو دستها برآسمان داشت و گفت الهی عثمان را
تو میدانی از وی راضی باش و حساب قیامت از وی بردار جبرئیل علیه السلام
آمد و گفت خدای تعالی عثمان را عفو کرد و حساب قیامت از وی برداشت
و از اینجاست که روز قیامت با عثمان رضی الله عنه حساب نکنند در خبر است
که روزی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه در پیش رسول رفت صلی الله علیه وسلم
پای فراز کشیده بود پای برنکشید عمر در رفت رضی الله عنه پای برنکشید
عثمان رضی الله عنه در رفت پای بر کشید گفتند یا رسول الله ابا بکر در آمد
و عمر در آمد پای برنکشیدی چون عثمان در آمد پای برکشیدی گفت
شرم دارم از عثمان که اهل هفت آسمان از عثمان شرم میدارند
انگه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان شیخ الاسلام است دو دختر
خویش بوی داده ام اگر سه دیگر بودی هم بوی دادمی و در خبر است

که عثمان رضی الله عنه روزی رسول را صلی الله علیه وسلم با اصحابان بدعوت برد
در راه عثمان بانگشت شماره میکرد رسول را صلی الله علیه وسلم نظر در وی آمد فرمود
یا عثمان مهمان را می‌بینی که روزی خویش میخورند عثمان رضی الله
عنه گفت معاذ الله یا رسول الله که من گام همه تو میشمارم تا بهر قدمی که بر
میداری بنده آزاد کنم و همچنان کرد که گفت ابو الجم خادم رسول صلی
الله علیه وسلم روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود شب معراج بر ساق
عرش نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله صفوتی من خلقی ایدته
بعلی و نصرته به یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برگزیده منست از خلق
من او را قوی کردانم و نصرتش دادم بعلی ابن عباس رضی الله عنه روایت
کند که هیچ کسی از اصحابان رسول صلی الله علیه وسلم نیست الا که حق سبحانه و تعالی
ورا عتاب کرده است الا علی ابن ابی طالب را رضی الله عنه که هیچ جای
ورا عتاب نکرد و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که من درخت هدایتم
و من شهرستان علمم و علی دروازه آنست و
و علی خزینه بیت و من ... دست علی در دست من باشد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود روز قیامت
هر جا که من روم وی نیز با من در آید حذیفه یمانی روایت کند که روزی
رسول صلی الله علیه وسلم نماز بامداد بکرد کسی گفت کجاست ابو بکر الصدیق
کسی جواب نداد پس بپا خاست و گفت کجاست ابو بکر ابو بکر
از صف

از صف آخرین جواب داد که لبیک یا رسول الله گفت پیش من آی پیش
رسول صلی الله علیه وسلم آمد فرمود یا ابا بکر برکعت اولین با من بودی یا نه گفت
یا رسول الله در صف اولین با تو بودم چون تکبیر بکردی من تکبیر بکردم
پس شیطان مرا وسوسه کرد که وضو نکرده ام از مسجد بیرون رفتم آواز هاتفی
شنیدم که از پس نگر از پس نگریدم ابریقی دیدم زرین پر آب سفید تر از
شیر و شیرین تر و خوشتر از انگبین و نرم تر از کره و ازار سبز بر سر
ابریق نهاده بر پیش نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق
گفت ازار ببستم برگرفتم افگنده م و وضو تازه کردم و ازار بر سر ابریق
نهادم ترا دریافتم هنوز در رکعت اولین بودی رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود بشارت باد ترا که آنکه ترا وضو کرد جبرئیل بود علیه السلام و آنکه ازار
بدست تو داد میکائیل بود و آنکه زانو های من بر جای داشت تا تو بنماز
رسیدی اسرافیل بود علیه السلام انس بن مالک رضی الله عنه روایت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود جبرئیل را پرسیدم علیه السلام که بر امت
من حساب بود گفت الا ابو بکر الصدیق که بروی حساب نبود
چون روز قیامت بود ندا آید که یا ابو بکر در بهشت رو ابو بکر
گوید نروم تا آنکه هر که دوست من اند با من در بهشت ایند انشاء

بن مالک روایت کند که پرسیدم از رسول صلی الله علیه وسلم از عرش رب العزه
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من پرسیدم از جبرئیل علیه السلام از عرش رب العزه
جبرئیل علیه السلام گفت من پرسیدم از میکائیل از عرش رب العزه میکا
ئیل علیه السلام گفت من پرسیدم از اسرافیل از عرش رب العزه اسرافیل
علیه السلام گفت پرسیدم از رفیع از عرش رب العزه رفیع گفت من
پرسیدم از لوح از عرش رب العزه لوح گفت من پرسیدم من پرسیدم از قلم
از عرش رب العزه قلم گفت عرش را سیصد قایم است هر قایم
چندشصت هزار بار این دنیا زیر هر قایمه شصت هزار شهرستان
و در هر شهرستان شصت هزار صحرا است و در هر صحرای شصت هزار
عالم است و در هر عالمی چندانی خلق آفریده است که هزار بار جنی
و انسی این همه خلایق نداند که حق سبحانه و تعالی آدمی آفریده
است یا ابلیسی هست حق تعالی ایشان را الهام داده است که استغفار
میکنند برای ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین
و برای دوستداران ایشان بعد از پیغامبران در خبر است که رسول
صلی الله علیه وسلم گفت اگر ایمان ابوبکر بسنجند زیادت تر باشد
از ایمان همه بر روی زمین اند بعد از پیغامبران ابن عباس
رضی الله عنهما

قال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم

روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اصحابان من چون ستارگان اند بهر کدام
که راه کنید راه یابید و هر که اصحابان مرا دشنام دهد بدعت دار است و بدعت
بلا یکنان و بدعت خلق نیست ایشان از شفاعت من بری الله و من از ایشان
بری ام و ایشان از من بری اند که مگر توبه کنند انس بن مالک رضی الله
عنه روایت کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم قریش را دوست دارید و خود را با قریش
ایشان که خبر در قریش است و در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود قرآن
عربی است و دین عربی است و جبرئیل عربی است و میکائیل و اسرافیل و حملة
العرش و اهل هفت آسمان عربی اند و بدان خدای که مرا بحق بخلق فرستاد
که در بهشت روز الاعربی باعربی قوی باعربی خلق باعربی نفس محمد انس
بن مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمان شهری که اصحاب
از اصحابان من دشنام دهد روز قیامت شفیع اهل آن شهر باشند یحیی
بن نجل گوید در سفر بودم در قافله مردی بود ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما
دشنام میداد هرچند که ما او را جفا و نهی میکردیم سود نمیداشت گفت
چون نگاه کردیم بر سر بولی نشست و چندین هزار زنبور بر روی جمع
آمدند ما قصد کردیم که وی را برهانیم آن زنبوران روی بما نهادند ما
بازگشتیم نگاه میکردیم تا وی را بکشتند و بخوردند از استخوان وی چیزی
نگذاشتند انس بن مالک روایت کند که جهودی بیش ابوبکر آمد

رضی الله عنه گفت یا ابا بکر من ترا دوست میدارم ابوبکر محل با وی ننهاد
و سوی وی نداشت در ساعت جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی
ترا سلام میکند و میگوید آن جهود را بگو که حق سبحانه و تعالی در دوزخ عذاب
از دو گونه برداشتیم یکی در کردن تو ننهند و بند آتشین بر دست
و پای تو ننهند از بهر دوست داشتن ابوبکر رضی الله عنه رسول صلی الله
علیه وسلم جهود را بخواند و بوی خبر داد جهود سر برآسمان داشت
گفت که بار خدایا که توی آن کسی که در جهودی ابوبکر را دوست دارد
خود چنین کنی آن کسی که در اسلام او را دوست دارد خود چگونه
آوری گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هنیا لک رو که حق هم عاری از تو دور
کرد گفت بآن خدای که ترا برسالت بخلق فرستاد که دوستی ابوبکر
الصدیق رضی الله عنه در دلم زیادت گشت صوفی روایت کند که
سالی بمکه بودم فضل ابوبکر و عمر میگفتم رضی الله عنهما و خلق را بدو
ستی ایشان میخواندم بسی مردی را بگرفت و زبان من ببست گفت
آن شب بخفتم در خواب رسول را دیدم صلی الله علیه وسلم که مرا گفت
ای فلان زبانت از بهر ابوبکر و عمر ببستند گفتم بلی یا رسول الله

بسی

بسوی رسول صلی الله علیه وسلم مرا بار است کرفت و دست راست بر دست راست
من نهاد و دست چپ خود بر دست چپ من نهاد و روی من دریافت
دو دست کرفت و گفت دهان باز کن دهن باز کردم خیوه در دهن
من افکند چون از خواب در آمدم میگفتم بزبان فصیح تا دوستی
و محبت یاران من در دل تو باشد و بالله التوفیق فصل باب السابع
السنون فی الدعاء قال الله تبارک و تعالی ادعونی استجب لکم
حدثنا ابو حفص ابن شاهین قال حدثنا یعقوب بن یوسف القزوینی قال
حدثنا موسی بن محمد البکا قال حدثنا بحر بن عبد الله عن ابی هاشم عن
انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی اکثر
من الدعاء فان الدعاء یرد القضاء المبرم انس بن مالک روایت کند
که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم یا پسر دعا کن بسیار که دعا قضا را بگرداند
ابو سعید الخدری رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر مسلمی
مسلمانی را هر روزی دعای مستجاب هست بنزدیک حق تعالی
انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دعا مغز
و بیخ عبادت است و بروایتی دیگر دعا سلاح مومن است و عماد دین
است و نور آسمان و زمین است برکات دعا کردن بنیتی خاص
و رغبتی صادق مرد را باید که دعا کند و دعا وی مستجاب بود باید که ادب
و شرط دعا بجای آورد اما ادب دعا آنست که دلش حاضر بود و غفلت
از وی دور بود و در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حق سبحانه

وتعالی دعاء آن بنده مستجاب نکند که دلش غافل ومشغول بود وشرط دعا
آن است که طعام وی حلال بود ولباسش حلال بود زیرا که دعا کلید حاجت
است وکلید وی لقمهٔ حلال است وچنین گفته‌اند که دعا حاجت است
ودندانهای آن لقمهٔ حلال است وچنین آورده‌اند که موسی علیه السلام بمردی
بگذشت دعا وتضرع میکرد وگفت الهی اگر حاجت این مرد بدست
من بودی روا کردی حق سبحانه وتعالی بموسی علیه السلام وحی کرد که من
رحیم‌ترم از تو ولیکن این مرد را گوسفندانست دعا میکند ودلش پیش
گوسفندانست ومن دعاء آن کسی اجابت نکنم که وی بزبان مرا خواند
ودلش بچیزی دیگر مشغول بود موسی علیه السلام آن مرد را خبر داد وی در سا
عت بدل حاضر گشت ودعا کرد در ساعت اجابت آمد در خبر است
که روز قیامت بنده در صحیفهٔ خویش کردارها بیند که وی نکرده باشد گوید
الهی من هرگز این طاعت نکرده ام ندا آید که ای بندهٔ من در دار دنیا
بمن دعا کردی وحاجت خواستی من قضا نکرده بودم که روا کنم واز کرم
خویش روا نداشتم که ترا نومید کنم این جزاء آنست وبزرگان گفته‌اند
که فایدهٔ دعا آنست که عجز وضعف وفاقهٔ خویش بر وی عرضه دارند والا
که حق سبحانه وتعالی آن کند که خواهد وچنین گفته‌اند که دعاء عامه بزبان
بود ودعاء زاهدان بفعل بود ودعاء عارفان در احوال بود وچنین
گفته‌اند زبان گناهکاران اشک است وگریستن شیخ محمد بن الفرج
چنین

چنین گوید که در مکه رفتم بزیارت دیدم نابینایی را که چهل سال غایب
شدم چون بازگشتم آمدم آن بار دیدم پیر گشته وبه وچشم روشن شده آن مرد را
گفتم ای برادر من چیزی عجب می بینم گفت چه می بینی گفتم ترا در بار
ی نابینا دیدم واکنون در پیری بینایی بینم چگونه است گفت آری
شب در طواف خانه بودم وماه برآمده بود چون بحجر الاسود رسیدم چشمهام
بر زنی افتاد شخصی را جمال دلم بوی مشغول گشت گفتم الهی تو
عالم الاسراری دانی که من قصد گناه نکردم ونیت معصیت نکردم ولیکن
این چشمهای من با تو عصیان کردند از من باز استان که مرا بچشم
حاجت نیست گفت چون روز بود نابینا بودم چندین سال برآمد
پس شبی برخاستم که ورد خویش کنم راه بآب نمی بردم وشب تاریک
بود وباران وبرق کار بر من صعب شد گفتم الهی بچشم محتاجم
که از طاعت بازمی مانم چشمها باز من باز ده در ساعت بینا شدم
بعضی مشایخ چنین گویند که در راهی میرفتم ترسایی دیدم سخت
بجمال روی کشاده خواستم که خطار نظر کردن در روی انکار کنیم ورا
گفتیم که شرم ندارد که با چنین جمال روی کشاده میروی مارا گفت ای بیهوده
نکسی که رفتن وی بتقوی بود وسعی وی از بهر سولی بود باک ندارد
همچون که رود پس تهمت برد از هوش بشد واز پای بیفتاد

زن سر وی برکنار گرفت پس سوی آسمان کرد گفت الهی مرا روی
آفریده که از بهر من با تو عصیان میکنند بعزت تو که صورت من بگردا
نی پس گفت چون وی چنین گفت چشم باز کردم نگه در روی کردم همه اندام
سیاه گشته بود وسیاه شده پس مرا گفت برخیز که نه صوفیان سفریم
وما صوفیان حضریم عبد الرحمن بن احمد چنین حکایت کند گفت که زنی
پیش بقی مخلد آمد گفت ای شیخ پسر مرا باسیری گرفته اند ومرا توانایی
آن نیست که وی را باز خرم وبجز خانه که در وی ام چیزی ندارم ومرا قرار الا
نیست از ناخوردن وخفتن اگر کسی را اشارت کن که چیزی بدهد تا وی را باز خرم
ودعا کن شیخ گفت تو برو که من در کار وی نظری کنم ان شاء الله
گفت شیخ سر در پیش افکند وساعتی در زیر لب چیزی میگفت
پس چون مدتی برآمد آن زن بیامد با پسر خویش وشیخ را دعا میکرد
ومیگفت این از برکت دعاء تو بود ولیکن وی را قصهٔ عجب است
بشنو تا بگوید آن پسر گفت ای شیخ پادشاهی است از پادشاهان
روم مرا با جماعتی باسیری بگرفتند وبند بر پای نهادند وخادمی برما
موکل کردند هر روزی مارا بصحرا آوردی که ما طهارت بازکردمانی وباز
جای آمدمانی روزی نماز شام از صحرا میآمدیم با موکل بند من گشاده
شد واز پایم بیفتاد موکل بمن جنگ کرد دیگر باره بندم بر پای نهاد
چون

چون دو سه گام فراز رفتم بند از پای من بیفتاد بتعجب بماندند آن
پادشاه را خبر دادند گفت وی را پیش من آرید وبند بر نهید پیش وی
مرا بند نهادند پس چون گامی چند فراز رفتم بند بیفتاد وبتعجب
فرو ماندند رهبانان را حاضر کردند وبا ایشان این سخن بگفتند
ایشان گفتند عجب کاریست مارا بنمایید تا ببینیم دیگر باره بند بر نهادند
پیش ایشان چون فراز رفتم بیفتاد وآنگه رهبانان گفتند ترا
مادر هست گفتم بلی گفتند دعاء مادر یا دعاء پیری مستجاب شده
است وی را رها کنید که خدای تعالی وی را رها کرده است نه روا بود که ما
وی را در بند داریم گفت مرا رها کردند وعسس بمن باز رسانیدند پس
چون تاریخ کردند در آن ساعت که شیخ دعا کرده بود بند از پای وی
بیفتاده بود از برکت این دعاء شیخ یارب یارب از برکت
این دعاء بزرگان مارا نصیب گردان وروشنایی دل ایشان
بما ارزانی دار برحمتک یا ارحم الراحمین

باب الثامن والستون في الدعوات المستجابات

قال الله تعالى أجيب دعوة الداع اذا دعان أخبرنا القاضي ابو جعفر قال حدثنا
ابو مالك التميمي قال حدثنا ابو الليث قال حدثنا سعيد عن ابو الحسن
بن قسم بن محمد بن رزبه قال حدثنا عيسى بن خشنام قال

اين كتاب هر كدام نگاه ميكني گنج بر گنج عظيم است لذت عمل نخواند

اسأل الله العظيم رب العرش العظيم ان يشفيني

حدثنا سويد عن مالك عن يزيد بن خصيفة عن عمرو بن عبد الله
بن كعب عن نافع بن جبير بن مطعم عن عثمان بن العاص
قال اتاني رسول الله صلى الله عليه وسلم وبي وجع كاد ان يهلكني فقال
عليه السلام امسحه بيمينك سبع مرات وقل اعوذ بعزة الله وقدرته
من شر ما اجد قال ففعلت ذلك فاذهب الله ما كان بي عثمان
بن العاص روايت كند كه مرا دردى بود كه مرا هلاك خواست كردن
رسول عليه الصلوة والسلام بپرسيدن آمد گفت دست راست بر پيش
فرود آور هفت بار و هفت بار اين كلمه بگو گفت چنان كردم در ساعت حق
تعالى شفا فرستاد ميمون بن يسار خادم رسول صلى الله عليه وسلم روايت
كند كه رسول صلى الله عليه وسلم ميگذشت سلمى را ديد كه دعا ميكرد گفت يا سلمى
ترا بخدا حاجتى هست گفت بلى يا رسول الله گفت يا سلمى اول ثناى خداى
عز وجل بايستى دعا دار وپس از ان صفت كه خود را گفته است انگه
تسبيح وتحميد كن وتهليل كن سلمى گفت يا رسول الله چگونه كنم فرمود
اول سه بار الحمد بخوان كه ثناء رب العزة است و سه بار قل هو الله
احد بخوان كه خود را بدين صفت ياد كرده است انگه بگو سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر انگه حاجت بخواه ابن مسعود
گويد هر آن كسى كه از پس هر نمازى سه بار بگويد استغفر الله الذي لا اله
الا هو الحي القيوم واتوب اليه حق تعالى گناهان وى عفو كند
واگر چند كفهاى دريا باشد ابو هريره روايت كند كه مردى پيش مصطفى آمد
عليه الصلوة والسلام وگفت يا رسول الله امشب نخفته ام فرمود چرا
نخفتى

واحاذر

چو چون شب گفت

نخفته ام فرمود چرا نخفتى گفت مرا گزدم بگزيد رسول صلى الله عليه وسلم فرمود
چون شب درآمدى اگر گفته بودى اعوذ بكلمات الله التامات كلها
من شر ما خلق هيچ چيزى ترا زيان نكردى معاذ بن جبل روايت
كند كه روزى بنماز آدينه نرفتم كه اوام داشتم پس رسول صلى الله عليه وسلم
مرا فرمود يا معاذ چرا بنماز نيامدى گفتم يا رسول الله فلان جهود را بر من
قرض بود ومن هيچ نداشتم ترسيدم كه مرا باز دارد رسول فرمود
يا معاذ ترا دعاى اموزم كه اگر تو چندانى اوام دارى كه ما شاء الله كه اوام
تو گزارده شود گفتم بلى يا رسول الله فرمود قل اللهم مالك الملك
تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء
تا اخر آيت پس بگو رحمان الدنيا والاخرة ورحيمهما تعطي منهما
ما تشاء وتمنع منهما ما تشاء فارحمني رحمة تغنيني يا گويد تعطيني
بها عن رحمة من سواك ابو امامة الباهلى گويد كه رسول صلى الله
عليه وسلم فرمود هر انكسى كه بامداد برخيزد وبگويد اللهم لك الحمد لا اله
الا انت انت خلقتني وانا عبدك آمنت بك مخلصا لك
ديني واصبحت على عهدك ووعدك ما استطعت واتوب
اليك من سيء عملي واستغفرك واتوب اليك لذنوبي فا
نه لا يغفر الذنوب الا انت اگر آن روز بميرد بهشت او راست
واگر شب بگويد وآن شب بميرد بهشت ويراست عثمان بن
عفان رضي الله عنه روايت كند كه رسول فرمود صلى الله عليه وسلم هر كه
بامداد و با شبانگاه سه بار بگويد بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء

في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم آن روز وآن شب هيچ چيز
ويرا زيان نكند عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت كند كه مردى پيش رسول
صلى الله عليه وسلم آمد وگفت يا رسول الله دست تنگ شده ام گفت چرا تسبيح خالق
باخلاص نگويى كه روزى بدان ميدهد گفت آن چيست يا رسول فرمود صلى
الله عليه وسلم سبحان الله العظيم وبحمده وصد بار گفتن استغفر الله از وقت
صبح برآمدن تا وقت نماز بامداد وچون اين بگفت با وى دنيا روى بتو نهد
اگر خواهى واگر نه عايشه رضي الله عنها وعن ابيها روايت كند كه رسول صلى الله
عليه وسلم چون خفتى هر دو دست بهم ... خويش فرو كردى بهم باز نهادى
وقل هو الله احد ومعوذتين بخواندى وباد بر دست افگندى ودست بروى
وتن خويش فرو كردى معاذ گويد كه رسول صلى الله عليه وسلم دست من بگرفت
وفرمود يا معاذ ترا وصيتى ميكنم بجاى مگذار از پس هر نمازى بگو اللهم اعني على
ذكرك وشكرك وحسن عبادتك حذيفه گفت كه رسول صلى الله عليه وسلم
چون از خواب بيدار گشتى گفتى الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا و
اليه النشور ابو هريره رضي الله عنه روايت كند كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود
هر كه خوابى بيند كه از ان بترسد سه بار از دست چپ خيو بيفگند وبگويد
اعوذ بالله من شر هذا اورا زيان نكند ابن مسعود گويد كه رسول صلى
الله عليه وسلم چون سفر خواستى شدن وچون بر اسب خواستى نشستن فرمود
سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون
اللهم انت الصاحب في السفر والخليفة في الحضر والاهل والمال اللهم اطو لنا
الارض وهون علينا السفر اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر
وكابة

وكابة المنقلب والحور بعد الكور وسوء المنظر في الاهل والنفس
والمال والولد خالد بن وليد گويد در خواب چيزى ديدم وبترسيدم گفتم
يا رسول الله در خواب مى ترسم فرمود بگو اعوذ بكلمات الله التامات كلها
من غضبه وعقابه ومن شر عباده ومن همزات الشياطين ابن
عباس رضي الله عنه روايت كند كه اسرافيل گفت يا محمد هر انكس كه يكبار بگويد سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي
العظيم عدد ما علم الله وزنة ما علم الله وملء ما علم الله حق تعالى
فرمايد كه ويرا از جمله ذكر كنندگان بسيار بنويسند و گناه ازوى چنان بريزد
كه برگ از درخت ورب العزه بوى نظر كند وهر كه نظر حق در وى افتد
برهانيدش از عذاب ايمن گشت وابو هريره گويد كه رسول فرمود عليه السلام
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر مرا دوست است
از هر چه آفتاب بر وى تابد ابان روايت كند كه حجاج بن يوسف بر انس
بن مالك خشم گرفت وگفت اگر نه آن بودى كه عبد الملك بن مروان
در باب تو نامه نوشت من ترا چنين وچنين كردمى انس بن مالك
گفت تو بمن هيچ نتوانى كردن گفت چرا گفت زيرا كه رسول صلى الله
عليه وسلم مرا دعاى آموخته است ومرا فرموده است هر بامداد و شبانگاه
بخوان كه اگر همه در عالم جمع گردند بتو نتوانند هيچ زيان كردن حجاج گفت
بمن آموز گفت نياموزم الحاح كرد نياموخت پس چون انس بيمار
گشت بوى شفاعت كردند كه بگويد پس مرا گفت سه بار

بگوی بسم الله علی نفسی ودینی بسم الله علی اهلی وولدی بسم الله علی کل
شیء اعطانی الله الله الله ربی لا اشرک به شیئا الله اکبر الله
اکبر الله اکبر واعز واجل مما اخاف واحذر عز جارک
وجل ثناؤک ولا اله غیرک اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی
ومن شر غیری ومن شر کل شیطان مرید ومن شر کل جبار عنید فان
تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم

الباب التاسع والستون فی فضل الحج والعمرة

قال الله تبارک وتعالی ومن دخله کان آمنا ولله علی الناس حج
البیت من استطاع الیه سبیلا حدثنا عبد المحسن البغدادی
قال حدثنا ابو الفتح الحربی قال حدثنا ابن شاهین قال حدثنا ابن صاعد
قال حدثنا محمد بن یونس قال حدثنا حجاج بن نصر قال محمد بن مسلم
الطایفی عن اسمعیل بن امیة عن سعید بن جبیر عن ابن
عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج مکة ماشیا
کتب الله له بکل خطوة حسنة من حسنات الحرم قالوا یا رسول الله
وما حسنات الحرم قال الحسنة بمائة الف حسنة عبد الله بن عباس
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر آنکسی که پیاده حج کند حق
تبارک و تعالی فرماید که او را بهر گامی حسناتی بنویسند از حسنات

حرم

حرم گفتیم یا رسول الله حسنات حرم چگونه باشد گفت یکی بصد هزار باز
نویسند همچنین ابن عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که سوار
حج کند حق تعالی فرماید که بهر گامی که اسب وی فرا نهد وی را حسناتی بنویسند
وسیئاتی بسترند عایشه صدیقه رضی الله عنها وعن ابیها روایت کند که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر آن کسی که قصد حج کند حق تعالی هر گناهی که
کرده بود عفو کند و چون از خانه بیرون آید در امان خدای تعالی بود اگر بمیرد
پیش از آنکه حج کند حق تعالی هر گناهی که وی کرده بود عفو کند و هر درمی
که در راه حج نفقه کند برابر چهل هزار درم بود که جای دیگر برضای حق تعالی
نفقه کرده بود سلمان رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
هر که در حرم مکه یا در حرم مدینه بمیرد مستوجب شفاعت من باشد و روز
قیامت از جمله ایمنان بود عایشه صدیقه رضی الله عنها وعن ابیها روایت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در راه حج بمیرد از حج سر کردد یا
از آن پس که آید روز قیامت و او را عرض نبود و گویند در بهشت
رو و هر که در حج یا در عمره بمیرد تا یوم القیمة او را ثواب حاجیان می نویسند
ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در راه
غزا بمیرد تا یوم القیمة او را ثواب حاجیان می نویسند و هر که در عمره
بمیرد تا یوم القیمة او را اجر عمره کنان می نویسند و هر که حج کند چنانکه

فرموده است از گناه همچنان صافی شود که آن روز که از مادر جدا شود
انس بن مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر آن کسی
که وصیت کند از بهر وی حج کنند حق تعالی فرماید که چهار حج بنویسند
حجی از بهر وی که وصیت کرد و حجی از بهر آنکه وصیت نوشت و حجی
از آنکه کند و حجی از آنکه فرستد ابن عباس روایت کند که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود حجر الاسود را روز قیامت زبانی بود و دو لب گوا
هی دهد بر آنکسی که دست بوی فرو داورده بود ابو سعید الخدری
روایت کند که با عمر ابن الخطاب رضی الله عنه در حج بودم چون بحجر الاسود
رسید بوسه بروی داد و دست بوی فرو کرد گفت دانی که تو سنگی
هستی که نه سود کنی و نه زیان اگر نه آن بودی که رسول را صلی الله علیه وسلم دیدم
که ترا بوسه داد و دست بتو فرو کرد من نیز نکردمی علی رضی الله عنه گفت
یا امیر المؤمنین هم سود کند و هم زیان مگر تو تفسیر این آیت ندانسته
که حق تعالی میفرماید واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهور
هم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی
چون بندگان اقرار آوردند بربوبیت حق سبحانه وتعالی فرمود که ایشا
ن را میثاق بنشتند و در این حجر الاسود نهادند این حجر الاسود امین
حق سبحانه وتعالی است با این مقام روز قیامت او را دو چشم باشد
و زبانی و دو لب گواهی میدهد بر آن کسی که وقت وقوف بجا آورده بود

انکه

آنکه عمر رضی الله عنه گفت یا علی خدایی تو مرا زندگانی مدهاد در جهت
که ملایکان پیش حاجیان باز آیند و راکبان را سلام کنند و پیادگا
ن را در کنار گیرند و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم بهترین وفاضل ترین
بقعتی بر روی زمین مکه است و اول کسی که بخانه طواف کرد ملایکه
ن بودند و رسول گفت علیه السلام که گور نوح وهود وشعیب وصالح
علیهم السلام میان زمزم ومقام ابراهیم است وگرد بر گرد مکه
مسجد گور پیغامبران است وفرمود میان رکن یمانی وحجر الاسود
هفتاد گور پیغامبران است و هر پیغامبری که قوم وی ایمان
نیاوردندی از میان ایشان بیرون آمدی و بکعبه مقام کردی و عبادت
کردی تا وفات رسیدی و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود میان رکن یمانی
ورکن اسود روضه ایست از روضهای بهشت و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هر که
در مکه بمیرد همچنان بود که در آسمان دنیا مرده باشد و رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود هر که در خانهٔ خدا نگاه کند جملهٔ گناه وی عفو کند و رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود هر که در مسجد الحرام دو رکعت نماز کند بجماعت حق تبارک
وتعالی فرماید که هزار هزار و پانصد هزار رکعت نماز او را بنویسند و درمی که
نفقه کند در حج و عمره روز قیامت در ترازوی وی سنگی تر بود از کوه
ابو قبیس بود و رسول صلی الله علیه فرمود هر که هفتاد بار گرد بر گرد

خانه طواف کند بروزی گرم و سر برهنه در هر طوافی دست بحجر الاسود
فرو مالد و ذکر خدای تعالی بکند بهر قدمی که بردارد و فرو نهد وی را هفتاد
هزار حسنات بنویسند و هفتاد هزار سیئات محو کرده شوند و هفتاد
هزار درجات برافرازند و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هر که در مسجد الحرام
دو رکعت نماز کند همچنان بود که هزار رکعت نماز در مسجد من کرده
باشد و هر که در مسجد من نمازی بکند فاضلتر بود از هزار رکعت نماز
که در دیگر جایها کند ابو علی بن حرم النشابوری معروف الحربی رحمة الله
علیه حکایت کند که پیش عمر الزجاج نشسته بودم مردی عجمی بیامد ابو
عمرا گفت مرا براتی ده که حج کردم و مرا ره نمونی بتو کردند که برات عتق
از تو بستانم ابو عمر دانست که مردی سلیم دلست بادی مزاح کرده اند
وی را گفت برو بدان جایگاه پیش معتصم ملتزم و بگو یا رب براتم بده
گفت نگاه کردم مرد آنجا رفت وساعتی بیستاد و سر سوی آسمان
کرد و چیزی در لب بگفت پس می آمد براتی در دست بر کاغذی
نوشته بخطی سبز بسم الله الرحمن الرحیم هذا براءة فلان بن
فلان من النار یعنی فلان بن فلان را آزاد کردم از آتش دوزخ و جمله
حج حاجیان بطفیل وی مقبول کردیم و در کار وی کردیم تا بدانی
که هیچ

که هیچ کسی بچشم حقارت بندگان نگاه کردن که آنکه تو او را حقیر بینی
بلند کرا از خاصان ملک بود یا رب بحق بزرگواری و پادشاهی تو
که همه بی‌کسان را راه نمایی کنی وبالله التوفیق باب السبعون فی
فضل الغزو والجهاد قال الله تبارک وتعالی ولا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون حدثنا الشیخ عنه
المحسن البغدادی قال اخبرنا ابو طالب الحربی قال حدثنا ابن بنت منیع
قال حدثنا البغوی قال حدثنا ابو هشام الولید بن شجاع قال حدثنا ابن
شابور یعنی محمد بن شعیب قال اخبرنا سعید بن خالد ابی طویل
الدمشقی قال سمعت انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من حرس لیلة علی ساحل البحر کان افضل من عبادة
رجل فی اهله الف سنة ثلث مائة وستون یوما کل یوم الف
سنة انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
هر کسی که یک شب پاسبانی کند در راه غزا بر ساحل بحر فاضلتر بود از آن
که مردی هزار سال بخانه خویش عبادت کند هر سالی سیصد و شصت
روز بود و هر روزی هزار سال بود عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یک حج کسی را که حج نکرده باشد بهتر است
از ده غزا و غزا آنکس را که حج کرده بود بهتر است از ده حج و غزا که در دریا

و غزا در دریا بهتر است از ده غزا در بر و بروایت ابو هریره بلک
کسی که در غزا بمیرد تا روز قیامت وی را اجر و ثواب غازیان می نویسند
مقدام بن معدی کرب روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود شهید را
بدرگاه خدای عز وجل شش خصلت است اول وی را بیامرزد چون
خون از وی بچکد و مقام خویش در بهشت ببیند و وی را حلة ایمان و بهشت
بپوشانند و حور العین بزنی بوی دهند و از عذاب گور و هول قیامت
ایمن بود و تاج وقار بر سر وی نهند که یاقوتی از آن تاج بهتر بود از دنیا و هر چه
در دنیاست و هفتاد و دو حوری بزنی بوی دهند و شفاعت وی بپذیرند
در هفتاد کس از قرابات وی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که درمی در
راه غزا نفقه کند حق تعالی فرماید که هفتصد درم باز نویسند ابو
امامه باهلی روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سه شب در غزا
پاسبانی کنم مسلمانان را دوست‌تر دارم که سه شب لیلة القدر را
ببینم در مسجد بیت المقدس یا در مسجد مدینه انس بن مالک
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ کسی از اهل بهشت دوست
ندارد که با دنیا آید و اگر چه ده بار چندین دنیا بوی دهند الا که شهید
که دوست دارد که بدنیا باز آید تا یک بار دیگر در جنگ کافر کشته
شو

شود و شهید کرده از بسیاری فضل که بیند در خبرست که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود هر که غازی را یاری دهد یا سعی و نیکی کند حق تعالی او را روز
قیامت در سایه عرش بنشاند انس بن مالک روایت کند که رسول هر که
صلی الله علیه وسلم فرمود هر که تیری بازو بیفکنی در غزا بدشمنان اندازد
که برسانند یا نرسانند وی را چندان اجر بود که چهار بنده از فرزندان اسمعیل
آزاد کرده بود عبد الله بن بشر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اگر
بنده یک شب در غزا بود فاضلتر است از آن که هفتاد سال
در خانه عبادت کند و بروایت دیگر هزار سال در خانه عبادت کند و عبد
الله بن مبارک روایت کند بلند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود روزی
قیامت قومی را به بهشت فرستند بی حساب چون با در بهشت رسند
بگذرند گفتند یا رسول الله چه قوم باشند گفت آنها که در راه غزا بمیرند
ابن عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در غزا
تکبیر کند روزی قیامت در ترازوی سنگین تر باشد از آنچه در
هفت آسمان و هفت زمین است ابن عباس روایت کند
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که ستور بدهد که بدان غزا کنند
وی را چندانی ثواب بود که بتن و مال خویش غزا کرده بود و هر که

شمشیر بدهد که بدین غزا کنند روز قیامت ان شمشیر می آید بزبان
فصیح میگوید من شمشیر فلانم که امروز غزا میکردم وهرکه در غزا طعنه
بوی رسد حق تعالی روز قیامت نوری کرداند در پیش وی میرود وان
جراحت را بعینه خوش تر بینند از مشک اهل قیامت [illegible] می شنوند
آن بوی خوش حسن بصری رضی الله عنه روایت کند که روز قیامت
هر چشمی گریان خواهد الا سه چشم اول چشمی که از ترس خدا گریه دوم چشمی
که از محارم فرو نهد سیم چشمی که در غزا پاسبانی کرده بود ابن مسعود
گوید در تفسیر این آیت حق سبحانه وتعالی میفرماید بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین گفت شهیدان زنده اند جانهای
ایشان در حوصلهٔ مرغان بهشتی در بهشت هرجا که خواهند میگردند
حکایت چنین روایت کرده اند که رومیان قومی را از مسلمانان
باسیری بروم بردند عبدالله بن حذافه اصحاب رسول صلی الله
علیه وسلم درمیان اسیران بود کلب روم عبدالله را گفت از دین محمد
مصطفی بیزار شو تا نیمهٔ مملکت خویش بتو دهم عبدالله گفت اگر
مملکت روم وعرب وعجم بمن دهند که از دین مصطفی صلی الله علیه وسلم
برگردم گفت ترا هلاک میکنم گفت رواست بگفت که ویرا بردست

برآویختند

برآویختند وگفت تیر بوی اندازند از زیر وچپ وبالا وراست غرض
پس گفت ویرا فرو گیرند اورا گفت از دین مصطفی صلی الله علیه وسلم بیزار
شو گفت حاشا که شوم پس گفت که ویرا باتش بسوزانند وی بگریست
کلب روم گفت بچه میگریی گفت بدان میگریم که اکنون که دشمن خدا و
رسول مرا عذاب میکند کاشکی بعدد هر موی که بر تن منست مرا
جانی بودی تا مرا عذاب کردندی از بهر خدا ورسول کلب روم ساعتی
بتعجب فرو ماند پس گفت برخیز وبوسه بر سر من نه ترا واسیری که
با تو اند عفو کنم گفت امان بوسه از بهر خویش بر سر تو ننهم لیکن
از بهر اسیران دیگر بکنم تا برهند گفت رواست عبدالله برخاست وبوسه
بر سر وی داد جمله را رها کردند وبمسلمانی باز آمدند واین خبر بعمر رضی الله
عنه رسید عمر رضی الله عنه روز آدینه بود ودرمیان خطبه گفت عبدالله بن
حذیفه چنین وچنین کرد اکنون واجب بر هر مسلمانی که بر سر
وی بوسه دهد عمر رضی الله عنه از منبر فرود آمد وبر سر وی بوسه داد اکنون
جملهٔ مردم بر سر وی بوسه دادند وروز قیامت جملهٔ ملایکان بر سر وی
بوسه دهند تا دانی که در راه خدا مردان چنین بوده اند وبالله التوفیق

باب الحادی والسبعون في فضل المريض وعيادة المريض

والسبعون

قال الله سبحانه وتعالى ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع
ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين
قال حدثنا عبد المحسن قال اخبرنا ابو طالب الحبيم قال حدثنا بن
هشام قال حدثنا عبدالله بن محمد قال حدثنا عبدالله بن عمر بن ابان الهمداني
قال حدثنا ابو غسان النهدي قال حدثنا عبدالله بن مروان عن نعيم
سمعت عن ابن عمر رضي الله عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
عاد مريضا فكانما صام يوما في سبيل الله واليوم سبع مائة يوما
ابن عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هرآنکس که بیک بیماری
شود وبر چندانی اجر بود که روزی در غزا روزه داشته بود وروزی روزه
در غزا بهفتصد روز باز نویسند علی ابن ابی طالب رضی الله عنه وکرم الله
وجهه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هرآنکس که یک شب
بیمار شود وبا وی رضای حق سبحانه وتعالی باشد هفتاد هزار
ملک بعیادت وی آیند اگر روز بود برای وی استغفار میکنند تا شب
واگر شب بود بروی صلوات ورحمت همی دهند تا روز قیامت مادام
که بیمار نشسته باشد در روضهٔ بهشت باشد ابوامامه روایت کند
که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم تمامی بیمار پرسیدن آن بود که دست بر سر وی نهند

وگوید

وگوید چگونهٔ وچون پیش وی نشسته بود برحمت نزدیک بود
ورحمت بوی می آید وچون از پیش بیمار بیرون آید در رحمت
ایستاده باشد ابن مسعود روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
هرآن مسلمانی که ویرا بیماری رسد یا مصیبتی یا بلای حق تعالی گناه
از وی بریزاند همچنانکه برگ از درخت سلمان فارسی رضی الله عنه
گوید چون مؤمن تب آید روح گوید ای تب چه میخواهی ازین نفس
مؤمن تب گوید ای روح طیب این نفس تو پاکیزه بود بگناه
آلوده شده است ویرا پاک خواهم کردن روح [illegible] باز گوید دستوری
دادم پاکش کن معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت کند که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود حق تعالی چون بنده را بیماری دهد
ملایکهٔ دست چپ را فرماید که قلم از وی بر دارید وبر وی
گناه منویسید وملایکهٔ دست راست را فرماید که ثواب
ان عمل وکردار که در حال تن درستی میکرد برای وی همی نویسید
در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نالهٔ بیمار تسبیح است
وبانگ وی تهلیل است ودم زدن وی صدقه است وخواب

عبادت است واز پهلو در پهلو گردیدن وی را غزاست و وی را
بهتر از آن ثواب نویسند که در حال تن درستی میکرد و رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود سه چیز از گنجهای بهشت است بیماری پنهان
کردن و صدقه پنهان دادن و مصیبت پنهان کردن و رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که تب یکروزه کفارت یکساله گناه
است و حکایت چنین آورده اند که چون مامون خلیفه را وقت
اجل نزدیک رسید که از دنیا بیرون رفت گفت فرمود که جل اسپی
بیفگنند و خاکستر بر پشت کردند و وی برخاست و بر آن مرغ
میغلطید و میگفت یا من لم یزل ملکه ارحم من زال ملکه ای
آنکه ملک ترا زوال نباید و ملک از وی زایل نگردد رحمی رحمت
بر آن کسی کن که ملک وی را زوال آید یعنی بر من و بر بیچارگان
خاکساران رحمت کنی بکرم و بزرگواری خودت یا ارحم
الراحمین علیه

باب الثانی والسبعون فی فضل من اتبع الجنایز

قال الله تبارک وتعالی من عمل صالحا فلنفسه
ومن اساء فعلیها حدثنا الشیخ عبد المحسن قال اخبرنا ابو طاهر
قال

قال حدثنا ابن شاهین قال حدثنا عبد الله بن محمد النیشابوری قال
حدثنا احمد بن سعید بن صخر الدارمی قال حدثنا عبد الصمد بن
عبد الوارث قال حدثنا شعبة بن عاصم عن زر عن عبد الله ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی علی جنازة فله قیراط فمن
انتظرها حتی تدفن فله قیراطان اصغرهما مثل احد عبد الله
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر آن کسی که بر جنازه نماز کند
وی را یک قیراط اجر بود واگر صبر کند و بنشیند تا مرده را دفن کنند
وی را دو قیراط اجر بود کمترین قیراطی چند کوه احد ابو بکر الصدیق
رضی الله عنه روایت کند که موسی بن عمران علیه السلام گفت یارب
بیمار پرسیدن را چه فضیلت است فرمود دو ملایکه بفرستم تا او را
که در گور بر سوی میروند تا روز قیامت گفت الهی چه فضل است
که با جنازه برود فرمود روز قیامت ملایکتان با علمها با وی
میروند تا بموقف گفت الهی چه فضل بود آنکه مصیبت زده را
تعزیت دهد فرمود او را در سایه فضل خویش بدارم آن روز که هیچ
سایه نباشد الا سایه فضل من سلمان روایت کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم
اول چیزی که مومن بشارت دهند بروح و ریحان بهشت بشارت دهند
پس گویند بشارت باد ترا ای ولی خدا که هر که بر جنازه تو بود
خدای تعالی وی را بیامرزید و عفو کرد انس بن مالک روایت

روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بجنازه حاضر شود حق سبحانه
وتعالی فرماید که بهر قدمی که بر گرفته باشد و فرو نهاده باشد شش صد هزار
حسنات وی را بنویسند و شش صد هزار سیئات پیش بشود و شش صد
هزار هزار درجات برفرازند علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت
کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هر که مسلمانی را بشوید و کفنش در کند
و بروی نماز کند و انکار از وی بیند با کسی نگوید از گناه همچنان صافی شود
که آن روز از مادر جدا شود جابر بن عبد الله روایت کند که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود هر آن کسی که مرده را کفن در کند حق وی را از حلهای بهشت
در پوشاند همچنین جابر روایت کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هر آن کسی گر
گوری بکند حق سبحانه وتعالی وی در بهشت خانه دهد و تا روز قیامت
وی را اجر و ثواب می نویسند و چنین روایت کرده اند که عبد الله رضی الله عنه
مردی را دید که از پس جنازه میخندید گفت والله که هرگز با تو سخن
نگویم و حسن بصری رحمة الله علیه مردی را دید که بر گورستان نان میخورد
و گفت این مرد منافق است و چنین روایت کرده اند که مردی پیش
ام الدرداء آمد و از سیاه دلی شکایت کرد ام الدرداء گفت داروی
این صعب و عظیم است لیکن ای مرد برو بیمار پرس و بجنازها
حاضر شو و بزیارت گورستان تنها شو و مرگ در یاد دار چون یک
چندی

چندی برآمد مرد باز آمد و وی را شکر کرد و دعا بسیار کرد و گفت آنکه در من بود
از من زایل گشت ای بیچاره تو بیش مرگ را یاد دار و فراموش مکن
تا مگر نجات یابی وبالله التوفیق

باب الثالث والسبعون فی شکر الله عز وجل

قال الله تبارک وتعالی لئن شکرتم لازیدنکم
اخبرنا القاضی ابو جعفر قال حدثنا ابو مالک التمیمی قال حدثنا
الفقیه ابو اللیث قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن ابی جبیر
قال حدثنا الفقیه ابو جعفر قال حدثنا ابو القسم احمد بن حمزه قال
حدثنا ابو اسامة عن زکریا بن ابی زائده عن سعید ابی برده
عن انس بن مالک قال قال رسول صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی
لیرضی عن العبد ان یاکل الاکلة و یشرب شربة فیحمده
علیها انس بن مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
حق تعالی راضی گردد از آن بنده که خدا را شکر کند و حمد و ثنا گوید
بطعامی که بخورد یا آبی که باز خورد اسما بنت یزید روایت کند
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود روز قیامت چون خلق اولین و آخرین
جمع شوند منادی ندا کند که همه خلایق بشنوند گوید ای اهل
قیامت دانید که کیست که امروز که صحن سرای کرم ماست برخیزید
آنها که شبها نماز کردید پس ندا کنند که برخیزید آنها که بیع و شرای شما

از ذکر خدا باز نداشت پس ندا آید که اینها که در شدت و راحت در
هرجا که بود دیدیم ما را شکر کردید این جمله را به بهشت در آرید و اندکی بکشند
حق سبحانه و تعالی انواع کرم خویش با ایشان ارزانی دارد
عطا روایت کند که در پیش عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها
رفتیم گفتیم ما را خبر ده به عجب ترین چیزی که از رسول صلی الله علیه وسلم
دیده گفت چه چیز بود که از وی نه عجب بود شبی با من در بستر
خواب آمد پس گفت بگذار دختر ابوبکر تا امشب خدا را عبادت
کنم گفتم یا رسول الله فرمان تراست برخاست و وضو ساز کرد در نماز
ایستاد و چندانی بگریست که اشک بر سینه وی روان گشت پس چون
به رکوع شد بگریست و چون سر از رکوع برداشت بگریست و چون
بسجود شد بگریست و چون سر از سجود برداشت بگریست همه شب
بگریست بود تا وقت صبح که بلال آمد و گفت الصلاة یا رسول الله عا
یشه رضی الله عنها گوید نزدیک وی رفتم و گفتم یا رسول الله از بهر
چه میگریی که خدا ترا نگریاناد حق سبحانه و تعالی گناه اولین
و آخرین تو عفو کرده است فرمود آخر بنده نباشم شاکر سعید
بن قتاده روایت کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هر آنکسی که چهار

خصلت

خصلت در وی باشد خیر دنیا و آخرت بوی داده بود اول زبانی ذاکر
و دلی شاکر و تنی بر بلا صابر و زنی صالحه و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
هر آنکسی که دو خصلت در وی باشد وی را پیش بیک حق تعالی از جمله شاکران
و صابران نویسند اول در دین نظر بدان کسی کند که از وی
بالاتر بود پس بوی راه کند و در دنیا نظر بدان کسی کند که از وی بحال
کمتر بود و خدا را بدان شکر کند عبد الله گوید هر که مسلمان بود
و تن وی درست بود نعمت دنیا و آخرت وی را حاصل بود عافیت
بدن نعمت دنیا است مسلمانی نعمت آخرت است چنین روایت
کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر آن نعمتی که حق تعالی به بنده
دهد اگر اندک و اگر بسیار و وی بدان نعمت خدا را شکر کند حق
تعالی نعمتی از آن بهتر بوی دهد و بزرگان گفته اند که هر آنکسی که نعمت
خدا بر وی ظاهر شود باید که شکر بسیار کند و هر که اندوهش بسیار
بود باید که استغفار بسیار کند و هر که درویش شود باید که لا حول
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسیار گوید سعید بن
جبیر روایت کند اول کسی که در بهشت شود ایشان باشند که بهر حا
لی که باشند در شدة بلا و نعمت خدا را شکر کنند و علما چنین گفته

اند که شکر کردن و حمد حق تعالی گفتن عبادت خلقان اولین
و آخرین است و عبادت ملایکتان است و عبادت پیغامبران
و اهل آسمان و زمین است و عبادت اهل بهشت است عالمی
از علما چنین گفته است که بشکر چهار چیز مشغول گشته ام اول
حق سبحانه و تعالی مرا بر صفت خلق آفریده است نکرده بنی
آدم از جمله خلایق که ابی ترانند و مرا از جمله ایشان کرد دوم مردان
بر زنان فضیلت نهاد و مرا از جمله مردان کرد سیم اسلام فاضل
ترین و عزیزترین همه دینها است و مرا از جمله مسلمانان کرد
چهارم امت محمد صلی الله علیه وسلم فاضلترین همه امتان اند و مرا از
جمله امتان محمد کرد صلی الله علیه وسلم و بعضی علما چنین گفته اند
که خلایق جمله ده جزو اند نه جزو شیطان و جنی اند و یک جزو
بنی آدم و بنی آدم صد و بیست و پنج صف اند صد از ایشان یاجوج و
ماجوج است و بیست و پنج جزو جمله خلق دوازده صف
از پیش یبنت پنج صف روم است و خزر و سقلاب و مانند این
و شش صف در جانب مغرب اند چون نظو حبشه و زنگبار

وماننداین

و مانند این و شش صف در مشرق اند چون ترک و خاقان و غز
و بغرغر و تغزغز و خرخیز و کیماک و مانند اینها از جمله صد و بیست و پنج صف
همه کافرند و مقام ایشان دوزخ است یک صف بماند که مسلمانانند
از جمله صد و بیست و پنج پس واجب است بر همه مسلمانان که خدای عز
و جل را بر نعمت اسلام شکر کنند و نعمت حق تعالی بر خود بشناسند
که از جمله خلایق وی را برگزیده و اسلام بوی داد پس از این یک
صف از مسلمانان هفتاد و سه فرقه بر سبیل بیاشند هفتاد و دو
بهواهای مختلف و بضلالت باشند و یک فرقه بر سبیل سنت و جماعت
باشند و چنین گفته اند که شکر از دو گونه است شکر عام است و شکر
خاص است اما شکر عام بزبان گویند الحمد لله و دانند که آن نعمت
از خدای عز و جل است اما شکر خواص حمد گفتن است بزبان
و معرفت است بدل و خدمت است بارکان و نگاه داشتن جوارح
از محارم و در خبر است که داود علیه السلام گفت الهی چگونه شکر کنم
ترا که شکر کردن من هم نعمت تو است پس ندا آمد که یا داود
الآن شکرتنی اکنون شکر کردی که این در یافتی لقد
شکرتنی چنین آورده اند که صوفی را دوستی بود پادشاه و بر ابر زندان

فرستاد صوفي بوي پيغام فرستاد كه خدايرا شكر كن كفت
ميكنم پس بفرمود كه ويرا چوب زدند پيغام فرستاد كه شكر كن
پس بند شكم برنهادند پس پيغام فرستاد كه شكر كن پس كافر
ويرا بزندان باز داشتند و زنجير و سلسله كه در پاي كافر بود با
پاي سلطان ببستند و اين كافر علت شكم بود در روزي و شبي چندين
بار برخاستي و اين بيچاره را با ايشان برخاست و بر بالاي سر وي
بايستادن صوفي پيغام فرستاد كه خدايرا شكر كن نامه باوي نوشت
كه تا كي كويي شكر كن بلاي ازين بتر خواهد بودن آن صوفي باوي
نوشت كه اكر اين زنار كه بر ميان كافرست در ميان تو ببندند
چنانكه زنجير و سلسله كه بر پاي وي بود در پاي تو كردند تو چه تواني كردن
شيخ عثمان كويد شكر آنست كه بنده بداند كه عاجزست از شكر
هم چنين مردي پيش سهل بن عبدالله آمد و كفت دزد در خانهٔ
من آمد و كالاي من ببرد كفت خدايرا شكر كن كه اين دزد كه در
خانه آمد و در دل تو نيامدي و آن شيطان است اكر توحيد بر تو
بزيان و فساد آوردي تو چه كردي در خبرست كه عيسى عليه السلام
بسنكي

بسنكي كوچك بر كذشت آب ديد بسيار كه از آن سنك بيرون مي
آمد بتعجب فرو ماند سنك بفرمان رب العزة باواز آمد و كفت
از آن روز كه اين آيت بشنيدم كه علف دوزخ آدميان و سنكست
من ميكريم برين صفت كه مي بيني عيسى عليه السلام دعا كرد
و كفت الهي ويرا از آتش دوزخ ايمن كن وحي آمد كه آتش بروي
حرام كردم عيسى عليه السلام بكذشت و بر صفت مدتي چون بازكرديد
همچنان آب ديد كه از آن سنك بيرون مي آمد عيسى عليه السلام
بتعجب فرو ماند كفت يا سنك بچه ميكريي كه خداي عز و جل ترا
بيامرزيده است بفرمان رب العزة آن سنك باواز آمد و كفت
يا نبي الله بر خدا آن كريستن اول از بيم و ترس دوزخ بود
و اين كريستن بشكر و خرمي است و در خبرست كه حق سبحانه
و تعالى بموسى عليه السلام وحي كرد كه يا موسى رحمت كن بر
بندكان من بر مبتلايان و بر خداوندان عافيت كفت الهي
بر خداوندان بلا رحمت كنم اما بر خداوندان عافيت چه رحمت
كنم كفت بركم شكري ايشان بجان عافيتي كه بديشان
دادم صوفي كويد مردي ديدم سخت پير شده و سفيد

بر آمده از پيري وي سوال كردم مرا كفت در ابتداي برناي
دختر عم خويشتن را دوست داشتم و وي مرا هم چنين الف و
چنان افتاد كه ويرا بزني بمن دادند آن شب عروسي ميكردند
ويرا كفتم اي فلانه بنكر كه حق سبحانه و تعالى با ما چه فضل
كرده است ما را بحلال بيكديكر جامع كرد بر خيز تا امشب
عبادت كنيم و شكر كنيم آن خدا را عز و جل آن شب تا روز
بعبادت مشغول بوديم و با يكديكر نكذشتيم چون شب
دوم در آمد همچنين كرديم و امروز هفتاد سالست كه ما بر آن
حاليم كه آن شب اول بوديم كفت اي زن نه چنين هست
يا نه آن عجوزه كفت صدق الشيخ راست ميكويد كه من هنوز
بمهر خدم والله اعلم

باب الرابع و السبعون في فضل حسن الخلق

قال الله تعالى و انك لعلى خلق عظيم اخبرنا السيد الامام
ابو قسم الحسيني قال اخبرنا ابو سهل عبد الكريم الكلاباذي قال
اخبرنا القاضي ابو سعيد قال اخبرنا ابن خزيم قال حدثنا هلال
بن بشير قال حدثنا ابو خلف عبدالله بن عيسى الخزاعي عن
يونس بن عبيد عن محمد عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله

صلى الله عليه و سلم ان كمال الايمان حسن الخلق ابو هريرة
رضي الله عنه روايت كند كه رسول فرمود صلى الله عليه و سلم خلق خوش از
تمامي ايمانست انس بن مالك روايت كند كه رسول فرمود صلى الله عليه و سلم
خلق نيمهٔ دين است عبدالله بن عمر روايت كند كه رسول
صلى الله عليه و سلم فرمود دو مرد در بهشت رفتند كه بنماز و روزه و زكوة
و حج و غزا و جهاد خبر تمام برابر بودند وليكن يكي را بر آن ديكر چندان
فضيلت بود بخلق خوش كه از مشرق تا بمغرب ابو هريرة
روايت كند كه رسول صلى الله عليه و سلم فرمود شما را خبر دهم به بهترين
شما كفتند بلي كفت آنكس كه خلقش خوشتر بود علي بن
ابي طالب رضي الله عنه روايت كند كه رسول را هفت
هفت مرد اسير پيش آوردند رسول صلى الله عليه و سلم علي را فرمود
كه ايشانرا كردن بزند در ساعت جبريل آمد عليه السلام كفت
يا رسول الله كردن شش تن بزن و يكي را عفو كن و كردن مزن
كفت اي جبريل چرا كفت زيرا كه نيكو خلق است و خلق
وي خوش است و سخي ست رسول فرمود يا جبريل تو از خود
ميكويي يا رب العزة ميفرمايد جبريل كفت نه كه رب العزة

سفر باید بنده تمام نبود تا خلقش خوش نباشد و خشم فرو
نخورد ابن عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود مرد
بخلق خوش بدرجه روزه داران رسد و شب نماز کنان
رسد ابو درداء روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود روز
قیامت سنگی تر چیز که در ترازو نهند خلق نیکو بود ام حبیبه
روایت کند که گفتم یا رسول الله زنی را که دو شوهر بود در بهشت
زن کدام بود فرمود از آن بود که بدنیا خلق خوشتر بود ابن
عباس گوید که گناه را خلق نیکو همچنان بگدازد که آفتاب برف را
بیگدازد و خلق بد طاعت بنده را چنان تباه کند
که سرکه انگبین را تباه کند عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن
ابیها روایت کند که رسول صلی الله علیه فرمود خلق بد ایمان
را همچنان تباه کند که سرکه انگبین را تباه کند ابو سعید
الخدری روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دو خصلت
در مؤمن جمع نشود بخیلی و بد خلقی قال الشریف
خلق نیکو بزرگترین وفا طلبی مرتبتی است
و جوهر مردان و زنان است و بخلق صفه بهشت
ظاهر کرد

ظاهر کرده و حق سبحانه و تعالی محمد مصطفی را صلوات الله علیه
وسلامه بهیچ چیزی مدح نکرد الا که بخلق نیکو قال الله تعالی
وانك لعلى خلق عظيم وبدان که در تصوف خلقی است
که آن کسی که بخلق بر تو بالا نه بود بدانکه بتصوف بر تو زیادت
نبود همچنین احنف بن قیس را گفتند نیکو خلقی از که آموختی
گفت از قیس بن عاصم گفتند چه دیدی از نیکی و نیکو خلقی
گفت روزی در سرای وی نشسته بودم از جمله کنیزکان وی کنیزکی
میگذشت گوسفندی بریان بر سر گرفته بود از دست وی در افتاد
و بر سر پسر قیس افتاد و بمرد در ساعت بمرد کنیزک مدهوش
گشت قیس چون چنان دید گفت یا کنیزک مترس که تو
آزادی برضای خدای تعالی ذو النون مصری را رحمة الله علیه گفتند
از مردمان اندوه که را بیشتر بود گفت از آنکه بدخلقتر بود ابرا
ابراهیم بن ادهم را گفتند که هرگز روزی در دنیا خرم بودی
گفت بلی دو بار یکبار نشسته بودم مردی بیامد و جامه از خود
برگرفت و بول بر من کرد دوم روزی نشسته بودم مردی
بیامد و مرا قفا درزد و جنبش او که اند که چون کودکان

سفر باید بنده تمام نبود تا خلقش خوش نباشد و خشم فرو
نخورد ابن عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود مرد
بخلق خوش بدرجه روزه داران رسد و شب نماز کنان
رسد ابو درداء روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود روز
قیامت سنگی تر چیز که در ترازو نهند خلق نیکو بود ام حبیبه
روایت کند که گفتم یا رسول الله زنی را که دو شوهر بود در بهشت
زن کدام بود فرمود از آن بود که بدنیا خلق خوشتر بود ابن
عباس گوید که گناه را خلق نیکو همچنان بگدازد که آفتاب برف را
بیگدازد و خلق بد طاعت بنده را چنان تباه کند
که سرکه انگبین را تباه کند عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن
ابیها روایت کند که رسول صلی الله علیه فرمود خلق بد ایمان
را همچنان تباه کند که سرکه انگبین را تباه کند ابو سعید
الخدری روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دو خصلت
در مؤمن جمع نشود بخیلی و بد خلقی قال الشریف
خلق نیکو بزرگترین وفا طلبی مرتبتی است
و جوهر مردان و زنان است و بخلق صفه بهشت
ظاهر کرد

ظاهر کرده و حق سبحانه و تعالی محمد مصطفی را صلوات الله علیه
وسلامه بهیچ چیزی مدح نکرد الا که بخلق نیکو قال الله تعالی
وانك لعلى خلق عظيم وبدان که در تصوف خلقی است
که آن کسی که بخلق بر تو بالا نه بود بدانکه بتصوف بر تو زیادت
نبود همچنین احنف بن قیس را گفتند نیکو خلقی از که آموختی
گفت از قیس بن عاصم گفتند چه دیدی از نیکی و نیکو خلقی
گفت روزی در سرای وی نشسته بودم از جمله کنیزکان وی کنیزکی
میگذشت گوسفندی بریان بر سر گرفته بود از دست وی در افتاد
و بر سر پسر قیس افتاد و بمرد در ساعت بمرد کنیزک مدهوش
گشت قیس چون چنان دید گفت یا کنیزک مترس که تو
آزادی برضای خدای تعالی ذو النون مصری را رحمة الله علیه گفتند
از مردمان اندوه که را بیشتر بود گفت از آنکه بدخلقتر بود ابرا
ابراهیم بن ادهم را گفتند که هرگز روزی در دنیا خرم بودی
گفت بلی دو بار یکبار نشسته بودم مردی بیامد و جامه از خود
برگرفت و بول بر من کرد دوم روزی نشسته بودم مردی
بیامد و مرا قفا درزد و جنبش او که اند که چون کودکان

اویس را رضي الله عنه بدیدندي سنگ بر وي داشتندي او گفتي
اگر چنین است که لابد است سنگها کوچک اندازید تا ساقهم
نشکنید و مرا از نماز باز ندارید و همچنین علی ابن طالب رضي الله عنه
روزي غلام خویش را بانگ زد جواب نداد و سه بار بانگ کرد جواب
نداد علی رضي الله عنه برخاست غلام را دید گفت ای
غلام نمي شنوي گفت مي شنوم گفت چرا جوابم ندادي گفت
زیرا ایمن بودم از عقوبت تو کسلانی کردم علی رضي الله عنه
گفت برو که تو آزادي برضاء خداي تعالی همچنین معروف کرخي قدس
الله سره العزیز بکناره دجله وضو میکرد مصحف و جامه بر کناره دجله
نهاده بود زنی بگذشت و مصحف و جامه را ببرد معروف چون
فارغ شد برخاست و از پس زن مي شد و خواهش او را میگفت
ای زن من معروف کرخیم ترا پسري هست که قرآن داند
گفت نه پس مصحف باز من ده که از پیش خوانم و جامه ترا باد
لقمن حکیم پسر خود را گفت که سه کس را سه جایگاه بتوان
شناخت حلیم بوقت خشم شجاع را بوقت جنگ و دوست
را بوقت حاجت چنین آورده اند که روزي ابراهیم بن ادهم

بصحرا

بصحرا بیرون رفته بود مردي اسپاهي باوي رسید گفت ای مرد
آبادانی کجاست ابراهیم اشارت بگورستان کرد مرد گفت من
سخرگی میکني سر ابراهیم بشکست و برفت ویرا گفتند ای بدبخت
بیچاره دست خشک شود که ابراهیم ادهم است زاهد خراسان
مرد باز گردید و عذر باز خواست ابراهیم گفت چه عذر میخواهی که
چون تو مرا بزدي من از بهر تو از خداي تعالی بهشت خواستم گفت
بچه سبب گفت دانستم که بسبب آنکه تو با من کردي مرا اجر
و ثواب نویسند نخواستم که نصیب من از تو نیکی بود و نصیب
تو از من بدي بود و همچنین در حکایت آورده اند که شبی ابویزید
بسطامي رحمة الله علیه بیرون آمد که بگورستان رود مستی بوي
باز افتاد بایزید را بگرفت و طنبوره داشت بر سر وي
مزد تا بشکست و سر ابویزید نیز بشکست و شب تاریک بود
ابویزید را نمي شناخت بایزید بخانه باز آمد چون روز بود
خادم را گفت بهاء طنبوره چند بود بردم بتحقیق فرو
نداند چند درم بخادم داد و پاره شیرینی و گفت این

بفلان برنا بر و بگو که ابویزید میگوید که دوش آن طنبوره
بر سر من بشکستی و رنجور شدي خواستم که عوض بتو باز دهم
برنا چون این بشنید بدانست که چه بوده است در ساعت
گریان و زاري کنان آمد تا پیش ابویزید و بر دست ابویزید
توبه کرد و در خدمت وي با پیشان و از جمله پیران گشت همچنین
عبدالله رازي را حیفي بود آتش پرست هر وقتی که جامه وي بدور
ختي آتش پرست درم ناسره بمزد وي دادي و وي بستدي و رنگ
بخانه شو اوي بیامد که جامه باز راست نه مزدور گفت مزد بیار
دست در میان کرد و درم ناسره بعادت بوي داد مزدور
گفت درم سره استانم بدرم سره باز کرد و جامه ببرد چون اینند
باز آمد گفت نیک کردي چندین سال است که وي با من همچنین
میکند و من صبر میکنم و آن درم از وي میستانم و در چاه مي
افکنم تا کسی را غره نکنند و چنین گفته اند که خلق بد آن
بود که بد خلقی بکسی بینی که با تو بدي کند تو عوض هم بدي
کنی و بعضی گفته اند که نیکو خلق آن بود که هر که بجنب

وي

وي بازنشیند در خاطر وي جز نیکی نگذرد و از رسول صلی الله علیه وسلم
رسیده است که شوم ترا از شر چه بود فرمود بد خلقی وبالله التوفیق

باب الخامس والسبعون في حق الزوج على الزوجة قال الله تبارك
وتعالى قل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ويحفظن فرو
جهن ولا يبدين زينتهن الا لبعولتهن اخبرنا الشيخ الا
مام ابو القسم الحسيني قال اخبرنا ابو سهل الكلاباذي قال اخبرنا عمرو
قال حدثنا ابن ابي عدي قال حدثنا محمد ابي عمرو عن ابي سلمة عن
ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لبشر ان يسجد
لغير الله ولو صلح شيء لغير الله لامرت المرأة ان تسجد لز
وجها لما قد عظم الله من حقه عليها ابو هريرة رضي الله عنه روايت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نه روا بود که آدمي بجز از حق
سبحانه وتعالى بکسی دیگر سجده کند و اگر روا بودي که بجز از حق
تعالى بکسی دیگر سجده بردندي بفرمودي زنان را که شوهر خود را
سجود بردندي از عظیمي حق که شوهر راست بر زن عمر بن معدان
روایت کند که زنی از رسول علیه الصلوة والسلام پرسید که حق شوهر
بر زن چیست گفت میخواهی که حق شوهر بداني اگر از درخانه

درشوی وشوهررا ببنی که از بینی وی خون وریم وزرداب میرود وتو
بزبان آنرا بلیسی هنوز از حق وی بیرون نیامده باشی ابوهریره
روایت کند رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود چون مرد زن را بستر خواند
وزن بی فرمانی کند وشوهر بخشم بخسبد ملایکتان بران زن لعنت
میکنند ام سلمه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر زنی که وفات کند
وشوهر ازوی راضی بود بهشت ورا است ابو سعید روایت کند که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که یا فاطمه شوهر خودرا پرستش کن تا وی
را بخشند ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که زنی بپیش رسول الله
صلی الله علیه وسلم وازوی پرسید که یا رسول الله حق شوهر بر زن چیست
فرمود خودرا ازوی منع نکند واگر خود بر پالان اشتر بود وروزه
تطوع ندارد الا بدستوری شوهر واگر بدارد بزه کار باشد وازوی
نپذیرند واز خانه وی چیزی ندهد بی دستوری وی واگر بدهد آن
شوهررا مزد نویسند واورا بزه بود واز خانه وی بیرون نیاید الا بدستوری
وی واگر بیرون آید بی دستوری وی ملایکتان بروی لعنت کنند
وبلعنت ملایکتان عذاب باشد تا باز خانه شود زن چون این
بشنید گفت والله که من هرگز شوهر نکنم که من ازین حقها بد

بجا رسانم انس روایت کند رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود زن چون از خانه شوهر بیرون رود نماز وی نپذیرند تا باز خانه شود ودست
در دست شوهر دهد گوید هرچه خواهی کن کعب الاحبار گوید روز قیا
مت اول چیزی که پرسند از نماز پرسند پس از حق شوهر انس بن
مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود چون زن پنج نماز
کرد وماه رمضان روزه داشت وفرج نگاه داشت وشوهررا طاعت
داشت از هر دری که خواهد در بهشت شود حسن بصری رضی الله عنه روایت
کند که در زمانه رسول صلی الله علیه وسلم زنی فرمان یافت ووی مادری بود
وشوهری وآن مادررا از مرگ دختر دلتنگی عظیم رسید شبی دختر خودرا
در خواب دید که آتش در سروی افتاده بود وی میرفت واز دهنش خون
میچکید همچون آتش ودستها اش بریسمان آتشین بسته بودند و
بند آتشین بر پایش نهاده بودند ودو مار از پستان وی درآویخته
بودند مادر گفت ای دختر این چه حالتست که میبینم گفت
ای مادر موی از مردم نپوشیدی این جزای آنست اما در زنان را خبر
ده که از من عبرت گیرند واما این دستهای من که بسته اند بی دستوری
شوهر از خانه چیزی بکسی دادی واین که بر پای منست بی دستوری
شوهر از خانه بیرون رفتمی واما این مارها که در پستان من افتاده

جزای آنست که بی دستوری شوهر مجد رضاء شوهر بفرزند کسان شیر
دادی واین چندین خون که از دهن من میرود زبان
شوهررا بیازردمی آنگه گفت ای مادر زینهار که پیش رسول علیه الصلاة والسلام
شوی وحال من با رسول صلی الله علیه وسلم بگویی تا شوهررا بخواند وشفا
عت کند مگر ازمن راضی شود مادر از خواب درآمد دلتنگ ورنجور چون
روز شد پیش مصطفی علیه الصلاة والسلام آمد وقصه باوی بگفت
رسول صلی الله علیه وسلم کسی فرستاد وشوهری ویرا بخواند وفرمود ای
فلان بشفاعت من زن خودرا عفو کن وازوی راضی شو گفت
یا رسول الله ویرا عفو نکنم که من ازوی رنجورم که وی زنی سلیط
بود یعنی زنی دراز زبان بود وبا من خیانت کردی وبی طاعتی
کردی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای عز وجل رحیم ورحمن است
ورحیمان را دوست دارد هر که رحمت نکند بروی رحمت نکنند وگفت
یا رسول الله ویرا عفو کردم مادر باز خانه آمد همان شب دختررا
بخواب دید در بهشت باموی سیاه وجامه نیکو گفت ای دختر
اکنون حالت چگونه است گفت یا مادر خدای عز وجل از تو
راضی باد واز شوهرم راضی باد که چون شوهر مرا عفو کرد حق
سبحانه وتعالی ملایکتی بفرستاد وآن عذاب از من برداشت

ومرا بجوی بردند از جویهای بهشت ومطهر بود که غسل کردم وحلهای بهشت
مرا کرامت کردند ودر پوشیدند وخادمان بهشت بخدمت من استا
ده اند ومن در راحت ونعیم ام ای مادر ازمن این خبر بزنان
دنیا برسان تا حق وحرمت وخدمت شوهر بشناسند ورضای
شوهر جویند واز خانه وی بی دستوری شوهر برنیایند ومال ایشا
ن بی دستوری ایشان بکسی ندهند تا بدین بلا گرفتار نشوند
وبالله التوفیق **باب السادس والسبعون فی حق المرأة وفضایل
الزوجیة** قال الله تبارک وتعالی الرجال قوامون علی النساء
بما فضل الله بعضهم علی بعض اخبرنا السید الامام ابو القسم
الحسینی قال اخبرنا ابو سهل الکلاباذی قال اخبرنا القاضی ابو سعید قال
حدثنا ابو العباس السراج قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الطحانی
عن هشام بن عروه عن عایشة رضی الله عنها وعن ابیها ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خیرکم خیرکم لاهله عایشه صدیقه رضی الله
عنها روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بهترین شما آنست که بهتر
ست با اهل وعیال خود انس بن مالک روایت کند که از رسول صلی
الله علیه وسلم پرسیدند که از مؤمنان کرا ایمان تمام تر فرمود آنکه با
اهل وعیال خود خوش خلق تر باشد ابو هریره رضی الله عنه روایت کند

که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده انکی که زنی خواهد بسی قصد آن کند که مهر وی
باطل کند آن کس زانی بود و هر انکی که اوای بستاند و نیت کند
که باز ندهد آنکس دزد بود ابن عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که بزنان خشم خواهید که زنان پیش شما چون اسیران اند که هیچ
چیزی مالك نیستند ایشان را بامانت خدا گرفته اید و فرج ایشان
بکلمه خدا بر شما مباح شده است ایشان را بر شما حق است و شما را
بر ایشان حق است اما چنین گفته که زنان بر شوهر پنج چیز است
اول وی را خدمت که فرماید اندر خانه فرماید و نگذارد که پای از خانه بیرون
نهد و بیرون آید که عورتست و بیرون آید لعنت بروی است و هیچ روی نیست
دوم لا بد است شریعت از نماز و روزه و وضو بوی آموزد
سیم وی را طعام حلال دهد که هر آن گوشتی که از حرام برگرفته باشد با آتش
دوزخ سوخته گردد چهارم بروی ظلم نکند که پیش تو امانت
است پنجم اگر تطاول کند آن از وی بخود گیرد تا بحقی گرفتار نشود
در خبرست که مردی پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمد که بوی شکایت
کند از زن خویش چون بدر سرای عمر رسید بانگ ام کلثوم شنید که با
عمر میداشت و بروی فضل میجست و عمر رضی الله عنه از وی فروتنی
میکرد

میکرد
و فروتنی میکرد و بسیار امیکرد آن مرد باز گردید عمر مرد را باز خواند
او را گفت چرا باز گشتی گفت یا امیر المؤمنین من آمدم که از دست
زن بتو شکایت کنم دیدم که تو هم بدین گرفتاری که من
عمر رضی الله عنه گفت آنکه من از وی خویشتن از بهر حقها ست که وی را
بر من است اول حجابیست میان من و آتش که دل بوی
سکونت گیرد تا بحرام در نیفتم دوم ما را چون پرستاریست که چون من
از خانه بیرون آیم وی نگاه دار مال منست سیم ما را چون گازر
یست که جامه من بشوید چهارم دایه فرزند منست پنجم نان
پای مطبخ منست مرد گفت پس مرا همچنین رنجش بکشم است
روایت کند رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سه نفقه است که
بنده را روز قیامت بدان حساب نکنند نفقه که ما در و پدر کند نفقه
که در روزه کند و نفقه که بر اهل و عیال خویش کند حسین روایت
کند رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر آن زنی و مردی که
بنکاح حلال جمع آیند حق سبحانه وتعالی فرماید که ایشان را
ده حسنات بنویسند و ده سیئات بسترند و چون دست بگردن
یکدیگر کنند حق سبحانه وتعالی فرماید که هزار حسنات بنویسند

٢ و چون آبستن شود هر گامی که بر میدارد وی را حسناتی بنویسند و سیئاتش بدل کنند

و هزار سیئات بسترند و هزار درجات برفرازند و چون بیکدیگر جماع
شوند حق سبحانه وتعالی فرماید که هر یکی را ده هزار حسنات بنویسند
و ده هزار سیئات بسترند و ده هزار درجات برافرازند و چون برخیزند
و غسل کنند حق سبحانه وتعالی فرماید تا بهر تاری موی که بر اندام ایشان
بکند حسناتی بنویسند و سیئاتی محو کردانند ٢ و درجاتی بردارند مادام
که فرزند در شکم وی بود و چون وی را درد زادن گیرد حق سبحانه وتعالی فرما
ید که بهر دردی وی را هزار حسنات بنویسند و هزار سیئات محو کردانند
و هزار درجات برافرازند چون فرزند شیر دهد بهر دی شیر زیدن وی را
هزار حسنات بنویسند و هزار سیئات بسترند و هزار درجات برفراز
ند و هر وقتی که از خواب برخیزد و فرزند را شیر دهد وی را ثواب غازی
بازنویسند و بهر بیداری که از بهر فرزند بود حجی و عمره باز نویسند مادام که زن
باشد و سداد و صلاح بود وبالله التوفیق باب السابع والسبعون
فی الاصلاح بین الناس والنهی عن المطایبة قال الله تبارك
وتعالى واتقوا الله واصلحوا ذات بینکم اخبرنا القاضي ابو جعفر
قال حدثنا ابو مالك التميمي قال حدثنا الفقيه ابو الليث قال حدثنا ابو
الحسن القاسم بن محمد بن رزبه قال حدثنا عيسى بن خشنام
بنام قال حدثنا سويد عن مالك عن ابن شهاب هشام عن
عطاء

عطاء بن يزيد الليثي عن ابي ايوب الانصاري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا يحل لرجل مسلم ان يهجر اخاه فوق ثلثة ايام يلتقيان
فيعرض هذا بوجهه وهذا بوجهه وخيرهما ~~فيعرض هذا ويعرض~~
الذي يبدأ بالسلام ابو ایوب انصاری روایت کند که رسول فرمود
صلی الله علیه وسلم نه حلال بود مسلمان را که برادر مسلمان بشتن از سه روز بخشم
بود و چون بهم باز افتند این روی بگرداند و آن روی بگرداند پس بهترین
ایشان آن بود که ابتدا بسلام کند ابو هریره روایت کند رضی الله عنه که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود روز دوشنبه و روز پنجشنبه درهاء بهشت بگشایند
و بیامرزند هر آن کسی که بخدا شرك نیاورده بود الا ایشان را که بخشم باشند گویند
این هر دو را رد کنند تا آنکه صلح کنند و مادام که بخشم باشند از حق عز وجل
فرو گرد وجدا باشند و هر کدام و هر کدام که ابتدا بسلام کند و بصلح کند آن کفارت
وی بود اگر بدان خشم بمیرند هر دو در بهشت نروند و اگر یکی سلام کند و آن
دیگر جواب سلام ندهد ملایکه جواب وی باز دهند و وی از بزه
بیرون آمده باشد و بزه باکردن مانع افتد ابو امامه باهلی روایت
کند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حق تعالی شب نیمه شعبان
جمله اهل زمین را بیامرزد و مؤمنان را الا کافر و ایشان را که با یکد
یگر بخشم باشند انس بن مالك روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود پنج کس را نماز نا مقبول است زنی که شوهر از وی راضی

نباشد و ناخشنود بود و بنده‌ای که از خواجهٔ خویش که بگریخته بود و انگه بیشتر
از سه روز با برادر مسلمان سخن نگوید و سخن الخمر و بیشتر غازی
که قوم را کراهت بود از پس وی نماز کردن ابو درداء روایت کند که ر
سول صلی الله علیه وسلم فرمود که خبر دهم بچیزی که فاضلتر است
از نماز و روزه و صدقه گفتند بلی یا رسول الله فرمود صلح کردن
میان ایشان که بخشم باشند ابو ایوب انصاری روایت کند که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ترا دلیل کنم بصدقه‌ای که حق تعالی
بدان از شما راضی شود گفتند بلی یا رسول الله فرمود صلح دادن میان
ایشان که بخشم باشند محمد بن کعب گوید بهترین کسی که صلح دهد میان
دو قوم همچنان بود که غزا کرده بود و هر کسی که خواهد که بدرجهٔ عابدان
رسد صلح افکند میان مردمان و دوستی افکند میان مردمان و دشمنی نیفکند
میان ایشان انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول فرمود هر
کسی که صلح افکند میان دو تن حق تعالی وی را بهر کلمه‌ای که گفته باشد وی را
چندانی اجر و ثواب دهد که بنده‌ای آزاد کرده بود حسن بصری رحمه الله
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود فاضلترین مردمان بنزدیک حق تعالی
روز قیامت ایشانند که صلح افکنند میان مردمان ام کلثوم روایت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که نه دروغ زن بود آنکس که صلح افکند میان
مردم بزیادتی که بگوید و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هیچ جای رخصت
نیست

نیست که دروغ گویند الا در سه جایگاه در صلح افکندن میان مردم
و در حرب و سخنی که مرد با زن خویش گوید از بهر صلاح زن تا مطیع
وی باشد و بالله التوفیق **باب الاثنین والاربعون فی**
المتحابین فی الله عز وجل قال الله تبارک و تعالی الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون حدثنا ابو عبد الحسن البغدادی
قال حدثنا ابو طالب الحربی قال حدثنا ابن سنا قال حدثنا البغوی
قال حدثنا خلف بن هشام البزاز قال حدثنا عنبر یعنی عبید القسم
عن یزید بن ابی زیاد عن مجاهد عن ابی ذر رضی الله عنهم اجمعین
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اتدرون ای الاعمال افضل قال قلت الله
الصلاة لوقتها والجهاد فی سبیل الله عز وجل قال النبی صلی الله علیه وسلم الحب
فی الله والبغض فی الله افضل العمل ابو ذر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود شما دانید که کدام کردار فاضلتر است ابو ذر گفت گفتم نماز
در وقت و غزا کردن در راه خدای عز وجل رسول فرمود صلی الله علیه وسلم
دوستی برای خدا و دشمنی برای خدای عز وجل فاضلترین عملهاست
انس بن مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حق تعالی
بندگانی اند روز قیامت ایشان را منبرها از نور نهند نه پیغامبران
باشند و نه شهیدان ثواب پیغامبران و شهیدان با ایشان بدهند

گفتیم یا رسول الله ایشان کیانند فرمود کسانی که دوستی ایشان با خدای
بود ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود روز قیامت ملایکه
ندا کنند کجااند آنهایی که دوستی ایشان با خدای بود تا امروز ایشان را در
کنف رحمت بداریم عبد الله بن مسعود روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود کسانی که دوستی ایشان بخدای بود در بهشت مقام ایشان بر عمودی
بود از یاقوت سرخ بر سر آن عمود هفتاد هزار غرفه بود و ایشان خدا را می
نشسته باشند چون یکی از ایشان در اهل بهشت نظر کنند اهل بهشت از نور
ایشان همچنان روشن شود که خانهای دنیا از آفتاب روشن شود اهل بهشت
در ایشان نظر کنند رویهای ایشان می بینند چون ماه چهارده شبه جامهای
سبز پوشیده بر روی ایشان نوشته هؤلاء المتحابون فی الله عز وجل
حکایت چنین آورده اند که عیسی علیه السلام بکوهی بگذشت عابدی را
دید که عبادت حق تعالی میکرد و چشمهٔ آب دید برای طهارت
و بوستانی که کاسنی در وی رسته بود و بهر قوتش و بجز کاسنی
چیزی دیگر نبود عیسی علیه السلام بر وی سلام کرد گفت علیک
السلام عیسی علیه السلام گفت چند سالست که اینجا عبادت میکنی
گفت هشتاد سالست که ورا می پرستم بدین مقام و از وی درین
هشتاد سال حاجتی میخواهم روا نمیکند عیسی علیه السلام دلتنگ
شد

شد گفت چه حاجت است که میخواهی گفت میخواهم که ذره‌ای محبت
خویش بمن ارزانی دارد و نمیدارد و تو پیغامبر خدای و برجیـ
درگه حضرتی داری دعا کن تا این حاجتم روا گردد عیسی علیه السلام وضو
تازه کرد و دو رکعت نماز کرد و گفت الهی حاجت این بنده روا کن
و محبت خویش در دل وی پیدا کن عیسی علیه السلام این بگفت
و برفت چون از سفر باز آمد گذر بدان مقام کرد عابد را نیافت
و جایگاه وی خالی دید و چشمهٔ آب خشک شده دید و بستان
خراب شده بود عیسی علیه السلام گفت الهی از تو خواستم که حا
جت وی روا کنی نگفتم که جایش ویران کنی ندا آمد که یا عیسی ندانستی
که خرابی دنیا در محبت ماست و هر که را دوست دارد با هیچ چیز سکو
نت نگیرد و قرار و آرامش نبود اگر میخواهی که وی را ببینی در میان
بیابان نگه کن عیسی بدان وادی رفت آن عابد را دید نشسته
و واله گشته و حیران شده زبان بسینه افتاده و چشمها در آسمان
کشیده عیسی علیه السلام وی را بانگ میکرد عابد نه بانگ وی شنید
و نه از عیسی خبر داشت و نه از دنیا عیسی علیه السلام بنزدیک
وی رفت و وی را بجنبانید حق تعالی وحی کرد بعیسی علیه السلام

که بعزت و جلالت من خدای که اگر ویرا بشمشیر پاره پاره کونا
نه که خبر ندارد زیرا که کمتر ذره ای محبت خویشتن در دل پدید کرده
ام و اگر زیادت کنم در میان آسمان و زمین بیفتد عیسی چون چنا
ن دید یکبیت گفت الهی در دل من بیفزای اندکی محبت خویشتن پدید
کن ندا آمد که یا عیسی هیهات هیهات میان تو و محبت من
بحرهاست و قعرهاء عظیم و وادیهاء بسیار تا از یکی در نگذری با
بیچه میخواهی رسی یا عیسی سرمه بی خوابی در دیده کن و چون
دیگران بخسبند تو بیدار باش و بالله التوفیق باب الـ
سبع والسبعون في التوكل على الله قال الله تبارک و تعالی و من
یتوکل علی الله فهو حسبه اخبرنا عاصم بن الحسن بن عاصم البغدا
دی قال اخبرنا ابو الحسین علی بن محمد بن علی بن عبدالله بن بشران قال
اخبرنا ابو علی الحسین بن صفوان البردعی قال حدثنا ابو بکر عبدالله
بن محمد بن ابی الدنیا قال حدثنا ابن ابی مهدی قال حدثنا
عبدالله بن المبارک عن حیاة بن شریح عن بکر بن عمرو المعا
فری عن عبدالله بن هبیرة عن ابی تمیم الجیشانی عن
عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول
الله صلی الله

الله صلی الله علیه وسلم یقول لو انکم توکلتم علی الله حق توکله لرز
قکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا وتروح بطانا عمر بن الخطا
ب رضی الله عنه روایت کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اگر شما توکل کنید
بر خدای عز وجل چنان که حق توکل است شما را همچنان روزی دهد که
مرغان را در بامداد گرسنه و شکم تهی بیرون آیند و شب نگاه سیر باز جای
روند انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم در
دعا گفتی اللهم اجعلنی ممن توکل علیک فکفیته واستهدیک
فهدیته واستنصرک فنصرته ابن شبرمه روایت کند باسناد درست
که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم حق سبحانه و تعالی چهار چیز به چهار کس
ندهد الا بان کس که ویرا دوست دارد اول خاموشی دوم توکل بر خدای
عز وجل سیم تواضع چهارم زهد در دنیا ابن عباس رضی الله عنهما
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خواهد که قوی تر از همه مردمان
باشد توکل بر خدای کند و هر که خواهد که بهترین همه مسلمانان باشد از خدای
بترسد و هر که خواهد که توانگر تر از همه مردمان باشد بانچه که ویرا پیش خداست
واثق تر بود از انچه که در دست وی باشد در توریت نوشته است
که ملعون است ملعون انکه اعتماد بر دستی کند که همچون خود وی بود
همچون بر وی جا ... احمد را گفتند که شنیده ایم که تو با دیه رای بی

بی زاد و بی نفقه بتوکل گفت بزادی بزرگ رفتم گفتند زاد تو چیست
گفت انکه من دنیا را بکلیت تنها و در بیابان جدا از خدا بینم مملکت
خدا بینم و خلقان همه بندگان وی بینم و قضاء خدا در همه امور
سیر روان بینم گفتند رو که تو بهترین بادیه ای اخرت میبری نه بادیه
دنیا انس بن مالک روایت کند که مردی پیش رسول آمد صلی الله
علیه وسلم و بادی اشتری بود گفت یا رسول الله اشتر را بگذارم و تو
کل کنم بخدای فرمود نه ببند بیش و توکل بر خدای کن سهل بن
عبدالله گوید علامت متوکل سه چیز است نخواهد و رد نکند و باز
نگیرد ابو موسی دیبلی گوید که ابو یزید را پرسیدم که توکل
چه باشد ابا یزید گفت مرا تو چه گوئی من گفتم اصحابان چنین گویند
که اگر شیر و اژدها از راست و چپ تو در آیند در سر تو
هیچ عالمی پدید نیاید ابو یزید گفت این آسان است
ولیکن اگر اهل بهشت در بهشت در ناز و نعیم باشند و اهل دوزخ
را در دوزخ عذاب بکنند و تو میان ایشان تمیز افکنی از جمله
توکل بیرون باشی سهل بن عبدالله گوید اول مقام توکل
آن است که پیش حق سبحانه و تعالی مرده باشی همچون مرده
شوی

شوی تا هر چون که خواهد ویرا گرداند بشر حافی رحمة الله علیه گوید بر انکسی که گوید توکل
بر خدای کردم با خدای دروغ گفته باشد که اگر توکل بر خدا کرده بودی بدانچه وی
کند راضی بودی ابراهیم خواص رحمة الله علیه گوید در بادیه میرفتم آواز هاتفی شنیدم
نگاه کردم اعرابی را دیدم که میرفت مرا گفت یا ابراهیم تو پیش ما آی و توکل پیش
ما درست تا توکل درست شود تو ندانی که امید داشتن تو بران بود که گوئی در شهرها شوم
برای طعام توکل تو باطل شود امید از شهرها ببر و توکل بر خدای کن حسین
منصور رحمة الله علیه گوید متوکل شرط آن است که بر حقیقت آن بود که نخورد و در شهر از وی
مستحق تر باشد سهل بن عبدالله گوید توکل حال پیغمبر است صلوات الله علیه و کسب
کردن سنت وی است هر که در حرکت و کسب طعن کند در سنت طعن کرده
باشد و هر که در توکل طعن کند در ایمان طعن کرده باشد بیسیل گوید در بادیه
میرفتم نگاه کردم زنی را دیدم که در پیش قافله میرفت خوار خوار پنداشتم که مانده
شده است تا نزدیک وی رفتم و دست در جیب کردم و بیست درم بیاوردم گفتم
بستان و بگشاده دست در هوا جنبانید دست ویرا پر از زر دیدم گفت تو از
جیب بیاوردی و من از غیب و چنین گفته اند که توکل آن بود که سر خود را
فارغ داری از تفکر روزی ابو علی رودباری گوید که مردی وقتی که درویش بود
تعلال پنج روز گوید که گرسنه ام ویرا فرمایند که بازار را نگاه داری کن و پیشه ای کن
بنان حمال گوید از مصر می آمدم در بادیه که بمکه روم و زاد با خود داشتم گفت
چون نگه کردم زنی را دیدم که مرا گفت ای بنان تو حمالی که زاد میکشی بر پشت
وی پنداری که روزیت ندهد گفت زاد بینداختم و سه روز برآمد در راه نگاه کردم
پا و بیچی بیافتم با خود گفتم برگیرم با خداوند پیش دهم با انکه مرا چیزی دهد

گفت آن زن را دیدم که مرا گفت تو بازرگانی و بسی چیزی بمن انداخت
نگاه کردم درم بود بر داشتم و نفقه میکردم تا باز بمصر آمدم ابو سعید
خراز میگوید که در بادیه میرفتم بی زاد و فاقه عظیم بمن رسید گفت
از دور دیه دیدم خوش گشتم گفتم رسیدم بآبادانی و بسی تفکر کردم گفتم اکنون
ساکن شدم و بجز ازوی بچیزی دیگر توکل نکردم گفت سوگند خوردم
که در دیه نروم الا که مرا بر گیرند و بدانجا برند گفت طاقت رفتن نداشتم
و شب در آمد در میانه ریگ بسینه جایی بکندم و در پیش نشستم گفت
چون نیم شب شد آواز هاتفی شنیدم که میگفت ای اهل دیه خدا را اولیاییست
و خود را در میانه ریگ پنهان کرده است وی را در یابید جماعتی بیامدند
وی را برگرفتند و بدیه بردند ابو حمزه خراسانی گوید که در بادیه چنان که میرفتم
در چاهی افتادم نفس با من گفت بانگ و فریاد کن تا کسی بشنود گفتم والله
فریاد نکنم گفت این خاطر هنوز تمام نشده بود که دو مرد بر سر چاه
بگذشتند یکی با دیگری گفت که سر این چاه باز گیریم تا کسی در نیفتد
برفتند و نی و بوریا بیاوردند و سر چاه بگرفتند خواستم که بانگ برآرم
دیگر باره با خود گفتم آواز با آن کس ده که از ایشان بتو نزدیکتر و تواناتر است گفت
چون ساعتی برآمد چیزی بیامد و سر چاه باز کرد و دم خویش بچاه
فرو گذاشت و اشارت میکرد که در من آویز گفت در او آویختم مرا از
چاه بر آورد نگاه کردم شیری را دیدم پیش نشسته برفت آواز هاتفی
شنیدم که یا ابا حمزه الیس هذا احسن نجیناک من التلف با

التلف

بالتلف ای ابا حمزه این بهتر است که از بلا و هلاک ترا برهانیدم
در خبر است که سه مرغ بهدیه برسول فرستادند رسول صلی الله علیه وسلم مرغی را بخادم
داد دیگر بخورد چون بامداد بود آن مرغ را بیاورد رسول صلی الله علیه وسلم وی را
نهی کرد که بسوی فردا چیزی منه که حق تعالی روزی هر روزی
میفرستد و عیسی علیه السلام گفت یا قوم طعام فردا باز مگذارید و منهید
که روزی فردا با فردا آید نگاه کنید بحیوانات زمین که روزی ایشان
کی میدهد اگر گویند که شکم ایشان کوچک است نگاه بمرغان کنید اگر گویند
مرغان پر است نگاه کنید بدد و دام چه بزرگ کند و چه قوت از راه بی برسند
که از کجا خورند گفت این علم بشنو من نیست از خدای عز و جل برسید
که از کجا مر روزی دهد حذیفه گفت با ابراهیم ادهم بودم در راه
مکه چند روز برآمد که هیچ طعامی نیافتیم چون بکوفه رسیدیم در مسجد
خراب رفتیم ابراهیم ادهم در من نگاه کرد گفت ای حذیفه میدا
نم که گرسنه گفتم بلی ای شیخ گفت پاره کاغذ و دواتی بیار
گفت بیاوردم بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم توی مقصود
بهمه حال توی ... بهمه معنی منم حامد منم شاکر منم ذاکر
منم سایل منم گرسنه منم برهنه الهی شش چیز است منم ضامن
بلکه نیم تو نیز ضامن دیگر نیم بکن ... از خویش بگفتم

و این بیت بر کاغذ نوشت انا حامد انا شاکر انا ذاکر انا حافی
انا جایع انا عاری ستة انا الضمین لنصفها فکن الضمین بنصفها
مدحی لغیرک لهب نار خضتها فاجر عبیدک من دخول
نار گفت رقعه بمن دار گفت برو و بجز از خدا دل در کسی دیگر مبند
و اول کسی که پیش تو باز آید این رقعه بوی ده گفت بیرون آمدم و رفتم
اول کسی را دیدم مردی بود بر اشتری نشسته بود رقعه بوی دادم
بستد و برخواند و بگریست گفت خداوند این رقعه کجاست گفتم در
فلان مسجد نشسته است صره بمن داد شصت دینار در وی
من مردی را دیدم پرسیدم که این چه کس است گفت ترسا بیست جهود
و پیش ابراهیم ادهم رفتم و قصه با وی بگفتم مرا گفت دست با صره مکن
که وی درین ساعت بیاید چون ساعتی برآمد جهود بیامد و بسر و روی
ابراهیم در افتاد و بر دست ابراهیم مسلمان شد و بالله التوفیق

باب النهایة فی الیقین

قال الله تبارک و تعالی والذین یؤ
منون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون
اخبرنا الشریف ابو نصر محمد بن محمد بن علی الزینبی ببغداد قال اخبرنا
علی بن ابی بکر بن محمد المعروف بابن زنبور وانا اسمع قال حدثنا یحیی
بن ساعد قال حدثنا محمد بن عمرو ابو بکر الباهلی قال حدثنا ابن

عاصم

عاصم عن محمد بن الرافع عن محمد بن کعب القرظی عن
ابا بکر الصدیق رضی الله عنه ارتفع الامس ثم قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول لم یعط عبدا خیرا من الیقین والعافیة فا
سئلوهما الله محمد بن کعب روایت کند که ابا بکر الصدیق رضی الله عنه بر منبر
رفت آنگه گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم سال پار درین ماه و بگر
یست پس گفت از رسول خدا شنیدم که بنده چیزی نداده اند
بهتر از یقین وی نیست از خدا خواهید یقین و عافیت عبد الله
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ کس را راضی مکن بسخط
خدا و هیچ کس را شکر مکن بنعمت خدا و فضل خدا و کس را ملامت
مکن بچیزی که خدا قسمت تو نکرده است که روزی نیاید بحرص حریصان
و رد نشود بکراهیت مردمان که حق تعالی بعدل خویش راحت و خوشی
در رضا و یقین نهاده است و غم و اندوه در شک و ناخشنودی نها
ده است ابو عبد الله انطاکی گوید که کمترین یقین که بدل رسد دل را
پر نور کند و از خوف خدا پر ... و جعفر حدادی گوید در بادیه
بر سر چاه آب نشسته بودم شانزده شبانروز که طعام خورده بودم و نه
شراب ابو تراب نخشبی با من رسید گفت چه نشسته گفتم من
در میان علم و یقین نگاه میکنم تا کدام غلبه میکند که با وی باشم یعنی
اگر علم غلبه کند آب باز خورم و اگر یقین غلبه کند بروم و نخورم ابو تراب

کفت که تا نشنیدی برزرکی خواهد بود بعضی کفته اند که یقین علمیست
دردل دوستان و بعضی کفته اند که یقین از زیادت ایمان بود
سهل بن عبدالله کوید که یقین از زیادت و حقیقت ایمان بود ابو
عثمان کوید که یقین آن بود که اندوه فردا نخوری عبدالله کوید حرامست
بران دلی که بوی یقین شنود و با چیزها دیکر بجز حق تعالی انس
کیرد و مشغول شود ابراهیم خواص کوید که در بادیه همی رفتم غلامی را
بدیدم بیندازی که شیفته اکبی بود او را کفتم ای غلام کجا میروی
کفت بمکه کفتم بی زاد و بی راحله و بی نفقه مرا کفت ای ضعیف الیقین
انکه درست کاسمانها و زمینها نکاه دارد قدرتست که مرا بمکه بردبی زاد
و بی راحله برفت و ناپدید کشت ابراهیم کوید چون در مکه رفتم وی را دیدم
که طواف میکرد کفت ای شیخ تو هنوز بر ان یقین ماندهٔ ابو اسحق
نهرجوری کوید که چون بنده باکمال یقین رسد بلا پیش وی نعمت بود در
پیش وی مصیبت ابو تراب کوید در بادیه میرفتم غلامی دیدم که
میرفت بی زاد و بی نفقه با خود کفتم که اکر باوی یقین نبودی هلا
ک بودی پس کفتم ای غلام بچنین جایکاه بی زاد میروی
مرا کفت ای شیخ سر برار تا در هر دو سرا بجز خدای عز وجل
چیزی دیکری بینی کفتم اکنون هر کجا که خواهی برو چنین
روایت

روایت کرده اند که ابراهیم ادهم و سفیان ثوری رحمة الله علیهما هم
صحبت بوانده بمکه وهر دو بروزه بودند نماز دیکر ایشان را فتوحی پدیدا
آمد ابراهیم بدرویشان داد سفیان کفت ای ابراهیم ترا سمتا چیست
باید که بعلم باشد چون وقت روزه کشادن بود فتوحی بهتر ازان پدید آمد
روزه بکشادند ابراهیم سفیان را کفت ترا سمتا چیست باید که بیقین
نکر در خبر است که ابراهیم خلیل علیه السلام کفت یارب من خلیل
توام و رسول توام هیچ بنده هست ترا که بدرجه من رسد وحی آمد
که بلی کفت یارب ویرا با من نما کفت ویرا در روی زمین طلب
کن کفت هفت سال ابراهیم علیه السلام در طلب وی بود بر کنا
ره دریا میرفت درختی سبز دید و در زیر درخت مردی را دید که نور
وی تلالا میکرد ابراهیم علیه السلام آن رفت کفت سلام علیک
یا ولی الله کفت وعلیک السلام یا خلیل الله پس ابراهیم با وی
حدیث میکرد آهوی بیامد و میان هر دو بنشست و ولی کفت ای ابرا
هیم بدان خدای که ترا بخلق فرستاده که امروز پانزده سالست
که روزه نکشاده ام که اکر نه آن بودی که ترا کرامتست بنزد حق
تعالی هم نکشادمی و کفت بسم الله هر دو دست با آهو کشیدند

ان هذا الوجع او السقم رجز عذب به بعض الامم قبلکم ثم بقی بعد فی الارض

آهو را دست ایشان با آهو رسیده بود که آهو بریان کشته بود
و در پیش ایشان نهاده و بخوردند تا سیر شدند پس ولی کفت ای
آهو برخیز بامر رب العزة آهو برخاست همچنان که بود پس
عابد برخاست کفت ای ابراهیم بسلامت می باشی و پای در دریا
نهاد و بر سر آب میکذشت همچنان که بر زمین روند ابراهیم بتعجب
فرومانده برخاست و دو رکعت نماز کرد کفت الهی بچه چیز این
کرامت یافته است حق تعالی وحی کرد که یا ابراهیم بیقین نیکو
یافته است و اکر یقینش زیادت بودی در هوا برفتی همچنین در خبرست
که عیسی علیه السلام بر سر آب رفتی همچنان که بر روی زمین اورا دو کس
کفتند بچه چیز بر سر آب میروی کفت بدرستی یقین که مراست با
حق سبحانه و تعالی ایشان کفتند ما را نیز یقین است بخدای عز وجل
عیسی علیه السلام کفت شما نیز بر سر آب بروید فرا رفتند که بر سر
آب بروند بادی عظیم برامد و موج برخاست باز کردیدند کفت
چرا باز کردیدند کفتند از موج بترسیدیم کفت چرا از خدای نتر
سیدید انکه عیسی علیه السلام کفت اکر در راه شما درّ و یاقوت و سنک
[illegible]

بیش آید کدام برکیرید کفتند در کفت لا والله تا انکه در و یاقوت
و سنک بنزد یکی شما یکسان نبود شما را یقین درست نبود
وبالله التوفیق تمت باب الحادی والثمانون فی
الورع اخبرنا القاضی ابو سعید قال اخبرنا ابن منیع قال حدثنا
هرون بن عبدالله قال حدثنا سلیمان بن عبد الرحمن الدمشقی قال
حدثنا خالد بن خالد الازرق عن محمد بن عبد الرحمن عن نافع
عن ابن عمر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال افضل العبادات
الفقه وافضل الدین الورع عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند که
رسول فرمود صلی الله علیه وسلم فاضلترین عبادتی فقه است و فاضلترین
دین ورع است عمران بن حصین روایت کند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم
حق تعالی میفرماید بنده من انچه بر تو فرض کرده ام بجا آر تا عابدتر
همه مردم باشی و بانچه ترا قسمت کرده ام قناعت کن تا غنی تر همه باشی
فضیل عیاض کوید که پنج چیز از علامت سعادتست یقین
در دل و ورع در دین و زهد در دنیا و شرم در چشم و ترس در تن
و پنج چیز علامت شقاوتست سیاهی دل و ناکرستن از ترس
حق تعالی و کم شرمی و رغبت کردن بدنیا وامید دراز ابو بکر الصدیق
رضی الله عنه کوید هفتاد در از حلال بجایکاه بکذاشتم از ترس انکه
مبادا که بیکی در از حرام در افتم ابن المبارک کوید فلسی

از حرام بجای بگذاشتن فاضلتر از صد هزار درم که بصدقه دهی
ابوموسی اشعری گوید هر چیزی را حدیست و حدود مسلمانی ورع است
و تواضع و ننگ و در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اگر چندان نماز
کنید که دوتا شوید و چندان روزه دارید که چون چوب خشک شوید که
نماز هیچ سودی ندارد الا بورع و در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود حق تعالی دعای آنکس اجابت نکند که خوردن او حرام باشد و پوشید
نیش حرام بود ابن عباس رضی الله عنهما گوید اگر دیناری از حلال هیچ نیابم
الا بکناره دریا شوم و بدست خویش آب باز خورم چنین روایت
کرده اند از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از شام زیت آورده بودند برای
بیت المال و در کاسها کرده بودند پیش عمر رضی الله عنه قسمت میکرد
بر مسلمانان و پسری کوچک از آن عمر نشسته بود چون کاسه بر داشته
شد کودک دست در کاسه ها مالید و بر سر خود در می مالید عمر رضی الله عنه
نگاه باوی کرد گفت ای پسر این موی تو بس طامع است
بر وفق مسلمانان و دست وی بگرفت و بگرمابه برد و دفع موی آن
موی بتراشیدند و شبلی گوید که ورع آنست که بهدرستی از حق
تعالی از همه متورع بود چنین آورده اند که فلسی از عبد الله بن
مروان در چاه نجاست افتاد سیزده دینار بداد تا فلس را

برآورده

برآوردند ویرا گفتند بچه چنین کردی گفت نام خدای بر آن نوشته بود
یحیی بن معاذ گوید رحمه الله که ورع بر دو وجه است ورع ظاهر و ورع
باطن واما ورع باطن آنست که در دل وی چیزی نباشد جز از حق
اما ورع ظاهر آنست که حرکت وی نبود الا از بهر حق سفیان
ثوری رحمة الله علیه گوید سهلتر چیزی نیست همانچه دلت از آن بشک
افتد بگذار چنین روایت کرده اند که خواهر بشر حافی پیش احمد بن
حنبل رحمة الله علیه رفت گفت چه گویی که ما بر بام دوک میریسیم و در
شب مشعله ها دسان خلیفه بر ما افتد روا بود که بدان روشنای
دوک بریسیم احمد گفت تو کیستی گفت منم خواهر بشر حافی گفت
ورع از خاندان شما بیرون افتد نه روا بود که بریسی مالک بن دینار
رحمه الله چهل سال در بصره بود و از خرما و رطب بصره نخورده بود
از ورع و حارث محاسبی گوید چون دست بطعام کشیدی اگر
شبهت بودی رگی بر دست من بر دوختی من بدانستی که آن
نه حلال است یعنی بدانستی حسن بصری رضی الله عنه گوید که در مکه
رفتم پسری را دیدم که پشت بکعبه باز داده بود و مردم را پند میداد
اورا گفتم اصل دین چیست گفت ورع است گفتم آفت دین

چیست گفت طمع است حسن در وی متعجب بماند و نیز
حسن بصری گوید مثقال ذره از ورع بهتر است از هزار مثقال
نماز و روزه و حق تعالی بموسی علیه السلام وحی کرد که یا موسی متقربان
بمن تقرب نکرده اند بهتر از ورع و پاره مشک آورده بودند
پیش عمر بن عبد العزیز از غنیمت عمر بینی بیاکند تا بوی مشک
نشنود گفت منفعت این در بوی است و من کراهیت دارم
که بی مسلمانان بوی مشک بشنوم شیخ ابو صالح را دوستی بود
آن شب ویرا خبر دادند که در نزع است بنزدیک وی شد چون
از دنیا بیرون شد در ساعت چراغ بکشت گفت تا اکنون روغن
در چراغ وی را بود اکنون وارثان راست چراغ دیگر طلب کنید
کهمس چهل سال میگریست ویرا گفتند بچه میگریی گفت
دوستی بزیارت من آمده بود انکی سیم ماهی برای وی بخریدم
چون فارغ شد پاره گل از دیوار همسایه بستدم تا دست بدو بشوی
بشست و حلالی آن نخواسته ام احمد حنبل سطلی ببقالی
بگرو کرد بمکه چون باز رفت که سطل باز استاند بقال دو سطل

بیرون

بیرون آورد و گفت سطل خویش بستان که من نمیدانم که آن تو
کدام است احمد گفت من نیز نشناسم افتادم پس ببقال گفت
رو که سطل ترا دادم و بیقال داد بقال گفت سطل تو اینست
من خواستم که ترا بیازمایم گفت لا والله که نستانم و برفت عبد الله
بن مبارک حدیث رسول صلی الله علیه وسلم می نوشت بنشستم قلمی
بعاریت فرو خواست و فراموش کرد که با خداوندش دهد چون
بمرو رسید قلم را در قلمدان خویش دید برخاست و با شام رفت
و قلم با خداوندش داد چنین روایت کنند که سفیان ثوری را
بخواب دیدند که ویرا دو پر بود در بهشت می پرید از این درخت
بدان درخت ویرا گفتند این بچه یافتی گفت بورع حسان
بن ابی سنان شصت سال پهلو بر زمین ننهاده بود و شصت
سال گوشت فربه نخورده بود و آب سرد نخورده بود چون از دنیا
بیرون رفت ویرا بخواب دیدند گفتند که حق تعالی با تو چه کرد
گفت مرا از بهشت باز داشته اند از بهر سوزنی که بعاریت خواسته
بودم و باز جای ننهادم ابراهیم ادهم گفت در مسجد بیت المقدس
بودم بعضی از شب بگذشت دو ملایکه را دیدم که فرود آمدند

یکی برد یکی را کفت کیستی در اینجا کفت ابراهیم ادهم آن
که حق تعالی اورا درجه با کم کرد کفت چرا کفت ببصره خرما خریده
بودم و یکی خرما از آن خرما بقال در میان خرما ابراهیم افتاد
ابراهیم کفت ببصره رفتم و از آن بقال خرما بخریدم یکی خرمای
با میان خرمای وی انداختم و با بیت المقدس آمدم و در مسجد
بخفتم چون بعضی از شب در کذشت دو ملک از آسمان فرود
آمدند یکی کفت بر آن دیکر را کیست اینجا کفت ابراهیم ادهم
کفت آن خرما باز بجا رسانید و بود درجات زیادت کردند
وبالله التوفیق باب الثانی والثلثون فی الحیاء قال الله
تبارک وتعالی الم یعلم بان الله یری اخبرنا ابو بکر بن
احمد بن علی بن الحسین بن زکریا قال اخبرنا الاستاد ابو القسم
القشیری قال اخبرنا ابو بکر بن محمد بن احمد بن الهیثم قال
قال حدثنا موسی بن حیان قال حدثنا المقدمی عن عبید الله بن
عمر بن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحیاء
من الایمان عبد الله بن عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
شرم

شرم از ایمان است ابو سعید الخدری روایت کند که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود شرم کن تو بیشتر بودا از دختر خانه انس بن مالک
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر دینی را خلقیست و خلقی
سلمی شرم است [illegible] انس روایت کند که رسول فرمود صلی الله علیه
وسلم انچه مردمان در یافته اند از سخن پیغامبران پیشین اینست
که چون شرم نداری هر چه خواهی کن ابن مسعود روایت کند که رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم با اصحاب که از خدا شرم دارید چنان که حق
شرم داشتن است کفتند یا رسول الله ما شرم میداریم فرمود آن
نه شرم داشتن است بلکه کسی که از خدا شرم دارد از حق شرم
داشتن سر را نکاه دارد و هر چه کرد بر کرد سر است و شکم نکاه دارد
و هر چه کرد بر کرد شکم است و مرک و ریزیدن را یاد کند و هر که آخرت
خواهد زینت دنیا بکذارد هر که این بکند از خدا شرم داشته بود در
خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود شرم از ایمان است و ایمان
در بهشت است و بدی از جفا است و جفا در دوزخ است حکما
کفته اند خود را زنده دارید بمجالست کسی که از وی شرم دارند ذو النون
مصری کوید شرم هیبتی است که در دل بود باید و بیرون شود [illegible]
که کرده بود ابو عثمان کوید هر که در شرم سخن کوید

و از خدا شرم ندارد با نچه که میکوید وی مغرور است روزی مردی در پیش
عبد الله مبارک آمد کفت از کجا می آیی کفت از مجلس ابو القسم
العالم کفت در چه سخن میکفت کفت در شرم کفت واعجبا آن
که از خدای عز وجل شرم ندارد در شرم چکونه سخن کوید سری سقطی
کوید شرم و انس چون فا دل رسند اکر در آن زهد و ورع و شرم بینند
فرود ایند و الا برود ابو سلیم کوید که خوانده ام که حق تعالی کفت
بنده من چون از من شرم داری عیب تو بر مردم بپوشانم و کناه
تو از لوح المحفوظ بستر انم و روز قیامت در حساب با تو مناقشه
نکنم و چنین آورده اند که مردی را دیدند که از بیرون مسجد نماز میکرد
کفتند چرا در مسجد نمی کفت شرم دارم که در خانه وی روم و با وی
عاصی کرده ام بعضی چنین کویند که شبی میرفتیم به بیشه رسیدیم
مردی را دیدیم خفته و اسب بکذاشته کرد او میکرد او را در
جنبانیدیم کفتیم نمی ترسی که چنین جایکاهی می خسبی که ماوای
شیران است وی سر برداشت کفت من شرم دارم
که بجز از وی از کسی دیکر بترسم و سر باز جای نهاد و بخفت
در خبر است که حق تعالی بعیسی علیه السلام وحی کرد که یا عیسی
خود را پند ده و اکر پند نکیری از من خدای شرم دار که کسی را
بند دهی

پند دهی در خبر است که چون بنده فراز شنید که خلق را پند دهد
و موعظ کند ملائکتان که بروی موکل اند کویند تن خود را پند
بند ده که دیکران را پند میدهی والا از خدای خویش شرم دار که ترا
می بیند در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم مزدوری را کرفته بود که
اشتر را نکاه دارد روزی رسول صلی الله علیه وسلم میرفت که اشتران بیند
مزدور را دید که جامه بر کنده بود و برهنه می دوید ازپس اشتران چون
رسول را دید خجل کشت جامه در پوشید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
شرم نداری که عورت پیدا کرده کفت یا رسول الله کرا کار است و کسی
درین صحرا نبود که مرا ببیند فرمود نه خدای عز وجل می بیند برو که اکر
از خدای عز وجل شرم ندارد مرا بکار نباید در خبر است که داود علیه
السلام بساحل دریا رفت و یک سال خدا را عبادت کرد چون سال
تمام شد کفت الهی پشتم دوتا شد و روشنی چشمم نقصان شد
و نمیدانم که عاقبت کارم چه خواهد حق تعالی بر وزغی را وحی کرد
که جواب ده بنده ما را آن وزغ کفت ای داود بر خدا منت می
نهی بعبادت بان خدای که ترا برسالت بخلق فرستاد
که من سی سالست که بر برک دهلی دهلی درین دریا نشسته ام
تسبیح و تمجید وی میکنم و هفت اندام من میلرزد از ترس وی

وزهره آن ندارم که در خاطر بگذرد که عاقبت کارم چه خواهد بودن
وهب بن منبه گوید در بنی اسرائیل مردی بود هفتاد سال خدایرا عبا
دت کرده بود که هر هفته یکبار روزه گشادی از خدای عز و جل حاجتی
خواست اجابت نکرد پس این عابد با خود گفت ای نفس اگر در
تو خیر بودی حاجتم روا کردی درساعت ملائکتی بنزد وی آمد
گفت ای فلان این عتاب که با تن خود کردی بهتر است ازین
هفتاد ساله عبادت که کردی وبالله التوفیق باب الثالث
والثلثون فی الفراسة قال الله تبارک وتعالی ان فی ذلک لآیات للمتو
سمین قیل المتفرسین اخبرنا الشیخ ابوبکر الطرثیثی قال اخبرنا الشیخ
الامام ابو القسم القشیری قال اخبرنا الشیخ ابو عبد الرحمن السلمی قال اخبرنا
احمد بن علی بن جعفر الرازی قال اخبرنا محمد بن احمد السکونی قال حدثنا
موسی بن داود قال حدثنا محمد بن کثیر کوفی قال حدثنا عمرو بن قیس
عن عطیه عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله ابو سعید الخدری روایت کند که ر
سول صلی الله علیه وسلم فرمود بترسید از فراست مؤمن که او بنور خدا نظر
کند واستاد ابو القسم چنین گوید که فراست خاطریست که با دل رسد
از آن دل نفی کند که هر چه که ضد وی بود واین فراست مر اورا از قوت
ایمان

ایمان بود هر آنکس که در ایمان قوی تر فراست وی تیزتر گفتن
علم وی و داشتن از قبل حق تعالی بود ابو سعید خراز گوید که فراست
حکمی بود از حکمهای وی بر زبان بنده جریان کند واسطی گوید فراست
تابش نوری بود که شعاع بر دل زند با معرفت تمام پس سرها حاملی را
از غیب در غیب کنند تا چیزها ببیند از آنچه که حق تعالی اینجا نماید
لاجرم از ضمیر خلق سخن گویند ابو الحسن دیلمی گوید که قصد انطا
کیه کردم از بهر سیاهی که گفتند از سرهای مردم خبر میدهد در انطاکیه
مقام کردم تا وی از کلام بباید و چیزی مباح از کوه آورده بود بفروخت
گفت دو روز بود که گرسنه بودم وهیچ نخورده بودم بانزدیک وی رفتم
گفتم این چند بچند وبا وی چنان می نمودم که برین بخرم تا ظنی نبرد
گفت در من نگاه کرد وگفت بنشین که چون بفروشم ترا چیزی دهم
تا طعام بدستی بخری گفت ویرا بجای بگذاشتم پای دیگر رفتم تا وی
گمانی نبرد وباوی میگفتم بچند وی میگفت بچندین پس باوی آمدم
گفتم اگر بخواهی فروختن بها بستی از من بستان مرا گفت هنوز دو رو
زست که گرسنه بنشین که چون بفروشم چیزی بتو دهم گفت فراز
نشستم چون بفروخت از آن چه بستد چیزی عن داد و وی برفت از پسی

حاجت
وی برفتم نگاه باس کرد گفت چون ترا حاجتی آید بر خدای عرضه کن
الا که در آن حظ نفس بکند که از حق تعالی محجوب باشی وچنین آورده اند
کرث فحی و محمد بن حسن رضی الله عنهما در مسجد الحرام بودند مردی در آید محمد
بن حسن گفت بفراست من که این مرد درودگر است فحی گفت بفرا
ست من این مرد آهنگرست ازوی بپرسیدند که تو چه پیشه گفت پیش ازین
درودگر بودم این زمان آهنگرم شیخ ابو عثمان را صاحبی بود ویرا شو
ق توبه کردن باز نمی حالی رفته بود روزی پیش شیخ ابو عثمان ایستاده بود
در آن حال تفکر میکرد شیخ سر برداشت گفت شرم نداری که چنین
تفکر میکنی انس بن مالک روایت کند که روزی در پیش امیر المؤمنین
عثمان بن عفان رضی الله عنه رفتم در راه زنی پیش من باز افتاد در وی
بس وی نگاه کردم چون در پیش عثمان رفتم وی گفت شد یکی از
شما پیش من آید واثر زنا در چشمهای وی پیدا بود نداستی که زنای چشم
نظر بود اگر توبه کنی والا ترا تعزیر کنم گفتم یا امیر المؤمنین ا وحی بعد
النبی صلی الله علیه وسلم فقال لا ولکن بنظرة وبرهان وفراسة صادقة
گفتم از پس رسول صلی الله علیه وسلم بکسی وحی همی آید گفت نه ولیکن به بینائی
ست وبرهان وفراست صادق احمد نقیب گوید که در پیش شبلی
رفتم

رفتم شبلی گفت یا احمد فتنه بداده گفتم چگونه است گفت نشسته
بودم در خاطر من بگذرد که تو بخیلی ام گفتم من بخیل نیستم خا
طر گوید نه تو بخیلی گفتم امروز هر چه مرا فتوح آید باول درویشی دهم که
که چشم من بروی افتد چون این در خاطرم هنوز تمام نشده بود که خادم
از خانه سلطان خلیفه در آمد وپنجاه دینار در آورد وگفت این بنفقه خویش
کن آن بستدم وبیرون آمدم نگاه کردم درویشی را دیدم نابینا که پیش
مزینی نشسته بود وسویش می تراشید تا نزدیک وی رفتم وحرزر در دست
وی نهادم گفت بمزینی ده گفتم زرست گفت دانم بمزینی ده گفتم
پنجاه دینارست گفت نه گفتم که تو بخیلی گفت تا مزینی دادم مزینی
بستد گفت چون این درویشی پیش من بنشست من با خدا عهد کردم که مزد
ازوی مزد نستانم گفت آن زر در دجله انداختم وگفت هیچ کس ترا
عزیز ندانست الا که حق تعالی ویرا ذلیل داشت شاه کرمانی
از بندگان بود وصاحب فراست بود وهرگز خطا نکردی در فرا
ست پس گفت هر آنکس که چشم نگاه دارد از محارم وخود را منع
کند از شهوتها وباطن خود را عمارت کند بمراقبت وظاهر آراسته دارد
بمتابعت بودن سنت وحلال خوردن بعادت کند فراست
وی خطا نکند پیری گوید در بغداد بودم با جماعتی فقرا در مسجد

نشسته بودیم چند روز برآمد که هیچ نخوردیم و هیچ فتوحی پدید نیامد
پیش ابراهیم خواص آمدیم رحمة الله علیه تا از وی چیزی بخواهیم گفت
چون چشم ابراهیم بر من افتاد گفت آن حاجت که میخواهی حق
تعالی میداند یا نه گفتم بلی میداند گفت خاموش باش و با مخلوقان
مگوی گفت چون باز جای رسیدم چندان فتوح پدیدار آمد که ما را
و دیگرانرا کفایت بود ابو الحسین عراقی گوید که بزیارت ابو الحسین
تیناتی رفتم چون وقت وداع بود با من بیرون آمد و مرا گفت دانم
که معلوم بر نگیری ولیکن این دو سیب برگیر آن دو سیب بستدم
و در جیب نهادم و برفتم سه روز میرفتم هیچ فتوحی نبود سیبی
از جیب برآوردم و بخوردم خواستم که آن دیگر برآرم چون دست
از جیب کردم هر دو سیب بر جا بود یکی دیگر برآوردم و بخوردم چون باز
دست از جیب کردم هر دو سیب بر جا آمده بودند همچنین تا بدر موصل
میخوردم و باز جای می آمدند با خود گفتم بسبب این دو سیب
توکل بر من تباه شود که بجوف معلوم میست هر دو را بیرون
بار از جیب برآوردم نگاه کردم درویشی را دیدم افتاده خرقه
بگلیم پیچیده و میگفت مرا سیب می باید گفت هر دو بوی
دادم و فراز رفتم در خاطرم گذر کرد که مگر شیخ این

سیب برای این درویشی داده بود باز گردیدم که از آن درویش
باز پرسم درویش را نیافتم ابو عمرو بن علوان چنین گوید که برنای
با جنید هم صحبت بود و از خاطرها خبر باز دادی جنید را خبر دا
دند جنید گفت چیست این که از تو میگویند گفت ای شیخ چنینست
که میگویند تو نیت چیزی ضمیر کن گفت پنداشتم گفت چنین
و چنین ضمیر کردی گفت نه چنین است گفت بلی چنین است
ولکن تو چیزی ضمیر کن دوم بار ضمیر کرد گفت چنین و چنین
پنداشتی گفت نه آن برنا گفت نه گفت دیگر بار ضمیر کن سه دیگر
بار ضمیر کردم گفت چنین و چنین پنداشتی گفت نه آن برنا
ای عجب تو صادقی و من ضمیر دل می شناسم و تو میگویی که نه چنین
است جنید گفت راست گفتی در اول بار و در دوم بار
و در سیم بار ولیکن مرا می آزمودم تا دلت متغیر میشود یا نه درویشی
گوید در بغداد بودم بخاطرم بگذشت که بر مرتعش بیاید و مرا
پانزده درم بدهد تا من رکوه و نعلین و حبل از بیش بخرم و در بادیه
روم در حال در بزدند چون در باز کردم مرتعش را دیدم که درمی

می آورد گفت این بستان گفتم نخواهم گفت چرا مرا رنجه میداری
چند خواستی گفتم پانزده گفت پانزده درم ست چنین روایت کنند
از جنید رحمة الله علیه که سری سقطی رحمة الله ورا گفت باید که مجلس کنی
و خلق را پند دهی گفت شرم دارم مجلس کردن و خود را مستحق سخن
گفتن نمیدانم گفت شب ادینه رسول را دیدم صلی الله علیه وسلم که مرا گفت
سخن گوی و مردم را پند ده در ساعت از خواب در آمدم و پیش سری
سقطی رفتم پیش از صبح برآمدن در خانه بزدم سری سقطی گفت
ای جنید ما را براست گوی نمیداشتی تا ترا بگفتند بامداد دیگر بنشستم
و خلق را پند همی دادیم خبر در افتاد که جنید مجلس میدارد خلایق
بسیار جمع شدند آن روز برنای ترسا بدر مسجد آمد و گفت ای شیخ
چه معنی ست قول رسول را صلی الله علیه وسلم که گفت اتقوا فراسة
مومن بترسید که مؤمن نظر بنور خدا کند جنید رحمة الله سر در
پیش افگند پس سر برآورد و پس گفت ای برنا مسلمان شو که وقت
آمد که مسلمان شوی برنا در ساعت مسلمان شد حمزه بن عبد الله
العلوی چنین روایت کند که بزیارت ابو الحسین تیناتی بودیم
و در دل خویش با حق تعالی نذر کردم که سلام بر وی کنم و پیش

وی هیچ طعامی نخورم و در ساعت باز گردم گفت در پیش وی رفتم و زیارت
کردم و در ساعت بیرون آمدم پس چون پاره بیامدم نگاه کردم ابو الحسین
را دیدم که می آمد و طعام می آورد مرا گفت ای حمزه این بخور که نذر راست
شد یوسف بن حسین چنین گوید که هم شهوتی بماند بگذاشتم الا
خوردن انار که نمی توانستم بماند بگذاشتن پس روزی در کوه لکام
سگی دیدم پیری را دیدم مبتلا دیدم بعلت کلی و نور پیشانی وی
شعاع میزد تا نزدیک وی رفتم گفتم ای شیخ من دعای
مستجاب دانم خواهی که از بهر تو دعای کنم بخدای تعالی تا این
بلا از تو بردارد گفت چرا دعا نکنی تا شهوت انار خوردن
از تو بردارد و فراست این قوم این چنین بود و از این باب
بسیارست بدین اختصار کردیم وبالله التوفیق **باب**
الرابع والثمانون فی کرامات الاولیاء قال الله تبارک
وتعالی کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا
قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله اخبرنا
الشیخ ابو بکر احمد بن علی الطریثیثی قال اخبرنا الامام ابو القسم
القشیری قال اخبرنا ابو نعیم یعقوب بن ابراهیم بن اسحق
قال حدثنا عمار بن رجا قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا

ابي قال حدثنا محمد بن سيرين عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لم يتكلم في المهد الا ثلثة عيسى بن مريم و
صبي في زمان جريج العابد وصبي آخر والحق بطوله ابو هريره
روايت كند كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود در حال كودكي هيچكس سخن
نگفت الا سه تن عيسى بن مريم و كودكي در زمان جريج عابد
و كودكي ديگر اما حديث عيسى خود معروفست كه حق تعالى مي فرمايد
قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبيا قال اني عبد الله اتاني
الكتاب وجعلني نبيا وجعلني مباركا اينما كنت واما
جريج مردي بود عابد در بني اسرائيل و اورا مادري بود به ديدار وي آرزو
مند شد برخاست و به ديدار وي آمد جريج در نماز بود و مادر از در صومعه
آواز داد كه اي جريج وي گفت بار خدايا نماز بهترست از جواب دادن ما
در و بنماز مشغول شد دوم بار بگفت يا جريج در بازكن وي گفت بار خدايا
نماز بهترست از جواب دادن مادر و بنماز مشغول شد مادر سه ديگر بار وي را
بانگ كرد جريج همچنين كرد و مادر را بگذاشت كه بر در صومعه ايستاده
بود مادر دل تنگ گشت گفت الهي وي را از دنيا بيرون مبر تا زنان مفسده
سخن در روي سخن گويند و برفت پس در بني اسرائيل زني بود مفسده
و زنا كن روزي در ميان مفسدان نشسته بود حديث جريج ميرفت
آن زن گفت من جريج را از راه ببرم تا با من زنا كند برخاست و

وبصومعه

و بصومعه جريج آمد نزديك نماز شام گفت يا جريج از شبها ره گم كرده ام و فا
سقان از پس من در افتاده اند كه با من كار بد كنند در باز كن و مرا از معصيت
نگاه دار جريج بنماز مشغول شد سخن وي نشنيد پس زاري كرد هيچ سود
نداشت شباني بود هر شبي باز نزديك صومعه آمدي و بخفتي اين زن باز نزديك
وي رفت و شبانرا بخوانده و نفس خود را داد و با وي زنا كرد و از وي آبستن شد پس
چون بار بنهاد گفت اي بني اسرائيل جريج با من چنين كرد و اين پسر از وي
است بني اسرائيل بيامدند و وي را جفا كردند و صومعه وي ويران كردند و
خواستند كه وي را عقوبت كنند وي دريافت كه اين از دعاء مادرست ازيشان
عذر بازخواست و دو ركعت نماز كرد و دعا كرد پس بر سر آن كودك دست
كرد گفت اي پسر پدر تو كيست گفت فلان شبان پس مردم چون اين
بشنيدند از آن كودك ندامت و پشيماني خوردند با آنچه كرده بودند و عذر
ميخواستند و ميگفتند دل بر ما خوش كن و صومعه ترا از زر و سيم بنا
كنيم گفت صومعه بدست خودم باز ميكنم چنانكه بود [illegible] زر و سيم نيست
و اما كودك ديگر كه سخن گفت زني بود و ورا پسري بود كوچك روزي نشسته
بود پسر را شير ميداد سواري نيكو روي با زينت و با جمال بر گذشت آن
زن گفت بار خدايا فرزند مرا از جمله اينها كن كودك سر از پستان
مادر باز كشيد گفت بار خدايا مرا چون وي مكن پس زني را بياوردند و مردم
با وي در افتاده و ميگفتند كه زنا كرده است و دزدي كرده است آن
زن گفت بار خدايا پسر مرا از چنينها مكن پسر گفت بار خدايا

مرا از جهٔ چون وی بگفت مادر گفت ای پسر این از بهر چه میگوی گفت
ای مادر دیوار او این ستمگرست وآن زن نیست بی گناه نه دزدی کرده است
ونه زنا با خویشتن میگوید حسبی الله واین در خبر صحیح است سالم روایت
کند از پدر خویش از رسول صلى الله عليه وسلم که سه تن در بنی اسرائیل بشغلی رفته
بودند چون شب درآمد در غاری شدند وحدیث میکردند یکی از ایشان گفت
خاموش باشید که رسول گفت علیه السلام من صمت نجا خاموشی رستگاری
است قال الشریف کرامت اولیا حق است وایشان بر بیشتر واجب
ونص قرآن بدان ناطق است قوله تعالی انا آتیک به قبل ان
یرتد الیک طرفک ونبی سلیمان عرش بلقیس بیاورد بیک طرفة
العین ونبی نبود وقصهٔ امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه معروفست
که بمدینه گفت یا ساریة الجبل الجبل یا لشکر اسلام با کوه بر بنوحا
وندا او از عمر رضی الله عنه بشنیدند در ساعت وهمچنین قصهٔ خضر علیه السلام
با موسی صلوات الله علیه ودیوار کج راست کردن وعجایبها که از خضر روا
یت کنند علیه السلام جمله کراماتست زیرا که خضر نه پیغمبرست بلی ولی
خداست وبدانکه هرچه بر اولیا پدید آید کرامات بود نه معجزات وکرامات
اولیا بر حقیقت معجزات پیغمبران ایشان بود زیرا که اگر نه رسول را
صلى الله عليه وسلم صادق بودی کرامات وی پدید نیامدی واجماع است
از همه مسلمانان که درجهٔ اولیا بدرجهٔ انبیا نرسد بهیچ حال وکرامت

صحابی

صحابی وتابعین وایشان که از پس ایشان بوده اند معروفست وجمله
در کتب آورده اند وتصنیفها در کرامات بسی کرده اند ما نیز به
بعضی اشارت کنیم تا کتاب دراز نگردد وبالله التوفیق

باب الحادی والثلثون فی اثبات کرامات الاولیاء

در خبرست
که رسول صلى الله عليه وسلم اصحاب را بغزا فرستاد یکی را نام العلاء
الحضرمی بود در راه بحری عظیم پیش آمد وراه نبود دعا کرد ونام بزرگ
حق تعالی یاد کرد بر سر آب بگذشت ودر خبرست که عباد بن بشر
واسید بن حضیر از پیش رسول صلى الله عليه وسلم بیرون آمدند روشنایی
همچون چراغ از سر عصای هر یکی پدید آمد بر آن روشنایی بخانه رفتند
در خبرست که میان سلمان فارسی وابو ذر کاسهٔ نهاده بود بتسبیح
آمد چنانکه تسبیح مردمان که نشسته بودند بشنیدند انس بن مالک
رضی الله عنه روایت کند که رسول صلى الله عليه وسلم فرمود ابدال امتم چهل تن
اند بیست دو بشام اند وهجده بعراق هر آن وقتی که یکی از ایشان
بمیرد حق تعالی یکی را بدل وی آرد ذوالنون مصری را رحمه الله علیه
پرسیدند از حال ابدال گفت نقبا سیصد اند ونجبا هفتاد اند وابدال
چهل اند واخیار هفت اند وارکان چهار اند وغوث یکیست
یعنی قطب مقام نقبا بمغرب است ومقام نجبا بمصرست ومقام

است آن بود از صد زایلتر چنین گویند که شیخ نوری رحمه الله
بکندهٔ دجله آمد دجله باهم آمد چنانکه پای نوری بودی باز نهاد گفت
بعزته تو نگذرم الا بکشتی ابو یزید گوید که شیخ ابو علی سندی بود
ودر پیش من آمد وانبانی در دست داشت فرو ریخت همه جواهر بود
گفتم از کجا آوردی گفت بوادی رسیدم همچون شمع میافروخت
این از آنجا برداشتم ابو یزید را گفتند فلان بشبی بمکه میرود
گفت شیطان بیک ساعتی از مشرق بمغرب میرود ولعنت خداست
گفتند بر سر آب میرود گفت مرغ در هوا میپرد وماهی بر سر آب
میرود ابو بکر دقاق گوید که در بیابان با بنی اسرائیل میرفتم
در خاطر من بگذشت که علم حقیقت بخلاف شریعت است
گفت ناگهی آواز داد هر حقیقتی که نه تابع شریعت بود آن
کفرست وچنین روایت کنند که مردی پیش خیر النساج آمد
گفت ای شیخ دیگ ترا دیدم که دو درم ریسمان فروختی
ودرم درکنارهٔ ازار بستی من از پس تو بیامدم ودرم باز
گشادم اکنون این دستم خشک شده است ودست

بیرون

بیرون کرد خشک شده بود وخیر النساج بخندید وتا دست وی
بدست خویش اشارت کرد در ساعت نیک شد ودرم آنوی باز ستدند
گفت برو سوی عیالان بچیزی بده وهرگز چنین مکن ابو سعید
خراز گوید که در سفر بودم وبهر سه روز قسمت پدید شدی اندر بادیه
بخوردی پس وقتی سه روز برآمد هیچ پدید نیامد ضعیف گشتم فرو
نشستم هاتفی آواز داد که کدام دوستر داری طعام یا قوت گفتم نه
که قوت در ساعت برخاستم ودوازده روز میرفتم که ضعف
در من پدید نیامد وهیچ نخورده بودم وچنین از اصحاب
سهل بن عبد الله که سهل صبر کردی وهفتاد روز هیچ نخوردی
وضعف بوی پدید نیامدی چون طعام خوردی ضعیف شدی
وچون گرسنه شدی قوی گشتی علی بن سالم گوید سهل بن
عبد الله بآخر عمر شل شده بود چون وقت نماز در آمدی دست
وپایش درست شدی تا فرض بگزاردی پس باحال خود رفتی
ابو عمران واسطی گوید در بحر بودیم کشتی بشکستند

ابدالان شنیدم و عراق است خیاران در عالم میگردند از رجب و راست
و رکن در کوشهای دنیا است و مقام قطب مکه است ابو عبدالله بن
بابک گوید قطب را دیدم بمکه بسال سیصد و پانزده بر سوی زرین
انهو فرو کذا نشسته ملایکتان کرد در گرد وی درآمده و نام اشی احمد بن
الحلاف البلخی گفت آن شوی را دیدم که در هوای [illegible] گفتم تا کی گفت
شت قسم به بیدار ما در میروم ببلخ تا در را به بینم گفت چرا دعا نکنی تا
مادر مشتاق تو گرد و به پیرار تو آید گفت اندر ثواب زیارت شنو
سهل بن عبدالله گوید هر آن کسی که در دنیا چهل روز زاهدی کند از
دلی صادق و نیتی خالص کرامات از وی ظاهر گردد و اگر
پیدا نشود بدانکه صدق و اخلاص نیست در آن زاهدی که میکند ابو
نصر سراج گوید در تشنگی رفتم با جماعتی برادر سواد سهل بن عبدالله
خانه دیدم که از آن خانه شیران میخواندند پرسیدم از حال و قصه گفتند
شیران بزیارت سهل آیند ایشان را در پی خانه کنند و مهمان
داری کنند و پس دستوری دهند که بروند و جمله مردم شهر بدین سخن
متفق بوانند و چنین روایت کرده اند که جعفر خلدی را نگینی بود
در دجله افتاد و وی دعاء دانست که گم شده را باز یافتی در ساعت
در ساعت باز خواند و این دعا را بخواند نگین درمیان

کتاب

کتاب دعا باز یافت و آن دعا اینست یا جامع الناس لیوم
لاریب فیه اجمع علی ضالتی پرسیدند از شیخ احمد خضی که هیچ
چیز از کرامات بر تو ظاهر شد گفت در ابتدای آنکه نو ارادت بودم
وقت بودی که سنگ جستمی تا بدان استنجا کنیم نمی یافتم از هوا
چیزی در دست من افتادی نگاه کردمی جوهری بودی بدان
استنجی کردی و بینداختمی آنکه گفت چه خوشست کرامات
مقصود کش از بیش زیادت یقین است در توحید و هرانکه
که در کونین جز وی موجودی نه بیند چون فعلی بیند که عادتی بود یا غیر
عادتی بود هر دو پیش وی یکسان بود حسن بصری رحمه الله گوید
بعبادان سیاحی بود در خرابها گردیدی روزی طعامی بردم تا
که بوی دهم چون چشم وی بر من افتاد بخندید و بدست ها
زمین اشارت کرد همه روی زمین را دیدم پر زر پس گفت
بیار آنکه داری باوی دادم و از آن زر سوکه بر من افتاد دیگر چشم
احمد عطار روزبهاری در طهارت استقصا عظیم کردی
گفتم یارب عفوک عفوک هاتفی آواز داد که عفو در علم

وقتی وزنم بر لوحی بماندم و زن آبستن بود در ساعت بر سر
آن لوح بار بنهاد و دختری ازوی براد پس زن گفت تشنه ام
و آب دریا شور بود گفتم ای زن آخر حال ما می بینی چون
سر بر داشتم مردی را دیدم در هوا نشسته و سلسله زرین و کوزه
از یاقوت سرخ فرو گذاشته گفت بستان و آب باز خور گفت کوزه
بستدم و آب باز خوردیم خوشتر بود از مشک بود و سردتر از برف
بود و شیرین تر از انگبین گفتم تو کیستی رحمك الله گفت بنده
خداوند توام گفتم بدین درجه چه رسیدی گفت تركت الهوا
حبی لهم الهوا یعنی هوا را از بهر وی بگذاشتم مرا بر هوا نشا
ند آ ابو عبدالله گوید بمدینه رسول صلی الله علیه وسلم بودم جماعتی نشسته
بودیم و کرامات اولیا میگفتند مردی نابینا نزدیك ما نشسته
بود وی سخن ما بشنید پس برخاست و پیش ما آمد و گفت
من سخن شنیدم بگفتار شما نیکت بدانید که من مردی بودم
صاحب عیال هر روزی بصحرا رفتمی و هیزم بیاوردی

وبقوه

وبقوه عیالان بدادی روزی در وادی برنایی دیدم که پیراهن
کتان پوشیده بود و نعلین بدست باز گرفته و میرفت و می پنداشتم
کوی راه گم کرده است قصد وی کردم که براهش وی بنمایم گفتم جامه
برکن گفت برو که خدات نگاه دارد گفت دوبار بگفتم و سه بار که
جامه برکن والا بستانم گفت لابد است گفتم لابد وانگشت ازدور
بچشمهای من اشارت کرد هر دو دیده من در ساعت بیفتاد گفتم
بخدای تو کیستی گفت ابراهیم خواص رحمه الله ذوالنون مصری گوید
رحمه الله که وقتی در کشتی نشسته بودم پاره زر از مردی بدزدیدند و تهمت
بمردی دیگر می بردند گفتم نمی بگذارید تا من برفق با وی بگویم
گفت رنجی بود خود را بگلیم در پیچیده بود و در خواب شده سر از گلیم
بیرون کرد ذوالنون مصری در وی سخن میگفت وی گفت
مرا میگوید و سر بر داشت و گفت بخدای تو که هیچ ماهی مگذاری
درین دریا الا هر یکی جوهری بیارد گفت روی دریا دیدم پر از ماهی
در دهن ماهی جوهری وی خویشتن را در دریا انداخت
و بر سر آب میرفت تا بکناره دریا ابراهیم خواص گوید در
بادیه میرفتم ترسایی را دیدم که زناری بر میان بسته بود
گفت هم صحبت باشیم هفت روز با هم میرفتیم روزی مرا
گفت زاهد مسلمانان بیا اگر گستاخی داری بدین درگاه

که ما گرسنه ایم گفتم الهی مرا فضیحت مکن پیش این کافر
طبقی دیدم بر آن نان خواره و بریان بر سر نهاده بود و کوزهٔ آب
ازان طعام بخوردیم روز دیگر براه که برفتیم سیوم روز هنم
نبشت ازان کوی گوید گفتم ای زاهد ترسایان بهیاله نوبت بتو
رسید تکیه بر عصا کرد و چیزی در زیر لب بگفت دو طبق پدیدار
آمد و دو چندان بر سر بود که آن من بود من سخت بی ندم و
متغیر شدم و دست بدین نمیکردم و وی شفاعت میکرد که بخور
و من اجابت نمیکردم مرا گفت که بخور که ترا دو بشارت دهم اول
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و زنار از میان بینداخت گفت دوم بشارت انست
که گفتم الهی اگر این بنده را بنزدیک تو قدر هست چیزی
فرست این هر دو طبق پدید آمد گفت آن بخوردیم و برفتیم
تا بمکه حج بکردیم و یکسال بمکه مقام کردیم پس وی را وفات
رسید دفنش کردیم و محمد بن المبارک گوید که با ابراهیم
بن ادهم میآمدم در راه بیت المقدس چون وقت
قیلوله بود بسایهٔ درخت اناری فرو آمدیم و چند رکعت
نماز

نماز بکزاردیم آوازی شنیدیم از آن درخت که ای ابراهیم مرا گرامی کن
و از میوه انار من بخور ابراهیم سر فرا پیش افکند سه بار از آن
درخت همین آوازی آمد گفتم ای شیخ شفاعت میکند گفت
ای محمد تو شنوم پس برپای خواست و دو انار از آن درخت بچید
یکی وی بخورد و یکی من بخوردم سخت ترش بود و درخت پست کوتاه
بود پس از سفر باز گردیدیم بدان درخت رسیدیم درخت را دیدیم در
هوا شده بلند و عالی و انارهای بزرگ و شیرین و اکنون سالی دو
بار باری آورد وان را انار عابدان میگویند و عابدان در زیر آن
درخت مقام دارند بشر گوید خضر را دیدم گفتم هیچ کسی از اولیا
هست که بالاتر از تو است گفت بلی روزی بمدینه در رسول صلی
الله علیه وسلم عبد الرزاق اخبار رسول علیه السلام میکرد و بر پای در گوشهٔ
دور ازیشان نشسته بود و سر بر زانو نهاده تا شیخ دیگر وی رفت گفتم
عبد الرزاق اخبار رسول صلی الله علیه وسلم نقل میکند تو چرا نشنوی
گفت آواز کسی روایت میکند که غایب است و من از حق غایب
نیم گفتم اگر این سخن راست میگویی من کیستم گفت
برادر منی خضر بدانستم که خدای عز و جل را بندگانی اند که من
ایشان را نشناسم و ابراهیم ادهم را رفیقی بود نام وی

بیچی بوا عبادت میکرد بر غرفه که بران غرفه راه نبوا و نه دریم
بوا و نه نردبان چون خواستی که وضو کند قادر غرفه آمدی و کفتی
لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم و بچون مرغ در هوا بپرید
وچون از وضو فارغ شدی کفتی لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
و بچون مرغ در هوا بپریدی با غرفه امدی و این حکایت معروفست
حکایت چنین کویند که ابراهیم الاجری کوید کفت جهودی بر من
قرضی بوا بتقاضا آمد و من بدر دکان اهنکری نشسته بوادم و آتشی
بر افروختم مرا کفت ای ابراهیم چیزی بنمای از کرامات تا مسلمان
شوم کفتم جامه برکن پیراهن برکند و من پیراهن وی در جامه
خود بپیچیدم و در آتش انداختم پس از آن در میان آتش رفتم
و جامه برداشتم و از آن دیکر بیرون آمدم جامه من برحال خویش
بوا چنانکه نار نرسیده نسوخته بوا و پیراهن وی در میان پیراهن
من بوا بچون خاکستر کشته بوا در ساعت مسلمان شد ابو جعفر
کوید که جماعتی پیش ذو النون نشسته بودند هر یکی از کرامات
اولیا چیزی میکفتند ذو النون کفت کرامات بوا کاین بسو
بر کویم کرد برکرد خانه برکرد و کفت نکاه کردیم سریرا دیدیم که کرد
برکرد

برکرد خانه برکشت و با خویش آمد بر پای آبنی نشسته بوا کوینتی
بروی افتاد و در ساعت فتنه یافت همچنین جماعتی با ابو
ایوب سختیانی بودند در سفر بجای رسیدند که آب نمی یافتند
و تشنه بودند ابو ایوب کفت من تمامی آب دهم اکر شما بر من
فرو کذارید و تا من زنده باشم نکویید کفتند بلی خطی کرد بر زمین
بکشید در ساعت چشمهٔ آب پدید آمد جمله آب باز خوردند و کوزها
پر کردند جنید کوید رحمه الله که روزی بمسجد شونیزیه رفتم ببغداد
جماعتی از درویشان دیدم که در کرامات سخن میکفتند از میان
ایشان درویشی کفت من کسی را دانم که اکر این ستون را کوید نیمی زر
کرد و نیمی سیم در ساعت نیمی زر کردد و نیمی سیم جنید کوید در آن
ستون نکاه کردم ستون نیمی زر شده بوا و نیمی سیم و ابراهیم ادهم
فرا رفت نکذاشتند کفتند دینا ریزه ند کشتی وی برکشتی
دو رکعت نماز کرد کفت الهی از من چیزی میخواهند که مرا
نیست چون نکاه کردم همه ریک بیابان دینار کشته بوا
دیناری برکرفتم تا ملاح بان دادم کفتم مرا بیشتر از این
حاجت نیست سهل بن عبدالله روزی در ذکر خدای سخن

پس سنک با پشت شد و سوراخ فراخ تر شد پس آن سر دیکر کفت
بار خدایا تو دانی که من مزدوری بکرفتم بمزد معلوم پس برفت و آن مزد
بجا رها کرد و باز نمی آمد ان مزدورا بتخم کردم و بکاشتم تا ان حد
بکذشت بچهار پای بها دادم و نیز از حد بکذشت و مالی بی اندازه شد روزی
نکاه کردم ان مزدوری آمد پس مرا کفت ای فلان مزد من بده کفتم
بهر چه می بینی از کاو و کوسفند و اشتر و برده و غلام و کنیزک رست ان
کمتر آن تو است مرا کفت ای بنده خدا بمن استهزا مکن کفتم
جان کس راست میکویم و این همه آن تو است و شرح حال بکفتم
ولجان همه بستد و برفت کفت بار خدا اکر دانی که ان برضای
تو کردم این بقیت کوه که مانده است بردار و ما را فرج ار در ساعت
آن سنک از در غار دور شد و ایشان بیرون آمدند و این درصحیح
است و درست و بالله التوفیق باب السادس والثمانون
في الحکایات قال الله تبارک وتعالی وکلا نقص علیک
من انباء الرسل ما نثبت به فوادک اخبرنا الشیخ ابوبکر
الطریثیثی قال اخبرنا ابو عوانه الاسد لامام ابوالقسم قال اخبرنا
ابو نعیم الاسفراینی قال اخبرنا ابو عوانه قال اخبرنا یونس بن یزید
عن ابن شهاب قال حدثنی سعید بن مسیب عن ابی هریره
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینا رجل یسوق بقرة قد حمل علیها
النقف

النقف وقال انی لم اخلق لهذا انما خلقت للحرث فقال الناس
سبحان الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم امنت بهذا ابو هریره رضی الله عنه
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود مردی کاو را بار بر نهاده بوا
و میراند کاو باز پس نکرید کفت مرا نه از بهر این آفریده اند بلکه از برای
کشت آفریده اند کفتند سبحان الله رسول فرمود صلی الله علیه وسلم مرا بدین
ایمان هست ابو ذر غفاری رضی الله عنه چنین روایت کند که در مسجد رفتم
رسول را صلی الله علیه وسلم دیدم تنها نشسته بوا من بنزدیک وی بنشستم
مرا کفت یا ابا ذر مسجد را تحیت است و تحیتش دو رکعت است
برخیز و بکذار برخاستم و بکذاردم و بنشستم و کفتم یا رسول الله نماز کردن
سفرهای این نماز چیست کفت بهترین همه چیزها ست اکر اندک کنید و اکر
بسیار کفتم یا رسول الله کدام کردار فاضلتر فرمود ایمان بخدای عز
و جل و غزا کردن از بهر خدا کفتم یا رسول الله کدام مومن را ایمان
تمام تر است فرمود انکه نیکو خلق تر بوا کفتم یا رسول الله مسلمان
کدام است فرمود انکه مسلمانان از دست و زبان وی رسته باشند کفتم
یا رسول الله کدام هجرة فاضلتر فرمود انکه از بدیها بپرهیزند کفتم
یا رسول الله از صدقها کدام فاضلتر فرمود انکه بطاقت از کوچکی
به درویش دهی کفتم یا رسول الله از شب کدام نیمه فاضلتر فرمود نیمه آخرین
کفتم یا رسول الله کدام نماز فاضلتر فرمود انکه قیام و رکوع و سجود درست

سبکلفت و بتلای نشسته بود گفت یاد کنندهٔ خدا بحقیقت
اگر خواهد مرده را زنده تواند کرد و دست بر آن مبتلا مالید درست
درست گشت و برخاست و برفت چنین روایت کنند از ذالنون
مصری رحمة الله علیه که گفت سبب توبهٔ من آن بود که در راه میرفتم
بزیر درختی رسیدم فرو خفتم چون سر بر داشتم کنجشککی را دیدم
که از درخت در افتاد نگاه کردم دروی نابینا بود درپی عشار
مینرا دیدم که شکافته شد و دو کاسه بیرون آمد یکی زرّین و یکی
سیمین در یکی کنجید و در یکی آب از پی دانه خورد و از آن دیگر
آب باز خورد گفتم الهی حسبی توبه کردم و ملازم این درگاه
گشتم احمد عطار گوید که اشتری در راه مکه با من سخن گفت
در راه میرفتم اشتران را دیدم که بارها میکشیدند و گردن کشیده
بودند و راه میکردند گفتم سبحان الله آن خدای که رنج از اینها
برداشته است اشتری نگاه با من کرد گفت بگو جل الله
گفتم جل الله سالم روایت کند از پدر خویش از رسول صلی الله علیه
وسلم که سه تن از بنی اسرائیل بشغلی رفته بودند چون شب
در آمد در غاری شدند بار مالك تعالی سنگی عظیم از کوه در آمد

و در غار

و در غار افتاد و غار را ناپدید کرد چون روز بود ایشان متحیر درماندند
با یکدیگر گفتند ما هیچ چیز نماند الا کردار صالح بیایید تا هر یکی دعای کنیم
و عمل صالح که کرده ایم یاد کنیم پس آنکه مهتر گفت از میان ایشان بار
خدایا تو دانائی که مرا پدری و مادری بودند سخت پیر بمانده و ضعیف
شده بودند تا ایشانرا طعام ندادی من نخوردمی و نه عیالانم خوردندی روزی
بصحرا بودم علف گوسفندان طلب میکردم دیر بماند چون باز خانه آمدم
مادر و پدر خفته بودند از بهر ایشان یك قدح شیر بیاوردم ایشان خفته
بودند نخواستم که ایشانرا بیدار کنم و کراهیت داشتم که من و عیالانم
پیش از ایشان چیزی خوریم بر پای بیستادم قدح در دست و انتظار
میکردم و کودکانم از گرسنگی بانگ میداشتند و با ایشان ندادم تا صبح
بدید آمد پس بیدار شدند و آن شیر بخوردند بار خدایا اگر من آن بخاطر
تو کردم دریچهٔ در این غار کن که آفتاب بدرستی به بینیم در ساعت سوراخی
در آن غار بود و آفتاب بدرستی در آمد پس آن دیگر گفت بار خدایا
تو دانی که مرا دختر عمی بود که من ویرا دوست میداشتم مرا گفت
[illegible] آنگاه باشم که صد دینار بیاری پس صد دینار جمع کردم
و بوی فرستادم بپذیرفت پس چون بیك جایگه شدیم خواستم که با وی
نزدیکی کنم مرا گفت از خدا بترس و بناحق مهر من برمگیر پس
ویرا بیجا و یله داشتم و آن زر با وی رها کردم و وی برمن دوست بود
از همه خلق بار خدایا اگر دانی که من این برضاء تو کردم ما را فرج ار

و بگو خدای عز و جل مشغول باش تا ترا نوری بود در شب
و ذکری بود در آسمان گفتم یا رسول الله زیادت کن فرمود که
بتو باد خاموش بودن که راهی این آنست گفتم یا رسول الله
زیادت کن فرمود تا از خندیدن بسیار که دل را بمیراند و سیماء
رو ببرد گفتم یا رسول الله زیادت کن فرمود یا ابا ذر [illegible]
که بیشتر خویش خواهی پس ابو ذر رضی الله عنه گوید که رسول صلی الله علیه وسلم
دست بسینه من زد و فرمود یا ابا ذر هیچ عقلی چون تدبیر نیست و هیچ
ورعی بهتر از آن نیست که خلق از خود باز داری و هیچ حسبی چون خلق
نیکو نیست و در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در بنی اسرائیل
عابدی بود نیکوروی سخت با جمال و پیشه او زنبیل بافتی و فرو
ختی روزی بدر سرای پادشاهی بگذشت کنیزکی ویرا بدید در سرا رفت
و زن پادشاه را گفت ای کدبانو مردی را دیدم که از و نیکوروی تر ندیدم
و زنبیل میفروشد گفت او را پیش من آرید و ویرا بخواندند چون چشم
بر وی افتاد از حسن و جمال وی بتعجب بماند پس فرمود که در را ببستند
و گفت این جامه بکن و این جامهٔ نیکو در پوش و فرمود که بوی
خوش بیاوردند گفت ای جوان حاجتم روا کن تا ترا از زنبیل
فروختن باز رهانم و مستغنی کنم گفت حاشا که من این کنم
بر وی زور کردند او گفت بکنم گفتند اگر نکنی جان از تن جدا بدر
نبری سر چون حال چنان دید گفت بر بالای کوشك طهارت

خانه

خانهٔ هست که طهارت کنم گفتند بلی بفرمود که کنیزك آب بر بالا
برد چون بر بام رفت کوشکی دید بلند با خود گفت ای نفس چندین
سال که طاعت میکنی و رضاء خداء میجوئی اکنون میخواهی که معصیت
کنی اگر خواهی که کردارت هباء منثورا نشود و خدای عز و جل بر تو سخط
نکند خود را از بن قصر بزیر انداز رسول صلی الله علیه فرمود چون
خواست که خود را بزیر اندازد خدای عز و جل وحی کرد بجبرئیل که یا
جبرئیل بنده مرا دریاب که از ترس و سخط من خداء و از بیم معصیت
خود را هلاك خواهد کردن در ساعت بقدرت العزة جبرئیل
از مقام خویش در پرید و ویرا دریافت هنوز بزمین نارسیده بود
که ویرا در میان پر خود گرفته بود مشفقوار تا آنکه مادر فرزند بگیرد
و آید تا بخانهٔ خویش و افت بفرو میرفت زن ورا گفت بهای زنبیلها
کو گفت جای نهاده ام که امروز نخریدند پس زن گفت ما امشب
روزه بچه بگشائیم گفت امشب صبر کنیم تا فردا پس مرد گفت
ای زن برخیز و آتش بر کن تا همسایه رنجور نشوند گویند امشب
ما را طعام نیست زن برخاست و تنور را برافروخت و بیامد
با شوهر با در خانه نشست زنی از همسایه بیامد آتش میخواست
گفت در خانه رو و بستان چون زن آتش بیرون آورد گفت

دراز بود گفتم یا رسول الله از روزها کدام فاضلتر فرمود روزهٔ ماه رمضان
گفتم یا رسول الله کدام غزا فاضلتر فرمود آنکه خونش ریخته شود و اسپش
کشته شود گفتم یا رسول الله از آیتها و قرآن کدام فاضلتر
فرمود آیة الکرسی و پس فرمود یا باذر هفت آسمان و هفت زمین بجنب
کرسی بازچنانست که حلقه در بیابانی بیفکنی و فضل عرش بر کرسی
هم چندانست که فضل بیابان بر حلقه گفتم یا رسول الله پیغامبران
چند اند فرمود صد و بیست و چهار هزار پیغامبران اند گفتم یا رسول
الله رسولان چند اند فرمود سیصد و سیزده گفتم یا رسول الله اول ایشان
که بود فرمود آدم علیه السلام گفتم یا رسول الله مرسل بود فرمود بلی پس فرمود
یا باذر چهار پیغامبر سریانی بوده اند آدم و شیث و نوح و ادریس اول
کسی که بخط بقلم خط کشید ادریس بود علیه السلام و پنج پیغامبر از عرب
بوده اند هود و صالح و شعیب و اسماعیل و پیغامبر ما محمد صلوات الله علیهم
اجمعین و اول پیغامبران از بنی اسرائیل موسی بود و آخرشان عیسی بود
علیهم السلام و اول پیغامبران آدم بود و آخرشان محمد المصطفی علیهم
السلام گفتم یا رسول الله حق تعالی چند کتاب فرستاد فرمود صد صحف
و چهار کتاب و پنجاه صحیفه بشیث فرستاد و سی صحیفه با دریس
و ده صحیفه با ابراهیم خلیل علیهم السلام فرستاد و توریت بموسی
فرستاد و انجیل بعیسی فرستاد و زبور بداود فرستاد و فرقان
بمحمد.

۱۰ و ده صحیفه بر آدم

بمحمد المصطفی صلی الله علیه و سلم گفتم یا رسول الله در صحف ابراهیم چه بود
فرمود مثلها و پندها و در وی نوشته بود قد افلح المؤمنون و قد افلح من
تزکی و ذکر اسم ربه فصلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة خیر
وابقی و در وی نوشته بود که ای پادشاه مسلط مبتلا مغرور شده ما ترا بدان
نفرستادیم که دنیا جمع کنی ترا از بهر آن فرستادیم که دعای مظلومان باز
داری که من دعاء مظلوم رد نکنم و اگرچه کافر بود و در وی نبشته بود
که عاقل ساعتی با حق مناجات کند و ساعتی در صنع حق تفکر کند
و ساعتی نفس خود را حساب کند با آنچه کرده است و ساعتی بعمل
و حاجت خویش مشغول شود و عاقل باید که بهیچ شغلی مشغول نشود
الا به سه چیز زاد آخرت طلب کند و مرمت معاش خویش بجوید و لذت
و شهوت از حلال بردارد و عاقل باید که بصیر بود و بزمانه خود مشغول بود
بصلاح خویش و زبان خود را نگاه داری کند و نگوید چیزی که از آن
مستغنی بود گفتم یا رسول الله در صحف موسی چه بود فرمود همه عبرت
بود در وی نبشته بود که عجب از آن کسی دارم که یقین بود که دوزخ
هست و بخندد و عجب از آن کسی دارم که مرگ یقین داند
و بیسن دارد بود و عجب از آن کسی دارم که احوال دنیا و تغیر آن
می بیند و در وی مطمئن بود و عجب از آن کسی که داند که فردا
حساب خواهد بود و ازو شکر داری نکند گفتم یا رسول الله مرا وصیتی کن
فرمود بترس از خدا که سر همه ترساست و بقرآن خواندن

چه نشسته و حدیث میکنی که نان در تنور بخواهد سوختن زن
بیامد و نگاه کرد تنور را پر نان خاره دید نان از تنور بیرون
کرد و بر طبق نهاد و شوهر را درخواند گفت ای مرد اگر نان بودی
که ترا پیش حق تعالی منزلتی است این کرامات بر ما پدید آمدی
مدولیکن دعا کن تا حق تعالی ما را نعمتی دهد تا بقیت عمر
بفراغت زندگانی کنیم و بروی الحاح کرد و گفت چون نیم شب
بود مرد برخاست و وضو تازه کرد و چند رکعت نماز کرد و دعا
کرد و گفت یا رب خدایا اگر این زن میخواهد بوی ده تا بقیت عمر بفراغ
خود معاش کند در ساعت سقف خانه شکافته شد و دستی پدیدار
آمد و یاقوتی داشت که خانه از نور وی روشن شده بود همچنان
پنداری که صد شمع می افروختی و زن خفته بود مرد دست بزن
باز نهاد که برخیز و بستان آنکه میخواستی زن برخاست
آن یاقوت دید گفت از بهر این مرا بیدار کردی اکنون ب
مکن که در خواب میدیدم که در بهشت کرسیها زرین نهاده مکلل
بدر و یاقوت و برجدی کرسی دیدم شکوفه از همه چیز
سوراخ

سوراخ در وی گفتم این کراست گفتند این کرسی نشستگاه
شوهر تست این یاقوت از آن کرسی آورده اند من نخواهم که
نشستگاه تو در بهشت معیب بود دعا کن تا بازجای برند مرد دعا
کرد در ساعت آن دست ناپدید گشت **حکایت** چنین آو
رده اند که روایت کنند محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنهم که من با پدر
خویش زین العابدین در طواف میکردم مردی بیامد گفت یا فرزند
زاده رسول خدا از تو مسئله پرسم که هیچکس نداند الا تو گفت یا دوست
گفت چون از طواف فارغ شد گفت پرسنده مسئله کجاست و مرا
او را بخواند بیامد گفت از کجایی گفت از شام آمدم تا از تو باز پرسم
از ابتداء وضو که چگونه بود و که کرد و کی کردند گفت بدان که چون
حق تعالی آدم را خواست آفریدن گفت فرمود انی جاعل فی
الارض خلیفه من با رخدا در زمین خلیفتی خواهم کرد آفریدن
ملائکتان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها گفتند کسی
خواهی آفریدن که فساد کنند و خون ناحق ریزند حق تعالی
فرمود انی اعلم ما لا تعلمون آن که من دانم شما ندانید ایشان

ایشان دریافتند که اثم کفتند خطا بود بنا رسیده از سخط
حق تعالی تضرع وزاری میکردند پس حق تعالی بتضرع وزاری
ایشان نظر کرد برایشان رحمت کرد فرمود که میخواهید که شما را بیا
مرزم کفتند بلی خداوندا بیامرز ما را که ما مستوجب سیم فرمان آمد که بجوی چون
روید که از زیر عرش به بیرون می آید وکتها بشوید و مضمضه و استنشا
ق بکنید سه سه بار چون چنین بکردند حق تعالی فرمود که بکوید
سبحانک اللهم وبحمدک اسئلک اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
استغفرک واتوب الیک بکفتند پس بکفتند بار
خدایا این چیست که ما را امیرهای شدائد که بعزت من خداوند که
هیچ بنده نباشد که این بکند که شما کردید الا که بشکفته خوشی
بوی از آن میدارم و چون طهارت بشوید از کناه صافی شود
کفتند یارب این خاص ماراست ندا آمد که شما راست واین
خلیفه و فرزندان ویرا ابتداء وضو چنین بود **حکایت** ابو
عبدالله هروی چنین کوید که وقت سحرکاه نزدیک چاه
زمزم رفتم نکاه کردم پیری را دیدم که در آمد و ازاری برخود
کوفته

کوفته پس دلو در چاه افکند واز چاه آب بر کشید و باز خوردن
نبیذ فراز رفتم و باقی که در دلو مانده بود باز خوردم چون شهد و شکر
بود وطلب شیخ کردم نیافتمش دیکر شب همان وقت بچاه زمزم
رفتم وقت سحر هم آن شیخ را دیدم که در آمد و دلو را بکشید و باز خورد
من آن بقیه دلو باز خوردم بپنداشتم که انکبین صافی بود از خوشتر
از آن چیزی ندیدم نکاه با شیخ کردم رفته بود سه دیکر شب هم آن وقت
بازجا رفتم ویرا دیدم که از در زمزم در آمد آب باز خورد من فراز
رفتم وجامه وی بکرفتم و باقی باز خوردم بپنداشتم که هم چاه
زمزم جلاب است کفتم ای شیخ بحق آن کسی که پرستی که بکوی
که تو کیستی کفت شرط آنکه تا من زنده باشم با کس نکوئی کفتم کفت
سفیان ثوریم رحمة الله علیه **حکایت** علی ابن ابی طالب رضی الله
عنه چنین روایت کند که ایمان در دل من سه چیز قرار
کرفت اول در سفر بودم با رسول علیه السلام خواست که طهارت
کند درختها دید متفرق را فرمود برو و آن درختان بکو که
هم جمع شوند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم می خواهد که طهارت کند
کفت هنوز این سخن تمام نکفته بودم که درختها را دیدم
که می آمدند و زمین همی شکافتند تا جمله پیش رسول صلی الله علیه وسلم

جمع شدند رسول را در میان کرفتند چون رسول صلی الله علیه وسلم
فارغ شد متفرق شدند و هر یکی باز جای خویش رفتند دوم
در سفر بودیم تشنکی بر من غلبه کرده بود کفتم یا رسول الله
تشنه ام کفت بدان کوه رو و بکو که رسول خدا میکوید که اکر آب
داری مرا ده برفتم و بکفتم از کوه آواز آمد بزبان فصیح که رسول
را صلی الله علیه وسلم بکو که در من هیچ آب نمانده است از آن روز که
این آیت آمد که وقودها الناس والحجارة یعنی که علف
دوزخ آدمی و سنکست از بیم آن که بکریستم از ترس آنکه مبادا
که من از جمله آن سنکها باشم که در دوزخ باشند سیم در سفر
بودیم شتری پیش رسول علیه السلام آمد و میکفت بزبان فصیح
الامان الامان یا رسول الله نکر کردم عجبم می آمد از سخن شتر
و نفیر کشیده کفت یا رسول الله این شتر را بزری بسیار
خریده ام و اکنون طعامش نمیدارد ویرا بخواهم کشتن تا بکو
شتش منتفع شوم رسول علیه الصلاة والسلام فرمود چرا
طعامش نمیدهی این شتر بزبان فصیح کفت یا رسول الله در
قبیله وی نماز خفتن نمی کنند و وی نمی کشد کند اکر با تو عهدی
کند

کند که نماز خفتن بجای آرد من نیز عهدی کنم که مطیع
وی باشم که ترسم که از آسمان عذاب آید و من نیز بسبب ایشا
ن هلاک شوم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود با اعرابی چنین است
که اشتر میکوید کفت بلی یا رسول الله اکنون توبه کردم که هیچ
نمازی بجای نکذارم اشتر کفت لاجرم من نیز مطیع تو باشم
و بی فرمانی نکنم **حکایت** چنین آورده اند که اعرابی پیش
رسول صلی الله علیه وسلم آمد و وی میکرد و میکفت الهی بحق تربت
و بحق سورة الاخلاص که چهار هزار درم بمن دهی ابو ایوب
انصاری آواز وی بشنید کفت ای اعرابی بدین چهار
هزار درم چکنی کفت هزار درم قرض دارم باز دهم و هزار درم
زنی بخواهم و هزار دیکر دهم و هزار درم بنفقه وی کنم و هزار
درم با سبب و سلاح می بدهم و غزا کنم ابو ایوب دست
وی بکرفت و بخانه برد و بنی بود ویرا بدوازده هزار درم
بفروخت چهار هزار با اعرابی داد و چهار هزار بر همسایه
قسمت کرد و چهار هزار بدرویشان داد و یک درم از بهر خویشی

نگذاشت چون روز دیگر بود در مسجد رفت کیسهٔ سفید
دید که بر پشتش نبشته و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه بدا
نست که آن از خداست کیسه باز کرد در وی کیسهٔ چهار
هزار دینار بود بر کیسه نبشته بخط سبز که یا ایوب
این جزاء تو است در دنیا صبر کن تا جزاء عظیم بینی در
آخرت حکایت در بنی اسرائیل سه برادر بودند و مادر
و پدرشان پیر شده بودند برادر عاقل تر گفت از دو کار
یکی اختیار کنید یا مادر و پدر را بمن دهید که تا زنده
باشند ایشان را میدارم و خدمتشان میکنم و چون بمیرند مال
ایشان مرا بود و یا شما میدارید و خدمت بکنید و میراثشان
مرا بود گفتند تو خود ایشانرا میدار و خدمت میکن و میراث
ایشان ما را بود گفت رضا دادم بخدمت کردن ایشان
و خدمت میکرد تا از دنیا ببهشت رفتند و برادران میراث
جمله بستدند و این برادر عاقل تر با عیالان بگذاشتند
بی میراث و اهل و عیالش هر روزی از وی نفقه میخواستند
و او را نوائی نبود دلتنگ بخفت شبی بخواب دید که بفلان
جایکاه

جایکاه رو که صد دینار در زمین است بستان زن را گفت من چنین
دیدم بخواب زن باستهزا گفت چاره نمیداری سه شب آن چنان
میدید برفت بآن جایکاه و آن صد دینار را بیافت پس در راه که می
آمد ماهی دید بزرگ که می آوردند تا بفروشند از آن شکسته بماهی
بداد چون شکم ماهی برکردند دو جواهر از شکمش بیرون آمد بهزار
دینار بفروخت بیاورد آن که چون روزی چند برآمد همتاش
طلب کردند بسه هزار دینار بخریدند چون شب درآمد بخواب
دید که این نصیب تو است از دنیا باشی تا ثواب و جزاء آخرت
بینی حکایت روزی سلیمان پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر کنار
بحر نشسته بود مورچه دید برگی سبز در دم داشت تا کنارهٔ دریا
رسید بایستاد وزغی سبز از دریا برآمد او را در دریا فرو برد
آن برگ بستد و مورچه باز کرد دید سلیمان علیه السلام از مورچه پرسید
که از کجا می آی و کجا میروی گفت ای پیغمبر حق تعالی در
بحر درمیان آب سنگی خاره آفریده است و درمیان سنگ
کرمی آفریده است و مرا سبب روزی وی کرده است هر روز
دو بار برگی اینجا بیارم و بر کنارهٔ دریا آیم حق تعالی
یکی بر صورت وزغی بر من موکل کرده است که مرا می برد تا

نا سنگ دیدهٔ کرم چنان که بمن الهی رسید و هر وقتی که بسوی آن
کرم روم بزبان فصیح میگوید سبحان الله از آن خدای که مرا
بیافرید و مقام من در دریا درمیانهٔ سنگ پدید کرد و مرا از قسمت
فراموش نکرد بار خدایا چنان که مرا از قسمت نومید نکردی امت
محمد را از رحمت خود نومید مکن حکایت روزی عیسی علیه
السلام بر کوهی رفت از بالاء خوش شیخی دید که نماز میکرد
دراقت بکرم بر سر سنگ عیسی علیه السلام بروی سلام کرد گفت
جواب بسازی یا صومعه نکنی که در سایهٔ آن زندگی کنی گفت از آن
پیغامبر شنیدم که پیش از تو بود که عمر من هفتصد سالست بدین
قدر عمر من محال بود بنیت دکردن و صومعه مشغول بودن
عیسی علیه السلام گفت بیشتر من خبرهست گفت بگو گفت
در آخر زمان پیغامبری بیاید نام وی محمد عربی صلی الله علیه
علیه وسلم عمر امتان وی را شصت سال بود یا هفتاد سال و ایشان
بنیادهای عالی کنند و مسکنها و سرایها سازند و جا
هاء عالی و فخر کنند گفت یا عیسی اگر من در آن زمان
بودمی خدای عز و جل را یک سجده کردمی و سر بر
نداشتمی
تا آن عمر

تا آن عمر بقضای ساله در یک سجود بسر آوردی و سر بر ندا
شتمی پس گفت یا عیسی درین غار شو تا چه می بینی عیسی
در آن غار رفت پیری سنگین دید کوری درمیان وی
بر بالین وی لوحی نهاده بر پشت نوشته بود که من
فلان ملکم از بنی اسرائیل هزار سال عمر من بود و هزار زن
نفرمان من بود و هزار قصر بنا کردم و هزار دختر
بکر بخواستم و هزار لشکر بهزیمت کردم و هزار سال
در مملکت و نعمت بودم امروز منم اینجا است که می بینی
فاعتبروا یا اولی الابصار ای خداوندان بصیرت
و عقل عبرت گیرید حکایت در بنی اسرائیل مردی دو
فرزندان یافت دو پسر را بجای بگذاشت و قصری چون خواستند
که قسمت کنند در وقت قسمت کردن بخصومت آمدند
و بسیار وحشت و آزار و الحاح رفت درمیان ایشان خشتی
از میان دیوار قصر بگفتار آمد گفت از بهر من جنگ
مکنید که من مردی بودم که سیصد سال عمر من
[illegible]

من بوی بهی بردم و در گورستان شصت و سه سال
بماندم و پس مردی بیامد و مرا بخشت زد چهل سال در آن
دیوار وی بماندم پس بیفتادم سی و سه سال در میان خاک
بودم آنگه مردی بیامد و مرا بخشت زد و امروز سیصد و سی سال
است که درین دیوار مانده‌ام و هنوز تلخی جان کندن از
حلق من بیرون نرفته است شما از بهر این دنیا چرا خصومت
میکنید حکایت موسی صلوات الله علیه روزی بطور سینا
میرفت بمناجات مردی پیش وی آمد گفت یا موسی چون
از مناجات فارغ شدی خدا را بگو که مرا دختی هست و او را
بزنی میخواهم و پدر او بزنی بمن نمی دهد چون تا پیش مردی
دیگر آمد گفت یا موسی من مردی درویشم صاحب عیال
بحق سبحانه و تعالی دعای کن که مرا از دنیا چیزی دهد
تا پیش تر رفت مردی دیگر آمد برهنه گفت یا موسی رب
العزه را بگو که مرا خرقه‌ای دهد که عورت خوی باز پوشم

موسی

موسی علیه السلام چون از مناجات فارغ شد رسالتها بگذارد
وحی آمد که یا موسی اولین را بگوی که پدر دختر فرمان یافت
تو ورا بخواه دوم را بگو که فلان جا گنجی نهاده است
برو بردار سیم را بگو که دنیا را بنزد ما خطری نیست لیکن
ترا از دنیا هیچ نصیبی نیست موسی گفت الهی برهنه
است گفت یا موسی تو ندانستی که محبت ما و جامه بهم جمع
نباشد ما در ازل قسمت بندگان پدید کرده‌ایم هر یکی را
از ما نصیبی بود و نصیب وی از ما محبت و دوستی بود
حکایت چنین آورده‌اند که شبی داود پیغامبر صلوات
الله علیه تا وقت سحر نماز میکرد و میگفت الهی درین
ساعت همه خلق را بخسبانی تا هیچ کس بیدار نبود
بجز از من در ساعت جبرئیل علیه السلام آمد که یا داود
حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترا درین چه غرض خواست
و من خود عالم الاسرارم تو ندانی که من آن خدایم که اگر هفت
آسمان و هفت زمین جمله از من سوال کنند بلغتهای

مختلف و لفظهای مختلف و حاجتهای متفرق دعای همه
بشنوم و حاجت همه برآرم و همه را جواب دهم که هیچ
چیز مرا مشغول نکند و هیچ چیز بر من پوشیده نگردد
داود گفت الهی مرادم آنست که هیچ کس حاجت من
نشنود بجز از تو خدای جبرئیل گفت یا داود رب العزه
میفرماید درین ساعت هیچ کس بیدار نیست بجز
از تو حاجت بخواه داود گفت الهی فردا در قیامت
میان من و اوریا چه خواهی کردن گفت یا داود در آن
انجمن بزرگ بر سر خلایق حکم کنم میان تو و اوریا
گفت الهی اذا تفضحنی بار خدایا پس مرا فضیحت
خواهی کردن ندا آمد که یا داود ندانستی که من بر هیچ
کس ظلم نکنم و کسی را میل و محابا نکنم حکایت چنین
آورده‌اند که شیخ نصرآبادی روزی بمکه بر جبل الرحمة

بایستاد

بایستاد و شادی کرد که خود شصت حج پیاده‌ام
مردی بیامد و دو تا نان بیاورد و آن شصت
حج بدو نان بخرید پس نصرآبادی بیامد و
حلقه خانه بگرفت و گفت الهی تا اکنون میگفتم
من و حج اکنون آمدم و مفلس و میگویم تو رحمت
تو زیرا که مفلسان را بخشی تو فریادرسی نیست حکایت
عمر بن عبد العزیز چون پسر خویشتن را بمکتب
فرستاد روزی درآمد و میگریست عمر گفت
ای پسر چه میگری گفت مرا عیب میکنند و میگو
یند که تو پیرهن خلقه و پیراهنت کهنه است و
ترا پیراهن نوی باید عمر نامه نبشت بخازن بیت
المال که ما را از بیت المال چهار درم قرض ده که تا پیرا
هنی برای این کودک بخرم که چون موسم

آید از منت صد ماه با پیسو دهیم خزینه دار بادی
بنشت کفت اکر دانی که تا سر ماه بخواهی زیستن
بفرستم عمر نامه باز پس نوشت که نباید فرستی
که نباشد بیش از ماه بیمم وچهار درم از مظالم برکردن
من بماند **حکایت** درویشی بنزدیك علی بن مجاهد
آمد و پس بیاهد ورا دید کفت بیم آمده کفت مرا دو
دخت هستند واکنون دختیم بزاد واهل من
ازمن سیم میخواهند که بدخت بدهند که دختران را
بدبینی بالله من هیچ ندانستم که بدهم بخفتم رسول
را صلی الله علیه وسلم بخواب دیدم که مرا کفت غم مبر فردا
بنی وزیر خلیفه رو علی بن موسی واورا بکو که رسول میفر
ماید بدان نشان که دوش چهار هزار بار صلوات بمن
فرستادی صد دینار بمن ده پس مجاهد بادی بیامد
این درویش قصه باوی بکفت وزیر جنمها بار
کرد

کود وبکریست وکفت صدق الله و صدق رسول الله بارجد
رسول خدا صادق است وتو بیشتر راست میکوی این چنین
بوا که من کردم که بجز از حق سبحانه وتعالی کسی ندانست
پس کفت ای غلامان کیسه دینار بیارید بیاوردند
صد دینار بیاورد وبوی داد وکفت این صد دینار آن
است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و این صد دینار بشارت
ترا واین صد دینار هدیه ما بنو سیصد دینار بوی داد
درویش شد وکشت وتوانکر شد **حکایت** سهل بن
عبدالله تستری کفت در بادیه میرفتم بجایکاهی رسیدم
شخصی را دیدم سخت منکر بدانستم که وی شیطانست
کفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم مرا کفت ای
سهل تو فریاد از من میکنی ومن فریاد از وی میکنم
ومیکویم اعوذ بالله من الله کفت بر من آن سخن
دشوار وسخت آمد کفتم ای سکین ترا عاقد ودانا

می بینم چرا آدم را سجود نکردی کفت ای سهل بکذار این
چنین سخنها را که این علت است والا من درین ساعت
انکور آدم بی ایم وهزار بار کوزور را سجود کردم وخاک کورش
در دیده کردم از پس پس سجودی بی شنودم که آوازی آمد که
خود را رنجان که ما ترا نمیخواهیم این بکفت واستخوانی بمن
داد بران نبشته بود این کلمت اخطات فما اخطاء القدر
یعنی اکر من خطا کردم قضا وقدر خطا نکرد ومن بجوانب
این مشغول بودم چون باوی نکاه کردم ناپدید کشته بود
حکایت آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود نام وی حنظ
خواست که زاهدی کند بحقیقت چندین سال وملك خویش بدرویشان
داد وخود را برهنه کرد ودر بیابان عاد رفت وآن بیابان
ملك عاد را هست برس کوهی رفت دران بیابان وخدای را
عز وجل ده سال عبادت کرد پس حق سبحانه وتعالی
موی سر ورا چندان کردانید بدرازی وبسیاری که همه تن
خود را

من العلم الحکیم من قرأه وسط اللیل حتی غشی قلبه جعل الله
قلبه معدن الاسرار العدل من قرأه وکتبه علی عشرین لقمة
خبز فی لیلة الجمعة واکلها سخر له الخلق کلهم اللطیف
من صلی رکعتین وقرأه بعدهما حصل له المراد ولا جل المعیشة
وصحت المریض یقرؤه بعد صلاة الصبح مائة مرة یحصل ما سأله
الخبیر من ذکر هذا الاسم فی قلبه کثیرا اخلصه الله من شر الخلق
ومن شر النفس الحلیم یقرأ هذا الاسم علی اناء فیه شیء علی الزرع
فان الله تعالی یدفع عنه الآفات العظیم من ذکره فی قلبه کثیرا
یعز عند الخلق الغفور من کتب علی ثلاثة اوراق یا غفور
یا غفور انجاه الله من الاسقام والغم الشکور من کان
فی قلبه ضیقا او عینه ظلمة قرأه علی اناء احدی واربعین
مرة ومسح علی عینه شفی ووسع معیشته وصفی قلبه العلی من
داوم علی قراءته وکتبه وحمله معه اعزه الله تعالی واغناه وان کان
فقیرا وان کان غریبا رده الی بلده سالما وطول عمره ان کان
صغیرا الکبیر من ذکر هذا الاسم کثیرا اکبر فی اعین الناس

الحفيظ من كتبه وعلقه في عضده الايمن امن من خوف الاشياء
المهلكة من الماء والنار والانس المقيت من نفثه على ماء
فشربه يكون قويا صابرا على البلاء والجوع والغربة الحسيب يقراه
سبعا وسبعين مرة في سبعة ايام ويبتدي من يوم الجمعة او يوم
الخميس ويقول حسبي الله الحسيب اتم مصالحه ويتخلص عن الجار السوء
والقرين السوء وشر الحاسد الجليل من كتبه بمسك وزعفران وحفظه
معه يكون وقورا مهيبا الكريم من ذكره في قلبه وقت النوم
تدعوا له الملائكة بالاكرام ويكون مكرما ومرزوقا الرقيب من قراه
سبع مرات امن من الافات المجيب كل من قرا هذا الاسم وسعه شيء
كان في امان الله تعالى حيث توجه ويكون دعاؤه قريبا الاجابة الواسع
من قرا كثيرا يكون قانعا مرزوقا الحكيم من ذكره نصره الله تعالى وفي نسخه
من عرض له شغل ولم يطق حملها يقرا هذا الاسم كثيرا يسهل عليه الشغل
الودود اذا كان بين الزوجين خصومة يقرا هذا الاسم الف مرة
وواحدة على طعام فان كانت من زوجته اطعمها وان كانت
من الرجل اكل ذلك الطعام حصل بينهما الرضا والاتفاق
المجيد كل من لم يكن له بين اقربائه واقرانه عزة لا يلتفتون
اليه يقرا هذا الاسم بعد صلاة الصبح تسعا وتسعين مرة وينفث
على نفسه في كل مرة صار له عزة وهيبة ومروة ومحبة بينهم وكل من
يخاف من البرص والجذام يقرا ايام البيض وفي وقت الافطار

دید وازوی چنان شکر دید شگفته شد گفت ای ابلیس
چه بانگ میداری گفت این بانگ من از بهر رحمت
وشفقت است بر تو وگفت بانگ مدار این که تو می بینی
ازوی عدل است یا جور گفت نه که عدل است گفت بر من ر
حمت مبر که این عدل است و بر عدل هیچ عیبی نیست
ابلیس بازگشت ببل سوزان و بچشم گریان خضر علیه السلام
بشد وی باز آمد گفت ای ابلیس ازلی چه ای قصه بادی
بگفت گفت باز کرد نا من سر وی را ببینم باز گشتند وی را دیدند
مرده وجان بحق سپرده و به رحمت خدا رفته بروی نماز کردند و وی را
دفن کردند حکایت چنین آورده اند وروایت کرده اند که چون
عیسی را صلوات علیه بر آسمان بردند ملایکه بروی جمع شدند
بروی پیراهنی کهنه دیدند خرقها بر وی دوخته گفتند بار خدایا
این بنده خود را از دنیا پیراهنی نونداری وحی آمد که بنگرید
که از دنیا چه با وی است در کلاه وی سوزنی یافتند گفتند
بارخدایا بجز از سوزنی هیچ نیست ندا آمد که بعزت

وجلالتم که اگر آن توکل کردی سوزنی بود بر من
بودی اورا در حضرة القدس پیش عرش فرو آوردی چنین
آورده اند که ابلیس لعین پیش موسی آمد علیه السلام وگفت
یا موسی ترا وصیت کنم به هزار رو سه جز حق سبحانه وتعالی
بموسی وحی کرد که آن لعین را بگو که هزار نخواهم سه بگو
که آن هزار وی باطل است ابلیس گفت یا موسی هرگز خشم
مکن که چون خشم گیری من در سر تو روم وبا تو بازی کنم
دوم با زن بیگانه بخلوت منشین که من سیم شما باشم وترا
بمعصیت درافکنم سیم چون عزم کنی که صدقه بیرون دهی
بده که من در میان تو وصدقه هفتاد حجاب کنم تا ترا از آن
صدقه باز دارم حکایت چنین آورده اند که چون نوح علیه
السلام کشتی بساخت ابلیس در کشتی رفت نوح خواست که وی را
بیرون کند گفت مرا بیرون مکن که پنج چیز ترا وصیت
کنم در ساعت جبرئیل آمد صلوات الله علیه وگفت یا نوح
بگو که

بگو که چهار چیز بگوید ازوی یاد گیر ومگذار که پنجم گوید گفت
بگو گفت حرص مکن واعتبار از آدم گیر که از بهر
حرص به بهشت که بوی چه رسید دوم حسد مبر واعتبار گیر
از قابیل که از بهر حسد برادر خود را بکشت سیم خیانت
وغش مکن واعتبار گیر بهاروت وماروت که با ایشان
چه رسید چهارم تکبر مکن واعتبار گیر از من که مرا
از تکبر چه رسید خواست که پنجم گوید نوح علیه السلام گفت
یا لعین بس که گفتی حکایت آورده اند که شقیق
بلخی را رحمة الله علیه دختری بود نام وی محجوبه یک روز پدر
اورا گفت ای محجوبه از ما چه دنیا خواهی گفت ای پدر
چه کنم بدان چیزی که از حلال باشد هر چند که اندک بود کرم
خدای تعالی از من شمار خواهد واگر از حرام باشد سزای
کارم هلاک باشم من خود نخواهم پدر گفت گردن
بند خواهی گفت ای پدر آن گردن که از غل ترسد

اورا کردن بند بکار نیاید آن تن که فردا بگور باشد اورا
با شهوت و آرام چه کار باشد آن زبان که فردا لال باشد اورا
با فضول گفتن چه کار باشد آن اندامها که فردا بسو
زانند اورا با شهوتها چه کار باشد آن تن که اورا غم گناه باشد
اورا بازی کردن چه کار باشد آن کس که منزل وی گور
باشد اورا با آراستن خانه چه کار باشد آنکس که خدای تعالی از وی
شمار خواهد اورا با گرفتن درم و دینار چه کار باشد آنکس را
که معاینه بر صراط باید رفتن اورا با خنده بلند چه کار
باشد شقیق گفت ای دختر از دنیا چه خواهی گفت
ای پدر دین خواهم و سنت و رستگاری من بدان جها
ن از این باشد دیگر چه باید خشم خوردن که فردا در گور تمام
خفتن اندام من باشد ریخته و گریان در پیش او ایستاده
بعد از گور باید خاستن و حجتی بباید گزارده اگر باشم
از بهشتی خدا رانده باشم بدوزخ جاودانه **حکایت**

چنین

چنین گویند که روزی عیسی بن مریم علیه السلام میرفت
مردی پیش وی آمد و گفت یا روح الله بحق آن خدای
که ترا بخلق فرستاد که مرا نام بزرگ بیاموزی عیسی
گفت یا جوان این مخواه که تو سزاوار این نیستی
آن مرد الحاح کرد تا عیسی علیه السلام آن نام بزرگواری
بوی آموخت پس این مرد روزی در بیابان میرفت
یک استخوان دید که نهاده بود و پوسیده آن مرد نام بزرگ
بروی خواند گفت یارب این را زنده گردان استخوان
بدر پید و زنده گشت برخاست بفرمان خدای عز و جل
شیری بود عظیم [illegible] پنجه بر وی زد و این مرد را
بکشت و بخورد روزی عیسی علیه السلام بران راه میرفت
استخوان او را دید گفت از خدای عز و جل چیزی
نخواهد که سزاوار آن چیز نباشد ای پسر با خدای
گستاخی چندان کن که با یکاه تو بنده و درویش را ه

چنان رو که بدرگاه وی ترا راه باشد باید دیدار وی پس دعوی
یارب بحق کرمت که این بیچارگان و ضعیفان
که بدرگاهت امید دارند یارب که بدیدار خود [illegible] گردانی
و کافهٔ اهل اسلام را بی نصیب مگردان والحمد لله
رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین
تمت الغرر در تحمید الله وحسن توفیقه وجمیل صنعه وصلواته
علی نبیه وصفیه محمد المصطفی علیه صلوة و سلام وعلی آله
واصحابه وازواجه وذریاته اجمعین
وسلم تسلیما کثیرا کثیرا
[illegible]
على يدي العبد الضعيف المذنب
المحتاج الى رحمة الله خضر ابن حسن
البابي في مدرسة
الحلبي من حلب
الشهبا
في يوم الاحد [illegible] ربيع الاول
١٢١٦

قسم دوم آنچه بتکرار هفته [illegible] نماز روزها و شبها هفته
باشد هر روزی و هر شبی اما روزها روز یکشنبه **ابوهریره** روایت کرد
از پیغامبر صلی الله علیه وسلم که فرمود که هر که روز یکشنبه چهار رکعت
نماز گزارد در هر رکعتی فاتحه و آمن الرسول یکبار بخواند حق تعالی
بعدد هر مرد و زن [illegible] بنویسد در جریدهٔ اعمال وی حسنات مسطور
گرداند و ثواب پیغامبری دهند و حج و عمره برای وی بنویسد فرماید
و هر رکعتی را هزار نماز گیرد و در بهشت وی را بهر حرفی شهری از مشک
اذفر دهد و علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرد که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که توحید حق تعالی را بسیار کنید بسیاری
نماز روز یکشنبه که بار خدای تعالی یکی است بی شریک هر که روز یک
شنبه پس از فرض و سنت نماز پیشین چهار رکعت گزارد
و در رکعت اول فاتحه و الم تنزیل سجده خواند و در
دوم فاتحه و سورة الملک و پس از تشهد سلام دهد پس دو رکعت
دیگر گزارد و در آن فاتحه و سورة جمعه و سأل سائل خواند
و حاجت خود بخواهد حق تعالی بر خدا واجب کرده از کرم حاجت
وی روا کند **روز دوشنبه** جابر از پیغامبر صلی الله علیه وسلم

روایت کرد که فرمود هر که روز دوشنبه بوقت ارتفاع روز دو
رکعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه و آیة الکرسی و قل هو الله
احد و معوذتین یکان یکان بار بخواند و چون سلام گوید ده بار
از حق تعالی آمرزش خواهد و ده بار بر پیغامبر درود فرستد حق
تعالی همه گناهان وی بیامرزد و انس بن مالک روایت کرد که
پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود هر که روز دوشنبه دوازده رکعت
نماز کند در هر رکعتی فاتحه و آیة الکرسی یکبار بخواند چون
فارغ شود دوازده بار قل هو الله احد بخواند و دوازده بار آمرزش
خواهد روز قیامت وی را ندا فرمایند که فلان بن فلان کجاست
گو برخیز و ثواب خود از حق تعالی بستان اول آنچه ثواب داده
شود هزار حله بود و تاج بر سر وی نهند و او را گویند در بهشت رو
و صد هزار فرشته وی را استقبال نمایند و با هر فرشته هدیه باشد
او را مشایعت کنند تا بر هزار قصر از نور درفشنده بگردد
سه‌شنبه [illegible] از انس بن مالک روایت کرد که پیغامبر
علیه

علیه الصلوة والسلام فرمود هر که روز سه شنبه میان روز و در
روایتی دیگر بوقت ارتفاع روز ده رکعت نماز کند در هر رکعتی
فاتحه و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار بخواند تا هفتاد
روز گناه بروی ننویسند و اگر درین هفتاد روز بمیرد شهید
مرده باشد و هفتاد ساله گناه بروی آمرزیده شود چهارشنبه
ابو ادریس خولانی از معاذ جبل روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه
و سلم فرمود هر که روز چهارشنبه بوقت ارتفاع روز دوازده رکعت
نماز کند در هر رکعتی فاتحه و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد
و معوذتین سه سه بار بخواند فرشته از زیر عرش
وی را ندا فرماید که ای بنده خدا کار از سر گیر که گناه متقدم آمرزیده
شد و حق تعالی عذاب گور و تنگی و تاریکی آن از وی بر دارد
و سختیهای قیامت از وی دفع کند و آن روز برای وی عمل پیغامبر
مرفوع شود پنجشنبه [illegible] ابن عباس رضی الله عنهما روا
یت کرد که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود هر که روز پنجشنبه [illegible]

نماز پیشین و دیگر دو رکعت نماز کند در رکعت اول یکبار
فاتحه و صد بار آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم یکبار فاتحه
و صد بار قل هو الله احد چون فارغ شود صد بار بر من درود فرستد
حق تعالی وی را ثواب کسی که روزه رجب و شعبان و رمضان دارد
و حج کند بدهد و چندان که [illegible] خدای عز و جل ایمان آورده است
و بروی توکل کرده حسنه برای وی ثبت فرماید آدینه علی ابو
طالب کرم الله وجهه روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود
روز جمعه هیچ بنده مؤمن نباشد که بوقت ارتفاع
خورشید مقدار نیزه یا بیشتر برخیزد و وضو سازد و در آن
اسباغ بجای آرد و دو رکعت نماز چاشت ایمانا و احتسابا
بگذارد که نه باری تعالی برای وی دویست حسنه ثبت فرماید
و دویست سیئه محو کرداند و هر که چهار رکعت گذارد چهارصد
درجه در بهشت برای وی برآرد و هر که دوازده رکعت گذارد برای
وی هزار و دویست حسنه ثبت فرماید و هزار و دویست سیئه محو
کرداند

کرداند و هزار و دویست درجه در بهشت برآرد و نافع از ابن
عمر روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود هر که روز جمعه در
جامع رود و چهار رکعت پیش از نماز جمعه بگذارد در هر رکعتی
الحمد و قل هو الله احد پنجاه بار بخواند وفات نکند تا جای خود در بهشت
نه بیند و یا دیگری برای وی نه بیند شنبه ابو هریره روایت کرد
که پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود هر که روز شنبه چهار رکعت
نماز کند در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون سه بار
و پس از نماز آیة الکرسی بخواند حق تعالی بهر حرفی حجی
و عمره در جریده اعمال وی ثبت فرماید و بهر حرفی ثواب [illegible]
[illegible] با انبیا و شهدا در زیر سایه عرش خدای کند [illegible]
شب یکشنبه انس بن مالک روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه و سلم
فرمود هر که شب یکشنبه بیست رکعت نماز کند در هر رکعتی
الحمد یکبار و قل هو الله احد پنجاه بار و معوذتین یکان یکان
و صد بار استغفار کند و صد بار گناه خود [illegible]

از آتش خواهد و صد بار بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم درود فرستد و از حول
و قوت خود بیزار شود و بحول و قوة خدای عز و جل پناه دهد پس گوید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان آدم صفوة الله و فطرته
و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب
الله حق تعالی بعدد آنکه خدای را فرزند گفته‌اند و فرزند نگفته است
وی را ثواب دهد و روز قیامت وی را با امتان پیغامبران و بر خدای
واجب گرداند که وی را با انبیا در بهشت برد بفضل خدای **شب**
دوشنبه اعمش از انس روایت کرد که پیغامبر علیه الصلوة
والسلام فرمود هر که شب دوشنبه چهار رکعت نماز کند در رکعت
اول الحمد و قل هو الله احد ده بار بخواند و در رکعت دوم الحمد و قل
هو الله احد بیست بار و در سوم سی بار و در چهارم چهل بار و چون
سلام دهد هفتاد و پنج بار قل هو الله احد بخواند و هفتاد و پنج بار
مادر و پدر خود را آمرزش خواهد و هفتاد و پنج بار بر پیغامبر

صلوات

صلی الله علیه وسلم درود فرستد پس حاجت خود از خدای عز
و جل بخواهد خدای عز و جل بر خود واجب گرداند که آنچه خواسته
بود بوی دهد و این را نماز حاجت خوانند **شب سه شنبه** دو ر
کعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه و قل هو الله احد و معوذتین
پانزده بار و پس از سلام پانزده بار آیة الکرسی بخواند و پانزده بار
استغفار کند **شب چهارشنبه** فاطمه رضی الله عنها روایت
کند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود هر که شب چهارشنبه شش رکعت
نماز کند بسه سلام در هر رکعتی فاتحه و قل اللهم مالک الملک
تا آخر آیه یکبار بخواند چون از نماز فارغ شود هفتاد بار بگوید
جزی الله محمدا عنا ما هو اهله هفتاد ساله گناه وی آمرزیده
شود و بیزاری از آتش برای وی نوشته آید **شب پنجشنبه**
ابوهریره روایت کرد که پیغامبر علیه السلام فرمود هر که شب پنج
شنبه میان شام و خفتن دو رکعت نماز گزارد در هر رکعتی
فاتحه یکبار و آیة الکرسی و قل هو الله احد و معوذتین پنج بار بخواند

چون از نماز فارغ شود پانزده بار استغفار گوید و ثواب آن بر مادر و
پدر خود را بخشد حق مادر و پدر را گزارده باشد اگرچه در حق ایشان
عقوق ورزیده بود و حق تعالی وی را بدهد آنچه صدیقان و شهیدان
را دهد **شب آدینه** جابر روایت کند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
هر که شب آدینه میان شام و خفتن دوازده رکعت نماز گزارد
در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد یازده بار چنان است که دوازده
سال بندگی خدای کرده باشد روز بصیام و شب بقیام و انس
روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود هر که شب آدینه نماز
خفتن بجماعت کند و دو رکعت سنت بگذارد و بعد از آن
ده رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد و قل هو الله احد و معوذ
تین یکان یکان بار بخواند پس سه رکعت وتر بکند و بپهلوی
راست روی بقبله بخسبد چنانستی که شب قدر زنده داشته
باشد و پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود درود بر من بسیار فرستید
در شب غرا و روز ازهر یعنی شب و روز آدینه **شب شنبه**
انس روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود هر که شب

شنبه

شنبه میان شام و خفتن دوازده رکعت نماز کند قصری
در بهشت برای وی کرده شود و چنان است که همه مردان و زنان
مسلمان را صدقه داده باشد و از جهودان تبرا کرده و حق تعالی
بر خود واجب کند که وی را بیامرزد بفضل خود **اما نماز رجب**
با اسناد روایت آمده است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
هر که اول پنجشنبه رجب روزه دارد پس میان شام و خفتن
دوازده رکعت نماز گزارد میان هر دو رکعت بسلام فصل کند
و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار انا انزلناه و دوازده بار
قل هو الله احد بخواند و چون فارغ شود هفتاد بار بر من درود
فرستد و گوید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله پس
سجده کند و در آن هفتاد بار بگوید سبوح قدوس رب
الملائکة والروح پس سر بر دارد و هفتاد بار بگوید رب
اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم فانک انت العلی الا

عظم پس سجده بکند و نذ انچه در سجده اول بکرده است
بکوید پس در سجده حجت خواهد حاجت روا شود و پیغ
مبر صلی الله علیه وسلم فرموده است لا یصلی احد هذه الصلاة
الا غفر الله له جمیع ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر و عدد
الرمل و وزن الجبال وورق الاشجار وتشفع یوم القیامة
في سبعمائة من اهل بیته ممن قد استوجب النار
ای هیچ کس نیست این نماز بکند که حق تعالی
گناهان وی بیامرزد اگرچه مثل کف دریا و عدد ریگ
و وزن کوهها و برگ درختان
باشد و هفتصد کس از اهل او که سزا
جب آتش باشند شفاعت وی
مقبول شود تمت رسالة من احیاء العلوم للغزالي رحمة الله علیه
من بلده حلب الشهباء این کتاب غرر دار بعد از فوت ملا خضر بیت مکان
در ۱۲۰۰ عید روز پنج شنبه ابراهیم ماهی ربیع الاول بدست فن رسید که عبد الرحمن
مسئله وفي احوال ابن حاجب الله یجوز النقل من مذهب الی مذهب سوا عمل به او لم یعمل وقوله
لیستفصل وهو ان ینظر فی ان عمل به فیجوز وان لم یعمل به فلا یجوز وفی الکبری والرهبر
اذا انتقل من مذهب الی مذهب جاز مطلقا سوا عمل به او لم یعمل [illegible]

نماز بیست هفت رجب و آن شب شب معراج است
هر که در آن شب دوازده رکعت نماز گذارد هر رکعتی
فاتحه و سورتی از قرآن و هر دو رکعتی تشهد و سلام دهد
در آخر آن پس صد بار سبحان الله والحمد لله و لا
اله الا الله والله اکبر بگوید و صد بار بر پیغ
مبر صلی الله علیه وسلم درود فرستد و برای خود انچه خواهد
از کارهای دنیا و آخرت دعا گوید و بامدادان صایم باشد
حق تعالی کل دعای او مستجاب کند کرامت در حقیقت
بود هذه عشر کلمات التی انزلت علی موسی علیه السلام
علی جبل طور سینا وهو هذا [illegible]
[illegible]
فانها تکتب فی شقفة [illegible] لعکس الکلمة الاولی
وایضا تکتب فی ورقة وتعلقها علی [illegible] فانه یجرب
الثانیة تکتب فی ورقة وتعلقها علی ساق من شیئ فانه لا یتعب
الثالثة تکتب علی لقمة ویعضها [illegible]
[illegible]

تحریر عند رؤیة [illegible]
[illegible]
قلبه ویفتح له باب الغیب العلیم من قال في قلبه کثیراً ارزق
المعرفه القابض من کتبه علی اربعین لقمة اربعین یوما
واکل کل یوم لقمة امن من الجوع باذن الله تعالی الباسط
من قرا عشر مرات في السحر رافعا یده ثم یمسح یده علی وجهه لا
یحتاج الی سوال احد الخافض من قرا ثلاثة ایام لدفع الاعداء
سبعین مرة کفاه لله تعالی ونجاه واغناه الرافع من قرا مایة مرة
في وسط والنهار ثم قال یا رب الله رفع الدرجات
وکشف الحجب استجیب له وجعل بین الخلایق عزیزا مکرما
المعز من قرا مایة واحدی واربعین مرة في لیلة الاثنین
او في لیلة الجمعة بعد صلات المغرب الا العشا صار مهیبا
ولا یخاف غیر الله المذل لو قرا الخایف من الظالم او الحاسد
خمسا واربعین مرة وسجد وقال اللهم نجني انجاه الله تعالی
السمیع من قرا خمسمایة مایة مرة بعد صلاة الضحی في یوم
الخمیس ولم یتکلم ودعا اعطاه الله تعالی کل ما ساله البصیر
من قرا مایة مرة فی کل جمعة بین الفرض والسنة باعتقاد
صحیح ولم یتکلم وقت القراة خصه الله تعالی بنظر العنایة

خود را بوی سر بپوشانید و طعام وی کباب بود و شراب وی آب
چشمها بهشت بودی که کرسنی دهی چهل روز بیاید روزه گشادی
پس حق سبحانه وتعالی بروی رحمت کرد فرمود ملایکه را
که دو انار بوی بر د تا روزه بر بهشت بگشاید الیاس پیغامبر علیه السلام
در راه آن ملایکه را دید گفت کجا میروی گفت بنزدیک ولی خدا
وقصه باوی بگفت الیاس علیه السلام گفت این عجب است
در دنیا کسی هست که روزی وی از بهشت میفرستند پس گفت
من نیز با تو بیایم چون بنزد وی رفتند آن دو انار
بوی دادند یکی را بدو نیم کرد و دانه از میان بیرون کرد و تا
بیشتر چشم داشت و چندان بگریست که آن ترشد از اشک
وی پس دانه را در پیش افکند و بگریست و آب چشم
بخورد و با نفس خود عتاب میکرد و میگفت ای نفس
اگر ندانستی که ترا بنزد حق تعالی کناه و تقصیری بودی
این بتو نفرستادی ای نفس اگر ترا روزی فیاست

فانه يرزق الناسعر يكتب لمن يريد السفر في خرقة كتان ويدفن تحت
عتبة بابه فلا يسافر العاشر يكتب ويعلوه في بكان فانه يجلب الرزق
بعناية الله تعالى هذا خواص اسماء الله الحسنى بسم الله الرحمن الرحيم
هو الله الذي لا اله الا هو من قرأ كل يوم يا الله يا هو الف مرة
جعل الله من اصحاب الكشف واليقين عالم الغيب والشهادة
من قرأ مائة مرة جعل من اصحاب الكشف ايضا الرحمن من قرأ صحة
منزح القلب بالنقد الاعلى ومن قرأ بعد كل صلاة مائة مرة ازال الله تعالى
عنه الغفلة والنسيان وقوة القلب الرحيم من قرأ كل يوم مائة مرة
يكون شفيقا رحيما الملك من قرأ استغنى من غيره القدوس
من قرأ كل يوم مائة مرة صفى قلبه وزكى السبوح من قرأ او كتب على
كسرة خبز بعد صلاة الصبح واكله يكون على صفة الملائكة السلام
من قرأ مائة وخمسين مرة ونفخ على المريض شفي المؤمن من قرأه
او حفظه مع نفسه امنه الله تعالى من شر الشيطان المهيمن من
اغتسل وقرأ مائة مرة يحصل له اشراق الباطن العزيز من
قرأ احدا واربعين مرة بعد صلاة الصبح الى اربعين صباحا
اغناه الله تعالى من الناس الجبار من قرأ احدى وعشرين
مرة بعد سبعا العشر امن من الظلمة المتكبر من قرأ عشرات
عند

عند مباشرة الجماع رزقه الله تعالى ولدا صالحا زكيا الخالق من
كرره كثيرا في الليل خلق الله ملكا يسبح له ويستغفر لهذا العبد
الى يوم القيمة ونور الله تعالى قلبه البارئ من قرأ في كل يوم جمعة
مائة مرة جعل له انيسا في القبر المصور من قرأ احدى وعشرين
مرة بعد صوم سبعة ايام ونفخ في الماء وخرب به عقيم عاقر وتوخذ
به رزق ولدا باذن الله تعالى الغفار من قرأ بعد الجمعة مائة مرة
فقال يا غفار اغفر لي ذنوبي جعله من المغفورين القهار
من قرأ كثيرا خرج من قلبه وعينه حب الدنيا الوهاب
من سجد بعد الضحى وقرأ سبع مرات في سجوده اغناه الله
تعالى ومن له حاجة عند الله تعالى فقرأ مائة مرة في نصف
الليل في خلوة يا وهاب ومن يرفع يديه ويكشف راسه و
يبتهل قضى الله حاجته واعطاه مراده الرزاق من قراه
في الاركان الاربع من البيت في كل ركن عشرة
مرات يبدئ من جانب الغرب يستقبل القبلة
لا يصيبه العيلة والعسرة الفتاح من قرأ بعد صلوة الفجر
سبعين مرة ويده على لمة في حالة التلاوة ازال الله عنه كدورات

حق تعالى ازشنك ايت پرسد بانچه كرده از بي فرماني
جه جواب دهي ملايكه باز كشت پس صنداد الياس را
عليه السلام كفت من مرا ديدم كه بوقتي كه بدين وادي كذر
ميكردي ليكن مشغول بودم بطاعت با تو نبودم اخشم
انكه الياس را وداع كرد پس با خويشتن كفت الياس عليه السلام
من بدانست آن وادي بجا ديكذاشت بوادي ديكر ر
فت پس الياس سال ديكر بديدار وي رفت هرچند
كه ويرا طلب كرد نيافت دعا كرد حق سبحانه وتعالى
مقام صنداد با وي نمود وپيش وي رفت او را ديد هر دو
چشم نابينا ودستها شل شده بتن مبتلا كشته وشكر حق
تعالى ميكرد وميكفت شكر آن خداي راكه چشم من باز ستاند
كه اكر مرا چشم بودي باوي عاصي كردي وشكر آن
خداي را كه دست من باز ستد كه اكر مرا دست بودي با
خدا عاصي كردي ومجنبيد بسهم انداها حق سبحانه
و تعالى را شكر ميكرد الياس چون ويرا بران حال
ديد

...ما لم يربط يكتب ... واخلاص ... وآية الكرسي ...
... ما لم يربط يكتب على ... وبعده ... جبريل وميكائيل ...

يذكر هذا الاسم كثيرا يا منه لله تعالى من البرص والجذام الباعث من قراه
واضعا يده على صدره احدى ومائة مرة وقت النوم يحيي الله قلبه بنوره وحي قلبه
الشهيد من قراه على ولده للحج والطالعها وزوجة الفجر الصالحة واضعا سبابته
على جبينهما متوجها الى السماء احدى وعشرين مرة رزقهما الله تعالى صلاحا
الحق من ضاع له شيء يكتبه على اربع اطراف ورقة مربعة ويكتب الضايع
في وسطها فاذا كان نصف الليل يضع الورقة على يده وينظر الى السماء
ويسأل رد ضايعه فان الله تعالى يرد عليه ما ضاع او يأتيه خبره الوكيل يقراه
الخائف من كل شيء فيكفيه الله تعالى من خوفه القوي يقرأ
لدفع الاعداء المتين من كانت له امرأة او جارية ويريد بها غيره خيرة
ولم يقدر عليها فعند كل دخوله عليها يذكر هذا الاسم بقلبه فانه تصلحه
المتين من كان له طفل ولم يكن في ضرع امه لبن يكتب هذا الاسم بقلبه
ويسقيها فانه يكثر بقدرة الله تعالى الوالي من قراه وقت التقرب
الى المرأة كثيرا لا تطلق المرأة ان تصاحب لاحد غيره الحميد لو قراه
على الماء او كتبه في ظرف فيشرب الدمام او الشتام يصلح لسانه
تمت
واما اسم الخبير من ذكره سبعة ايام فانه الروحانية تحل خبر
يسيا من اخبار السنة واخبار الملوك واخبار الغايبة
اسم المبين من ذكره كل يوم الف مرة على خلو معدة من الطعام
ويكون معه طيب من رائحة طيبة فان الارواح تنقاد الله
فيؤلف منها ما اراد ويفارق منها ما اراد وذلك عند طلوع الشمس
ويستقيم بدنه ويخشى اطاعة



